



تفسیر حکیم جلد 8

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 1

تفسیر حکیم جلد 8

حضرت استاد حسین انصاریان

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 2

سوره نساء

دربردارنده: 176 آیه

3705 کلمه

16030 حرف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر آیه 1

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ
الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا.

ای مردم خود را در پیشگاه پروردگارتان از هر گناهی حفظ کنید، خدائی که شما را از يك تن آفرید و جفتش را نیز از جنس او پدید آورد، و از آن دو تن مردان و زنان بسیاری را منتشر ساخت، و از خدائی که به وسیله نام او از یکدیگر درخواست می کنید از گناه و معصیت خود را نگاه دارید و از قطع رابطه با خویشاوندان پرهیزید، یقیناً خداوند همواره بر شما حافظ و نگهبان است.

شرح و توضیح

آیه شریفه متضمن سه مسئله بسیار مهم است: 1- تقوا. 2- خلقت آدم و حوا و نسل آن دو نفر. 3- سفارش به خویشاوندان.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 3

تقوا

در آیه دوم سوره مبارکه بقره در توضیح جمله نورانی **هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ** تا جائی که لازم بود به بحث تقوا و آثار آن پرداخته شد.

خلقت آدم و حوا و نسل آنان

آنچه به طور صریح از آیات قرآن مجید و معارف حقه اهل بیت و کتاب‌های علمی مورد اعتماد در زمینه خلقت آدم و حوا استفاده می شود، این است که خداوند، با اراده و قدرت و علم و حکمت بی نهایتش از خاک زمین پیکری را صورت‌گری کرد، و به او شکل لازم را مرحمت فرمود، و با نفخه الهی‌اش در آن پیکر روح دمید، و از همان خاک همسرش را به وجود آورد و مرد و زنی به نام آدم و حوا با خلقتی آراسته و متعادل و ظاهر و باطنی در گردونه احسن تقویم در این جهان هستی در روی زمین ظهور کردند، و هر دو مبدء و منشأ همه مردان و زنان تا قیامت شدند، و این مسئله هیچ اعجابی در کنار قدرت حضرت حق ندارد، زیرا هر نوعی از موجودات زنده و هر نوعی از گیاهان به همین صورت منشأ و مبدء اولیه‌ای از يك نر و ماده داشتند که به دست قدرت حق آفریده شدند و موجب تکثیر نوع خود در خیمه حیات شدند.

پس از به وجود آمدن نر و ماده اولیه که بدون سابقه نر و ماده دیگر بودند و مستقیماً به قدرت حق به وجود آمدند نسلشان بعد از ازدواج آن دو با نطفه یا تخم‌گذاری یا رسیدن گرده ماده به نر به وجود آمدند و صحنه شگفت‌انگیز انواع موجودات را تشکیل دادند.

این که خداوند قدیر در آیه 59 سوره مبارکه آل عمران می فرماید:

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 4

یقیناً داستان چگونگی آفرینش عیسی نزد خدا مانند داستان آدم است که پیکر او را ابتدا از خاک آفرید سپس به او فرمود: موجود زنده باش پس بی درنگ موجود زنده شد، برای این است که به همه مردم بفهماند قدرت من این اقتضا را دارد که فردی مانند عیسی را بدون وجود پدر بیافرینم و این تعجبی ندارد، که آدم را بی سابقه داشتن پدر و مادر از خاک به صورتی آراسته ساختم سپس با فرمان وجودی کن او را به شکل موجودی زنده درآوردم، این که به وجود آمدن عیسی را بدون پدر مثل به آدم زده بسیار بسیار روشن است که آدم اولین نوع از جنس ما انسانهاست که بدون تکیه به یک نر و ماده و بلکه به صورت مستقیم از خاک صورت گری شده و سپس با دمیده شدن روح در او به گردونه حیات درآمده است، و بنابر جمله ملکوتی و خلق منها زوجها همسر او حوا نیز مانند او از خاک پاک یعنی همان خاک و گوهری که آدم از او به وجود آمد به وجود آمده است، نهایتاً باید به قول امیرمؤمنان گفت: «1» عنصر اولیه وجود مرد و زن یک عنصر مرکب است که خداوند در قرآن مجید از آن تعبیر به طین نموده است.

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ: «2»

(1) - خطبه اول نهج البلاغه.

(2) - ص 71 - 72.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 5

یاد کن هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: همانا من بشری از گل خواهم آفرید، پس زمانی که اندامش را درست و نیکو قرار دادم و از روح خود در او دمیدم برای او سجده کنید.

در سوره مبارکه آل عمران آیه 49 می خوانیم که عیسی از قدرت معنوی خود به بنی اسرائیل جهت تصدیق نبوتش خبر می دهد و در بخشی از گفتارش اعلام می کند.

أَيُّ أَمْخَلَقْتُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ....

من از گل زمین برای شما پیکری مانند پرنده نظام می دهم و در آن می دمم که به اراده و مشیت خدا پرنده ای زنده و قادر به پرواز می شود.

جائی که به راحتی می توان از طریق قرآن که کتابی سراسر حق است و هیچ ریب و باطلی در آن راه ندارد پذیرفت که انسانی والا و پیامبری ملکوتی در سایه اذن خدا این قدرت را دارد که گل را به صورت مجسمه ای در شکل يك پرنده درآورد سپس با دم خود او را با همه اعضای لازم زنده کند و به پرواز دهد، چه جای حرف و رد و ایراد و اشکال در خلقت آدم به قدرت بی نهایت خدا است؟!

آری اراده و علم و حکمت و بصیرت و قدرتش اقتضا نمود که از خاک زمین و از عنصر واحد مرد و زنی را بی سابقه داشتن پدر و مادر بیافریند و آنان را مبدء و منشأ به وجود آمدن میلیاردها مرد و زن قرار دهد.

این که بعضی از مذهب های درس خوانده جمله **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ «1»** را به این صورت معنا کرده اند که پیش از آدم ابوالبشر آدمیانی دیگر بودند که از

(1) - آل عمران 33.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 6

نظر عقل و خرد به شدت در ضعف به سر می بردند، و شایسته تکلیف و مسئولیت نبودند و آدم به عنوانی موجودی عاقل و شایسته مسئولیت از میان آنان برگزیده شد حرفی نادرست و خلاف قرآن و چیزی شبیه نظریه تبدل انواع داروین یهودی است، و نشان از خودباختگی در برابر فرهنگ مادی غرب است، شما اگر لغت **اصْطَفَاكَ*** را در آیات قرآن مجید دقت کنید دارای معنای معنوی و گزیدن بر اساس ارزش های عقلی و دینی است.

به ویژه این که در آیهی شریفه از نوح و آل ابراهیم و آل عمران نام برده شده، که ما را بیشتر به این حقیقت توجه می دهد که مقام اصطفاء مقامی صد در صد معنوی است و قطعاً نوح و آل ابراهیم و آل عمران از میان موجوداتی بی عقل شبیه به انسانها برگزیده نشده اند.

ای کاش بعضی از دانشمندان چه در شرق چه در غرب که متکی به آراء خود و دیگران اند زحمت تحصیل معرفت به خدا را به خود هموار می کردند، و سپس به کتاب سالم و دست نخورده او قرآن که هدایت گر به سوی حقایق آفرینش و امور معنوی است مراجعه می نمودند و با بکار گرفتن عقل و انصاف امور مربوط به هستی و آفرینش و مسائل مربوط به تربیت و ادب را از این کتاب به دست می آوردند، و به آسانی و روشنی واقعیات را تحصیل می نمودند.

اینک نگاه دریای علم و بینش، نخبه‌ی آفرینش، حکمت محض، بصیرت خالص، روح و جان پیامبر، محبوب محبان، چراغ قلب عارفان، مولای موحدان حضرت امیرمؤمنان را به آفرینش انسان در خطبه‌ی اول نهج البلاغه ملاحظه کنید:

«ثُمَّ جَمَعَ سُبْحَانَهُ مِنْ حَزْنِ الْأَرْضِ وَ سَهْلِهَا، وَ عَذْبِهَا وَ سَبْحِهَا، تُرْبَةً سَنَّهَا بِالْمَاءِ حَتَّى خَلَصَتْ، وَ لَا طَهَا بِالْبَلِّهِ حَتَّى لُرُبَّتْ، فَجَبَلَ مِنْهَا

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 7

ضَوْرَةً ذَاتَ إِخْنَاءٍ وَ وُضُولٍ وَ اِعْضَاءٍ وَ فُضُولٍ. اءِجْمَدَهَا حَتَّى اسْتَمْسَكَتْ، وَ اءِضَلَّهَا حَتَّى صَلَّصَلَتْ، لَوْقَتٍ مَعْدُودٍ، وَ اءَجَلَ مَعْلُومٍ.

ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ فَمَثَلَتْ اِنْسَانًا ذَا اءِذْهَانٍ يُجْبِلُهَا، وَ فِكْرٍ يَتَصَرَّفُ بِهَا، وَ جَوَارِحٍ يَخْتَدِمُهَا، وَ اءِدْوَاتٍ يُقَلِّبُهَا، وَ مَعْرِفَةٍ يُفَرِّقُ بِهَا بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ وَ الْاَذْوَاقِ وَ الْمَشَامِّ وَ الْاَلْوَانِ وَ الْاَلْوَانِ بَطِينِهِ الْاَلْوَانِ الْمُخْتَلِفَةِ، وَ الْاَلْوَانِ الْمُؤْتَلَفَةِ، وَ الْاَضْدَادِ الْمُتَعَادِيَةِ وَ الْاِخْلَاطِ الْمُتَبَايِنَةِ، مِنْ الْحَرِّ وَ الْبَرْدِ، وَ الْبَلِّهِ وَ الْجُمُودِ، وَ الْمَسَاءَةِ وَ السُّرُورِ...»

سپس خداوند سبحان از قسمت‌های سخت و نرم، و شیرین و شور زمین خاکی را جمع کرد و بر آن آب پاشید تا پاک و خالص گردید، آنگاه آن ماده‌ی خالص را با رطوبت آب به صورت گل چسبنده در آورد، سپس از آن گل صورتی پدید کرد دارای جوانب گوناگون و پیوستگی‌ها، و اعضای مختلفه و گسیختگی‌ها، آن صورت را خشکانید تا خود را گرفت و محکم و نرم ساخت تا محکم و سفالین شد، و آن را تا زمان معین و وقت مقرر به حال خود گذاشت سپس از نفخه خود بر آن ماده شکل گرفته دمید تا به صورت انسانی زنده در آمد، دارای اذهان و افکاری که در جهت نظام حیاتش بکار گیرد و اعضای که به خدمت در آورد، و ابزاری که زندگی را بگرداند، و معرفت و شناختی که میان حق و باطل را تمیز

دهد، و مزه‌ها و بوها و رنگ‌ها و جنس‌های گوناگون را از هم بشناسد، در حالی که این موجود معجونی بود از طینت رنگ‌های مختلف و همسان‌هائی نظیر هم، و اضدادی مخالف یکدیگر و اخلاطی متفاوت با هم، از گرمی و سردی و رطوبت و خشکی و ناخوشی و خوشی.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 8

حوا همسر آدم هم بنا بر جمله **وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا** به صورتی که آدم آفریده شد به وجود آمد، این حقیقتی است که در روایات هم به طور صریح به آن اشاره شده است:

«عن الباقر (ع) انها خلقت من فضل طينة آدم عند دخوله الجنة:» «1»

از حضرت باقر (ع) روایت شده: حوا از اضافه‌ی گلی که آدم از آن آفریده شد ساخته شد و این هنگام ورود آدم به بهشت بود.

روایاتی هم در برخی از کتاب‌ها آمده که حوا از دنده چپ آدم آفریده شده که اینگونه روایات مخالف با متن آیه شریفه و در تضاد با روایات استواری است که آفرینش حوا را از اضافه‌ی گل آدم می‌داند، بنابراین روایات مقبولی نیست و چه بسا ساخته‌ی بازگانان حدیث و برگرفته از افسانه‌های یهود باشد، يك بار دیگر به متن آیه دقت کنید: **خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا** شما را از عنصر واحده آفرید و زوج را نیز از همان عنصر پدید آورد.

در تأیید این معنا و این برداشت درستی که از آیه‌ی شریفه می‌شود به روایت زیر دقت کامل بنمائید:

عمرو بن ابی‌المقدام از پدرش روایت می‌کند که گفته‌است از حضرت باقر (ع) پرسیدم خداوند حوا را از چه چیز آفرید؟ فرمود این مردم در این مسئله چه می‌گویند؟ گفتم: می‌گویند خداوند او را از دنده‌ای از دنده‌های آدم آفرید، فرمود: دروغ می‌گویند، آیا خداوند از آفریدن حوا از غیر دنده آدم ناتوان بود؟!

(1) - تفسیر برهان ج 3 ص 8.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 9

گفتم پسر پیامبر فدایت شوم حوا را از چه چیز آفرید فرمود پدرم زین العابدین از پدرش روایت کرد که رسول خدا فرمود: خداوند مشتی خاک برگرفت، و آن را با دست قدرتش به هم آمیخت و آدم را از آن آفرید، بخشی از آن اضافه آمد پس حوا را از آن وجود به وجود آورد.

نسل آدم و حوا

اراده حضرت حق در تولید نسل از يك نر و ماده به وسیله نطفه تحقق می‌یابد، ولی باید دانست که این آفرینش از نطفه‌ی پس از آن صورت گرفت که يك مرد و يك زن از این نوع را بی‌سابقه نر و ماده‌ای از گل آفرید و آن آدم و بعد از او حوا بود.

بر اساس آیه مورد بحث نسل انسان به آدم و همسرش برمی‌گردد، و واسطه‌ای میان نسل و آدم و همسرش نبوده، سخن در این است که این نسل میلیاری چگونه و به چه صورت از آن يك مرد و يك زن به وجود آمد؟

المیزان می‌گوید: تناسل طبقه‌ی اول انسان یعنی آدم و همسرش از راه ازدواج بوده است که نتیجه‌اش متولد شدن پسران و دخترانی و به عبارت دیگر خواهران و برادرانی گردیده است و در این باره بحثی نیست، بحث در این است که طبقه‌ی دوم بشر یعنی همین خواهران و برادران چگونه و با چه کسی ازدواج کرده‌اند؟ آیا ازدواج در میان خود آنان بوده، و یا به طریقی دیگر صورت گرفته است؟

از ظاهر اطلاق آیه شریفه که می‌فرماید: **وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً** برمی‌آید که در انتشار نسل بشر غیر از آدم و همسرش هیچ کس دیگری دخالت نداشته، و نسل موجود بشر منتهی به این دو تن بوده و بس، نه هیچ زنی از غیر بشر

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 10

دخالت داشته و نه هیچ مردی، چون قرآن مجید در انتشار این نسل فقط آدم و حوا را مبدء دانسته است و اگر غیر از آدم و حوا مردی یا زنی غیر از بشر دخالت می‌داشت می‌فرمود: **«وَ بَثَّ مِنْهُمَا وَ مِنْ غَيْرِهِمَا»** و یا عبارتی دیگر نظیر این را ذکر می‌کرد تا بفهماند که غیر از آدم و حوا موجودی دیگر نیز دخالت داشته است و معلوم است که منحصر بودن آدم و حوا در مبدئیت انتشار نسل اقتضا می‌کند که در طبقه‌ی دوم ازدواج میان خواهر و برادر صورت گرفته باشد.

و اما این که چنین ازدواجی در اسلام حرام است و به طوری که حکایت شده در دیگر شرایع نیز حرام و ممنوع بوده ضرری به این نظریه نمی‌زند، چون که تحریم حکم تشریعی است که تابع مصالح و مفاسد است، نه حکمی تکوینی و غیر

قابل تغییر، و زمام تشریح هم به دست خدای سبحان است، او هر چه بخواهد می کند و هر حکمی بخواهد میراند، چه مانعی دارد که يك عمل را در روزی و روزگاری جایز و مباح کند و در روزگار دیگر حرام نماید، در روزی که جز تجویزش چاره‌ای نیست تجویز کند، و در روزگار دیگری که این ضرورت در کار نیست تحریم نماید، ازدواج خواهر و برادر را در روزگاری که مصلحت و لازم باشد، مانند زمان آدم که موضوع انتشار نسل در میان بوده و تجویزش سبب شیوع فحشا و جریحه دار شدن عفت عمومی نمی شده تجویز کند و با پایان گرفتن زمان مصلحت که باعث این محذور می شود تحریم کند.

در کتاب ارزشمند احتجاج از حضرت سجاد (ع) آمده که در گفتگویی که با مردی قرشی داشته سخن به اینجا رسانیده که هابیل با «لوزا» خواهر همزای قابیل ازدواج کرد و قابیل با «اقلیما» همزای هابیل، راوی می گوید: مرد قرشی

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 11

پرسید: آیا هابیل و قابیل خواهران خود را حامله کردند؟ فرمود آری مرد عرضه داشت: این که عمل مجوسیان امروز است، راوی می گوید: حضرت فرمود: مجوسیان اگر این کار را می کنند و ما آن را باطل می دانیم برای این است که پی از تحریم خدا آن را انجام می دهند، آنگاه اضافه نمود: منکر این مطلب مباش، برای این که درستی این عمل در آن روز و نادرستی اش در امروز حکم خداست که چنین جاری شده است، مگر خدای تعالی همسر آدم را از خود او خلق نکرد؟ در عین حال می بینیم که او را بر وی حلال نمود، پس این حکم، دین و شریعت آن روز فرزندان آدم و خاص آنان بوده، و بعد از آن خدای تعالی حکم حرمتش را نازل فرمود.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 12

المیزان در نگاهش به این روایت می گوید: مطلبی که در این حدیث آمده موافق با ظاهر قرآن کریم و هم موافق با اعتبار عقلی است، ولی در این میان روایات دیگری است که معارض با آن است و دلالت دارد بر این که اولاد آدم با افرادی از جن و حور که برایشان نازل شده ازدواج کردند [و این روایات با اعتبار عقلی درست در نمی آید زیرا آفرینش جن و حوری بهشتی مادی نیست و غیر مادی نمی تواند فرزند مادی بزاید]

اینجانب نمی دانم که مطلب در گیومه از صاحب المیزان یا مترجم محترم آن است، اشکالی که نسبت به آن دارم این نیست که قرآن به گونه‌ای که اوصاف حور را بیان کرده از زیبایی چشم آنان و همسال بودنشان با اهل بهشت و تشبیه آنان به لؤلؤ مکنون استفاده می شود که حوران بهشتی که همسران و ازدواج مردان بهشتی هستند مادی می باشند، و اگر مادی نباشند چه سودی از نظر همسری برای مردان بهشتی دارند، به نظر اینجانب برای رد روایات معارض نیازی به این

توضیح که در المیزان آمده نیست، بلکه باید به اطلاق آیه تکیه کرد که می‌فرماید: **وَبَثُّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً وَ** پرونده این مسئله را بست.

سفارش به خویشان

در رابطه با صله رحم و گناه قطع رابطه با خویشان در آیه 27 سوره مبارکه بقره به صورت مشروح مسائل مهمی مطرح شد.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 13

تفسیر آیه 2-3

وَ آتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَ لَا تَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا.

وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُفْسِدُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاجِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا.

اموال یتیمان را [پس از رشدشان] به آنان دهید و اموال کم ارزش خود را با اموال با ارزش آنان عوض نکنید، و اموالشان را با ضمیمه کردن به اموال خود نخورید، زیرا این عمل گناهی بزرگ است.

و اگر می‌ترسید که در مورد دختران یتیم [در صورت ازدواج با آنان] نتوانید عدالت ورزید بنابراین از دیگر زنانی که شما را خوش آید.

دو دو و سه سه و چهار چهار به همسری بگیرید، و چنانچه می‌ترسید با آنان به عدالت رفتار نکنید به یک زن یا به کنیزانی که مالک شده‌اید اکتفا کنید این قناعت به یک همسر عقدی به این که ستم نوزید و از راه عدالت منحرف نشوید نزدیک‌تر است.

شرح و توضیح

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 14

در این دو آیه شریفه به دو مسئله بسیار مهم که ضامن حفظ بسیاری از حقوق معنوی و مادی است، و اگر جامعه به صورتی دقیق و خالصانه و با رأفت به آن دو عمل کند از بسیاری از مفساد و به ویژه ستم به دیگران و ظلم فاحش در امان می ماند و از حساب سخت قیامت مصونیت پیدا می کند اشاره شده است: یتیم و ثروت او، ازدواج با یتیم یا با دیگر زنان بر مبنای عدالت و رعایت حقوقی که خداوند رعایتش را واجب نموده و در صورت تخلف گناهی بزرگ و معصیتی سنگین و سبب عذاب دردناک در قیامت است.

یتیم و اموال او

این فقیر در آیه مبارکه 83 سوره بقره به طور مشروح و مفصل درباره یتیم و رعایت حقوق او و از آیه 221 تا 242 در رابطه با ارزش وجودی زن در اسلام و مظلومیت عجیب او در مکتب های شرق و غرب و اقوام و ملل، و مسئله ازدواج و طلاق در اسلام و سایر ادیان تحریف شده و اقوام گرفتار جاهلیت به صورتی که در دیگر تفاسیر نیامده مطالب بسیار مهم و فراوان و گسترده ای را آوردم، و معذوریت خود را در بسط و شرح مسئله نگاه حکیمانه و عادلانه اسلام به جنس زن ذکر کردم، تا کاملاً برای هر خواننده ای روشن شود که همه حقوق الهی و انسانی و اخلاقی زن فقط و فقط در سایه اسلام رعایت می شود، و در عرصه مکتب های دیگر گرچه به اوج تمدن مادی رسیده باشند امکان رعایت حقوق زن وجود ندارد.

در این قسمت لازم می دانم به پاره ای از مسائل درباره یتیم و مال یتیم و مسئله ازدواج که در سطور گذشته نیامد اشاره کنم.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 15

وضع یتیم در روزگار جاهلیت

عرصه زندگی عرب پیش از بعثت پیامبر اسلام تحت تأثیر جهل مرکب و اموری خیالی و ظن و گمان و مسائلی ناشی از سبک مغزی بود.

خداوند به این اوضاع شیطانی، و به حاکمیت جهل و سبک مغزی و پیروی از ظن و گمان، و غوطه ور بودن عرب در خیالات و اوهام در آیات 154 آل عمران و 50 مائده، و 26 فتح و 33 احزاب اشاره دارد.

اغلب اعراب جاهلی به صورت قبیله و عشیره زندگی می کردند، و بخشی هم صحرا نشین و بیابان گرد بودند.

مایه درآمد مالی آنان از جنگ و قتل و خونریزی و کشتن مردان قبیله دیگر و به اسرات گرفتن زنان و تجاوز به حقوق مالی آنان تأمین می شد، این جنایت‌ها را بر خود حلال دانسته و دچار عذاب وجدان و پشیمانی نمی شدند، بلکه همه این امور را برای خود ارزش و عامل برتری و غرور می دانستند، از هیچ گناهی و خوردن حرامی، و پایمال نمودن حقی امتناع نداشتند.

زنان چنان که در آیات سوره‌ی بقره توضیح دادم از همه مزایای انسانی و حقوق لازمه محروم بودند، به آنان تحمیل شده بود، که اراده در برابر خواسته‌های مرد نداشته باشد، مالک عمل و مال خود نباشد، ارثی از پدر و مادر و دیگر ارث گذاران نبرد، و زنان هم همه‌ی این امور را پذیرفته بودند و در هر گونه احقاق حقی به رویشان بسته بود.

مردان جاهلی با زنان بدون رعایت هیچ حقی و بدون شرط و قیدی ازدواج می کردند، و زنان را به گونه‌ای بار آورده بودند به این کار افتخار کرده و هر کس را

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 16

دوست داشتند به سوی خود دعوت می نمودند و در نهایت مسئله‌ی شوم زنا و ازدواج‌های نامشروع حتی ازدواج با زنان شوهردار میان آنان به شدت رواج داشت!!

فرزندان عرب جاهلی فقط ملحق به پدران بودند و اگر در خردسالی پدر را از دست می دادند و یتیم می شدند ارث نمی بردند.

در صورت مردن پدر خویشاوندان قلدرش سرپرست یتیم می شدند و همه‌ی اموال او را ظالمانه می خوردند و او را محروم از هر حقی می کردند.

یتیم اگر دختر بود با او ازدواج می کردند و این ازدواج فقط بخاطر این بود که اموالش را غارت کنند و به ثروت خود بیفزایند و بیشتر شکم چرانی نمایند، پس از به دست آوردن اموال یتیم او را طلاق می دادند، در حالی که در چنان وضعی نه مالی داشت تا زندگی خود را حتی در اوج قناعت اداره کند و نه کسی رغبت می کرد با او ازدواج کند زیرا یتیم تھی دست بود و سودی مادی در ازدواج با او وجود نداشت.

از طرفی جنگ‌ها و غارت‌گری‌ها که در اعراب جاهلی به طور پیوسته صورت می‌گرفت یتیمان زیادی را بر جای می‌گذاشت و آنان را دچار وضع بسیار ناسامانی می‌نمود.

اکنون با توجه دقیق به این دو آیه شریفه برای شما روشن می‌شود که اسلام در آن محیط جاهلی برای احقاق حقوق یتیمان چه در اموالشان چه در ازدواج با آنان چه شدتی به خرج داده، و راه ظلم به آنان را بسته و مسیر عدالت را به روی عرصه‌ی حیاتشان باز نموده است و شما نمونه‌ی این مقررات حکیمانه و عادلانه را در مکتب‌های شرقی و غربی نمی‌بینید.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 17

قرآن مجید در همین سوره‌ی نساء آیه 10 با کوبنده‌ترین صورت از غارت اموال یتیمان و خوردن آن نهی نموده است:

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا

یقیناً آنان که ظالمانه اموال یتیمان را می‌خورند در حقیقت در شکم‌های خود آتش می‌خورند و مسلماً در آتش فروزان در آیند.

«در هر صورت مجموع این دو آیه می‌گوید: درباره‌ی ایتم تقوا پیشه کنید و مال با ارزش آنان را با اموال پست خود مخلوط ننمائید تا بهره‌کشی ظالمانه کنید، و اموالشان را مخلوط با اموال خود نخورید، و حتی اگر ترسیدید که در مورد نکاح با دختران یتیم نتوانید عدالت را رعایت کنید و ترسیدید که اموالشان در معرض تجاوز شما قرار بگیرد و خلاصه نسبت به اموال و ازدواج با آنان دل‌چرکین بودید می‌توانید آنان را به حال خود واگذارید و با زنان دیگر که خوش‌آیند شماست در صورت رعایت عدالت تا چهار زن ازدواج کنید، و اگر از عدم رعایت عدالت در چهار زن نیز ترسیدید به يك زن و به کنیزان زر خرید اکتفا کنید.

تعدد زوجات

این مسئله از مسائلی است که ایراد و اشکال‌هایی ابتدا از روزگار قرون وسطی به وسیله‌ی اربابان کلیسا بر آن وارد شد و تا کنون ادامه دارد، و از آنان به مشتی روشن فکر غرب زده در نواحی مسلمان نشین راه یافت، تا به این وسیله بتوانند در میان جوامع همراه با دیگر سفسطه‌ها و ایرادهای بی‌پایه جلوی پیشرفت اسلام

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 18

را در میان آن جوامع و ملت‌ها بگیرند و قلب کینه‌دار و مخالف و حسود خود را نسبت به اسلام از این طریق راحت و آرام کنند.

به آن ایرادها و اشکالات از طرف محققان جواب‌ها و پاسخ‌های منطقی و محکم و استوار داده شده، و ادعاهای خصومت‌آمیز آنان را مهر باطل زده‌اند، مسلماً نقل آن همه ایراد و سفسطه و پاسخ‌های آن بخشی بسیار مفصل و گسترده می‌طلبد، که با این نوشتار نمی‌سازد، ولی لازم است تهمت‌ها و اشکالات مهم مخالفان و پاسخ‌های آن آورده شود، تا ذهن هر کسی که مشوب شده، و دچار شستشوی مغزی گشته پاک شود و بر ایمانش به قوانین اصیل لازم افزوده گردد.

1- دشمنان کینه‌ورز به اسلام در قرون وسطی به پیامبر بزرگوار اسلام تهمت زدند که او بود که رسم تعدد زوجات را در جهان به وجود آورد، و ادعا کردند پایه و شالوده اسلام تعدد زوجات است و علت پیشرفت سریع اسلام در میان ملل گوناگون اجازه‌ی تعدد زوجات است و هم ادعا کردند که علت انحطاط مشرق زمین نیز تعدد زوجات است.

برای پاسخ دادن به این تهمت بهتر است به مقاله‌ی ویل دورانت امریکائی و گوستاوبون فرانسوی مراجعه کرد، فکر می‌کنم این دو پاسخ برای بسته شدن دهان یاهوگویان بس باشد.

ویل دورانت در جلد اول تاریخ تمدن می‌گوید:

علمای دینی در قرون وسطی [منظور کشیشان کلیساست] چنین تصور می‌کردند که تعدد زوجات از ابتکارات پیامبر اسلام است، در صورتی که چنین نیست و چنان که دیدیم در اجتماعات ابتدائی جریان چند همسری بیشتر مطابق آن بوده است.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 19

عللی که سبب پیدایش عادت تعدد زوجات در اجتماعات ابتدائی گشته فراوان است: به واسطه‌ی اشتغال مردان به جنگ و شکار، زندگی مرد بیشتر در معرض خطر بوده و به همین جهت مردان بیشتر از زنان تلف می‌شدند و فزونی عده زنان بر مردان سبب می‌شد که یا تعدد زوجات رواج پیدا کند و یا عده‌ای از زنان در بی‌شوهری بسر برند، ولی در میان آن ملل که مرگ و میر فراوان بود هیچ شایستگی نداشت که عده‌ای زن مجرد بمانند و تولید مثل نکنند [و عواطف و غرائز و خواسته‌های طبیعی آنان سرکوب شود و بی‌پاسخ بماند].

بی شك تعدد زوجات در اجتماعات ابتدائی امر متناسبی بوده، زیرا عده زنان بر مردان فزونی داشته است، از لحاظ بهبود نسل هم باید گفت که سازمان تعدد زوجات بر تك همسری فعلی ترجیح داشته است، چه همان گونه که می دانیم توان ترین و محتاطترین مردان عصر جدید غالباً طوری است که دیر موفق به اختیار همسر می شوند و بهمین جهت کم فرزند می آورند، در صورتی که در آن ایام گذشته توانترین مردان ظاهراً به بهترین زنان دست می یافته و فرزندان بیشتر تولید می کرده اند، به همین جهت است که تعدد زوجات مدت مدیدی در میان ملت های ابتدائی بلکه ملت های متمدن توانسته است دوام کند و فقط در همین اواخر و در زمان ماست که رفته رفته دارد از کشورهای خاوری رخت برمی بندد. در زوال این عادت عواملی چند دخالت کرده است: زندگانی کشاورزی که حالت ثباتی دارد، سختی و ناراحتی زندگی مردان را تقلیل داد و مخاطرات کمتر شد و به همین جهت عدد مرد و زن تقریباً مساوی یکدیگر شد و در این هنگام چند زنی حتی در اجتماعات ابتدائی از امتیازات اقلیت ثروتمند گردید و توده ی مردم به همین جهت با يك زن به سر می برند و عمل زنا را چاشنی آن قرار می دهند!!

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 20

گوستاولبون در تاریخ تمدن صفحه ی 507 می گوید:

در اروپا هیچ يك از رسوم مشرق به قدر تعدد زوجات بد معرفی نشده، و در باره هیچ رسمی هم این اندازه نظر اروپا به خطا نرفته است، نویسندگان اروپا تعدد زوجات را شالوده ی مذهب اسلام دانسته و در انتشار دیانت اسلام [با این تهمت که اسلام با تعدد زوجات راه شهوت رانی را باز کرده!!] و انحطاط ملل شرقی آن را علت العلل قرار داده اند آنان علاوه بر همه اعتراضات نسبت به زنان مشرق هم ابراز همدردی نموده اند، از جمله اظهار می دارند که آن زنان بدبخت را زیر پنجه خواجه سرایان، سخت و شدید در چهار دیوار خانه مقید نگاه داشته اند و به مجرد حرکت مختصری که موجب رنجش و عدم رضایت خانه خدایان شود حتی ممکن است آنان را با کمال بی رحمی اعدام کنند.

ولی تصور مزبور از جمله ی تصوراتی است که هیچ مدرک و اساسی برای آن نیست.

اگر خوانندگان این کتاب از اهل اروپا، برای مدت کمی تعصبات اروپائی را از خود دور سازند، تصدیق خواهند کرد که رسم تعدد زوجات برای نظام اجتماعی شرق يك رسم عمده ای است که به وسیله ی آن، اقوامی که این رسم میان آنان جاری است روح اخلاقی ایشان در ترقی، و تعلقات و روابط خانوادگی آنان قوی و پایدار مانده و بالاخره در نتیجه همین رسم است که در مشرق اعزاز و اکرام زن بیش از اروپاست.

ما قبل از شروع به اقامه دلیل و اثبات مدعای خود از ذکر این مطلب ناچاریم که رسم تعدد زوجات ابداً مربوط به اسلام نیست، چه قبل از اسلام هم رسم مذکور در میان تمام اقوام شرقی از یهود، ایرانی، عرب و غیره شایع بوده است، اقوامی که در مشرق قبول اسلام کردند از این حیث فایده‌ای از اسلام حاصل

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 21

نکردند، و تا کنون هم در دنیا يك چنین مذهب مقتدری نیامده که این گونه رسوم مانند تعدد زوجات را بتواند ایجاد کند و یا آن را منسوخ سازد.

رسم مذکور فقط بر اثر آب و هوای مشرق و در نتیجه خصایص نژادی و علل و اسباب دیگری که به طرز زندگانی مشرق زمین مربوط بوده است پیدا شده است نه این که مذهب آن را آورده باشد، در مغرب هم با وجود این که آب و هوا و طبیعت هیچ يك مقتضی برای وجود چنین رسمی نیست مع ذلك رسم وحدت زوجه رسمی است که ما آن را فقط در کتاب‌های قانون می بینیم درج است، و الا خیال نمی کنم بشود این را انکار کرد که در معاشرت واقعی ما اثری از این رسم «رسم وحدت زوجه» نیست، راستی من متحیرم و نمی دانم که تعدد زوجات مشروع مشرق از تعدد زوجات سالوسانه اهل مغرب چه کمی دارد و چرا کمتر است؟

بلکه من می گویم که تعدد زوجات مشرق از هر حیث بهتر و شایسته‌تر از تعدد زوجات مغرب زمین است، اهل مشرق وقتی بلاد معظمه ما را سیاحت می کنند از این اعتراضات و حملات ما نسبت به تعدد زوجات در مشرق دچار بخت و حیرت گردیده متغیر می شوند.

پیش از ظهور اسلام در ایران و یونان و در میان اعراب تعدد زوجات بدون قید حصر وجود داشته، پس تعدد زوجات از اختراعات و ابتکارات اسلام نبوده است.

خوانندگان عزیز به خوبی واقف شدند که این اربابان کلیسا و دشمنان اسلام بودند که این مسئله را به اسلام بسته و این فرهنگ ناب انسان‌ساز و نظام‌دهنده زندگی بر اساس ادب و عدالت و مهر و محبت را با این تهمت مورد حمله قرار داده‌اند، و در مقاله ویل دورانت آمریکائی و گوستاوبون فرانسوی ملاحظه کردید

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 22

که تعدد زوجات هیچ ربطی به پیامبر اسلام و فرهنگ او ندارد، اسلام در این زمینه تنها کاری که کرد این بود که تعدد زوجات را با وضع قوانینی متین، محکم و مقررانی انسانی و اخلاقی که از هر جهت حافظ حقوق زن و رعایتکننده وضع مرد است به شدت محدود و مقید نمود، و جلوی زیاده خواهی بیجای مرد و شهوات افسار گسیخته او را گرفت، و قلدری و زورگوئی او را در این زمینه به سختی تقبیح کرد، و از او خواست در گردونه عدالت و قسط و حق و حقیقت قرار گیرد، و کمترین تجاوزی به حق زن ننماید و به او به عنوان کالای شهوت و محکوم همه جانبه مرد نظر نکند.

اگر مردی دو زن یا سه زن یا چهار زن گرفت و میان آنان به عدالت رفتار نکرد، و به عواطف و غرائز آنان و به زندگی طبیعی شان توجه ننمود، و خصال انسانی و مسائل اخلاقی را در حق آنان رعایت نکرد چه ربطی به اسلام این فرهنگ عشق و محبت و این آئین حافظ همه حقوق انسانها دارد.

این مرد است که باید حساب‌گری دقیق باشد و به این معنا عنایت و توجه نماید که آیا اولاً نیاز طبیعی به تعدد زوجات بر اساس قوانین الهی دارد، و ثانیاً قدرت رعایت عدالت و قسط در میان زنان در او هست، و ثالثاً می‌تواند از نظر مادی و با رعایت مساوات و موااسات لازم آنان را اداره کند، و خلاصه خود را شایسته و لایق مجوز برای تعدد زوجات می‌داند؟ آنگاه اقدام به این کار کند و گرنه باید سراغ این مسئله نرود، و خود را به صف ظالمان وارد نکند، و از چشم رحمت خدا نیندازد.

پس از روشن شدن این مسئله که تعدد زوجات از قدیمی‌ترین ایام و در میان اقوام و ملل و ادیان وجود داشته و اختراع اسلام نیست، و تنها کاری که اسلام در این

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 23

زمینه انجام داد وضع قوانین و قرار دادن حدود و مقرراتی بود که تمام حقوق زن و عواطف او رعایت شود و جلوی افسار گسیختگی مرد گرفته شود و کار به ساختن حرم‌سرا و به اسارت گرفتن زن نیانجامد و نهایتاً از چهار همسر تجاوز نکند.

اکنون باید گفت اشکالات و ایراداتی که به تعدد زوجات گرفته شده همه سطحی و غیر علمی و بدون دلیل استوار و منطقی و برهان است و چه بسا خود ایراد کنندگان به تک همسری قناعت نکرده و با وجود داشتن همسر از راه نامشروع به ارضاء غرائز خود پرداخته و به عدد هم قناعت نمی‌کنند. چنان که در سراسر اروپا و آمریکا و در بعضی از مردان مشرق زمین که تابع افکار و فرهنگ غربیان هستند این مسئله به طور علنی و بدون شرم و حیا و به دور از ترس و وحشت رواج کامل دارد.

حقیقت مسئله و طبیعی بودن حق چند همسری را باید منطقی و مستدل دنبال کرد، و به گونه‌ای باید در این زمینه بررسی شود، که یاوه‌گویان در برابر آن سخنی نداشته باشند و زنان و مردان نسبت به آن با کمک عقل و اندیشه تسلیم شوند، به این صورت که زن در برابر مردش در صورت نیاز و تمکن اداره همسر دیگر موضع‌گیری منفی ننماید و حق دیگر زنی که از تشکیل زندگی و ارضاء غرائز و عواطف محروم مانده رعایت شود و به خاطر همسر اول مرد محکوم به محرومیت و سرکوب غرائز و عواطف نماند و خدای ناخواسته در صورت ضعف ایمان دچار فحشا و منکرات نگردد.

در پاسخ مدعیان بی‌دلیل دور از انصاف می‌بینم که قلم را خود در صفحه بیچرخانم و آنچه در این زمینه بر اساس عقل و معارف حقه در نظر دارم بنویسم که البته آنچه در نظر دارم تکرار حقایقی است که اهل تحقیق به دست داده‌اند،

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 24

لذا مطلب را از نوشته علامه شهید، فیلسوف خبیر مرحوم مطهری که خود سالیان طولانی در محضر مبارکش مستفید از دانشش بودم و به من لطف خاص داشت کمک می‌گیرم، آن دلسوز به حقایق اسلامی و آگاه به زمان می‌نویسد:

ما برای این که از درازی سخن خودداری کنیم، از بحث درباره علت‌هائی که ممکن است مجوز تعدد زوجات برای مرد محسوب شود خودداری می‌کنیم، سخن را محدود می‌کنیم به علتی که اگر وجود داشته باشد تعدد زوجات به صورت «حقی» برای طبقه نسوان در می‌آید.

برای اثبات این مدعا دو مقدمه باید روشن شود: یکی این که ثابت گردد طبق آمار قطعی و مسلم، عده زنان آماده ازدواج بر عدد مردان آماده ازدواج فزونی دارد، دیگر این که اگر چنین چیزی وجود پیدا کند، از جنبه حقوق بشری و انسانی موجب حقی می‌شود برای زنان محروم بر عهده مردان و زنان متأهل.

اما از نظر اول: خوشبختانه در دنیای امروز آمار نسبتاً صحیحی در این زمینه وجود دارد، همه کشورهای جهان در هر چند سال يك بار سرشماری می‌کنند، در این سرشماری‌ها که در کشورهای پیشرفته به صورت دقیقی صورت می‌گیرد نه تنها عدد مجموع جنس ذکور و مجموع جنس اناث به دست می‌آید بلکه نسبت عدد دو جنس در سنین مختلف به دست می‌آید، مثلاً روشن می‌گردد که عدد پسران از بیست ساله تا بیست و چهار ساله چقدر است و عدد دختران از بیست ساله تا بیست و چهار ساله چه اندازه است، هم چنین در سایر سنین عمر.

سازمان ملل متحد در سالنامه‌های جمعیت شناسی خود همواره این آمار را منتشر می‌کند و ظاهراً تا کنون شانزده نشریه در این زمینه منتشر کرده است آخرین نشریه مربوط است به سال 1964 که در سال 1965 منتشر شده است.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 25

البته قبلاً باید به این نکته توجه داشته باشیم که برای مدعای ما کافی نیست که بدانیم مجموع عدد جنس ذکور مردم يك کشور چقدر است، و مجموع عدد اناث آنها چه اندازه، آنچه مفید و لازم است این است که بدانیم نسبت مردان و زنان آماده به ازدواج چه نسبت است، غالباً نسبت مردان و زنان آماده به ازدواج با نسبت مجموع جنس ذکور و جنس اناث متفاوت است، و این دو علت دارد: یکی این که دوره بلوغ دختران قبل از دوره بلوغ پسران است، به همین جهت معمولاً در قوانین جهان سن قانونی دختران از سن قانونی پسران پائین تر است، و عملاً در همه جهان اکثریت قریب به اتفاق ازدواج‌های میان مردان و زنانی صورت می‌گیرد که مردان به طور متوسط پنج سال از زنان بزرگ‌ترند.

علت دیگر که علت اساسی است و مهم‌تر است این است که با این که موالید دختر از موالید پسر بیشتر نیست و احیاناً در بعضی کشورها موالید پسر بیشتر است، همواره به واسطه این که تلفات جنس ذکور از تلفات جنس اناث بیشتر است، در سنین ازدواج توازن به هم می‌خورد، گاهی به صورت فاحشی تفاوت پیدا می‌شود و عدد زنان آماده به ازدواج بر عدد مردان آماده ازدواج به مقیاس وسیعی فزونی می‌گیرد، لهذا ممکن است مجموع عدد جنس ذکور يك کشور با عدد جنس اناث آن مساوی یا از آن بیشتر باشد، اما در طبقه آماده به ازدواج یعنی طبقه‌ای که به سن قانونی ازدواج رسیده‌اند کار برعکس بوده باشد.

این مطلب از آماری که در آخرین نشریه جمعیت‌شناسی سازمان ملل متحد مربوط به سال 1964 درج شده کاملاً روشن است، مثلاً در جمهوری کره طبق آمار این نشریه مجموع جمعیت 26 / 277 / 635 نفر است، از این مجموع

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 26

12943 نفر از جنس ذکورند و 13 / 145 / 289 نفر از اناث یعنی در مجموع جمعیت، عدد ذکور 12943 نفر بیش از اناث است.

این نسبت در اطفال کمتر از يك ساله و اطفال از يك ساله تا چهار ساله و از پنج ساله تا نه ساله و از دوازده ساله تا چهارده ساله و از پانزده ساله تا نوزده ساله هم چنان محفوظ است.

آمار نشان می‌دهد که در همه این سنین تعداد ذکور بیش از اناث است، اما از بیست ساله تا بیست و چهار ساله این نسبت عوض می‌شود، مجموع عدد ذکور در این سنین 1 / 083 / 364 نفر است و مجموع اناث 1 / 110 / 051 نفر

است از این سنین به بالا که سنین ازدواج قانونی زنان و مردان است هر چه بالا برویم عدد جنس اناث بیش از عدد جنس ذکور است.

تازه جمهوری کره وضع استثنائی دارد که در مجموع جمعیت، عدد ذکور بیش از اناث است، اکثریت قریب به اتفاق کشورها نه تنها در سنین ازدواج عدد جنس اناث بیش از جنس ذکور است، در مجموع جمعیت، نیز عدد اناث بیش از ذکور است، مثلاً در کشور جمهوری شوروی «پیش از فروپاشیدن» مجموع جمعیت 216 / 101 / 000 بوده است و از این مجموع 97 / 840 / 000 از جنس ذکور و 118 / 261 / 000 از جنس اناث سرشماری شده است و این تفاوت در سنین پیش از ازدواج و هم چنین سنین ازدواج یعنی از بیست ساله تا بیست و چهار ساله و از بیست و پنج ساله تا بیست و نه ساله و از سی ساله تا سی و چهار ساله و هم چنین تا هشتاد ساله و هشتاد و چهار ساله هم چنان محفوظ است.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 27

و کشورهای انگلستان، فرانسه، آلمان غربی، آلمان شرقی، چکسلواکی، لهستان، رومانی، مجارستان، آمریکا، ژاپن و غیره نیز چنین است، و البته در بعضی نقاط مانند برلن غربی و شرقی تفاوت عدد زن و مرد تفاوت فاحش است.

در هندوستان حتی در سنین ازدواج عدد مرد بر عدد زن می‌چرید، فقط از سنین پنجاه به بالا است که عدد زن بر عدد مرد فروزی می‌گیرد، ظاهراً علت نقصان زن در هند، بر اثر عادت قدیمی مردم خرافاتی آن سرزمین است که زن شوهر مرده را از میان می‌برند!

سرشماری که سال گذشته «سال تألیف کتاب» در ایران به عمل آمد نشان داد که ایران از کشورهای استثنائی است که در مجموع جمعیت، عدد ذکور بیش از عدد اناث است، مجموع جمعیت ایران طبق این سرشماری 25 / 781 / 090 نفر است و از این مجموع 13 / 337 / 334 نفر از جنس ذکورند و 12 / 443 / 576 نفر از جنس اناث می‌باشند و مجموعاً عدد ذکور 893 / 578 بیش از عدد اناث است.

یادم هست که در همان اوقات بعضی از نویسندگان که درباره تعدد زوجات بحث کرده بودند در نوشته خود به این معنا اشاره داشته و گفتند: ببینید بر خلاف ادعای طرفداران تعدد زوجات، عدد مرد در کشور ما بیش از عدد زن است، پس قانون تعدد زوجات باید لغو شود!

من همان وقت از این نویسندگان تعجب می کردم، اینها فکر نمی کنند که اولاً قانون تعدد زوجات مخصوص ایران نیست، و ثانیاً آنچه برای این موضوع مفید است این است که بدانیم عدد مردان آماده به ازدواج با عدد زنان آماده به ازدواج برابر است یا از آن بیشتر است، این که در مجموع عدد، عده جنس ذکور بیش از جنس اناث باشد برای موضوع مورد نظر کافی نیست.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 28

دیدیم که در جمهوری کره و بعضی از کشورهای دیگر نیز مجموع نفوس عدد جنس ذکور بیشتر است، ولی در افراد آماده به ازدواج عدد جنس اناث بیشتر است.

بگذریم از این که در کشورهایمانند ایران چندان اعتمادی به این آمارها نیست اگر تنها «ژست پسرزائی» زنان ایران را در نظر بگیریم که حاضر نیستند حتی در پاسخ مأموران سرشماری، خود را دخترزا معرفی کنند و به جای دختر پسر قلمداد می کنند، کافی است که اعتماد ما را سلب کند.

جریان عملی عرضه و تقاضا در کشور ما دلیل قاطعی است بر این که عدد زنان آماده به ازدواج در این کشور از عدد مردان بیشتر است، زیرا با این که تعدد زوجات در همه جای این کشور از شهرها و دهات و حتی میان ایلات معمول بوده و هست، هرگز کسی در این کشور تاکنون احساس کمبود زن نکرده و زن بازار سیاه پیدا نکرده است، برعکس همواره عرضه بر تقاضا می چربیده است.

دختران یا زنان بیوه و جوانی که اجباراً بدون شوهر مانده اند از مردان مجرد بسی افزون تر بوده اند، هیچ وقت يك مرد هر اندازه فقیر و بد قیافه بوده، اگر زن می خواسته بدون زن نمی مانده است، در صورتی که زنانی که اجباراً بدون شوهر مانده اند زیاد بوده اند، این جریان مشهود و محسوس بیش از هر آماری قاطعیت دارد.

اشلی مونتگومری در کتاب زن جنس برتر ضمن این که می کوشد میل زن را به تحمل و زینت ناشی از عوامل اجتماعی بدانند به این حقیقت اعتراف می کند و می گوید: در سراسر جهان پیوسته میزان زنان آماده ازدواج بر مردان فزونی دارد.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 29

آمارگیری سال 1950 نشان داد که زنان آماده ازدواج آمریکا به اندازه يك میلیون و چهارصد و سی هزار تن بر مردان افزایش دارد. «1» برتراند راسل در کتاب زناشوئی و اخلاق فصل مربوط به نفوس صفحه 115 می گوید:

در انگلستان کنونی بیش از دو میلیون زن زائد بر مردان وجود دارد که بنابر عرف باید همواره عقیم بمانند و این برای ایشان محرومیت بزرگی است.

در چند سال پیش در روزنامه‌های ایران خواندیم که زنان مجرد آلمان که پس از تلفات عظیم آلمان در جنگ دوم جهانی از داشتن شوهر قانونی و کانون خانوادگی محروم مانده‌اند، رسماً از دولت آلمان تقاضا کردند که قانون تک همسری را لغو کند و اجازه تعدد زوجات بدهد، دولت آلمان ضمن یک درخواست رسمی از دانشگاه اسلامی الازهر فرمول این کار را خواست و البته بعد هم اطلاع حاصل کردیم که کلیسا سخت با این تقاضا مخالفت کرد!!

کلیسا محروم ماندن زنان را و در واقع شیوع فحشا را بر تعدد زوجات، صرفاً بخاطر این که یک فرمول شرقی و اسلامی است ترجیح داد.

علل فزونی عدد زنان آماده به ازدواج از مردان

علت این امر چیست؟ چرا با این که موالید دختر از موالید پسر بیشتر نیست عدد زنان آماده ازدواج از مردان بیشتر است؟

(1) - مجله زن روز شماره 69، ص 71.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 30

علت این امر واضح است: تلفات جنس مرد از تلفات جنس زن بیشتر است، این تلفات معمولاً در سنینی واقع می‌شود که مرد باید سرپرست خانواده‌ای باشد، اگر اندکی به مرگ‌هائی که در اثر حوادث پیش می‌آید توجه کنیم از جنگ‌ها، غرق شدن‌ها، سقوطها زیر آور ماندن‌ها، تصادفات و غیر اینها خواهیم دید همه این حوادث و تلفات متوجه جنس مرد است، ندرتاً زنی در میان اینها دیده می‌شود، چه در مبارزه انسان با انسان، چه در مبارزه انسان با طبیعت تلفات متوجه مرد می‌شود.

اگر تنها جنگ‌ها را در نظر بگیریم که از اول تاریخ بشریت روزی نبوده که در چند نقطه جهان جنگ نباشد و تلفاتی بر مردان وارد نیابد، کافی است که بدانیم چرا توازن زن و مرد در سنین ازدواج به هم می‌خورد، میزان تلفات جنگ در عصر صنعت صدها برابر عصرهای شکار و کشاورزی است، تلفاتی که در دو جنگ اخیر جهانی بر جنس مرد وارد شد که ظاهراً - حدود هفتاد میلیون نفر بوده است - مساوی است با تلفاتی که سابقاً در چند قرن از راه جنگ بر بشر وارد می‌شد، شما اگر تنها تلفاتی را که در چند سال اخیر در جنگ‌های منطقه‌ای خاور دور و خاور میانه و آفریقا وارد آمده و هنوز هم در جریان است در نظر بگیرید مدعای ما را تصدیق خواهید کرد.

مقاومت بیشتر زن در برابر بیماری‌ها

چیز دیگری که سبب می‌شود تلفات جنس مرد از تلفات جنس زن بیشتر باشد موضوعی است که اخیراً در پرتو پیشرفت علوم کشف شده است و آن این

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 31

که مقاومت مرد در برابر بیماری‌ها از مقاومت زن کمتر است و در نتیجه تلفات مرد به واسطه بیماری‌ها از تلفات زن بیشتر است.

روزنامه اطلاعات در دی ماه 1335 نوشت:

اداره آمار فرانسه اطلاع می‌دهد که با این که در فرانسه عدد مولود پسر از دختر بیشتر است و به ازای هر صد دختر صد و پنج پسر متولد می‌شود، معذک عدد زنان یک میلیون و هفصد و شصت و پنج هزار نفر از مردان بیشتر است و آنان علت این تفاوت را مقاومت جنس زن در مقابل بیماری ذکر کرده‌اند.

در مجله سخن سال ششم شماره یازدهم مقاله‌ای تحت عنوان «زن در سیاست و اجتماع» از مجله‌ماهان و مصور یونسکو به وسیله دکتر زهرا خانلری ترجمه شد، در آن مقاله از اشلی مونتاگو نقل شد که:

طبیعت زن از نظر علمی بر طبیعت مرد تفوق دارد. کروموزوم X مربوط به جنس ماده از کروموزوم Y مربوط به جنس نر قوی‌تر است، لهذا عمر زن از عمر مرد درازتر است، حد متوسط عمر زن از مرد بیشتر است، زن عموماً از مرد سالم‌تر است، مقاومتش در برابر بسیاری از امراض از مرد بیشتر است، اغلب زودتر معالجه می‌شود.

در برابر يك زن الكن پنج مرد الكن یافت می‌شود، در برابر يك زن كورزنگ شانزده مرد كورزنگ یافت می‌شود، استعداد نرف الدم تقریباً منحصر به جنس مرد است، زن در برابر حوادث بیش از مرد قوه مقاومت دارد، همه جا در جریان جنگ اخیر محقق شده است که در اوضاع مشابه زن بهتر از مرد توانسته است مشقت محاصره (زندانی) اردوگاه زندانیان را تحمل کند تقریباً در همه کشورها تعداد انتحار در مردها سه برابر زن‌هاست.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 32

قدرت بیشتر مقاومت زن در برابر بیماری سبب می‌شود که فرضاً روزی مرد قدرت پیدا کند و انتقام خود را از جنس زن بگیرد و پای او را به کارهای سخت و خطرناک که منجر به مرگ و میر می‌شود بکشد، مخصوصاً او را به میدان جنگ برده تن ظریف او را هدف توپ و مسلسل و بمب قرار داده مزه این کارها را به او بچشانند، باز هم به واسطه مقاومت بیشتر زن در مقابل بیماری توازن عدد جنس زن و جنس مرد محفوظ نخواهد ماند.

اینها همه راجع به مقدمه اول، یعنی فزونی نسبی عدد زنان آماده ازدواج بر عدد مردان آماده ازدواج، پس معلوم شد واقعاً چنین حقیقتی وجود دارد و معلوم شد علت آن چیست و آن علت یا علت‌ها از اول تاریخ بشر تا این ساعت وجود داشته و دارد.

حق زن در قانون تعدد زوجات

اما مقدمه دوم، یعنی این که فزونی عدد زن آماده ازدواج بر عدد مرد آماده ازدواج برای طبقه زن تولید «حق» می‌کند و برای مردان و زنان متأهل ایجاد «وظیفه».

در این که حق تأهل از طبیعی‌ترین و اصیل‌ترین حقوق بشری است جای سخن نیست، هر کسی اعم از زن یا مرد حق دارد زندگی خانوادگی داشته باشد، از داشتن زن یا شوهر و فرزند بهره‌مند باشد، همان طوری که حق دارد کار کند، مسکن داشته باشد، از تعلیم و تربیت بهره‌مند شود، از بهداشت استفاده کند، امنیت و آزادی داشته باشد، اجتماع نه تنها نباید مانعی در راه استیفای این حقوق ایجاد کند، بلکه باید وسیله تأمین این حقوق را فراهم سازد.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 33

از نظر ما يك نقيصه بزرگ در اعلامیه جهانی حقوق بشر این است که به حق «تأهل» توجهی نکرده است، این اعلامیه از حقوقی مانند حق آزادی و امنیت، حق رجوع مؤثر به محاکم ملی، حق تابعیت و ترك تابعیت، حق آزادی ازدواج با

اهل هر نژاد و مذهب، حق مالکیت، حق تشکیل اتحادیه، حق استراحت و فراغت، حق آموزش و پرورش یاد می‌کند، اما از حق تأهل یعنی حق داشتن يك کانون خانوادگی قانونی، نامی به میان نمی‌آورد، این حق مخصوصاً از ناحیه زن بیشتر اهمیت دارد، زیرا زن بیش از مرد به داشتن کانون خانوادگی نیازمند است، ازدواج برای مرد از جنبه‌مادی اهمیت دارد، و برای زن از جنبه‌های معنوی و عاطفی.

مرد اگر خانواده را از دست بدهد با فحشا و رقیقه بازی لااقل نیمی از احتیاجات خود را برمی‌آورد، ولی اهمیت خانواده برای زن بیش از اینهاست، زن اگر محیط خانوادگی را از دست بدهد با فحشا و رقیق بازی نمی‌تواند به هیچ وجه احتیاجات مادی و معنوی خود را ولو به احل اقل تأمین کند.

حق تأهل برای يك مرد یعنی حق اشباع غریزه، حق همسر و شریک و هم‌دل داشتن، حق فرزند قانونی داشتن، اما حق تأهل برای يك زن علاوه بر همه اینها یعنی حق حامی و سرپرست داشتن، حق پشتوانه عواطف داشتن.

اکنون پس از اثبات دو مقاله بالا:

1- فزونی نسبی عدد زنان بر مردان

2- حق تأهل يك حق طبیعی بشری است

نتیجه این است: اگر تك همسری تنها صورت قانونی ازدواج باشد عملاً گروهی از زنان از حق طبیعی انسانی خود «حق تأهل» محروم می‌مانند تنها با

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 34

قانون تجویز تعدد زوجات است «البته با شرایط خاصی که دارد» که این حق طبیعی احیا می‌گردد.

بر عهده‌ی زنان روشن‌بین مسلمان است که شخصیت واقعی خود را بازبایند و به نام حمایت از حقوق حقه زن به نام حمایت از اخلاق، به نام حمایت از نسل بشر، به نام یکی از طبیعی‌ترین حقوق بشر، به کمیسیون حقوق بشر در سازمان ملل پیشنهاد کنند که تعدد زوجات را در همان شرایط منطقی که اسلام گفته، به عنوان حقی از حقوق بشر به رسمیت بشناسد و از این راه بزرگ‌ترین خدمت را به جنس زن و به اخلاق بنماید. صرف این که يك فرمول از جانب شرق آمده و غرب باید از شرق پیروی کند گناه محسوب نمی‌شود.

نظریه‌ی فیلسوف معروف غرب راسل

برتراند راسل - چنان که قبلاً اشاره کردم - به این نکته توجه دارد که اگر تك همسری تنها صورت قانونی ازدواج باشد مستلزم محرومیت گردیده تعداد زیادی از زنان می شود، لهذا راه‌حلی پیشنهاد می کند ولی چه راه‌حلی؟!

خیلی ساده، پیشنهاد می کند که به این زنان اجازه داده شود برای این که از داشتن فرزند محروم نمانند، با شکار کردن مردان فرزندان بی پدر به وجود آورند، و نظر به این که زن در حالی که فرزند در رحم یا دامن دارد محتاج به کمک مادی است و معمولاً پدر چیزی به عنوان نفقه به او کمک نمی کند دولت از این جهت جانشین پدر شود، و به این گونه زنان کمک اقتصادی کند.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 35

راسل پس از این که می گوید: در انگلستان کنونی بیش از دو میلیون زن زائد بر مردان وجود دارد، و بنا بر عرف «عرف تك همسری» باید همواره عقیم بمانند و این برای آنان محرومیت بزرگی است،

می گوید: وحدت ازدواج کامل «تك همسری» مبتنی بر فرض تساوی تقریبی زنان و مردان است، جائی که تساوی وجود ندارد قساوت زیادی درباره‌ی کسانی می شود که به حکم قانون ریاضی باید مجرد بمانند، حال اگر مایل به ازدیاد نفوس باشیم این قساوت، گذشته از نظر خصوصی از لحاظ عمومی نیز مجاز نخواهد بود.

این است راه‌حلی که يك فیلسوف قرن بیستم برای این مسأله اجتماعی پیشنهاد می کند، و آن بود راه‌حلی که اسلام پیشنهاد کرده است، اسلام می گوید: این مشکل را به این صورت حل کنید که يك نفر مرد واجد شرایط مالی و اخلاقی و جسمی بیش از يك زن را تکفل کند، زن دوم را همسر قانونی و شرعی خود قرار دهد، میان او و همسر اولش و هم چنین میان فرزندان این زن و فرزندان همسر اولش هیچ گونه تبعیض و تفاوتی قائل نشود، زن اول تحت عنوان يك وظیفه‌ای اجتماعی نسبت به خواهر خودش از حق خود بگذرد و فداکاری کند و این نوع اشتراك و سوسیالیسم را که ضروری‌ترین انواع سوسیالیسم است بپذیرد.

ولی این فیلسوف قرن بیستم می گوید: زنان محروم شوهران زنان دیگر را بدزدند، بچه‌های بی پدری که از این راه به وجود می آیند دولت تکفل کند، از نظر این فیلسوف قرن بیستم احتیاج زن به تأهل فقط از سه ناحیه است: یکی از ناحیه‌ی جنسی که با زرنگی و دلربائی زن به خوبی تأمین می شود، دیگر از

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 36

ناحیه‌ی فرزند که آن هم با دزدی تأمین می‌گردد، سوم از ناحیه‌ی اقتصادی که باید به وسیله‌ی دولت تأمین شود. از نظر این فیلسوف چیزی که اهمیت ندارد، یکی این است که زن احتیاج به عواطف صمیمانه شوهر دارد، احتیاج دارد به این مردی او را زیر بال حمایت خود بگیرد، و تماس با او فقط از ناحیه‌ی احتیاج جنسی نباشد، موضوع دیگری که از نظر این فیلسوف اهمیت ندارد وضع پریشان و ناراحتکننده کودکی است که از این راه به دنیا می‌آید، هر کودکی بلکه هر انسانی نیاز به پدر شناخته شده و مادر شناخته شده دارد، هر کودکی به عواطف صمیمانه پدر و مادر نیاز دارد، تجربه نشان داده است مادری که فرزندش پدر مشخصی ندارد و قلبش از منبع عواطف پدر آن فرزند سیراب نمی‌شود کمتر نسبت به فرزندش مهر می‌ورزد، این کسر محبت‌ها را از کجا باید تأمین کرد، آیا دولت می‌تواند تأمین کند؟ آقای راسل متأسف است که اگر پیشنهاد او قانونی نشود گروه زیادی از زنان مجرد عقیم می‌مانند، اما خود آقای راسل بهتر می‌داند که زنان مجرد انگلستان شکیبائی انتظار چنین قانونی را ندارند، عملاً از پیش خود مشکل مجرد و فرزند بی‌پدر را حل کرده‌اند!!

از هر ده انگلیسی

در اطلاعات 38/9/25 تحت عنوان: از هر ده انگلیسی یکی حرامزاده است چنین نوشته بود: لندن رویتر 16 دسامبر، خبرگزاری فرانسه در گزارشی که دکتر ژ. آ. اسکات مأمور پزشکی شهرداری لندن تهیه کرده است خاطر نشان شده: سال گذشته در لندن از هر ده کودکی که به دنیا آمدند یکی غیر مشروع بوده است،

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 37

دکتر اسکات تأکید کرده است که تولدهای غیر قانونی در حال افزایش دائمی است و از 33838 نفر در سال 1957 به 53433 نفر در سال بعدی افزایش یافته است!

ملت انگلستان بدون این که انتظار قانونی شدن پیشنهاد آقای راسل را بکشد خودش مشکل را حل کرده است! «1»

تعدد زوجات ممنوع و همجنس‌بازی قانونی است.

دولت انگلستان درست برخلاف نظر آقای راسل عمل کرد، به جای این که تکلیف زنان مجرد را روشن کند، و حقی برای آنان در وجود مردان قرار دهد کاری کرد که زنان بیش از پیش از وجود مردان محروم گردند، انگلستان بنا به نوشته‌ی روزنامه اطلاعات در تاریخ 1346/4/14 «دست به کاری عجیب و خلاف انسانیت زد»:

لندن. مجلس عوام بریتانیا پس از يك بحث هشت ساعته قانون هم‌جنس بازی را تصویب کرد و متن لایحه را برای تصویب نهائی به مجلس اعیان فرستاد!!

در ده روز بعد یعنی در 1346 / 4 / 24 نوشت:

مجلس لردهای انگلیس قانون «همجنسبازی» را در شور دوم تصویب کرد، این قانون که قبلاً به تصویب مجلس عوام انگلیس رسیده به زودی از طرف الیزابت دوم ملکه بریتانیا توشیح خواهد شد!!

(1) - مسئله از هر ده کودک یکی حرامزاده است مربوط به پیش از سال 1957 میلادی است، اینجانب که در سال 2002 به بعد شش سفر تبلیغی به لندن داشتم در روزنامه‌های لندن آمده بود که از هر سه کودک یکی نامشروع و حرامزاده به دنیا می‌آید!!

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 38

از آن سال تا حال حاضر در انگلستان تعدد زوجات ممنوع است اما هم‌جنس‌بازی قانونی و رواست!

از نظر این مردم اگر يك مرد برای زن خود «هووی» از جنس زن بیاورد جایز نیست، چون يك عمل غیر انسانی کرده است، اما اگر «هووی» از جنس مرد بیاورد عمل شرافتمندانه و انسانی و متناسب با مقتضیات قرن بیستم انجام داده است!!

به عبارت دیگر به فتوای اهل حلّ و عقد انگلستان اگر هووی زن ریش و سبیل داشته باشد چند همسری اشکال ندارد!!

این که می‌گویند دنیای غرب مسائل جنسی و خانوادگی را حل کرده و ما باید از راه حل‌های آنان استفاده کنیم، به این صورت حل کرده که دانستید.

اینها برای من چندان مایه تعجب نیست، راهی که غرب در مسائل مربوط به امور جنسی و امور خانوادگی پیش گرفته، به نتایجی جز این نتایج نمی‌رسد اگر به نتایجی غیر اینها برسد تعجب دارد.

آنچه مایه تعجب و تأسف من است این است که مردم ما چرا منطق خود را از دست داده‌اند!!

چرا جوانان و تحصیل کرده‌های امروز ما کمتر قدرت تجزیه و تحلیل قضایا را دارند؟ چرا شخصیت خود را باخته‌اند؟! چرا اگر گوهری در دست داشته باشند و مردم آن سوی جهان بگویند این گردوست باور می‌کنند و دور می‌اندازند و اما اگر گردویی در دست اجنبی ببینند و به آنان گفته شود این گوهر است باور کرده شیفته‌اش می‌گردند؟!

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 39

عوامل خیانت

خلقت و طبیعت بر پایه عدالت و حکمت رحمت بنا شده، خیانت و بی‌وفائی، زورگوئی و سلطه طلبی را در نهاد مرد نگذاشته‌اند، عوامل خیانت را محیط‌های اجتماعی در مرد به وجود می‌آورد، نه خلقت و طبیعت سخن پرفسور اشمید آلمانی نسبت به جنس مرد ابدأ سخن درستی نیست آنجا که می‌گوید: «در طول تاریخ مرد همیشه خیانت کار بوده و زن دنباله رو خیانت، حتی در قرون وسطی نیز برابر شواهد موجود 90 درصد از جوانان به دفعات رفیقه عوض می‌کردند و 50 درصد از مردان زن‌دار به همسرانشان خیانت می‌ورزیدند.

رابرت کینزی محقق معروف آمریکائی در گزارشش که به کینزی راپورت مشهور شده نوشته است: مردان و زنان آمریکائی در بی‌وفائی و خیانت دست سایر ملل دنیا را از پشت بسته‌اند، کینزی در بخش دیگر گزارشش آورده است: زن برخلاف مرد از تنوع جوئی در عشق و لذت بیزار است، به همین دلیل بعضی اوقات از رفتار مرد سر در نمی‌آورد، ولی مرد تنوع جوئی را نوعی ماجراجوئی تلقی می‌کند، آسان از راه بدر می‌رود و به نظر او آنچه مهم است لذت جسمی است نه لذت عاطفی و روحی، تظاهر به تماس عاطفی و روحی در مرد تا وقتی است که فرصتی برای درک لذت جسمی پیش نیامده است، روزی پزشک مشهوری به من گفت: «پولیگام» بدون مرد «تنوع دوستی و تعدد خواهی» و «منوگام» بودن زن «انحصارخواهی و بکهناسی» یک امر بدیهی است، زیرا در مرد میلیونها سلول «اسپرم» تولید می‌شود، در حالی که زن در دوران آمادگی جز یک تخم از تخمدان تولید نمی‌کند صرف نظر از فرضیه کینزی بد نیست از خودمان پرسیم آیا وفادار بودن برای مرد مشکل است؟

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 40

هانری دومنترلان فرانسوی در پاسخ این سؤال نوشته است: وفادار بودن برای مرد مشکل نیست بلکه غیر ممکن است، یک زن برای یک مرد آفریده شده است و یک مرد برای زندگی و همه زنها، مرد اگر به تاریکی می‌پرد و به زنش خیانت می‌کند تقصیر خودش نیست تقصیر خلقت و طبیعت است که همه عوامل خیانت را در او به وجود آورده است!!

این است نظریات آنان که در کلاس زندگی ژست معلمی و پرفسوری گرفته، و در صدد هماهنگ کردن بشریت با اوهامات و خیالات خود هستند.

متفکر شهید استاد مطهری می گوید: به عقیده ما این توصیف از طبیعت مرد به هیچ وجه صحیح نیست، الهام بخش این مفکران در این عقیده اوضاع خاص محیط اجتماعی آنان بوده نه طبیعت واقعی مرد.

البته ما مدعی نیستیم که زن و مرد از لحاظ زیست شناسی و روانشناسی وضع مشابهی دارند برعکس معتقدیم زیست شناسی و روانشناسی مرد و زن متفاوت است و خلقت از این تفاوت هدف داشته است، و به همین جهت نباید تساوی حقوق انسانی زن و مرد را بمانه برای تشابه و يك نواختی حقوق آنان قرار داد، از نظر روحیه تك همسری نیز قطعاً زن و مرد روحیه‌های متفاوتی دارند.

زن طبعاً تك شوهر است، چند شوهری بر ضد روحیه اوست، نوعی تمنیات زن از شوهر با چند شوهری سازگار نیست، اما مرد طبعاً تك همسر نیست به این معنی که چند زنی بر ضد روحیه او نیست، چند زنی با نوع تمنیاتی که مرد از وجود زن دارد ناسازگار نیست. ما با آن عقیده که روحیه مرد با تك همسری ناسازگار است مخالفیم، ما منکر این نظر هستیم که می گوید علاقه مرد به تنوع

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 41

اصلاح ناپذیر است، ما این عقیده مخالفیم که وفاداری برای مرد غیر ممکن است و يك زن برای يك مرد آفریده شده و يك مرد برای همه زنها.

به عقیده ما عوامل خیانت را محیط‌های اجتماعی در مرد به وجود آورد نه خلقت و طبیعت، مسئول خیانت مرد خلقت نیست، محیط اجتماعی است، عوامل خیانت را محیطی به وجود می آورد که از يك طرف زن را تشویق می کند تمام فنون اغوا و انحراف را برای مرد بیگانه به کار ببرد، هزار و يك نیرنگ برای از راه بیرون رفتن او بسازد و از طرف دیگر به بمانه این که یگانه صورت قانونی ازدواج تك همسری است، صدها هزار بلکه میلیون‌ها زن آماده و نیازمند به ازدواج را از حق زناشوئی محروم می کند و آنان را برای اغوای مرد روانه‌ی اجتماع می سازد.

در مشرق اسلامی پیش از آن که آداب و رسوم غربی رایج گردد 90 درصد مردان، تك همسری واقعی بودند، نه بیش از يك زن شرعی داشتند و نا با رفیقه و معشوقه سرگرم بودند، زوجیت اختصاصی به مفهوم واقعی کلمه بر اکثریت قریب به اتفاق خانواده‌های اسلامی حکمفرما بود.

چند همسری عامل نجات تک همسری

تعجب می کنید اگر بگویم تعدد زوجات در مشرق اسلامی مهم ترین عامل نجات تک همسری بود، آری مجاز بودن تعدد زوجات بزرگ ترین عامل نجات تک همسری است، به این معنی که در شرایطی که موجبات تعدد زوجات پیدا می شود، و عدد زنان نیازمند به ازدواج از مردان نیازمند به ازدواج فزونی می گیرد، اگر حق تأهل این عده زنان به رسمیت شناخته نشود، و به مردانی که واجد

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 42

شرایط اخلاقی و مالی و جسمی هستند اجازه ی چند همسری داده نشود، رفیقه بازی و معشوقه گیری ریشه تک همسری واقعی را می خشکاند.

در مشرق اسلامی از طریقی تعدد زوجات مجاز بود، و از طرف دیگر این همه مهیجات و محرکات اغواکننده نبود، لهذا تک همسری واقعی بر اکثریت خانواده ها حکمفرما بود و کار معشوقه بازی مردان به آنجا نکشید که کم کم برایش فلسفه بسازند و بگویند آفرینش مرد چند همسری است و تک همسری برای مرد جزو ممتنعات و محالات جهان است.

ممکن است بپرسید: بنا به عقیده ی این دانشمندان که از نظر قانون طبیعت مرد را چند همسری می دانند و از نظر قانون اجتماع تعدد زوجات را محکوم می کنند تکلیف مرد در میان این دوتا قانون چه می شود؟

تکلیف مرد در مکتب این آقایان واضح است: مرد باید قانوناً تک همسر باشد و عملاً چند همسر، یک زن شرعی و قانونی بیشتر نداشته باشد، اما معشوقه و رفیقه هر چه دلش بخواهد مانعی ندارد، به عقیده ی این آقایان رفیقه گیری و معشوقه بازی حق طبیعی و مسلم مشروع مرد است!! و بسنده کردن مرد در همه ی عمر به یک زن نوعی «نامردی» است.

آن دو راهی که بشر به سر آن قرار گرفته این نیست که از میان تک همسری و چند همسری کدام یک را انتخاب کند، مسأله ای که از این لحاظ برای بشر مطرح است این است که به واسطه ی ضرورت های اجتماعی، مخصوصاً فزونی نسبی عده زنان نیازمند به ازدواج بر مردان نیازمند، تک همسری مطلق عملاً در خطر افتاده است، تک همسری مطلق که شامل تمام خانواده بشود افسانه ای بیش نیست، یکی از دو راه در پیش است: یا رسمیت یافتن تعدد زوجات، و یا رواج

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 43

معشوقه بازی، به عبارت دیگر یا چند همسر شدن معدودی از مردان متأهل که حتماً از ده درصد تجاوز نخواهد کرد، و یا باز گذاشتن راه معشوقه‌بازی، و چون در صورت دوم هر معشوقه‌ای می‌تواند با چندین مرد ارتباط داشته باشد، اکثریت قریب به اتفاق مردان متأهل، عملاً چند همسر خواهند بود.

آری این است صورت صحیح طرح مسأله چند همسری، اما مبلغان شیوه‌های غربی حاضر نیستند صورت صحیح مسأله را طرح کنند، حاضر نیستند حقیقت را آشکارا بگویند، آنان واقعاً مدافع مترس بازی و معشوقه‌گیری هستند، زن شرعی و قانونی را سرپار و مزاحم می‌دانند و یکی‌اش را هم زیاد می‌دانند چه رسد به دو زن و سه زن و چهار زن، لذت را در آزادی از قیود ازدواج می‌شناسند، اما در گفته‌های خود برای ساده‌دلان چنین وانمود می‌کنند که ما مدافع تک همسری هستیم، با لحنی معصومانه می‌گویند ما طرفدار آنیم که مرد تک همسر و با وفا باشد نه چند همسر و بی‌وفا.

نتیجه‌ی نهائی بحث

روشن شد که تعدد زوجات ناشی از يك مشکل اجتماعی است نه طبیعت ذاتی مرد، بدیهی است که اگر در اجتماع مشکل فزونی نسبی عدد زنان نیازمند بر مردان نیازمند وجود نداشته باشد تعدد زوجات از میان خواهد رفت و یا بسیار کم خواهد شد و اگر بخواهیم در چنین شرایطی «بر فرض چنین شرایطی وجود پیدا کند» که زنی بی‌شوهر نماید تعدد زوجات نه کافی است و نه صحیح، برای این منظور چند چیز دیگر لازم است: اول عدالت اجتماعی و کار و درآمد کافی برای هر مرد نیازمند به ازدواج تا بتواند به تشکیل کانون خانوادگی اقدام نماید،

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 44

دوم آزادی اراده و اختیار همسر برای زن که از طرف پدر یا برادر یا شخص دیگر اجباراً به عقد يك مرد زنده‌دار پول‌دار آورده نشود، بدیهی است که اگر زن آزاد و مختار باشد و امکان همسری با يك مرد مجرد برایش فراهم باشد هرگز زن مرد زنده‌دار نخواهد شد و سر هوو نخواهد رفت این اولیاء زن هستند که به طمع پول، دختر یا خواهر خود را به مردان زنده‌دار پولدار می‌فروشند. سوم این که عوامل تحریک و تهییج و اغوا و خانه خراب کن اینقدر زیاد نباشد، عوامل اغوا زنان شوهردار را از خانه‌ی شوهر به خانه‌ی بیگانه می‌کشد چه رسد به زنان بی‌شوهر.

اجتماع اگر سر اصلاح دارد و طرفدار نجات تک همسری واقعی است باید در راه برقراری این سه عامل بکوشد وگرنه منع قانونی تعدد زوجات جز این که راه فحشا را باز کند اثر دیگری ندارد.

یقیناً اگر عدد زنان نیازمند بر مردان نیازمند فزونی داشته باشد «که معمولاً در همه‌ی زمان‌ها اینگونه بوده» منع تعدد زوجات خیانت به بشریت است، زیرا تنها پایمال کردن حقوق زن در میان نیست، اگر مطلب به پایمال شدن حقوق عده‌ای از زنان ختم می‌شد باز قابل تحمل بود، بحرانی که از این راه عارض اجتماع می‌شود از هر بحران دیگر خطرناک‌تر است، هم چنان که خانواده از هر کانون دیگر مقدس‌تر است. زیرا آن که از حق طبیعی خود محروم می‌ماند يك موجود زنده است، با همه عکس‌العمل‌هایی که يك موجود زنده در محرومیت‌ها نشان می‌دهد.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 45

يك انسان است با همه‌ی عوارض روانی و عقده‌های روحی در زمینه‌ی ناکامی‌ها، زن است با همه‌ی نیرنگ‌های زنانه، دختر حواست با قدرت کامل آدم‌فریبی.

او گندم و جو نیست که زائد بر مصرف را به دریا بریزند، یا در انباری برای روز مبادا ذخیره کنند، خانه و اتاق نیست که اگر مورد احتیاج نبود قفلی بر آن بزنند، آری او يك موجود زنده است، يك انسان است، يك زن است، نیروی شگرف خود را ظاهر خواهد کرد و دمار از روزگار اجتماع بر خواهد آورد او خواهد گفت:

سخن درست بگویم نمی‌توانم دید ج

که می‌خورند حریفان و من نظاره کنم ججهمین «نمی‌توانم دید» کارها خواهد کرد، خانه‌ها و خانواده‌ها ویران خواهد ساخت، عقده‌ها و کینه‌ها به وجود خواهد آورد، وای به حال بشر آن گاه که غریزه و عقده دست به دست هم بدهند. زنان محروم از خانواده نهایت کوشش را برای اغوای مرد که قدمش در هیچ جا این اندازه لرزان و لغزان نیست به کار خواهند برد و بدیهی است که «چو گل بسیار شد پیلان بلغزند» و متأسفانه از این گل مقدار کمی هم برای لغزیدن این پیل کافی است.

آیا مطلب به همین جا خاتمه پیدا می‌کند؟ نه نوبت به زنان خانه‌دار می‌رسد، زنانی که شوهران خود را در حال خیانت می‌بینند، آن‌ها هم به فکر انتقام و خیانت می‌افتند، آنان هم در خیانت دنباله‌رو مرد می‌شود، نتیجه‌ی نهائی چه خواهد بود؟

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 46

نتیجه‌ی نهائی در گزارشی که به کنیزی راپورث مشهور شده ضمن يك جمله خلاصه شده است:

مردان و زنان آمریکائی در بی‌وفائی و خیانت دست سایر ملل دنیا را از پشت بسته‌اند!!

ملاحظه می‌فرمائید که تنها با فساد و انحراف مرد خاتمه نمی‌یابد، شعله‌ی این آتش در نهایت امر دامن زنان خانه‌دار را هم می‌گیرد. «1» در هر صورت معلوم شد که تعدد زوجات اختراع اسلام نیست، اسلام این مسئله را از نظر تعداد محدود نمود، و برای آن شرایط حکیمانه و عادلانه‌ای وضع کرد، و با تجویز این مسئله فقط تا چهار زن به شرط رعایت عدالت هم زنان آماده‌ی ازدواج افزون از مردان را از محرومیت نجات داد، و هم دامن تک همسری را از آلوده شدن به خیانت حفظ کرد، و زمینه‌ی شیوع فساد و خیانت را در مردان و زنان بی‌همسر و در مردان و زنان همسر دار از میان برداشت، متأسفانه یا به این مسئله عمل نمی‌شود، و یا اگر عمل می‌شود گاهی عدالت مراعات نمی‌گردد، و این عمل نشدن یا رعایت نکردن عدالت هم موجب گسترش فساد و فحشا شده، و هم زمینه‌ی ستم به زن با عدم رعایت عدالت فراهم گردیده، ولی باید دانست که منع قانون تعدد زوجات خیانت به بشریت، و عدم رعایت عدالت در صورت انجام آن ظلم قابل کیفر به انسانیت است.

شرایط دو همسری تا چهار همسری را به صورتی که فرهنگ پاک اسلام مطرح کرده است می‌توانید در کتاب‌های روائی و فقهی ببینید و اغلب مسائل

(1) - نظام حقوق زن در اسلام 314.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 47

مربوط به زن و شوهر و فرزندان و حقوق همه‌ی آنان بر یکدیگر را می‌توانید در کتاب نظام خانواده در اسلام اینجانب که دارای سی بحث و در حدود ششصد صفحه است و تا کنون بیست و هفت بار به زبان فارسی و چند بار به هفت زبان معروف دنیا ترجمه شده است ملاحظه کنید، تا پاسخ هر نوع اشکال و ایراد غیر منطقی دشمنان و بی‌خبران را دریافت نمائید.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 48

تفسیر آیه 4

وَ أَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبَّنْ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا.

و مهریه‌ی زنان را به عنوان هدیه با میل و رغبت و بدون چشم‌داشت به خود آنان بپردازید، و اگر بخشی از آن را با رضایت خودشان به شما ببخشند در حالی که برای شما حلال و گواراست در آن تصرف کنید.

شرح و توضیح

مسائل بسیار مهم حقوقی و اخلاقی از آیه‌ی شریفه استفاده می‌شود، آیه نشان می‌دهد که فرهنگ پاك اسلام برخلاف دیگر فرهنگ‌ها به فطرت انسان و عشق مشروع او نظر خاص دارد، و در رعایت حق زن به ویژه در امور عاطفی مکتبی بی‌نظیر است، و به شدت دنبال این حقیقت است که میان مرد و زن در فضای ازدواج، محبت و رحمت و عشق و عاطفه و یکی بودن، و اخلاق حسنه و نرمی و مدارا و جود و سخاوت و کرامت و بزرگ‌منشی حاکم باشد.

از آیه کریمه این حقیقت به دست می‌آید که پرداخت مهریه از طرف مرد به زن بر اساس تعهد و قراری که میان طرفین صورت گرفته واجب شرعی است و بنا به گفته‌ی برخی از مفسران با توجه به لغت نَحْلَه فریضه‌ی مالی است، و هیچ

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 49

مردی حق ندارد از پرداخت این دین مالی امتناع ورزد، و اگر از پرداخت آن شانه خالی کند قطعاً در دنیا و آخرت در پیشگاه حق مسئول است و در محشر به دادگاه دیون احضار می‌شود و از او به شدت بازخواست خواهد شد.

صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه از حضرت صادق (ع) روایت می‌کند:

«من تزوج امرءة و لم ینون یوفیها صداقها فهو عند الله زانٍ و قال امیرالمؤمنین (ع) ان احق الشروط ان یوفی بها ما استحللتم به الفروج:» «1»

کسی که با زنی ازدواج می‌کند و نیتش این است که مهریه او را نپردازد نزد خداوند زناکار به حساب می‌آید و امیرمؤمنان فرمود: در میان شروط سزاوارترین شرط به وفا شدن مهریه‌ای است که در ازدواج تعیین می‌شود.

از ضمیر جمع مؤنث هن که متصل به کلمه‌ی «صدقات» استفاده می‌شود، مهریه حق صد در صد زن و داخل در ملکیت و مالکیت اوست، و احدی از کسان زن پدر و مادر و برادران و هر کسی که سرپرست و ولی اوست حقی به این مال ندارند، و نمی‌توانند در عوض فراهم آوردن زمینه ازدواج زن در آن تصرف کنند، این مالی است که حق زن است و اجازتی تصرف در این مال با خود اوست.

پیش از ظهور اسلام پدر یا برادران دختر مهریه را از داماد می‌گرفتند و به عنوان شیربهاء یا حق مسلم خود در آن تصرف می‌کردند و چیزی از آن را به زن

(1) - تفسیر صافی ج 1 ص 421.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 50

نمی‌پرداختند، و خداوند مهربان با نزول این آیه عمل ظالمانه خاتمه داد و زن را مالک مهریه دانست و برای او در زمینه درآمدهای دیگرش استقلال اقتصادی قائل شد.

از کلمه‌ی «صدقات» به ضمّ دال استفاده می‌شود که مهریه به حقیقت نشانه‌ای از صدق و صداقت مرد نسبت به همسری است که انتخاب می‌کند، و از عشق پاک مرد به زن حکایت دارد.

از لغت نخله که به معنای عطا و بخشش همراه با میل و رغبت است در می‌آید که پرداخت مهر در برابر چیزی از زحمت زن در امر شوهرداری و خانه‌داری و فرزندداری نیست و در حقیقت جنبه‌ی معامله و داد و ستد با زن را ندارد، بلکه عطیه و بخششی است که حضرت حق برای زن قرار داده، و شوهر در این زمینه نباید چشم داشتی از زن داشته باشد، و جایز نیست این پرداخت با منت آمیخته گردد.

سپس از آیه‌ی شریفه نکته‌ای اخلاقی و انسانی استفاده می‌شود و آن این که اگر زن بر اساس اخلاق انسانی و محبت و عاطفه چیزی از مهریه را به همسرش ببخشد و این عمل را با رضایت و اختیار خودش انجام دهد تصرف در آن برای مرد حلال و گواراست، و نیز از آیه استفاده می‌شود که لازم نیست زن در اوج محبتش به مرد همه مهریه‌اش را به مرد ببخشد، البته در بخشش همه‌ی مهریه به مرد حرجی بر او نیست.

در توضیح فُكُلُوهُ هَنِيبًا مَرِيئًا روایت جالبی از امیرمؤمنان نقل شده که بیانگر اثری قابل توجه از آثار مال حلال است:

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 51

حضرت صادق (ع) از پدر بزرگوارش نقل می کند: مردی به محضر امیرمؤمنان (ع) آمد و گفت دردی سخت در شکم من است، امیرمؤمنان به او فرمود همسر داری؟ عرضه داشت آری فرمود چیزی از مهریه ی او را با رضایتش بخواد، سپس با آن عسلی تهیه کن، آنگاه آب باران در آن بریز و تناول کن در کتاب خداست:

و نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا «1»

و نیز در قرآن مجید است:

يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ

و در کتاب الهی است: «2» فَإِنْ طِبَّنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فُكُلُوهُ هَنِيبًا مَرِيئًا «3»

انشاء الله شفا خواهی یافت، دردمند می گوید دستور امیرمؤمنان را اجرا کردم نهایتاً شفا یافتم. «4»

(1) - ق 9.

(2) - نحل 69.

(3) - نساء 4.

(4) - تفسیر برهان 21.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 52

تفسیر آیه 5

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا.

و اموالتان را که خداوند مایه‌ی برپائی زندگی و معیشت شما گردانیده به سبک مغزان ندهید، ولی آنان را از درآمد آن بخورانید و لباس بپوشانید، و با آنان به صورتی پسندیده سخن بگوئید و برخورد شایسته داشته باشید.

شرح و توضیح

ابتدا لازم است معنای سفه که جمع آن سفهاء می‌باشد روشن گردد تا در جهات دیگر آیه بحث شود.

کتاب‌های لغت، و کتبی که محققین در رابطه با لغات قرآن مجید نوشته‌اند مجموعاً سفه را به این معانی ذکر کرده‌اند:

سفيه: بد اخلاق، بی شعور، کم‌درك، نادان، خالی از بردباری، خودسر، گستاخ، بی‌خرد، سبک مغز، و روایات اهل بیت شراب خوار را از مصادیق بارز سفیه شمرده‌اند، شراب‌خواری که الكل سلول‌های مغز او را کشته و وی را به ضعف اعصاب و بی‌حوصلگی دچار نموده، و از تصمیم‌گیری‌های درست و عاقلانه محروم کرده، و او را از زندگی حکیمانه مهجور نموده است.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 53

ابوبصیر از حضرت صادق (ع) روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: رسول خدا گفت:

«شارب الخمر لا تصدقوه اذا حدّث، و لا تزوجه اذا خطب، و لا تعوده اذا مرض، و لا تحضروه اذا مات، و لا تأتمنوه علی امانة، فمن ائتمنه علی امانة فاهلکها فلیس علی الله ان یخلفه علیه، و لا ان یأجره علیها لان الله یقول: و لا تؤتوا السفهاء اموالکم و ای سفیه اسفه من شارب الخمر:» «1»

سخن و گفتار مشروبخوار را تصدیق نکنید، و چون از دختر شما خواستگاری کرد به او دختر ندهید، هنگامی که بیمار شد از او عیادت ننمائید، و در تشییع و تجهیز او به وقت مرگش حاضر نشوید، او را نسبت به هیچ امانتی امین ندانید، کسی که در امانتی او را امین به حساب آورد، پس او امانت را نابود کند بر عهده‌ی خدا نیست که امانت از دست رفته را

جبران کند، و بخاطر از دست رفتن امان پاداشی برای صاحب امانت نیست، زیرا خداوند فرموده: **وَ لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ** و چه سبکمغز بی شعوری سبک مغزتر از شرابخوار است؟

اسماعیل فرزند امام ششم و کاسب شرابخوار

اسماعیل فرزند امام ششم سرمایه‌ای در اختیار داشت، مردی از قریش برای کسب و کار می‌خواست به یمن برود، اسماعیل به حضرت صادق گفت: پدر فلانی قصد یمن دارد و من این مقدار پول در اختیار دارم نظر دارید که من آن را

(1) - تفسیر برهان ج 3 ص 23.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 54

به او پردازم تا جنسی از یمن برایم خریداری کند؟ حضرت فرمود: پسر من به تو خبر نرسید که او شرابخوار است؟ اسماعیل گفت: مردم چنین می‌گویند. حضرت فرمود: سرمایه‌ی مالی خود را در اختیار او قرار نداده، اسماعیل خیرخواهی پدر را نشنیده گرفت و سرمایه‌ی مالی خود را به آن شرابخوار داد و او هم همه‌ی مال را به باد داد، و چیزی از یمن برای اسماعیل نیاورد، آن سال امام صادق به حج خانه‌ی خدا رفت و اسماعیل هم به حج مشرف شد، چون شروع به طواف کرد می‌گفت: خداوندا به من در این آسیبی که دیده‌ام پاداشی عنایت کن و به جای سرمایه‌ی نابوده شده‌ام عوض به من بده، حضرت صادق از پشت سر اسماعیل دستش را حرکت داد و به او فرمود پسر من دست بردار که خدا سوگند نسبت به این حادثه چیزی به سود تو بر عهده‌ی خدا نیست و پاداش و عوضی هم نداری، آگاه شده بودی که او مشروب خوار است با این وصف او را امین خود دانستی اسماعیل گفت: پدر من به چشم خودم ندیدم که او مشروبخوار است فقط از مردم شنیدم حضرت فرمود خداوند در کتابش می‌فرماید:

يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ «1»

یعنی: پیامبر اسلام خدا و مؤمنان را در گفتارشان تصدیق می‌کند.

وقتی اهل ایمان به چیزی نزد تو شهادت دادند باید آنان را تصدیق کنی و مشروبخوار را امین ندانی چرا که خداوند عزوجل در قرآنش می‌فرماید: **وَلَا**

(1) - توبه 61.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 55

تُؤْتُوا الشُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ پس چه سبک مغزی سبک مغزتر از شراب‌خوار است؟! شراب‌خوار اگر دختری را خواستگاری کرد نباید به او دختر داد، شفاعتش را در حق کسی نباید پذیرفت، او را نباید امین در امانت دانست، اگر او را نسبت به امانت امین بدانند و امانت را نابود کند، بر عهده‌ی خدا نیست که امانت‌دهنده را پاداش دهد و عوض آن را به او برگرداند. «1» سفیه یعنی کسی که دچار اختلال عقلی است، و گرفتار سستی در اندیشه و سخافت در فکر و نظر است، چنین کسی را می‌توان از اعمال و آراء و افکارش شناخت، سفیه اعمالی سبکسرانه و کارهائی جاهلانه و حرکتی غیر منطقی دارد، سفیه از فکر و اندیشه صائب و نظر و رأی استوار مهجور است، سفیه نمی‌تواند شخصیت انسانی خود را حفظ کند و در جامعه به کسب آبرو برخیزد.

کسی که همه‌ی امورش بر محور مادیات و حیات زودگذر حیوانی و تمایلات نفسانی و شهوات بی‌حد و مرز می‌گردد، قطعاً ضعیف‌العقل است، و یقیناً در تشخیص اموری که به صلاح یا به فساد اوست دچار اختلال فکری است.

قطعاً تشخیص خیر و صلاح از شر و فساد از کامل‌ترین آثار عقل است، و کسی که از این تشخیص خالی است و از سعادت و کمال و صلاح و حسن عاقبت و تأمین حیات معنوی‌اش عاجز است بدون تردید سفیه است چه این که چنین فردی زن باشد یا مرد، کبیر باشد یا صغیر، شهری باشد یا غیر شهری، دارای پست و مقام باشد یا نباشد، گروهی از جامعه باشند یا حکومت و دولتی

(1) - تفسیر برهان ج 3 ص 24.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 56

که شعون جامعه را در اختیار دارد، بر ملت بیدار و عاقل است که ثروت و نعمت فراوانی که خداوند برای برپائی معیشت و قوام زندگی در اختیار آنان گذارده به سفیهان که تشخیص هزینه آن را در راه مثبت و کار مثبت ندارند جز به اندازه‌ی خوراک و لباس ندهند.

اگر کارگزاران حکومتی به معنائی که درباره‌ی سفیه دانستید سفیه بودند باید بیت‌المال از آنان گرفته شود، و حاکمیت از آنان سلب گردد و حکومت و بیت‌المال به دست عاقلان و مصالح شناسان داده شود.

آیه را نباید محدود به زن سفیه یا مرد سفیه یا کودک سفیه یا یتیم سفیه دانست، آیه شریفه بیدار باش مهمی نسبت به فرد فرد جامعه است که ثروت و نعمتی که مالکیتش از خداست و برای قوام زندگی و معیشت در اختیار مردم نهاده شده باید حفظ نمایند و در راه مصالح جامعه هزینه گردد و دیناری از آن به سفیه داده نشود.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 57

سفیهان اگر بیت‌المال و ثروت عمومی یا خصوصی مردم در اختیارشان باشد قطعاً آن را در قوام معیشت و زندگی و مصالح جامعه هزینه نمی‌کنند، با ثروت و بیت‌المال و درآمدهای عمومی کاخ‌ها می‌سازند، و در مسیر شهوت‌رانی‌های بی‌حد و حصر هزینه می‌کنند، و جیب خواص و اقوام خود را پر می‌کنند، و ابداً برای مردم دل نمی‌سوزانند، و رنج‌ها و مشکلات و فقر مردم آنان را ناراحت نمی‌کند.

با سفیهان باید گفتار و رفتار پسندیده‌ای داشت، شاید به بیداری آنان کمک کند، و به نیروی عقل آنان بیفزاید، و از آنان انسانی پخته، و تمیزدهنده مصالح و مفاسد بسازد، تا جامعه از ضرر و شرّ آنان در امان بماند.

نهایتاً آیه شریفه هشدار می‌دهد اموال و ثروت‌ها مالکیتش منحصر به خداست و آن را برای قوام معیشت در اختیار جامعه قرار داده، و در اختیار سفیهان قرار دادن حرام و ممنوع است، زیرا وقتی اموال به دست سبک مغزان بیفتد اختلال در امور معیشت به وجود می‌آید، وظیفه‌ی مردم این است که با سفیهان در گفتار و رفتار بگونه‌ای برخورد کنند تا سفاهت آنان اگر قابل علاج باشد، علاج گردد.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 58

تفسیر آیه 6

وَ اِتْلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ اِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَاِنْ اَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا اِلَيْهِمْ اَمْوَالَهُمْ وَ لَا تَاْكُلُوهَا اِسْرَافًا وَ بَدَارًا اَنْ يَكْبُرُوا وَ مَنْ كَانَ عَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَاِذَا دَفَعْتُمْ اِلَيْهِمْ اَمْوَالَهُمْ فَاَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَ كَفَىٰ بِاللّٰهِ حَسِيبًا.

و یتیمان را نسبت به امور زندگی و مالی بیازمائید تا زمانی که به حد ازدواج برسند، پس اگر در آنان رشد لازم را یافتید اموالشان را به خودشان بدهید و آن را از ترس آن که مبادا به سن رشد رسند و از شما پس بگیرند و به اسراف و شتاب مخورید و از سرپرستان ایتم آن که توانگر است باید از تصرف در مال یتیم به عنوان حق الزحمه خودداری کند، و هر که تهدست است به اندازه‌ی متعارف مصرف نماید، و هنگامی که خواستید اموالشان را به خودشان بدهید [برای آن که در آینده اختلاف و نزاعی پیش نیاید] بر آنان گواه بگیرید و خداوند برای حسابرسی بندگان کافی است.

شرح و توضیح

در این آیه شریفه به چند مطلب در جهت رعایت وضع یتیم اشاره شده است: 1- آزمایش یتیم در مسئله‌ی قدرت بر ازدواج و توان اداره امور اقتصادی، 2- حرمت خوردن مال یتیم به بهانه‌ی واهی، 3- تکلیف ولی یتیم در صورت غنا و فقر نسبت به برداشت از مال یتیم به عنوان حق الزحمه.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 59

آزمایش یتیم نسبت به دو مسئله‌ی ازدواج و اقتصاد.

راستی اسلام چه فرهنگ کامل و جامعی است، فرهنگی است که شئون هر کس را در هر جایگاهی است به فراخور حال او رعایت کرده است، در بخش اول آیه به همه‌ی سرپرستان ایتم می‌گوید: ایتمی که سرپرستی آنان به عهده‌ی شماست با کمال دقت و رعایت واقعیت نسبت به مسئله‌ی ازدواج و اقتصاد هم چون فرزندان خود امتحان کنید، اگر در سنی هستند که قدرت بر ازدواج و همسراری دارند، این قدرت بهترین ملاک تشخیص برای این معناست که آنان در جهت امور اقتصادی به رشد رسیده‌اند در این صورت بر شما واجب است همه‌ی اموال آنان را به آنان بازگردانید تا با ازدواج کردن و ورود به معاملات اقتصادی به زندگی خود سر و سامان دهند.

حرمت خوردن مال یتیم و هرگونه تصرف غیر مشروع در آن

در اموال یتیمان به بهانه‌ی این که اگر به رشد برسند و از دوران صغیری به کبیری در آیند اموالشان را از شما خواهند گرفت تصرف مسرفانه و شتابانه نکنید، در هر صورت اموال یتیم باید در دست شما محفوظ بماند تا زمانی که یتیم به رشد برسد، یعنی به بلوغ جنسی، جسمی و عقلی، تا جائی که مصالح و مفاسد خودش را تشخیص دهد، و خوب و بد را بشناسند، و مکلف به تکالیف الهیه گردد.

خوردن مال یتیم به اسراف و تجاوز و شتابانه حرام و کاری ناپسند و سبب عذاب در قیامت کبری است.

تکلیف سرپرست یتیم

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 60

در بخش پایانی آیه حضرت حق به دو موضوع بسیار مهم اشاره می‌کند: اول این که اگر سرپرست یتیم ثروتمند و غنی است از برداشتن حق الزحمه از مال یتیم بخاطر رعایت یتیم و حفظ مال او خودداری کند، و اگر تهیدست و فقیر است به مقدرای که پسندیده است و ضرری به یتیم نمی‌زند می‌تواند از مال یتیم بردارد، دوم این که به هنگام پرداخت مال یتیم به یتیم، گواه و شاهد بگیرد، که پس از مدتی از دفع اموال، یتیم ادعای اضافی نکند و یا نگوید من به اموال نرسیدم و سرپرست من همه‌ی مال مرا جزء اموال خودش کرد، شهادت شاهد بر دفع اموال جلوی هر نزاع و اختلافی را میان یتیم و سرپرست او می‌گیرد، آنگاه برای این که سرپرستان و حتی خود ایتام امور شرعیه را و توجه به حلال و حرام را رعایت کنند اعلام می‌کند: خداوند نسبت به محاسبه بندگان کافی است، یعنی سرپرستان ایتام و خود ایتام بدانند که روزی پرونده‌ی آنان به وسیله‌ی حضرت حق محاسبه خواهد شد، پس هر کدام حق دیگری را برابر با مسائل شرعیه رعایت کنند.

محمد بن القاسم می‌گوید نزد ابن عباس بودم مردی نزدیک او آمد و گفت: یتیمانی را سرپرستی می‌کنم و آنان نزد من شترانی دارند، بر من رواست که از شیر آن شتران مصرف کنم؟ و اگر رواست چه اندازه می‌توانم مصرف نمایم ابن عباس پاسخ داد: هر گاه رمیده‌ی آن شتران را باز آری، و به جستجوی گم‌شده آنان برخیزی، و بیمارشان را با دارو معالجه کنی، و به وقت تشنگی آنان را سیراب نمائی، و از اضافه شیر آنان برای خود برداری بر تو رواست، البته مواظب

باش که با مصرف تو، به بچه شتران زیان نرسد، و کاملاً پستان آنان را با دوشیدن خالی نکنی. «1»

(1) - تفسیر ابوالفتح رازی ج 5 ص 257.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 61

تفسیر آیه 7

لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا.

برای مردان از آنچه پدر و مادر و نزدیکان [پس از مرگ خود] به جای می‌گذارند سهمی است، و برای زنان هم آنچه پدر و مادر و نزدیکان به جای می‌گذارند سهمی است، اندک باشد یا بسیار در هر صورت سهمی است لازم و واجب.

شرح و توضیح

در اواخر سوره‌ی مبارکه‌ی بقره در آیات مربوط به زنان بحث بسیار مفصلی در جهت جایگاه انسانی زن در اسلام، و موقعیت او در دیگر فرهنگ‌ها و ازدواج و طلاق او در اسلام و سایر مکتب‌ها و دیگر شئون زن گذشت.

در آیه مورد بحث یعنی آیه‌ی هفتم سوره‌ی نساء و بخشی از آیات بعد از این آیه، مسائل بسیار مهم ارث با قانون‌مندی استوار و حکیمانه‌ای مطرح است، آیاتی که خط بطلان بر رسوم ظالمانه جاهلیت که زن و فرزندان صغیر و یتیم را از ارث محروم کرده بودند کشید و سهم زنان و یتیمان را از مال میت و فریضه‌ی الهی معرفی کرد، که روی گردانی از آن گناه، ظلم و موجب عذاب در قیامت و

عکس‌العمل منفی نسبت به محروم‌کننده وارثان از ارث است. من فقط به ترجمه‌ی آیات می‌پردازم و شما را برای دیدن تفصیل قوانین ارث به کتب فقهی ارجاع می‌دهم.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 62

تفسیر آیه 8-9-10

وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا.
 وَ لِيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لِيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا.
 إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا.

چون هنگام تقسیم کردن ارث، خویشاوندان و یتیمان و مستمندان حاضر شدند، چیزی از آن را به ایشان بدهید و یا با آنان سخنی شایسته و پسندیده گوئید. و کسانی که اگر فرزندان ناتوان پس از خود به جای می گذارند بر آنان [از ضایع شدن حقوقشان] بیم دارند باید [از این که حقوق یتیمان دیگران را ضایع کنند] بترسند پس لازم است [نسبت به شأن یتیمان] تقوای الهی پیشه کنند و با آنان سخنی درست و استوار گویند.

بی تردید کسانی که اموال یتیمان را ستم کارانه می خورند فقط در شکم خود آتش می خورند و به زودی در آتش فروزان در آیند.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 63

شرح و توضیح

در رابطه با یتیم در آیه مبارکه 83 سوره بقره به صورتی مشروح و مفصّل بحث شد، دو نکته در این آیات باید مورد توجه قرار گیرد: یکی آن که باید با اقوام تهیدست میت و ایتم وابسته به او و مساکین با زبانی نرم و گفتاری پسندیده و سخنی مؤدبانه برخورد کرد، و دیگر این که همه ی مردم باید بدانند که اگر نسبت به وارثان و اقوام میت و یتیمان برخورد نامناسبی داشته باشند، یا حقی را از آنان ضایع کنند، عکس العمل این برخوردهای نامناسب به ایتم خودشان خواهد رسید، در این زمینه مراعات تقوا بسیار ضروری است، که نظام هستی نظام عمل و عکس العمل است و احدی از این گردونه و قاعده مستثنی نیست، آثار خوبی ها به انسان و اهل او برمی گردد، آثار بدی ها نیز به آدمی و اهل او بازگشت دارد.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 64

تفسیر آیه 11

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفَعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا.

خداوند شما را در رابطه با ارث فرزندان سفارش می کند که سهم پسر مانند سهم دو دختر است، و اگر میراث بران میت دخترند و بیش از دو دختر باشند، سهم آنان به طور مساوی از دو سوم میراث است، و اگر يك دختر باشد نصف میراث بجا مانده سهم اوست، و برای هر يك از پدر و مادر میت چنانچه میت فرزندی داشته باشید يك ششم میراث است، و اگر فرزندی نداشته باشد و فقط پدر و مادرش میراث میت را می برند، برای مادرش يك سوم و باقی مانده میراث سهم پدر اوست، و اگر میت برادرانی داشته باشد، سهم مادرش يك ششم است همه ی این سهام پس از وصیتی است که نسبت به مال خود می کند، یا پس از دینی است که باید پیش از تقسیم ارث

از اصل مال پرداخت شود، شما نمی دانید پدران و فرزندان کدامیک برای شما سودمندترند، [بنابراین اختلاف سهامها شما را نگران نکند و موجب اعتراضتان به حکم خدا نشود] این تقسیم بندی سهام فریضه ای از سوی خداست چون خداوند [به وضع شما] دانا و ذاتی حکیم است.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 65

تفسیر آیه 12

و لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِيَنَّ بِهَا أَوْ دَيْنٍ
وَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ
كَانَ رَجُلٌ يُوْرَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً وَ لَهٗ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ
مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ.

نصف میراثی که همسرانتان بجای می گذارند، اگر فرزندی نداشته باشند برای شماست، و اگر فرزندی داشته باشند يك چهارم میراث حق شماست، پس از وصیتی که نسبت به مال خود می کنند یا پس از دینی [که باید از اصل مال پرداخت شود].

و برای زنانان چنانچه فرزندی نداشته باشید يك چهارم میراثی است که از شما بجای می ماند، و اگر فرزندی داشته باشید يك هشتم میراث حق آنان است، پس از وصیتی که کرده‌اید یا پس از دینی [که باید از اصل مال پرداخت شود] و اگر مرد یا زنی که از او ارث می برند کلاله باشد [یعنی از اولاد و پدر و مادر محروم است] و دارای برادر و

خواهری است پس برای هر يك از آن دو نفر يك ششم میراث است و اگر بیش از این باشند در يك سوم میراث شریک‌اند، پس از وصیتی که نسبت به مال شده، یا پس از دینی که باید از اصل مال پرداخت شود، همگی اینها در صورتی است که در طرح وصیت به وارثان زیان نزنند، این سفارشی است از سوی خدا، و خدا دانا و بردبار است.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 66

تفسیر آیه 13

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ بَٰرِئَةٍ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.

این مقررات حدود خداوند است و هر کس از خدا و رسولش اطاعت کند، خدا او را به بهشت‌هایی که از زیر [درختانش] نهرها جاری است وارد می کند، در آنها جاودانه‌اند و آن کامیابی بزرگ است.

شرح و توضیح

قرآن قوانین و مقرراتی که در جهت مصلحت ایتم و امور نکاح و وصیت و میراث در آیات گذشته بیان نمود از آنها به عنوان حدود تعبیر کرده است.

حدود جمع حدّ است و به معنای تندی و شدت می باشد، که در موارد مختلف به تناسب آن موارد بکار گرفته می شود، حدّت و شدت در اوامر و نواهی حضرت حق به معنای قاطعیت و شدت اوامر و نواهی است، در حقیقت آیه شریفه می خواهد بگوید این دستورات و قوانین، دستورات و قوانین شدید و استواری است و به مصلحت فرد و خانواده جامعه وضع شده است، و به کارگیری آنها بر همگان لازم و واجب است، و اموری است که باید همه‌ی مردم خدا و پیامبرش را که بیانکننده قوانین و ابلاغکننده آنهاست در آن امور اطاعت نمایند.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 67

آری پیامبر بنابر آیات قرآن مجید معلّم قرآن و مبین احکام است و از جانب خداوند مجاز است که آنچه به مصلحت مردم است به آنان تکلیف نماید، و بر اساس قرآن اطاعت از او دقیقاً اطاعت از خداست و در اطاعت از خدا و اطاعت از او ذره‌ای تفاوت وجود ندارد.

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ. «1»

و کسی که از رسول اطاعت کند قطعاً از خداوند اطاعت کرده است.

ذات و حقیقت طاعت به کارگیری مقررات حق و عمل به آنها در همه‌ی شئون زندگی است، و این طاعت از خدا و رسول است که دنیای مردم را نظم می دهد و سر و سامان می بخشد، و امنیت و رفاه را حاکم می نماید، و آخرت آنان را آباد می کند و محصول و میوه ویژه اطاعت آن است که خداوند مطیعان را به بهشت‌های جاودانه وارد می کند و این فوز عظیم و پیروزی بزرگ است.

داستان جوان مطیع خدا

جوانی از مؤمنان به موسی بن عمران و عامل به آیات حضرت حق، قلبش را از تعلق به اموری که او را از خدا باز می داشت تخلیه کرده بود، و ارتباط خود را با مردمی که او را از فیوضات الهیه محروم می نمودند بریده بود، و با همه‌ی وجود در گردونه‌ی عبادت و طاعت فعالیت می کرد، و فرمان غیر حضرت حق را گوش نمی داد و اطاعت نمی نمود.

(1) - نساء 80.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 68

دو نفر از بزرگان و پیرمردهای قومش برای برگرداندنش به زندگی اهل دنیا به نزد او آمدند و به او می گفتند: ای کسی که خود را دچار کارهای سخت و طاقت فرسا نموده‌ای، فکر نمی کنیم بر آن طاقت آوری و بر کرسی صبر و استقامت اقامت کنی، جوان گفت قیامم به عبادت در پیشگاه حق با ارزش تر از این سخن هاست!

گفتند همهی خویشان مشتاقند که تو را در میان خود با يك زندگی معمولی ولی همراه با عبادت ببینند، و عبادت تو در کنار آنان قطعاً عبادتی برتر و بهتر است، جوان گفت هر گاه خدا از من راضی باشد، هر نزدیک و دوری از من راضی خواهد بود، گفتند تو جوانی بی تجربه‌ای، و ما سرد و گرم روزگار را چشیده‌ایم، می ترسیم دچار عجب و خودبینی گردی! جوان پاسخ داد کسی خود و جایگاهش را در جهان هستی شناخته به خودبینی دچار نمی شود، تا ضرر آن را بچشد، یکی از آن دو پیرمرد به دیگری نگاه کرد و گفت برگردیم که مسلماً این جوان بوی بهشت را استشمام کرده و به گفته‌ی ما توجه نمی کند! «1»

(1) - روح البیان ج 2 ص 215 نقل به معنی.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 69

تفسیر آیه 14

وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ.

و هر کس خدا و رسولش را معصیت کند و از حدود او تجاوز نماید، خدا او را در آتشی در آورد که در آن جاودانه است و برای او عذابی خوارکننده است.

شرح و توضیح

عصیان به معنای نافرمانی از دستورات خدا و پیامبر از روی طغیان و سرکشی و کبر و منیت است و کاملاً کاری مقابل و بر ضد طاعت است.

عصیان آدمی محصول هوای نفس، و نتیجه، افتادن در گردونه‌ی فرهنگ شیطان و طاغوت است.

تعدی به معنای تجاوز به حقوق دیگران از روی اراده و اختیار است.

سرکشی و طغیان در حقیقت ایستادن در برابر خدا و قوانین اوست، قوانینی که بر اساس رحمت و لطف و مهر و محبت او وضع شده و مصلحت همه جانبه زندگی انسان در آن لحاظ شده است.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 70

تعدی به خاطر این که از روی اراده و اختیار صورت می‌گیرد، و حق خدا و خلق خدا مورد تجاوز و متجاوز می‌شود، محصول آن دوزخ و جاودانه شدن در آن و گرفتار آمدن به عذاب خوارکننده است.

آری عکس‌العمل طغیان و سرکشی ذلت و خواری است، آن هم ذلتی که آتش خشمگین و طوفانی دوزخ به سرکش تحمیل می‌کند.

از آیه قبل که خالد به صورت جمع آمده [خالدین] استفاده می‌شود که بهشتیان از این که گرد یکدیگر جمعند و با هم رفاقت و انس دارند بهره‌مندند و از مفرد بودن خالد درباره‌ی انسان دوزخی نتیجه‌گیری می‌شود که دوزخی غریب و تنها و بی‌یار و یاور در دوزخ اسیر و گرفتار است.

در هر صورت اخلال در مسئله‌ی وصیت، ارث، نکاح، ایتم، که برای آنها مقررات شدیدی وضع شده موجب ورود به دوزخ و جاودانه شدن در آن است.

عذاب دوزخ نتیجه‌ی سوء استفاده رفتار و اعمال انحرافی و سینه سپر کردن در برابر خدا و مقررات اوست، و پرتوی از محاکمات عادلانه حق نسبت به متجاوزان است.

بر همگان لازم است از معصیت خدا بپرهیزند، و از تجاوز و تعدی به مقررات الهی و حقوق مردم اجتناب نمایند تا به خاطر اندکی از مال دنیا دچار عذاب ابد در آخرت نگردند.

غفلت از آخرت و سرگرم شدن به امور مادی تا حدی که انسان را آلوده به تجاوز به حقوق رب و حقوق خلق کند بسیار بسیار خطرناک و نتیجه‌اش افتادن در آتش دوزخ و جاودانه شدن در آن است امیرمؤمنان غافلان و سرگرم شدگان به متاع اندک دنیا را اینگونه نصیحت می‌کند:

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 71

«يا عبید الدنيا و العاملين لها اذا كنتم فی النهار تبعون و باللیل علی فراشکم تتقلبون و تنامون و فیما بین ذلك عن الآخرة تغفلون و بالعمل تسوقون فمتی تفكرون فی القيامة فمتی تقدمون الزاد و متی تهتمون بامر المعاد» «1»

ای بندگان دنیا و کوشندگان برای به دست آوردن آن چون در روز سرگرم خرید و فروش و داد و ستد باشید و شب در رختخواب و بستر راحت پهلوی به پهلوی بغلطید و به خواب فرو روید، و میان این دو از آخرت بی‌خبر و غافل بمانید، و انجام تکالیف را به تأخیر انداخته و بگوئید آینده انجام می‌دهیم، پس چه زمانی برای آباد کردن آخرت خود اندیشه می‌کنید، پس چه وقت برای جهان بعد توشه فراهم می‌نمائید، و چه زمانی به کار معاد خویش همت می‌گمارید؟!

این است خطاب مولای متقیان و امیرمؤمنان و کسی که آگاه به همه‌ی امور دنیا و آخرت است، به همه‌ی مردم، باشدی که مردم به خود آیند، و از این پنندهای حکیمانه بهره‌مند گردند.

(1) - غرر الحکم ص 868.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 72

تفسیر آیه 15-16

و اللَّائِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاَسْتَشْهَدُوا عَلَيْهِنَّ اَنْزَعَهُ مِنْكُمْ فَاِنْ شَهِدُوا فَاَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ
أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلاً.

وَالَّذَانِ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَاَذُوهُمَا فَاِنْ تَابَا وَ اَصْلَحَا فَاَعْرِضُوَا عَنْهُمَا اِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّاباً رَحِيماً.

و از زنان شما [امت اسلام] کسانی که مرتکب عمل زشت زنا [و یا مساحقه] می شوند چهار نفر مرد از خودتان را بر آنان برای شهادت دادن بخواهید پس اگر به ارتکاب آن گواهی دادند آن زشت کاران را در خانه‌ها [به عنوان حبس ابد] نگاه دارید تا مرگ آنان را فراگیرد یا خدا برای نجاتشان راهی قرار دهد.

و از شما مسلمانان آن مرد و زنی که مرتکب گناه زشت [زنا یا محصنه یا دو مردی که آلوده به لواط] می شوند آنان را با اجرای حدود خدا بیازارید و اگر توبه کنند و مفسد خود را در سایه‌ی آن توبه اصلاح نمایند از آنان دست بردارید زیرا خداوند همواره بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.

شرح و توضیح

در این دو آیه شریفه مسائل بسیار مهم و نکات قابل توجهی گنجانیده شده که تا جایی که لازم باشد به توضیح آن می‌پردازم.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 73

1- مفسران شیعه و اهل سنت از این که مراد از فاحشه در آیه شریفه چه گناهی است اختلاف نظر دارند و هر يك برای نظر خود دلیلی از دو آیه یا روایت اقامه کرده‌اند، گروهی می‌گویند منظور از فاحشه در دو آیه زنا یا غیر محصنه است، گروهی می‌گویند مقصود مطلق زناست چه محصنه چه غیر محصنه، عده‌ای می‌گویند آیه اول دلالت بر زنا و مساحقه دارد، و آیه دوم دلالت بر لواط و تفخیز می‌کند، جمعی معتقدند آیه اول دلالت بر زنا یا محصنه و غیر محصنه و مساحقه دارد و آیه دوم بر لواط و تفخیز دلالت می‌کند.

به نظر می‌رسد از کلمه‌ی فاحشه که بر هر کار زشتی دلالت دارد و ضمیر **يَأْتِيَانَهَا** در آیه‌ی دوم نیز به آن برمی‌گردد بتوان استفاده کرد که فاحشه در آیه اول دلالت بر زنا و مساحقه می‌کند و در آیه‌ی دوم دلالت بر زنا یا محصنه و لواط و تفخیز دارد، و اگر کسی بگوید از حبس ابد در خانه و از جمله **فَاَذُوهُمَا** حد زنا فهمیده می‌شود، باید گفت از آیه‌ی اول از طریق حکم حبس ابد و از جمله‌ی **مِنْ نِسَائِكُمْ** به دست می‌آید که منظور از فاحشه زناست، اما از آیه‌ی دوم فقط زنا

فهمیده نمی شود، زیرا جملهی **فَأَذُوهُمَا** مجمل است و این اجمال را روایات توضیح می دهد که شامل حدّ با تازیانه و سنگسار و قتل است، حدّ برای زنا، غیر محصنه، سنگسار برای زنا، محصنه و قتل برای لواط و تعزیر برای تفخیز.

بنابراین اگر لغت فاحشه را منصرف به هر چهار گناه زنا، مساحقه، لواط، و تفخیز بدانیم مناسب تر است و جمله **فَأَذُوهُمَا** را با توجه به روایات، منصرف به همه حدود از قبیل تازیانه، سنگسار، قتل و تعزیر بدانیم بهتر است.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 74

2- فکر می کنم آثار زیان بار زنا و مساحقه و هم جنسگرائی مردان بر کسی پوشیده نباشد، از نظر باطنی و معنوی هر گناهی بر اساس آیات قرآن و روایات اهل بیت آتش و عذابی است که فردای قیامت گناهکار را فرا می گیرد:

فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ «1»

از نگاه قرآن و روایات ماهیت جریمه و عذاب با جرم یکی است، و ذات گناه همان عذاب و آتش است، چیزی که هست در دنیا بخاطر عنایت و رحمت حق به بندگانش قابل لمس نیست، ولی هنگامی که گناهکار وارد جهان آخرت شود به عذاب دوزخ که همان گناهان اوست می افتد، و راهی برای نجات از آن ندارد.

این نوع گناهان از نظر ظاهری و خانوادگی و اجتماعی کلنگی است که ساختمان اخلاق خانوادگی را تخریب می کند و نظام خانواده را متلاشی می نماید، و جامعه را جامعه ای فاسد، شهوت ران، بی حیا، بی عفت، بی ادب، چشم چران می کند، و بویژه شیوع آنها نسل را به نابودی تهدید می کند.

جوانی که به عمل بسیار زشت لواط عادت کند، و دو مردی که در چرخه هم جنس بازی قرار گیرند از تشکیل خانواده و گرفتن همسر گریزان می شوند و از این راه به همه ی حقوق عاطفی و غریزی زن لطمه ی جبران ناپذیر می زنند و از همه ی اینها سنگین تر، دچار شدن هم جنس بازان به بیماری های خطرناک و گاهی غیر قابل جبران چنان که در گذشته و امروز نشان داده شده امری اجتناب ناپذیر است.

زنان بی شوهر و زنان شوهردار به هر علتی اگر دچار مساحقه و به عبارت دیگر هم جنس بازی شوند و به آن عادت نمایند، به نظام خانواده و شوهرداری و

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 75

فرزنددار شدن لطمه می‌زنند، و از این طریق به شیوع بی‌حیائی و بی‌عفتی و فساد دامن زده و چه بسا به امراض مهلك دچار گردند.

زنا که از زشت‌ترین گناهان است، جامعه را با هر نوع خطر و فساد روبرو می‌نماید، و به تولید حرام‌زاده کمک می‌نماید، و چه بسا که مردان و زنان زناکار نوزاد به وجود آمده را در گوشه‌ای رها کرده و او را از همه‌ی حقوق محروم نمایند، و نهایتاً مشکلاتی به دیگر مشکلات جامعه بیفزایند، و علاوه بر این هر يك از مرد و زن زناکار گرفتار بیمار سفلیس و سوزاك و بدتر از آن دو بیماری دچار ایدز شوند و آن را ظالمانه و بی‌رحمانه به دیگران حتی به همسر خود انتقال دهند و از این طریق بی‌گناهی را دچار رنج فراوان و محرومیت نموده به کام مرگ اندازند!!

3- روایات درباره‌ی فحشاء

از حضرت صادق (ع) در کتاب شریف کافی روایت شده:

«حرمة الدبر اعظم من حرمة الفرج، ان الله اهلك امة بجرمة الدبر و لم يهلك احداً بجرمة الفرج:» «1»

حرمت لواط از حرمت زنا سنگین‌تر است، خداوند امتی را به لواط هلاک کرد و احدی را به زنا نابود نکرد.

(1) - کتب اربعه ج 5 ص 1433.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 76

امام صادق (ع) از رسول خدا روایت می‌کند که آن حضرت فرمود:

«من جامع غلاما جاء جنبا يوم القيامة لا ينقيه ماء الدنيا و غضب الله عليه و لعنه و اعد له جهنم و ساءت مصيرا ثم قال ان الذكر ليركب الذكر فيهتز العرش لذلك و ان الرجل ليؤتى في حقه فيحسبه الله على جسر جهنم حتى يفرغ من حساب الخلائق ثم يؤمر به الى جهنم فيعذب بطبقاتها طبقة طبقة حتى يرد الى اسفلها و لا يخرج منها:» **«1»**

کسی که با نوجوانی، یا جوانی لواط کند، روز قیامت جنب وارد می‌شود، چرا که آب دنیا او را پاک نمی‌کند، خداوند بر او غضب می‌کند و وی را لعنت می‌نماید، و دوزخ را برای او آماده می‌سازد، و دوزخ بد جایگاهی است، سپس فرمود: چون مردی با مردی لواط کند عرش به علت این کار به لرزه می‌آید، و مردی که حاضر شود با او لواط کند، خدا او را روی پل دوزخ حبس می‌کند تا از حساب خلایق فارغ شود، آنگاه فرمان می‌رسد او را به دوزخ در اندازند، پس در طبقه طبقه جهنم عذاب شود تا به پائین‌ترین مکان دوزخ واردش کنند و از آنجا نجات پیدا نکند.

میمون البان می‌گوید نزد حضرت صادق (ع) بودم آیاتی از سوره‌ی هود درباره‌ی قوم لوط قرائت شد تا به این جمله رسید **«وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مُنْضُودٍ مُسْوَمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَ مَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ»** حضرت فرمود: کسی که در حال پافشاری بر لواط بمیرد، نمی‌میرد مگر این که خداوند او را به سنگی از همان سنگ‌ها هدف قرار می‌دهد که مرگش با آن خواهد بود، و احدی مرگ او را به این صورت نمی‌بیند.

(1) - کتب اربعه ج 5 ص 1433.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 77

از حضرت صادق درباره‌ی حدّ مساحقه یعنی اکتفا زن به زن سؤال شد، حضرت فرمود: حدّ زن است، سپس فرمود:

«انه اذا كان يوم القيامة يؤتى بمن قد البسن مقطعات من نار و قنعن بمقانع من نار و سرولن من النار و ادخل في اجوا فهن الى رؤوسهن اعمدة من نار و قذف بمن في النار، ايتها المرءة ان اول من عمل هذا العمل قوم لوط فاستغنى الرجال بالرجال فبقى النساء بغير رجال ففعلن كما فعل رجالهن:» **«1»**

چون روز قیامت شود، زنان مساحقه‌کننده را می‌آورند در حالی که لباس‌هایی کوتاه از آتش بر آنان می‌پوشانند، و مقنعه‌هایی از آتش بر سرشان می‌کنند، و شلوارهایی از آتش بر آنان قرار می‌دهند، و ستون‌هایی از آتش در شکم تا سرشان فرو می‌نمایند و آنان را به آتش در می‌اندازند، ای زن سؤال‌کننده بر تو معلوم باد اول کسانی که به عمل مساحقه

روی آوردند قوم لوط بودند، چرا که در آن قوم مردان به مردان اکتفا کردند، و زنان از شوهران محروم شدند، آنان هم چون مردانشان که روی به لواط آوردند به مساحقه روی کردند!!

از حضرت صادق (ع) روایت شده که آن حضرت فرمود:

«ان اشد الناس عذاباً يوم القيامة رجل اقر نطفته في رحم يجرم عليه.» «2»

سخت‌ترین عذاب در قیامت عذاب مردی است که با زن نامحرم زنا کرده است.

(1) - کتب اربعه ج 5 ص 1437.

(2) - کتب اربعه ج 5 ص 1432.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 78

حضرت صادق (ع) از پدر بزرگوارش امام باقر (ع) روایت می‌کند که آن حضرت فرمود:

«للزانی ست خصال ثلاث في الدنيا و ثلاث في الآخرة اما التي في الدنيا فيذهب بنور الوجه و يورث الفقر و يعجل الفناء و اما التي في الآخرة فسخط الرب و سوء الحساب و الخلود في النار.» «1»

شش بی‌آمد برای زناکار مسلم است سه بی‌آمد در دنیا و سه بی‌آمد در آخرت، اما سه بی‌آمد دنیا عبارت است از بر باد رفتن آبرو، و تهیدست شدن، و شتاب شدن در مرگ وی، و اما سه بی‌آمد آخرت خشم پروردگار، سختی در حساب‌رسی، جاوید شدن در آتش دوزخ.

زندیقی از حضرت صادق (ع) پرسید علت حرمت زنا چیست؟ فرمود:

«لما فيه من الفساد، و ذهاب الموارث و انقطاع الانساب لا تعلم المرأة في الزنا من احبها و لا المولود يعلم من ابوه، و لا ارحام موصولة و لا قرابة معروفة!» «2»

زنا علت و مایه‌ی فساد و از میان رفتن ارث و میراث و قطع نسل است، زن زناکار در زنا نمی‌داند چه کسی او را حامله کرده، و فرزند نمی‌داند پدرش کیست، در زنا رحمی وجود ندارد تا صله‌ی ارحام بجا آورده شود، در زنا خویشاوندی معلوم و روشن نیست.

از حضرت رضا (ع) روایت شده:

(1) - کتب اربعه ج 5 ص 1432.

(2) - بحار ج 103 ص 368.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 79

«حرم الزنا لما فيه من الفساد من قتل النفس و ذهاب الانساب و ترك التربية للاطفال و فساد الموارث و ما اشبه ذلك من وجوه الفساد:» «1»

زنا به علت این مفسد حرام شده است: قتل نفس، نابودی اصل و نسب، ترك تربیت اطفال، تباه شدن ارث و میراث و مانند این مفسد!

از حضرت باقر (ع) روایت شده که آن حضرت فرمود در کتاب رسول خدا یافتیم:

«اذا ظهر الزنا من بعدی کثر موت الفجأة:» «2»

چون پس از من زنا آشکار شود، مرگ ناگهانی زیاد گردد.

از رسول خدا روایت شده:

«من فجر بامرأة و لها بعل انفجر من فرجهما من صديد واد مسيرة خمسمائة عام يتأذى اهل النار من نتن ريجهما و كانا من اشد الناس عذاباً:» «3»

هر کس با زن شوهرداری زنا کند، رودی از چرکابه به طول پانصد سال راه از شرمگاه هر دو جاری گردد، به طوری که دوزخیان از بوی بد آن دو آزار بکشند و عذاب آنان از همه دوزخیان سخت تر باشد.

(1) - بحار ج 79 ص 24.

(2) - کافی ج 2 ص 374.

(3) - بحار ج 76 ص 366.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 80

4- برای اثبات فحشا نزد قاضی باید چهار مرد مسلمان به دلخواه خودشان زمان ارتکاب فحشاء و ساعت آن و چگونگی عمل را که با چشم خود مشاهده کرده‌اند شهادت دهند تا حدّ ثابت گردد و در این زمینه قاضی حق ندارد به علم خود عمل کند.

اینجا باید پرسید کدام مرد و زن مسلمان حاضرند زنا را در برابر چشم چهار مرد مسلمان انجام دهند، یا کدام دو زن حاضرند عمل زشت مساحقه را در برابر تماشای چهار مرد مرتکب شوند، یا کدام دو مرد حاضرند عمل بسیار زشت لواط را در برابر مردم عملی سازند؟ تا شاهدانی به وجود آیند و نزد قاضی به این اعمال شهادت دهند، راستی اسلام برای آبروی مردم چقدر ارزش قائل است که اثبات فحشا را تعلیق به امر نشدنی کرده است، معمولاً گناهکاران مسلمان تا جایی که بتوانند گناه خود را پنهان انجام می‌دهند و از بیان آن خودداری می‌کنند، مگر این که خود گناهکاران با شرایطی خاص نزد قاضی بر ضد خود شهادت دهند که آن هم الزامی بر شهادت ضد خود ندارند، بهتر است مردم دنبال گناهی نروند و اگر خدای ناخواسته دچار معصیت شوند به توبه جدّی و حقیقی روی آورند که اگر توبه کنند و به گناه بازنگردند یقیناً خداوند مهربان توبه آنان را می‌پذیرد و عفو و مغفرتش را شامل حال آنان می‌نماید، و اگر اصرار بر گناه ورزند و معصیت و زشتی را تا زمانی که مرگ را ببیند و آثار آن را لمس نمایند، و حقایق عالم بعد برای آنان آشکار گردد بدانند که توبه در آن لحظه مقبول نخواهد بود، و با مرگ در آن حال به عذاب ابد دچار خواهند شد.

در آیه‌ی مربوط به توبه حضرت آدم یعنی آیه‌ی 37 سوره‌ی بقره به طور مشروح درباره‌ی توبه و شئون آن بحث شد.

5- نگاه داشتن زنی که مرتکب زنا شده تا وقت مرگ حکمی موقت بوده، پس از این حکم آیه بیانکننده حدّ زنا که صد تازیانه است نازل شد و حکم

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 81

حبس از میان رفت، البته حبس برای این بوده که زن را به زشتی عملش توجه دهند و او را بیدار نمایند، و به صلاح و تربیت آراسته کنند و به پاکی اخلاق و عمل بازگردانند.

6- اگر چهار مرد مسلمان فحشای مرد و زنی را دیدند، یا شاهد مساحقه و لواط بودند، شهادت دادن بر آنان واجب شرعی نیست، آنان می‌توانند از شهادت استنکاف ورزند و آبروی گناهکار را حفظ کنند و او را از حدّ بیان شده برای گناه نجات دهند، این که شهادت چهار مرد واجب و الزامی نیست از جمله فان شهدوا استفاده می‌شود.

7- چنانچه اینگونه گناهکاران به زشت‌ترین گناه یعنی زنا، مساحقه، لواط دچار شده‌اند و گناهشان از روی جهل و ندانستن حکم بوده، یا در هیجان مقدمات کار خدا و زشتی گناه و عذاب را از یاد برده و بی‌توجه شده‌اند و پس از فرو نشستن هیجان و برطرف شدن پرده‌ی جهل توبه کردند و آن چنان به اصلاح خویش پرداختند که راه ارتکاب دوباره را به روی خود بستند احدی نباید متعرض آنان شود زیرا توبه آنان مقبول و مورد رحمت خداوند می‌باشند، مگر این که توبه نکنند و گناه را تا پایان عمر ادامه دهند که در این حال توبه‌ای برای آنان نیست و مستحق عذاب الیم هستند در این زمینه به دو آیه‌ی بعد به دقت بنگرید.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 82

تفسیر آیه 17- 18

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا.
وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ
أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا.

بدون شك توبه نزد خداوند برای کسانی است که از روی جهالت مرتکب کار زشت می‌شوند، آنگاه به زودی توبه می‌کنند، اینانند که خداوند توبه آنان را قبول می‌کند و خداوند همواره دانا و حکیم است.

و برای آنان که پیوسته مرتکب کارهای زشت می‌شوند تا زمانی که مرگ یکی از آنان برسد [و در آن لحظه که همه فرصت‌ها از دست رفته] گوید اکنون توبه کردم و نیز برای آنان که در حال کفر از دنیا می‌روند توبه معنا و مفهوم ندارد، اینانند که عذاب درد آوری برای آنان آماده کرده‌ام.

شرح و توضیح

گرچه در آیه 37 سوره بقره در رابطه با توبه آدم به طور مشروح مسائلی بسیار مهم در مسئله‌ی توبه مطرح شد، و در این بخش نیازی به تفصیل نیست، ولی لازم است به نکاتی در این زمینه برای تکمیل باب توبه اشاره شود.

1- از صریح آیه شریفه استفاده می‌شود که حضرت حق از باب لطف و احسان و رحمت و کرامتش به گناهکاران وعده‌ی قطعی پذیرفتن توبه داده است،

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 83

از این جهت هیچ گناهکاری در صورت داشتن فرصت توبه نباید از رحمت حضرت حق و پذیرش توبه‌اش از جانب خداوند مهربان دلسرد و ناامید باشد، که ناامیدی و دلسردی موجب طغیان بیشتر و عصیان فراوانتر می‌گردد، و گناهکار از طهارت معنوی و ترک گناه باز می‌ماند.

تلقین این معنا که آب از سر من گذشته چه يك ني، چه صد ني خلاف حق و امری غیر منطقی و نادرست است، و نعوذ بالله موهم این معناست که خدا قدرت بر پذیرش توبه و آمرزش گناه را ندارد!!

2- آیه‌ی شریفه اعلام می‌کند که پذیرش توبه از سوی حق در صورتی است که اهل گناه توبه را به تأخیر نیندازند، و امروز و فردا نکنند، و به خود تلقین نمایند اکنون که جوانیم و فرصت زیادی داریم، مدتی را باید خوش گذارنی کرد و سپس روی به توبه آورد!

اولاً چه ضمانتی وجود دارد که گناهکار به پیری برسد، ثانیاً با متراکم شدن گناه و سیاه شدن قلب، و حاکمیت غفلت چه ضمانتی وجود دارد که توفیق توبه نصیب انسان شود؟

این که انسان به امید دارو دست در سوراخ مار و عقرب کند و خود را به اختیار خویش در معرض خطر و هلاکت بگذارد کار عاقلانه‌ای نیست، و چه بسا پیش از رسیدن به دارو زهر کارگر افتد و مار گزیده را دچار هلاکت نماید. گناهکار در حال گناه بنا به فرموده‌ی امام صادق در تفسیر عیاشی جلد یکم صفحه‌ی 228 انسانی بریده از عقل و سبک مغز است، گرچه به گناه بودن کارش آگاه باشد.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 84

«كل ذنب عمله العبد و ان كان به عالماً فهو جاهل حين خاطر بنفسه في معصية ربه.»

- 3- تائبان در پیشگاه حق از مرتبه‌ای والا و مقامی بلند برخوردارند، و این معنا از اسم اشاره اولئك که اشاره به دور و نشان‌گر مقام تائبان است استفاده می‌شود.
 - 4- در پایان آیه‌ی شریفه به دو وصف علیم و حکیم توجه داده شده: دائر بر این که اگر گناهکار به علم خدا که احاطه به نمان و آشکار همه موجودات دارد توجه داشته باشد از توبه غیر واجد شرایط، و توبه سطحی و غیر جدی پرهیز می‌نماید، و یقین می‌کند که علم و حکمت خدا سبب پذیرش توبه‌ی جدی و حقیقی است.
 - 5- توبه به معنای بازگشت از گناه، و قطع رابطه با معصیت همراه با حالت ندامت است، و هر گناهی توبه‌ی مخصوص به خود را دارد.
- توبه‌ی ترك فرائض به جای آوردن آن است، توبه‌ی غضب و رشوه و غارت اموال مردم، و اختصاص دادن ارث صاحبان ارث به خود، بازگرداندن آنها به صاحبان مال است.
- توبه از دروغ و بدزبانی و شتمات و سکوت از این نوع سخن‌هاست.
- توبه از پامال کردن حقوق مردم، بازگرداندن و ادای حقوق آنان است. توبه‌ی اولین گام در مسیر سلوک به سوی حضرت محبوب است، و آن باید همراه با شرایطی که در آیات و روایات و کتاب‌های فقهی و اخلاقی بیان شده صورت بگیرد، و خلوص نیت در آن لحاظ گردد، و اگر چنین توبه‌ای تحقق نیابد از جانب حق توجه به عبد و پذیرش توبه صورت نخواهد گرفت.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 85

جهالتی که در آیهی شریفه مطرح است اعم از جهل به حکم یا جهل به موضوع است.

6- تحقق توبه نسبت به اکثر گناهان فرصت زمانی لازم دارد. کسی که سالها نماز نخوانده، روزه نگرفته، با مکر و حيله مال بسیاری از مردم را در مناطق مختلف با ناحق ربوده و به نام خود نموده، در رفت و آمدها به شهرهای گوناگون به افراد و خانوادهها ظلم و روا داشته، با داشتن استطاعت ترك حج کرده، از پرداخت خمس و زکات واجب امتناع ورزیده و ناگهان لحظه‌ی مرگ، و آن زمان که پرده کنار رفته و آثار جهان پس از مرگ پدیدار گشته و دو سه نفسی باقی نمانده به خود آید و برگزیده خویشتن تأسف خورده و در درونش آه بکشد و بگوید: الان توبه کردم، قطعاً توبه‌اش پذیرفته نیست و اصولاً این توبه در پیشگاه حق توبه نیست و چنین توبه‌ای با از دست رفتن فرصت و نبود زمان برای جبران گذشته توبه حقیقی نخواهد بود، و چون چنین توبه‌ای جدی و واقعی نیست، رحمت حق و مغفرت دوست شامل آن که به خیال خود دست به توبه زده نمی‌شود.

از فعل مضارع **يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ** برمی‌آید که چنین افرادی اولاً اصرار و پافشاری بر گناهان داشته و ثانیاً معاصی آنان تا هنگام مرگشان پیوسته و مستمر بوده است، البته از عدالت و حکمت بسیار بسیار دور است که توبه‌ی چنین اشخاصی پذیرفته شود و آنان در قیامت در عرصه‌ی بهشت کنار مؤمنانی قرار گیرند که عمری را به عبادت گذرانده و غرق در عمل صالح و اخلاق حسنه و انجام کار خیر بوده‌اند.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 86

بنابراین کسانی که اندک بهره‌ای از ایمان داشتند ولی تا پایان عمر و لحظه‌ی مرگ مصر بر گناه بودند، و پیوسته به معصیت تن می‌دادند سپس لحظه‌ی مرگ بدون این که شرایط توبه تحقق یابد بگویند الان توبه کردم، از آنان پذیرفته نیست، و قطعاً به طریق اولی از کسانی که عمری در کفر به حقایق دست و پا می‌زدند توبه لحظه‌ی مرگ پذیرفته نخواهد شد، و چگونه توبه‌ی آنان پذیرفته شود در حالی که حق را قبول نداشتند، و از عمل صالح روی گردان بودند، و با مؤمنان در هر زمینه‌ای مخالفت می‌کردند، و وجودشان برای جامعه و حتی خانواده خودشان منبع شرّ و زیان بود؟!!

7- عذاب دردناک که همان آتش دوزخ است بدون شك انعکاس نیت پلید و عمل سوء و اخلاق زشت است که نهایتاً دامن‌گیر گناهکار می‌شود و قطعاً معصیت کار از آن چاره‌ای نیست و به عبارت دیگر آتش دردناک تولید خود خطا کار و ملک ابدی و همیشگی اوست که راهی برای جدا کردن آن از گنهکار وجود ندارد.

این گنهگار است که با انحرافات و پلیدی‌ها راه فیوضات و رحمت و مغفرت خدا را به روی خود بسته است، و اقتضای قبول توبه را منتفی کرده است.

داستان شاگرد فضیل

فضیل که عارفی نامدار و تائبی واقعی و از رجال طریقت است شاگردی داشت که از برترین شاگردان او بود، هنگامی که دچار بیماری شد و به بستر احتضار افتاد فضیل به بالینش آمد و مشغول خواندن سوره‌ی یس شد.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 87

محتضر به فضیل گفت: استاد این سوره را بخوان، فضیل ساکت شد و به او گفت: بگو «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.»*

گفت نمی‌گویم به خاطر این که من از توحید بیزارم و در آن حال از دنیا رفت، فضیل از مشاهده‌ی آن وضع بسیار پریشان و بدحال شد، از کنار بستر شاگرد به خانه‌ی خود رفت و از خانه بیرون نیامد، تا در خواب دید شاگردش را به سوی آتش دوزخ و عذاب دردناک می‌برند!

فضیل به او گفت تو برترین شاگرد کلاس درس من بودی، چه شد که معرفت را از تو گرفتند و با سوء عاقبت از دنیا رفتی؟!*

شاگرد گفت من آلوده به سه خلاف بودم: اول سخن‌چینی و تمامی دومی حسد بردن به مردم، سوم دچار مرضی بودم که طیب به من گفته بود سالی يك قدح شراب بنوشم تا بیماری رفع شود، این سه کار خلاف مرا دچار عاقبت سوء کرد و به آن حال که دیدی از دنیا رفتم. «1»

شیخ پس از نقل حکایت فضیل می‌گوید: مناسب دانستم این روایت را در رابطه با مشروبات الکلی ذکر کنم: کلینی از ابوبصیر روایت می‌کند که گفت: امّ خالد معبدیه بر حضرت صادق (ع) وارد شد در حالی که من خدمت آن حضرت بودم، عرضه داشت فدایت شوم مرا مشکلی در شکم بود، طیبیان عراق از من خواستند نوعی از شراب را با قاووت بخورم، ولی من از خوردن آن امتناع کردم و علت امتناعم این بود که می‌دانستم شما از آن کراهت داشتید، دوست داشتم درباره‌ی آن

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 88

از خود شما پرسیم، آن حضرت فرمود: چه چیز تو را از خوردن آن مانع شد؟ گفت ای پیشوای من، گردنبند طاعت تو را به گردن انداختهام تا روز قیامت بگویم جعفر بن محمد مرا در شکل دادن زندگی امر و نهی نمود.

حضرت روی به من کرد و فرمود ای ابوبصیر آیا گوش به سخن این زن و مسائل او نمی دهی، سپس به امّ خالد فرمود: به خدا قسم تو را در خوردن يك قطره شراب اذن نمی دهم، همانا از خوردن آن پشیمان می شوی هنگامی که جانت به گلو برسد و این مطلب را سه بار تکرار کرد، آنگاه فرمود: آیا دانستی چه گفتم؟!

گوشه‌ای از عذاب الیم در قیامت.

امین الاسلام طبرسی در مجمع البیان از براء بن عازب نقل می کند که معاذ بن جبل در خانه ابو ایوب انصاری نزدیک پیامبر اسلام نشسته بود، ناگهان معاذ گفت: یا رسول الله از قول حق تعالی که در قرآن فرمود:

يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَمَأْتُونَ أَفْوَاجاً «1»

روزی که در صور دمیده شود، پس شما گروه گروه به قیامت در آئید.

مرا خبر ده، حضرت فرمود: ای معاذ از مسئله‌ی عظیمی پرسیدی، پس پیامبر گریست و فرمود: ده صنف از امت به طور گروه گروه محشور می شوند که خدا آنان را از مسلمانان امت جدا کرده و صورت‌هایشان را به این صورت‌ها تغییر داده است:

1- گروهی به صورت بوزینه باشند

(1) - نبأ 18.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 89

- 2- جمعی به صورت خوك
 - 3- بعضی نگونسار باشند، به این طریق که پاهایشان از بالا و صورت‌هایشان از زیر و آنان را به صورتشان به محشر بکشند.
 - 4- بعضی کور باشند و با همان کوری رفت و آمد کنند.
 - 5- عده‌ای کر و لال باشند که چیزی را فهم نمایند.
 - 6- بعضی زبان خود را بکنند و عوض آب از زبانشان چرك روان باشد به نحوی که اهل قیامت آنان را پلید شمرند.
 - 7- گروهی بی‌دست و پا باشند.
 - 8- عده‌ای به تنه‌های درخت آتشین آویخته‌اند.
 - 9- جمعی از مردار گندیده‌تر باشند.
 - 10- بعضی لباس از سرب گداخته بر تن دارند که همه اندامشان در آن پوشیده باشد و به پوستشان چسبیده است.
- 1- اما آنان که به صورت بوزینه‌اند، کسانی هستند که در میان مردم سخن‌چینی نمایی می‌کردند.
 - 2- آنان که به صورت خوك باشند آنان هستند که دچار کسب حرام بودند.
 - 3- نگونساران ربا خوارانند.
 - 4- کوران حاکمان جائر و ستم‌کارند.
 - 5- کوران و لالان آنانند که نسبت به اعمال خود دچار عُجب بودند.
 - 6- کسانی که زبان خود را می‌کنند عالمان و قاضیانی هستند که اعمالشان مخالف اقوالشان می‌باشد.
 - 7- دست و پا بریده‌ها آزار دهندگان همسایگانند.

8- آویختگان به درخت آتشین جاسوسان بر ضد مردم نزد سلطان‌اند.

9- گنبدیده‌تر از مردارها اشخاصی هستند که غرق در شهوات و امتناع‌کنندگان از پرداخت حقوق مالی مانند خمس و زکات‌اند.

10- پوشیده‌های به لباس سرب گداخته فخر فروشان به مردم و متکبران‌اند. «1» این ده طایفه بر اساس آیات قرآن و روایات پس از محاکمه، محکوم به عذاب الیم می‌شوند، عذابی که محصول نیات پلید و اعمال زشت خود آنان است.

گوشه‌ای دیگر از سبب عذاب الیم

«عن ابی عبدالله قال: ثلاثة لا یکلمهم الله تعالی و لا یرکیهم و لهم عذاب الیم منهم المرأة توطی «علی» فراش زوجها:»
«2»

خداوند با سه طایفه سخن نمی‌گوید و آنان را از آلودگی پاک نمی‌کند و عذاب الیم برای آنان است از این سه طایفه زنی است که مردی اجنبی را در بستر همسرش به خود راه دهد و مرتکب زنا گردد.

«عن ابی عبدالله قال: امیر المؤمنین (ع): الا اخبرکم باکبر الزنا؟ قال: هی امرأة توطیء فراش زوجها فتاتی بولد من غیره فیلزمه زوجها فتلك التي لا یکلمها الله و لا ینظر اليها يوم القيامة و لا یرکیها و لها عذاب الیم.» «3»

(1) - مجمع البیان ج 10 ص 423 تفسیر سوره‌ی نبأ.

(2) - عقاب الاعمال ص 600.

(3) - عقاب الاعمال ص 600.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 91

امام صادق (ع) از امیرمؤمنان روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: آیا شما را به بزرگ‌ترین زنا آگاه نکنم؟

بعد فرمود: آن عمل زنی است که مرد اجنبی را به بستر شوهر خویش راه دهد و از آن اجنبی فرزندی بیاورد و او را به شوهر خود نسبت دهد، پس خدا با آن زن سخن نمی گوید و روز قیامت بر وی نظر رحمت نمی اندازد و او را از گناهش پاک نکند و برای او عذاب دردناک باشد.

«قال ابو عبدالله: من اكل من مال اخيه ظلماً و لم يرده عليه اكل جذوة من النار يوم القيامة:» «1»

حضرت صادق (ع) فرمود: هر کس پاره‌ای از مال بردار دینی [یا انسانی خود را] به ستم بخورد و آن را به او بازنگرداند در روز قیامت پاره‌ای از آتش خواهد خورد.

عن ابی جعفر (ع) قال: ان فی جهنم لجبلاً يقال له الصعدی و ان فی الصعدی لوادياً يقال له سقر و ان فی سقر لجبا يقال له هبهب كلما كشف غطاء ذلك الجب ضج اهل النار من حره و ذلك منازل الجبارين: «2» حضرت باقر فرمود: به یقین در دوزخ کوهی است که آن را صعدي گویند و در آن کوه دره‌ای است که آن را سقر نامیده‌اند، و در آن سقر چاهی است که آن را هبهب خوانند، هر بار که پرده از روی آن چاه بگیرند از شدت حرارتش اهل دوزخ فریاد کنند و آن چاه جایگاه بیدادگران و جباران است.

(1) - عقاب الاعمال 623.

(2) - عقاب الاعمال 626.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 92

«عن ابی ولاد الحناط قال: سمعت ابا عبدالله (ع) يقول: من قتل نفسه متعمداً فهو فی نار جهنم خالداً فیها:» «1»

ابی ولاد حناط می گوید از حضرت صادق (ع) شنیدم می فرمود: هر کس خودکشی کند و عمداً به دست خود به عمرش خاتمه دهد در آتش دوزخ جاویدان خواهد بود.

«عن ابی عبدالله اته سئل عن قتل نفساً متعمداً قال: جزاءه النار:»

از حضرت صادق سؤال شد: درباره‌ی کسی که کسی را از روی عمد به قتل برساند فرمود: پاداشش آتش است.

(1) - عقاب الاعمال 631.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 93

تفسیر آیه 19

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرْتُوا النِّسَاءَ كَرْهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذَهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ
وَأَعِشُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا.

ای اهل ایمان ارث بردن از زنان در حالی که زندگی با آنان خوشایند شما نیست [و فقط به طمع بدست آوردن اموالشان پس از مرگشان با آنان زندگی می کنید] برای شما حلال و مشروع نمی باشد.

و آنان را در تنگنا مگذارید تا بخشی از آنچه را به عنوان مهریه به آنان داده‌اید پس بگیرید، مگر آن که کار زشت آشکاری مرتکب شوند، و با آنان به صورتی نیک و شایسته رفتار نمائید، و اگر به علتی از آنان نفرت داشتید باز هم با آنان به طور شایسته برخورد کنید چه بسا چیزی خوشایند شما نیست و خدا در آن خیر فراوانی قرار می دهد.

شرح و توضیح

در آیه‌ی شریفه سه موضوع بسیار مهم در رابطه با حفظ حقوق زنان مطرح است.

1- حرمت ارث بردن از زنان در شرایط خاص.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 94

2- حرمت پس گرفتن بخشی از مهریه یا آنچه به وسیله‌ی مرد به آنان جهت ادامه زندگی پرداخت شده است.

3- وجوب رفتار نیک و پسندیده در هر شرایطی با زنان.

حرمت ارث‌بری مرد از زن در شرایط خاص

گرچه درباره‌ی حقوق زنان و جایگاهشان در جهان هستی، و شخصیتشان در اسلام، و رعایت امورشان در زندگی فردی و خانوادگی و اجتماعی بر اساس فرهنگ حق در آیات پایانی سوره‌ی مبارکه‌ی بقره و در آیات اوائل سوره‌ی نساء بحثی مفصل که در سایر تفاسیر شیعه و سنی سابقه نداشته مطرح شد، ولی در این آیه و قسمتی از آیات بعد نکات بسیار مهمی ذکر شده که لازم است توضیح داده شود.

زنان چون مردان مخلوق و مملوک حضرت حق هستند، و نیم از مسائل حیات و زندگی مرهون وجود آنان است.

زنان در صورتی که در جایگاه خاص خودشان قرار داشته باشند، اولاً مایه‌ی سعادت و نشاط و تحرك شوهر در امور مثبت هستند، ثانیاً بار سنگین شوهرداری و حمل و تربیت فرزند، و قوام دادن به خانه و زندگی، و حفظ حقوق خانه و خانواده را به دوش می‌کشند، و برای همسر خود تکیه‌گاهی مناسب، و حافظ او از گناه، و نگاه دارش از افتادن در شهوات حرام‌اند.

آنان کانون شگفت‌آوری از محبت، و منبعی از مهربانی و دلسوزی، و عنصری با ارزش برای تشکیل زندگی با شرکت مردان‌اند.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 95

اموال زنان چه ذاتاً از خودشان باشد، که از پدر و مادرشان به ارث برده‌اند، یا از راه هبه و بخشش، یا از طریق کار مشروع مانند خیاطی، گل‌دوزی، معلمی، هنر مثبت به دست آورده باشند، یا شوهر به عنوان مهریه به آنان تملیک نموده، یا بخششی جهت ادامه زندگی از طرف شوهر به آنان صورت گرفته باشد، محترم است، و بدون رضایت آنان احدی حق تصرف در آن اموال را ندارد.

آنان گاهی مانند مردان دچار اشتباه جزئی در زندگی می‌شوند که بر شوهران واجب اخلاقی است از آنان گذشت کنند و زندگی را به آنان تلخ نکنند، که تلخ کردن زندگی بر زنان کاری نامشروع و ظلم به بنده حق، و ستم به انسانی است که کمتر می‌تواند از خود دفاع کند.

از آنجا که مرد توقع دارد در اشتباهاتش مورد گذشت زن قرار گیرد، و نمی خواهد زندگی بر او تلخ شود، همین حال را نیز زن دارد، متوقع است که اشتباهاتش مورد گذشت واقع شود، و زندگی بر او تلخ نگردد.

مرد ابداً آزاد نیست هر تصمیمی که بخواد و هر کاری که میلش باشد ظالمانه در حق زن به جریان بیندازد، مرد و زن از نظر حقیقت خلقت و انسان بودن یکی هستند و در ذات آفرینش تفاوتی با هم ندارند، او را ضعیف شمردن، و برده خود دانستن، و این که مرد در هر کاری نسبت به زن آزاد است اموری نامشروع و ضد حق و برخلاف انسانیت و مخالف فرهنگ پاک اسلام است.

مرد و زن وظیفه دارند برای استحکام پایه های زندگی بکوشند، و زمینه عشق و محبت به یکدیگر را فراهم نمایند، و از جدال و گفتگوی بی منطق پرهیزند و بویژه در این زمینه بخاطر سلامت روح فرزندان لازم است فضای خانه را آرام

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 96

نگاه دارند و در برابر دید فرزندان احترام یکدیگر را رعایت نمایند، و عشقورزی به یکدیگر را آشکار کنند، و شخصیت خود را حفظ نمایند.

برای مرد نسبت به زن تسلط قرار داده نشده تا بتواند با همسرش به صورت سلطان ستمگر نسبت به زیر دستش و ارباب وار نسبت به رعیتش رفتار کند، زن اولاً امانت خدا در اختیار شوهر است، ثانیاً سرمایه عظیمی در زندگی مرد است، ثالثاً بر عهده ی مرد از حقوق لازم و واجبی برخوردار است که مرد باید آن حقوق را تحت هر شرایطی رعایت نماید.

درباره ی جایگاه زنان روایات فراوانی در کتاب های حدیث می خوانیم که نمونه ی آنها را در هیچ فرهنگی نمی توانیم سراغ بگیریم.

رسول خدا می فرماید:

«الدنيا متاع و خیر متاعها المرأة الصالحة:» «1»

جهان هم چون متاع و مایه ی بهره وری است و بهترین مایه ی بهره وری آن زنان نیکوسیرت و شایسته اند.

امام صادق درباره‌ی زنان شایسته یعنی آن زنانی که در همه‌ی شئون زندگی در جایگاه مخصوص به خود قرار دارند، و منبعی از درستی و کرامت هستند می‌فرماید:

«فأما صالحتهن فليس خطرهما الذهب و الفضة، هي خير من الذهب و الفضة:» «2»

(1) - جامع الاصول ج 12 ص 123.

(2) - وسائل الشیعه ج 14 ص 17.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 97

مقام و مرتبه اینگونه زنان در زندگی چون طلا و نقره نیست، اینان از طلا و نقره برترند و هیچ جواهر پر ارزشی در برابر آنان ارزش و بها ندارد.

و در حدیثی دیگر می‌فرماید:

«أكثر الخیر فی النساء»

بیشترین خیر و برکت و مایه‌های ارزشی در وجود زنان است.

با وجود این حقایق در بخش اول آیه مورد بحث خداوند مهربان که خیرخواه همه‌ی مردان و زنان است به مردان هشدار جدی می‌دهد چنانچه زندگی با همسران را خوش ندارید، و او را با محروم نمودن از همه‌ی حقوق و به ویژه حق زناشوئی در خانه‌ی خود نگاه داشته، و کاری به او ندارید، و فقط به انتظار این نشست‌اید که با مرگ او اموال فراوانش را به ارث ببرید، این ارث بر شما نه این که حلال نیست بلکه حرام و نامشروع است، و بردن مال او به ظلم و ستمگری است.

شما اجازه ندارید با زنی که خوش ندارید با او زندگی کنید برخلاف انسانیت و برخلاف اخلاق حسنه برخورد نمائید و با او تلخی کرده سوء رفتار داشته باشید، و وی را آزار روحی دهید، در صورتی که موجبات صحیح طلاق فراهم باشد، و طلاق به صورت ظالمانه واقع نشود، او را طلاق داده و همه‌ی اموالش را در اختیارش قرار دهید، و مهریه‌اش را بپردازید تا اگر مایل باشد پس از عده‌ی طلاق با مرد دلخواهش ازدواج کند و زندگی شادی را برای خود فراهم آورد.

راستی چه ظلم عظیمی است که مردی همسرش را در صورتی که زندگی با او را خوش ندارد، به اسارت بگیرد، و همه‌ی حقوق او را پامال کند، و وی را از نظر عواطف و ارضای غرائز محروم نماید، و از همه بدتر به انتظار مرگ و

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 98

هلاکت او بنشیند، که پس از او مالی ناچیز را به ارث ببرد!! این ظلم فاحش را حضرت حق نپسندیده، لذا به ارث بردن ثروت زن را به این صورت حرام شرعی اعلام کرده است.

حرمت پس گرفتن مهریه یا هبه و بخشش از زن

برخی از مردان به طمع پس گرفتن بخشی از مهریه پرداخت شده به زن، یا پس گرفتن قسمتی از مالی که جهت تداوم زندگی به او داده‌اند، دام بداخلاقی و بدرفتاری و در مضیقه گذاردن زن را می‌گسترانند، و بلاهائی به سر زن می‌آورند تا نهایتاً از وضعی که پیش آمده به تنگ آید، و میدان زندگی را به مرد واگذار نماید و حاضر شود، برای نجات خود از آن همه آزار و ظلم بخشی از مهریه یا مالی که از شوهر به آنان رسیده به شوهر بازگرداند!!

این مردان بی‌رحم در این خیال‌اند که مهریه پرداخت شده، یا مال بخشیده شده هنوز در مالکیت آنان است و زن حقی به آن ندارد! در صورتی که این خیالی باطل و پوچ است، و بر اساس آیات قرآن و روایات مهریه یا مالی که به زن داده شده و در آن تصرف نموده است ملك واقعی اوست و بدون اذن مالك واقعی تصرف در مال او حرام و معصیت است.

آری اگر زن به گناه ثابت شده‌ای که از آن گناه آیه‌ی شریفه تعبیر به مبیّته نموده آلوده شود مرد می‌تواند با رعایت شرایط لازم و با اخلاق پسندیده بخشی از مهر یا مال بخشیده شده را از زن خود مطالبه نماید، قید مبیّته برای این است که مرد به صرف شنیدن این موضوع که همسرش مرتکب گناه زشتی شده، حق ندارد از او مطالبه بخشی از مهریه یا مال واگذار شده به او را نماید، و با تهمت

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 99

زدن و افترا بستن به زن، برای او چنین حقی ثابت نمی‌گردد، تا از این راه دستی به مال غیر دراز کند و از همسر قانونی‌اش مطالبه مال نماید.

وچوب رفتار نیک با زنان در هر شرایط و موقعیتی

مرد خانه در هر شرایطی باید نسبت به زن گرچه به عللی او را نخواهد، یا زن تمایلی به شوهر نداشته باشد، از خشم و کینه و بدرفتاری و سخت گیری و در مضیقه قرار دادن او بپرهیزد، و نسبت به او بر اساس عقل و شرع و عرف رفتاری پسندیده و شایسته داشته باشد، تا زمانی که اگر لازم باشد و ظلمی صورت نگیرد، با طلاق همراه با رعایت حقوق همه جانبه طرفین گره از کار گشوده شود، یا غبار کدورت و بی میلی از خیمه‌ی زندگی بیرون رود، و محیط خانه از مودت و رحمت آکنده گردد، و زندگی صورت طبیعی به خود گرفته و تداوم یابد، و به هر جهت به قول قرآن مجید اگر هم ناخوشایندی در کار باشد نظام خانواده باقی بماند و این ساختمان ملکوتی فرو نریزد، که چه بسا در دل این ناخوشایندی به رحمت حق سبب خیر کثیری تحقق یابد، از قبیل این که مهر و محبت فراوانی حاکم شود، یا فرزندی از آن دو به وجود آید، که به مقامات و درجات بالای علمی و انسانی برسد و برای مملکت و ملت منبع خیر و اثرگذاری‌های مثبت گردد.

آری زن در کنار مرد خانه بنده‌ای از بندگان خدا و امانتی از امانات حضرت حق است، و مرد باید همواره با چنین هویتی به او نظر کند، و باید از خدمات مرد در تأمین زندگی‌اش از مسکن و پوشاک و خوراک و استراحت و امنیت که حقوق واجبه‌ای از زن بر عهده‌ی مرد است بهره‌مند شود.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 100

وای بر مردی که به سبب عصبیت جاهلی و از روی خشم و کینه، و غفلت و شرارت، بر زن سخت گیری کند و زندگی را بر او تنگ نماید، و وی را از حقوقش محروم کرده و بر او ظلم و ستم روا دارد، و رفاه و راحت و عیش را از او سلب نماید، چنین مردی باید به انتظار انتقام و جرمه و عکس‌العمل حضرت حق باشد، زیرا خداوند وعده داده که انتقام مظلوم را از ظالم بگیرد، و به فرموده‌ی امیرمؤمنان (ع) روز ظالم از روز مظلوم که مورد ظلم ظالم بوده بدتر و سخت‌تر است.

مرد باید توجه داشته باشد که دیگر انسان‌ها هم مانند خود او دارای جهات ضعف و منفی بوده و نباید از زن توقع مقام عصمت و شخصیتی داشت که از همه‌ی عیوب و نواقص پاک باشد.

گذشت و مدارا و بردباری و صبر و حوصله و بدی را با نیکی تلافی کردن همه وقت و همه جا باید بکار گرفته شود، که بکار گرفتن صفات پسندیده و اخلاق حمیده سبب استواری نظام خانواده و عبادت خدا و موجب رحمت و مغفرت حضرت حق برای مرد و زن است.

اسلام خواهان حاکمیت عشق و محبت و مودت و رحمت بر فضای خانواده است، و از مرد و زن می‌خواهد به خاطر آرامش و امنیت خودشان و مصون ماندن کودکانشان از لطمات روحی و روانی و فکری و اخلاقی حقوق یکدیگر را با نرمی و محبت رعایت کنند، تا از آثار عظیم رعایت حقوق یکدیگر و اخلاق حسنه بهره‌مند شوند، و با چنین فضائی که بر زندگی دنیائی خود حاکم می‌کنند سبب آبادی آخرتشان شوند و به رضایت حق و بهشت عنبر سرشت در جهان آخرت زیر سایه رحمت و عنایت حق دست یابند.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 101

المیزان تفسیر قرآن به قرآن و متکی به روایات و مباحث عقلی و اجتماعی می‌گوید:

محیط خانه و خانواده باید کانون عشق و صفا باشد، تا خستگی‌ها در این محیط جایی نداشته باشد و بی‌مهری‌ها چون موش وحشی رشته‌ها را نخود و از هم نگسلد، و فرزندان در آن محیط در سایه‌ی عشق و محبت پرورش یابند. و زن و شوهر با الهام از قوانین حیات بخش اسلام و فرهنگ سعادت‌ساز حق، زندگی مسرت بخش و بهشتی داشته باشند.

با چنین شکلی از زندگی روح مودت و رحمت و عشق و محبت بر اعضاء خانواده سایه می‌اندازد و آنان را از سلامتی و هم‌آهنگی و پیشرفت برخوردار خواهد کرد، فرزندان این نوع خانواده‌ها، انسان‌هایی دلسوز و مهربان و عنصرهایی پرکار و متعهد نسبت به جامعه و سایر امور بار خواهند آمد، و چنان چه روح ناسازگاری در میان زن و شوهر حاکم گردد، و هر دقیقه نزاع و درگیری و تلخی رخ نشان دهد، علاوه بر این که زندگی جهنمی و پر آشوبی را باید سپری کنند، فرزندان چنین خانواده‌ای که صحنه‌های نامناسب برخوردهای پدر و مادر خود را می‌بینند، انسان‌هایی شرور و خطرناک بیار خواهند آمد، و مزاحم فرد و جامعه شده، به امنیت مردم لطمه سختی خواهند زد.

باز هم لازم است این معنا به مرد توجه داده شود که زن امانت خدا و گل خوشبوی گلستان هستی برای شوهر است [که با هزار آرزو و دنیائی امید از خانه‌ی پدر و مادر به خانه‌ی شوهر هجرت نموده، تا ارضای عواطف و غرائز و احساسات طبیعی خود را در آغوش پر مهر شوهر بیابد و در کنار او احساس امنیت نماید، و فرزندان نیکو سیرت و با شخصیت به دست آورد.] شوهر باید در حفظ و پرورش این گل زیبا و معطر و امانت الهی کمال همت و انسانیت را

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 102

بکار گیرد، تا علاوه بر انجام تکالیف دینی و اجتماعی، از آثار شیرین و گرانبار برخوردار صحیح با همسر بهره‌مند گردد.

به چند نمونه از برنامه‌های سعادتبخش اسلام در این زمینه توجه کنید:

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً ... «1»

از نشانه‌های [قدرت و حکمت و رحمت] خدا این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید، تا در کنار آنان آرامش یافته و انس بگیرید و در میان شما دوستی و مهربانی برقرار کرد.

در این آیه‌ی شریفه زن، عامل آرامش و آسایش شوهر بیان شده و با توجه به دو واژه‌ی مودت و رحمت که در آیه آمده است، باید رابطه زن و شوهر بر اساس عشق و مودت و مهربانی و دلسوزی باشد، و ریشه این ارزش‌ها از ایمان به خدا و قیامت و حسابرسی دقیق روز محشر الهام بگیرد، زیرا هوس‌های زودگذر و محبت‌های موسمی که از نگاه به نامحرم سرچشمه می‌گیرد و برای فرونشاندن آتش شهوت و هیجان غریزه‌ی جنسی بکار گرفته می‌شود، دوام نمی‌یابد و با کمترین برخورد با مانعی از می‌گسلد و پیوند ازدواج به هم خورده و ساختمان خانواده متلاشی گشته و بنای نکاح فرو می‌ریزد!

وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ «2»

با زنان به صورتی نیکو و شایسته و با رفتاری که عقل و شرع و عرف جامعه می‌پسندد رفتار کنید.

(1) - روم 21.

(2) - نساء 19.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 103

کلمه معروف که به معنای احسان و نیکی است در قرآن مجید در رابطه با معاشرت با همسر دوازده بار بکار گرفته شده و تکرار این کلمه جز ارزش و اهمیت این مسأله را نشان نمی‌دهد.

چه خوب است در این زمینه به روایات بسیار مهمی که از رسول خدا و اهل بیت رسیده و نمونه‌ی آنها در هیچ مکتبی از مکاتب شرق و غرب دیده نمی‌شود توجه ویژه لحاظ گردد.

رسول خدا می فرماید:

«انما المرأة لعبة فمن اتخذها فليصنعها:» «1»

زن برابر شوهر دلبر و معشوق فوق العاده‌ای است، هر کس با زنی ازدواج کند باید او را در سایه‌ی نوازش و محبتش قرار دهد و از او مواظبت نماید.

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«من اتخذ امرأة فليكرمها، فانما امرأة احدكم لعبة فمن اتخذها فلا يضيعها:» «2»

کسی که همسر انتخاب کرد باید به او و شخصیتش احترام بگذارد و در حفظ او بکوشد، همسر هر يك از شما معشوقه و دلبر اوست، وقتی کنار او قرار گرفتید و زندگی مشترك شروع کردید حقوق او را تباه و ضایع نکنید.

با توجه به معنی لغوی (لعبه) که به چیزی می گویند که کودک عاشق آن باشد، این معنا استفاده می شود که زن باید مورد عشق و علاقه‌ی شوهرش قرار گیرد و

(1) - مستدرک وسائل ج 2 ص 550.

(2) - قرب الاسناد 34.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 104

در حفظ و حقوق او کوتاهی نشود، و دل او را با اظهار محبت واقعی و رفتار شایسته به خود جلب کند، زیرا هر گونه معاشرت محبت آمیز مرد، در عواطف زن و تحریک عشق و رغبت او به شوهرش بسیار مؤثر است.

از رسول خدا روایت شده:

«قول الرجل للمرأة اني احبك لا يذهب من قلبها ابداً:» «1»

گفتار شیرین شوهر به همسرش که: من تو را دوست دارم که هرگز از قلب زن فراموش نمی شود.

فرهنگ سعادت بخش اسلام به پیروانش فرمان می دهد که هر که را دوست داشته باشند به او اعلام کنند، زیرا این اظهار دوستی در تحکیم رابطه و مودت مؤثر است.

حضرت صادق می فرماید:

«اذا احببت رجلاً فاخبره بذلك فانه اثبت للمودة بينكما:» «2»

کسی را که دوست می داری به او خبر ده، زیرا این اظهار دوستی، در پابرجا کردن محبت میان شما بسیار مؤثر است.

اگر این دستور زیربنائی و زیبای اسلام در جامعه به ویژه در میان اعضاء خانواده عملی شود، جامعه و خانواده به کانون عشق و محبت تبدیل می شوند.

در این مورد احساس شرم و حیا که مانع از این حقیقت است بسیار بی مورد است، زن و شوهر و افراد جامعه لازم است با اظهار محبت های گوناگون، عامل

(1) - وسائل الشیعه ج 14 ص 10.

(2) - اصول کافی ج 2 ص 644.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 105

گسترش صفا و صمیمیت و عشق و مهربانی در میان خود گردند و به این وسیله موجب تحکیم و استواری میان یکدیگر شوند.

هدف اساسی اسلام نسبت به خانواده

زندگی مسالمت آمیز، و رفتار حکیمانه، و پیوند عاشقانه در کانون خانواده، و در فضا و عرصه‌ی خانه، از هدف‌های اساسی و ریشه‌ای فرهنگ الهی است، و کسی که به این حقیقت با دیده‌ی دقت و نظر عقلی بنگرد و آن را بکار گیرد، انسانی متدین و متعهد است، و هر گاه شخصی این واقعیت را نادیده انگارد، بدون شك از نظر ایمانی ضعیف و فاقد ارزش مذهبی و اخلاق انسانی است.

پیامبر اسلام می‌فرماید:

«كلما ازداد العبد ایماناً ازداد حباً للنساء:» «1»

هر چه ایمان و اعتقادات مذهبی انسان اضافه شود و قدرت یابد، به همان اندازه نسبت به همسرش مهربانتر می‌شود.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«احسن الناس ایماناً احسنهم خلقاً، و الطفهم باهله و انا الطفكم باهلی:» «2»

مؤمن‌ترین مردم کسی است که اخلاقش نیکوتر باشد، و نسبت به خانواده‌اش از همه مهربان‌تر قلمداد شود، بدانید که من از همه شما نسبت به خانواده‌ام مهربان‌ترم.

(1) - مستدرک ج 2 ص 532.

(2) - وسائل الشیعه ج 8 ص 507.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 106

حضرت صادق (ع) فرمود:

«من اشدّ لنا حباً، اشدّ للنساء حباً:» «1»

کسی که محبتش به ما شدید شود، عشق و محبتش به همسرش شدید می‌شود.

راستی عجیب است، امام معصوم محبت شیعه را به همسرش به محبت اهل بیت علیهم السلام ربط داده و گویا محبت و عشق‌ورزی به همسر مرحله‌ای پس از محبت و عشق‌ورزی به اهل بیت است.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«ما اظن رجلاً یزاد فی الایمان خیر الا ازاد حباً للنساء:» «2»

گمانم این نیست که هر چه به ایمان مردی از جهت خیر و خوبی اضافه شود، محبتش به همسرش اضافه نگردد.

از این روایات بسیار عالی و مهم استفاده می‌شود که اولیاء الهی و پیامبران عظام و امامان بزرگوار، همسران خود را دوست داشتند و به آنان محبت می‌نموده و احترام می‌گذاشتند، و به پیروان خود سفارش می‌کردند که زنان را گرامی بدانند، و این مسأله را جزء ایمان و نتیجه‌ی اعتقاد به مبدء و معاد معرفی می‌نمودند، و اینگونه مردان را در پیشگاه حق محبوب‌ترین و مقرب‌ترین انسان‌ها می‌دانستند، تا جائی که رسول اسلام خود را از نظر عمل به این قانون حق پیشگام‌ترین انسان معرفی می‌نماید و در احادیث آمده که نادیده گرفتن این

(1) - بحار ج 103 ص 227.

(2) - فروع کافی ج 5 ص 320.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 107

حقیقت را مایه‌ی بدبختی و عذاب اخروی می‌دانند، لازم است به این داستان تاریخی که بس آموزنده است توجه نمائید:

سعد بن معاذ و گرفتاری در برزخ

سعد بن معاذ یکی از بزرگان پرنفوذ انصار و از اولین کسانی است که در میان مردم مدینه به پیامبر گروید و از اسلام برخوردار شد، و در حلقه‌ی ایمان قرار گرفت.

او در جنگ بدر با شجاعتی کم‌نظیر و با همه‌ی وجود مخلصانه از پیامبر اسلام حمایت کرد، و نیز در جنگ احزاب در حالی که بیشتر مسلمانان از ترس دشمن می‌لرزیدند، به رسول الهی گفت: ما با شمشیرهای خود در برابر متجاوزین خواهیم ایستاد.

وی از نظر آگاهی و تقوا و جایگاه و موقعیت نزد پیامبر اکرم به مرتبه‌ای رسیده بود که رسول اسلام در تنبیه بنی قریظه او را به عنوان داور انتخاب کرد و امین وحی قضاوت او را درباره‌ی آن یهودیان عنود حکم جدی خدا قلمداد نمود.

سعد آنچنان محبوب خدا واقع شده بود که عرش در مرگ وی به لرزه آمد و نود هزار فرشته همراه با جبرئیل در تشییع جنازه‌ی وی شرکت نمودند، و پیامبر خدا با پای برهنه در حالی که تابوت سعد را به دوش گرفته بود، جنازه‌ی وی را تشییع نمود و لحد سعد را با دست پرمهر خود محکم ساخت، تا جائی که این عمل تا آن تاریخ بی‌سابقه می‌نمود.

مادر سعد با دیدن این همه لطف و محبت از جانب پیامبر به وجد آمد، و فریاد زد ای فرزندم بهشت بر تو گوارا باد.

ولی پیامبر اسلام در جواب مادر سعد فرمود: با جزم یقین از جانب خدا خبر مده:

«ان سعداً اصابتة ضمة انه كان في خلقه مع اهله سوءاً»

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 108

این مرد خدا با همه‌ی مزایا و ایمان و تقوا و شجاعتی که داشت با نهایت تأسف اخلاق خانوادگی‌اش در حد مطلوب نبود و مختصر تندی و خشونت در مورد خانواده‌اش به کار می‌گرفت از این جهت قبرش وی را به سختی فشار داد. «1» در هر صورت نیکی و محبت به خانواده مسئله‌ای است که پاداشش نزد خداوند محفوظ، و بدخلقی و خشونت نسبت به آنان قابل چشم‌پوشی نیست و برزخی با فشار و مضیقه را به همراه دارد!

لزوم معاشرت نیک و صحیح با همسران

در مورد معاشرت نیکو با زنان و همسران احادیث اسلامی آن چنان این موضوع را مورد تأکید قرار داده‌اند که همسر را به عنوان امانت خدا معرفی کرده‌اند، و کمترین خطا و بی‌توجهی به حقوق خانواده را خیانت در امانت الهی محسوب می‌دارند.

روی این حساب باید در حفظ و مراقبت از این نعمت و ودیعه حق حداکثر سعی و تلاش را به عمل آورد تا در پیشگاه حق مورد مؤاخذه قرار نگیرد.

نقل است هنگامی که پیامبر اسلام دخترش صدیقه مرضیه را به خانهای علی (ع) آورد خطاب به داماد با کرامتش گفت: یا علی دخترم در دست تو امانت است، و این موضوع از گفتار امیرمؤمنان به هنگام دفن زهرا و تحویل آن امانت ستم دیده و مظلومه به پیامبر معلوم می‌گردد:

«فلقد استرجعت الودیعه و اخذت الرهینة اما حزنی فسرمد» «2»

(1) - بحار ج 6 ص 220.

(2) - نهج البلاغه خطبه‌ی 193.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 109

ای پیامبر امانت برگشت داده شد، و ودیعه و رهینه گرفته شد، اما من پس از این مصیبت برای همیشه اندوهگین بوده و خواب به چشمم نخواهد رفت.

از رسول خدا روایت شده:

«ان النساء عند الرجل لا یملکن لانفسهن ضراً و لا نفعاً و انهن امانة الله عندکم فلا تضاروهن و لا تعضلوهن:» «1»

زنانی که در سایه‌ی سرپرستی مردان قرار دارند و اختیار زندگی آنان در دست مردان است و نفقه و پوشاک و خوراکشان بر عهده‌ی شوهران است سود و زیانی برای خود مالک نیستند، به یقین آنان امانت‌های خدا نزد شماستند به آنان به هیچ صورت زیان وارد نکنید، و آنان را در مضیقه و فشار قرار ندهید.

و در پاسخ همسر عثمان بن مظعون که درباره‌ی حقوق زن و شوهر از آن حضرت پرسید فرمود:

«اخبرني جبرئيل و لم يزل يوصيني بالنساء حتى ظننت ان لا يحل لزوجها ان يقول لها اف يا محمد اتقوا الله عزوجل في النساء، فانحن عوان بين ايديكم اخذتموهن على امانات الله...» «2»

برادرم جبرئیل از حقوق زن و شوهر به من خبر داد و همواره نسبت به زنان از جانب خدای عزوجل به من سفارش نمود تا جایی که گمان کردم اف گفتن در حق آنان نیز مجاز نمی باشد، و به من گفت از خدا پروا کنید و با زنانان مدارا نمائید، زیرا آنان تسلیم خواسته‌ی شما شده‌اند، آنان را به عنوان امانت الهی به همسری خود در

(1) - مستدرک الوسائل ج 2 ص 551.

(2) - مستدرک الوسائل ج 2 ص 551.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 110

آورده‌اید و به جان و ناموسشان مسلط شده‌اید، جز نیکی و احسان در حق آنان روا مدارید.

امیرمؤمنان در سفارشی به محمد حنفیه و حضرت مجتبی می فرماید:

«فدارها علی کلّ حال و احسن الصحبة لها فیصفو عیشک:» «1»

در هر حال با همسرت مدارا کن و با او به نیکی معاشرت داشته باش تا زندگی‌ات غرق صفا و یکرنگی و آرامش شود.

همسران ناسازگار و تندخو

چه بسا اتفاق افتد که گاهی بخاطر ناآگاهی و غفلت به سبب دور بودن از تربیت صحیح اسلامی یا علت دیگر زنی نسبت به شوهرش دچار روح ناسازگاری باشد و شوهر را در رنج و مضیقه قرار دهد، و صفا و صمیمیت خانه را به کدورت و تلخی تبدیل نماید.

در این زمینه لازم است شوهر به جای تندی و خشونت و اضافه کردن تلخی و کدورت به دقت عوامل ناسازگاری را بررسی کند، و چنانچه خود قدرت علاج نداشته باشد، به وسیله‌ی شخصی بیدار و عالمی متعهد، و بزرگی از خانواده به

رفع مشکل اقدام نماید، و برای خشکاندن ریشه‌های ناسازگاری همراه با تحمل و بردباری بکوشد، با چنین برخوردی به یاری خدای توانا نارسائی‌ها و ناسازگاری‌ها از میان خواهد رفت، و نظام خانواده استحکام خواهد یافت و طلاق روی زشت خود را نشان نخواهد داد.

همه‌ی مردان و زنان به ویژه مردان و زنان جوان باید به این نکته توجه داشته باشند که هیچ زنی برای هیچ شوهری، و هیچ شوهری برای هیچ زنی، عنصر

(1) - نهج البلاغه نامه 31.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 111

کامل و ایده‌آل نیست، زن و شوهر باید راه سازش و محبت و نوازش و مهر را بر راه ستیز و نزاع و تلخی و تندی و خصومت و اهانت مقدم بردارند.

زنان ناسازگار را می‌توان از راه نصیحت به هنگام لحظات عاطفی و بدور از چشم دیگران به سازگاری واداشت، و با بیان و تشریح زیان‌های ناسازگاری و اشکالات عدم تفاهم وی را قانع ساخت، که نتیجه‌ی این گونه ناسازگاری‌ها سرانجام به خود او باز خواهد گشت، و وی را به انواع محرومیت‌های عاطفی و غریزی، و بی‌یاری و یاور شدن دچار خواهد ساخت.

از نکاتی که باید به ویژه شوهران جوان آن را همواره رعایت کنند، اجتناب از اهانت به همسر و احترام به او و خانوادگی وی و توسعه در زندگی و تأمین نیازهای جنسی و روحی همسر است، که هر گونه بهانه را از دست او می‌گیرد.

ترغیب همسر به استقلال فکری و کوتاه کردن دخالت‌های ناجای دیگران نه خیرخواهی و هدایت دلسوزان، ترسیم آینده‌ی زندگی مشترک، و در میان گذاردن مشکلات زندگی بدون ملاحظه و حجب و حیا و استمداد از خود وی برای پیروزی بر مشکلات مزبور یکی از راه‌های بسیار مناسب برای ادامه‌ی زندگی مشترک است.

برای مردانی که با همسری ناسازگار سر و کار دارند توجه به زندگی انبیا و ائمه و سازگاری آنان با سلاح اخلاق حسنه و عفو و گذشت لازم است، تا از زندگی آن بزرگواران و صبر و تحملشان درس‌های آموزنده‌ای بگیرند.

امام صادق (ع) می‌فرماید:

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 112

«کانت امرءة عند ابی تؤذیه فیغفر لها:» «1»

پدرم زن ناسازگاری داشت که همواره آن حضرت را رنج و آزار می‌داد ولی پدرم با کمال بزرگواری از او گذشت می‌کرد.

حضرت هود (ع) که از پیامبران خداست و در بسیاری از آیات قرآن از وی سخن به میان آمده، همسری داشت که وی را آزار می‌داد، و گاهی دشمن را بر ضد هود می‌شورانید، ولی آن حضرت سلامتی و زنده بودن او را از خدا می‌خواست و می‌فرمود: مؤمن را کسی آزار و رنج می‌دهد و چه بهتر که این آزار از جانب زنی باشد که در اختیار شوهر است.

برخورد با زن ناسازگار با اخلاق حمیده و رفتار پسندیده، و گذشت از او نهایتاً او را سر عقل خواهد آورد، و به پشیمانی و ادار خواهد ساخت، و در آتش ناسازگاری او را خاموش خواهد نمود، و وی را به تواضع و فروتنی و عذرخواهی از شوهر خواهد کشاند، و چنانچه چنین زنی از راه خطا بازنگشت، و به تلخی و ناسازگاری ادامه داد، آخرین داروی درد را که طلاق است باید بکار گرفت.

ولی تا جایی که ممکن و میسر است نباید از حریه‌ی طلاق استفاده کرد، زیرا اسلام طلاق را مبعوض‌ترین حلال دانسته و از شوهران می‌خواهد که در برابر زنانی که به طور کامل ایده‌آل آنان نیستند صبر و استقامت و حوصله و بردباری به خرج دهند تا از پاداش عظیم حق به خاطر صبرشان بهره‌مند گردند.

سازش با چنین زنانی و نادیده گرفتن خطاهای جزئی آنان تا حدودی زندگی مشترک را از تبدیل شدن به طوفان‌های سهمگین جلوگیری می‌کند، و از غم‌ها و

(1) - وسائل ج 14 ص 121.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 113

غصه‌ها می‌کاهد، زیرا دنبال کردن اختلافات و بزرگ کردن آنها عمر را تباه و بدن را می‌گدازد و خانه را به صحنه‌ی جنگ و میدان نزاع و خصومت تبدیل می‌کند.

آری غم‌ها و غصه‌ها که اغلب از خانواده و اختلاف در این کانون متوجه انسان می‌شود آدمی را به پیری زودرس و خراب شدن ساختمان بدن دچار می‌سازد. در این زمینه به روایت بسیار مهم که از امیرمؤمنان روایت شده توجه کنید:

«الهم ینحل البدن:» «1»

غم و غصه بدن را گداخته و ساختمان جسم را ویران می‌کند.

از امام صادق (ع) روایت شده:

«من حسن بره باهله زاد الله فی عمره:» «2»

هر کس با خانواده‌اش معاشرت نیکو داشته باشد، و اهل گذشت و عفو از همسر و اهل خانه باشد و زندگی مشترک خود را با همسرش ادامه دهد خداوند عمرش را افزایش می‌دهد.

حسن معاشرت باید در چهارچوب قوانین اسلام و خواسته‌های حق صورت گیرد، بی‌غیرتی نسبت به زن و آزاد گذاردن وی برای ارتکاب گناه، و اجازه دادن به او برای شرکت در هر مجلس خلاف اخلاق و ضد دین و تجویز بی‌حجابی و عروسک قرار دادن زن در خانه و بیرون مجامع سوء معاشرت و سبب دچار شدن به خشم خدا و عذاب آخرت است.

«3»

(1) - غرر الحکم ص 16 حکمت 421.

(2) - بحار ج 103 ص 225.

(3) - مسائل ازدواج و حقوق خانواده 207 با اندکی تصرف.

تفسیر آیه 20-21

وَ إِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَ آتَيْتُمْ إِخْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَ تَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَ إِنَّمَا مُبِينًا.
وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَ قَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَ أَخَذَنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا.

و اگر خواستید همسری دیگر به جای همسر پیشین جایگزین کنید و به همسر پیشین مال فراوانی [به عنوان مهریه یا بخشش] پرداخته‌اید، چیزی از آن را پس مگیرید، آیا آن کار را با تکیه به تهمت و گناهی آشکار پس می‌گیرید؟! و چگونه و به چه دلیل آن را پس می‌گیرید، در حالی که با تماس روحی و آمیزش جنسی و معاشرت به یکدیگر رسیده‌اید [و حقوقی عظیم بر عهده‌ی یکدیگر دارید] و آنان از شما به وسیله‌ی قرارداد ازدواج پیمانی محکم گرفته‌اند.

شرح و توضیح

در این آیه‌ی شریفه مانند آیه‌ی گذشته از ظلم به زن و پایمال کردن حقوق او به ویژه حق مالی با شدت و حدت نهی شده، و از شوهران می‌خواهد از تجاوز به حق مالی زن اجتناب نمایند.

آیه‌ی شریفه اشاره به موارد مهمی از حفظ حقوق زن دارد، و این که مرد نباید با دسیسه بازی میدان تجاوز به حقوق همسر را در اختیار بگیرد.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 115

1- از جمله اول آیه استفاده می‌شود که مرد می‌تواند در صورت جمع بودن شرایط لازم، و با توجه به مقررات اسلامی بدون این که کمترین ستمی بر زن وارد شود، همسر خود را طلاق دهد و همه‌ی حق و حقوق مالی وی را که پیش از طلاق با رضایت خاطر به او تملیک نموده در دست او باقی بگذارد.

با توجه به شرایط لازم اختیار طلاق به دست همسر است، و با فقد شرایط، و عدم رعایت حقوق زن، و در صورت ظلم و ستم به زن مسئله‌ی طلاق باید به دست حاکم شرع و فقیه جامع شرایط یا وکیل عادل و آگاه او انجام بگیرد، و زن نباید در این زمینه متحمل کمترین زیان و ضرر و خسارت گردد.

این نیست که مرد هر وقت و هر گاه و به هر علت نامناسب و بی پایه همسرش را طلاق دهد و او را در معرض ظلم و ستم و خواسته‌های نابجا از همسرش قرار دهد.

2- قنطار به معنای مال فراوان و ثروت قابل توجه است، و اگر مهریه با توافق طرفین به این صورت مقرر شود خلاف شرع انجام نگرفته، ولی در روایات اهل بیت سفارش اکید شده که هر چه صداق و مهریه را کمتر قرار دهند بهتر است، زیرا ثروت فراوان خوشبختی نمی آورد، و مال اندک سبب بدبختی نیست، سعادت با دینداری و تقوا حاصل می شود، و شقاوت محصول گناه و پای بند نبودن به خواسته‌های خداوند است.

3- این که مردی به علل قابل قبول و بخاطر اموری منطقی رابطه محبتی اش از همسرش قطع شود، و ادامه‌ی زندگی با او طاقت فرسا گردد، و نهایتاً منجر به طلاق شود و شدت به ازدواجی دیگر تمایل پیدا کند مجوزی برای پس گرفتن

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 116

آنچه به عنوان مهریه یا بخشش مالی به همسر خود داده حتی به مقداری اندک از مهریه یا بخشش انجام گرفته‌اش نمی شود.

مردی که بین خود و خدا می داند مهریه و افزون از مهریه را به عنوان حق قانونی به زن تملیک نموده، نمی تواند به انکار این حقیقت برخیزد و به دروغ و بختان بگوید من آنچه را به زن داده‌ام به نیت تملیک نبوده، بلکه در نیت داشتم که اگر او را نخواهم از او پس بگیرم، او نمی تواند با این دروغ و بختان مالک چیزی از بخششی که به زن نموده حتی به اندازه‌ی دانه‌ی ارزن شود، مهریه و آنچه به زن عطا شده ملک حقیقی اوست، و پس گرفتن از وی با قلدری و زور و یا با تکیه بر قدرت غیر گناه آشکاری است.

4- مرد نه این که مجاز نیست چیزی از مهریه و بخششی که به زن شده پس بگیرد، بلکه اگر می خواهد همسری را به جای همسر پیشین انتخاب کند، اخلاق و انصاف و مردی و مردانگی اقتضا می کند از همسر اولش برای تن دادن به ازدواج دوم اجازه بگیرد و رضایت قلبی او را جلب کند، و موافقت او را به دست آورد، و چنانچه زن بخواهد به این خاطر از شوهر جدا شود و همسری با او را ادامه ندهد، مرد باید زندگی خوش و بی دغدغه‌ای را برای او تدارک ببیند و وی را در فضائی آرام و امن جای دهد.

افسوس که اغلب مردان مسلمان به قوانین اسلام توجهی ندارند، و عواطف و احساسات زن و غرائز او را نادیده می‌گیرند، و با اخلاق حیوانی با غیر خود معامله می‌کنند، و به خود و به دیگران ضرر زده، و نهایتاً برای چند روز دنیا، و شهوات زودگذر آن آخرت خود را تباه و رضایت حق را از دست می‌دهند.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 117

و با کمال تأسف بسیاری از زنان در این زمان از رعایت حقوق شوهران امتناع می‌ورزند، و سبب رنج و آزار آنان می‌شوند، و محیط خانه را به جهنمی سوزان تبدیل می‌کنند و عرصه زندگی را بر همسران تنگ می‌کنند و آنان را به گردونه‌ی طلاق دادن همسران می‌کشند و نظام خانواده را ویران می‌سازند، و از این راه اگر دارای اولاد باشند شدیدترین خسارت را به فرزندان وارد می‌کنند و مرتکب خیانت غیر قابل جبرانی به امانات حق که همان فرزندان هستند می‌شوند!

در هر صورت پس گرفتن آنچه به زن داده شده و تصرف در آن، آن هم از کسی که مرد مدت مدیدی با او معاشرت و مصاحبت داشته، و هم‌راز و هم‌آغوش بوده، و اسراری نزد هم دارند خلاف وجدان و عقل و شرع و عرف است، و به همین خاطر با کلمه‌ی مبین از آن تعبیر شده، یعنی عملی که ذاتاً روشنکننده تقصیر و مسامحه‌ی مرد در انجام وظیفه‌ی الهی است.

رسول خدا جمله‌ی بسیار زیبا و پرمعنائی در این زمینه دارند، که لازم است با همه‌ی وجود به آن توجه شود، تا مکانت زن بیشتر فهمیده شود:

«اخذتموهن بامانة الله و استحللتم فروجهن بكلمة الله:» «1»

زن امانت خداست، این امانت به وسیله‌ی پدر و مادرش به دست شوهر سپرده شده، و حضرت حق رسیدگی و تولیت امور و تأمین زندگی‌اش را به عنوان نفقه واجب به عهده‌ی شوهر گذاشته، و بر مرد لازم است همه‌ی اهتمامش را در رعایت حقوق او و عافیت و آسایش و امنیت زن بکار گیرد.

(1) - مجمع البیان ج 3 ص 50.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 118

کلمه‌ی خدا یعنی نکاح و ازدواج و حلال شدن زن بر مرد صغیه و کلمات مخصوصی صورت می‌پذیرد، و این معنی از الطاف خاص حضرت حق درباره بندگان است، و لازم است مرد و زن به خصوص مرد نسبت به همسرش این لطف مخصوص را قدردانی کرده، و حقوقی را که حضرت حق از باب ولایت بر طرفین مقرر نموده به نحو کامل رعایت کرد و مورد عمل قرار داد. «1» 5- در آیه بعد با بکارگیری حرف «کَيْفَ» که از حروف تعجب است، می‌فرماید چگونه مهریه یا عطائی که با تحقق صیغه عقد به زن تملیک کرده‌اید، و در زمان خوشی و معاشرت نیک و در فضائی آرام و شاد به او داده‌اید می‌خواهید از او پس بگیرید، این کار شما دور از اخلاق انسانی، و عملی بر ضد عدالت و انصاف، و کاری خلاف مردی و مردانگی نیست؟!

با توجه به عقد و آمیزش و مصاحبت و معاشرتی که با هم داشتید، و در روزهای خوش ازدواج اشیاء و مال به هم بخشیدید، و صمیمانه به یکدیگر تملیک کردید، اکنون پس گرفتن آن گرچه اندک باشد حرام است.

شما مردان به اندازه وسع و تمکن خویش به عنوان مهر و هزینه جشن عقد و عروسی و خرید جنس و طلا و جواهرات از دارائی خود هزینه کرده‌اید، و چه بسا اضافه بر مخارج لازم اضافه هم پرداخت کرده و نهایتاً برای رسیدن به همسر خود بدهکار هم شده‌اید.

(1) - تفسیر روشن ج 5، ص 308.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 119

و زنان نیز گذشته از تعهدات و خدمات، خود را از لحاظ عمل و استمتاع در اختیار شوهران قرار داده‌اند و اضافه بر این امور، وسائل زندگی و جهیزیه همراه خود به خانه شوهران آورده‌اند، با این همه برنامه به راحتی مجازند زندگی به هم زده، و تلخی بیار آورند، و مرد هم با کمال بی‌انصافی در حالی که به وسیله عقد و قراردادهای خارج از عقد پیمان محکم و تعهد استوار به زن سپرده داده‌های خود را از زن پس بگیرد!!

در آیات بعد به مسئله حرمت ازدواج با برخی از زنان، و مجوز نکاح با زنانی که اعلام شده اشاره شده که به نظر می‌رسد توضیح زیادی لازم نداشته باشد.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 120

تفسیر آیه 22

وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا.

و با زنانی که پدرانتان با آنان ازدواج کرده‌اند ازدواج نکنید مگر آنچه پیش از اعلام این حکم انجام گرفته باشد یقیناً این عمل عملی بسیار زشت، و به شدت مورد نفرت، و بد راهی است.

شرح و توضیح

در تفسیر قمی آمده که حضرت باقر فرمود: در روزگار جاهلیت این عادت زشت و مخالف وجدان و عقل وجود داشت که چون مردی از دنیا می‌رفت و همسری از او باقی میماند یکی از خویشان او یا یکی از فرزندانش لباسی بر سر او انداخته و او را به زنی و زوجیت به ارث می‌برد!

مهریه و صداق او همان بود که میت در زمان حیاتش پرداخته بود و چیزی از جانب خویشاوند یا فرزند به او تعلق نمی‌گرفت.

هنگامی که ابوقبیس بن اسلت از دنیا رفت فرزندش محسن بن ابی قبیس لباس خود را بر سر زن پدرش انداخت و زوجیت او را وارث شد، آنگاه پس از مدتی او را ترك کرد و از پرداخت نفقه‌اش امتناع ورزید.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 121

آن زن که کبیشه دختر معمر بن معبد بود خدمت رسول اسلام آمد و جریان زندگی خود را به آن حضرت عرض کرد و گفت محسن مانع از الحاق من به خانواده‌ام می‌شود.

رسول اسلام فرمود: به خانه خویش برگرد تا حکم الهی نسبت به تو اعلام شود، پس از بازگشت او این آیه شریفه نازل شد، و این برنامه را غیر قانونی و حرام و زشت و مایه دشمنی و راهی بد و امر غریزی با چنین زنی را زنا اعلام کرد.

بسیار عجیب است که فرهنگ جاهلیت زن را از انتخاب و اختیار و تشخیص محروم کرده بود، و با وی هم چون برده و اسیر رفتار می کرد، و هر کاری که دل خواه بود، با زن انجام می داد، و هر تصمیمی که می خواست گرچه به طور کامل به زیان زن بود بر ضد او می گرفت، و هر ظلم و ستمی را به او تحمیل می کرد.

به حقیقت هیچ فرهنگی را نمی توان یافت که چون اسلام به زن خدمت کرده باشد، و شخصیت او را زنده کرده او را از دست گرگان شهوت و جنایت و ظلم و خیانت آزاد نموده در جایگاه انسانی خود مستقر سازد.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 122

تفسیر آیه 23

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ وَأَخْوَالُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَ خَالَاتُكُمْ وَ بَنَاتُ الْأَخِ وَ بَنَاتُ الْأُخْتِ وَ أُمَّهَاتُكُمْ اللَّائِي
أَرْضَعْنَكُمْ وَ أَخْوَالُكُمْ مِنَ الرِّضَاعَةِ وَ أُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَ رَبَائِكُمُ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّائِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ
تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَ خَالَاتُ آبَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَ أَنْ يَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ
كَانَ عَفُورًا رَحِيمًا.

ازدواج با این زنان بر شما حرام شده است: مادرانتان و دخترانتان، و خواهرانتان و عمه هایتان و خاله هایتان و دختران برادر، و دختران خواهر، و مادری که شما را شیر داده اند، و خواهران رضاعی تان، و مادران همسرانتان، و دختران همسرانتان که در دامان شما پیدا از آن همسرانی که با آنان آمیزش داشته اید و اگر آمیزش نداشته اید بر شما گناهی نیست که مادرشان را رها کرده با آنان ازدواج کنید و نیز ازدواج با همسران پسرانتان آن پسری که از نسل شما هستند بر شما حرام است و نیز جمع میان دو خواهر در يك زمان ممنوع است جز آنچه پیش از اعلام این حکم انجام گرفته، زیرا خداوند همواره بسیار آمرزنده و مهربان است.

شرح و توضیح

اعلام حرمت ازواج با زبانی که در آیه شریفه بیان شده به خاطر این است، که طهارت نسل و پاکی ولادت لحاظ شود، و شخصیت زن و حقوق حقه او محفوظ بماند، و حرمت و حریم روحی و ناموسی زن رعایت گردد.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 123

تفسیر آیه 24

و الْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا تَرَضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا.

و ازدواج با زنان شوهردار بر شما حرام است مگر زنانی که به سبب جنگ با شوهران کافرشان از راه اسیر نمودشان مالک شده‌اید، این احکام مقرر شده خدا بر شماست و دیگر زنان غیر از آنان که بر شما حرام شده ازدواج با آنان بر شما حلال است، که آنان را با هزینه کردن اموالتان به عنوان ازدواج بخواهید در حالی که قصدتان این است که با ازدواج مشروع پاکدامن باشید نه زناکار، بنابراین از هر يك از زنان از راه آمیزش بهره بردید مهریه او را به عنوان واجب مالی بپردازید و در آنچه پس از تعیین مهریه نسبت به مدت عقد یا کم و زیاد نمون مهریه با یکدیگر توافق نمودید، بر شما گناهی نیست، یقیناً خدا همواره دانا و حکیم است.

شرح و توضیح

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 124

آیه شریفه حاوی نکات بسیار با ارزشی است که لازم است به شرح و توضیح هر يك از نکات اقدام شود.

1- ازدواج با زن شوهردار و بهره‌گیری غریزی از او به شدت حرام است.

حرمت این ازدواج و بهره‌گیری جنسی شامل زن مسلمان و غیر مسلمان می‌شود.

چه خیانتی از این سنگین‌تر که مردی در کمال نامردی و بی‌انصافی با زن شوهرداری چه مسلمان و چه غیر مسلمان رابطه برقرار کند، و او را با مکر و حلیه و فریب به دام اندازد، و دامن پاکش را آلوده نماید، این عمل از گناهان بزرگ و سنگینی است که دارای دو عذاب است، عذاب دنیا و عذاب آخرت.

و کدام خیانت از این شدیدتر که زنی در غیاب شوهرش با طنازی و عشوه‌گری و مکر و حيله زنانه مردی را به دام اندازد، و او را آلوده به زنا کند.

نسل يك زن و شوهر باید پاک بماند، اختلاط نسل به زیان فرد و جامعه است، فرزند اگر بفهمد حرام‌زاده است به شدت از مرد و زن زناکار که سبب به وجود آمدن او شدند گرفتار نفرت می‌شود، و همیشه در دورن خود دچار عقده حقارت و شکست شخصیت است، پاکدامنی مردان و عفت زنان مسلمانان و غیر مسلمان باید پا برجا بماند، و کسی که به این حریم با ارزش تجاوز نماید البته باید دچار عذاب دنیا و آخرت و سرشکستگی شود، در رابطه با زنا با زنان شوهردار و غیر شوهردار چه این که مرد سبب این کار باشد یا زن در توضیح گناهان کبیره مسائل مهمی مطرح خواهد شد.

2- کافرانی که جنگ را بر مسلمانان تحمیل می‌کنند و با شکست مفتضحانه‌ای روبرو می‌شوند، و برخی از مردان و زنانشان اسپر می‌شوند برای تحمیل این جنگ باید به این صورت جریمه شوند که مردانشان برده جهادگران و زنانشان در

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 125

عین داشتن شوهر، در ملك مبارزان درآیند، و مبارزان مجاز باشند از آنان به عنوان همسر استفاده کنند، زیرا علقه زوجیت آنان با شوهران کافرشان «کان لم یکن» می‌شود.

3- غیر از زنانی که در آیه قبل و این آیه شریفه حرمت ازدواج با آنان اعلام شد، ازدواج و بهره‌گیری مشروع از زنان دیگر همراه با هزینه مال به عنوان مهریه و دیگر امور لازم مجاز است، این حلیت در صورتی است که مرد به طور واقعی قصد ازدواج با زن را داشته باشد، و بخواهد به پاکدامنی سلامت وجودش تداوم بخشد، ولی اگر با هزینه مال بخواهد به طور غیر مشروع به زنی برسد، علاوه بر این که قصدش شیطانی و عملش حرام، هزینه کردن آن مال هم حرام و غیر مشروع است، و در قیامت باید دو جریمه ببیند يك جریمه برای جرم عملی‌اش که زناست، و يك جریمه برای این که نعمت مال را در راه حرام مصرف کرده است.

4- با توجه به جمله‌ی «ما وِراءَ ذلِکُمْ، و اَنْ تَبْتَغُوا بِاَمْوَالِکُمْ و فاء تفریع» روی جمله‌ی «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً» استفاده می‌شود که مراد از چنین ازدواجی که واجب است با بهره‌مند شدن از آن که در حقیقت آمیزش جنسی است مهریه زن به زن پرداخته شود ازدواج موقت یا به عبارت فقهی متعه است، زیرا پرداخت مهریه در ازدواج دائم بدون استمتاع هم واجب است، چون به مجرد جاری شدن صیغه دائم پرداخت مهریه بر عهده‌ی مرد واجب می‌شود، و وجوب آن منوط به انجام آمیزش نیست، با توجه این مسئله فقهی که وجوب پرداخت مهریه در ازدواج موقت منوط به بهره‌گیری جنسی است ولی در ازدواج دائم وجوب پرداخت صداق مشروط به بهره‌گیری

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 126

جنسی نیست باید حرف گروهی از علمای اهل سنت که رشد یافته در مکتب سقیفه‌اند و می‌گویند آیه ارتباطی با متعه ندارد مردود باطل قلمداد می‌شود، و سخنی ضد قرآن به حساب می‌آید.

این که اولاً در آیه‌ی شریفه ابتغاء ازدواج به اموال ذکر شده، و ثانیاً عنوان استمتاع و متعه به آن داده شده، ثالثاً ضمیر به حرف ما که مراد اموال است برگردانده می‌شود، رابعاً پرداخت مال به عنوان مزد متعه به حساب آمده، خامساً با کلمه‌ی فریضه قید شده است که اندازه‌ی قرار دادن مال و تعیین مزد در عقد متعه واجب و لازم است به دست می‌آید که این ازدواج جز ازدواج موقت و به تعبیر فقهی جز متعه نیست، زیرا این پنج قید در عقد نکاح دائم لحاظ نشده است، به ویژه این که در نکاح دائم توجه به استمتاع با مال و پرداخت اجرت معین نیست.

اما ارتباط جمله‌ی **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ** با جمله‌ی سابقش به لحاظ استفاده با مال در جهت بهره‌گیری مشروع و قانونی از زن است و با جمله‌ی بعدش این است که چون استطاعت ازدواج دائم برای برخی میسر نیست تا زمان میسر شدن مجازند از این طریق پاکدامنی و عفت خود را حفظ نمایند.

پیش از آن که به بحث متعه به طور مشروح بپردازم لازم می‌دانم نگاه عقلی و شرعی برخی از علمای اهل سنت را که نوعاً مخالف با متعه هستند، و به پیروی از دومین زمامدار فرهنگ سقیفه آن حرام می‌دانند بیان کنم.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 127

دوست دانشمند و دلسوز و فعال که برای رساندن فرهنگ اهل بیت به اهل سنت عمری را در سفر به کشورهای عربی به ویژه مصر گذرانده جناب آقای سید مرتضی کشمیری مؤلف با کرامت مع رجال الفکر فی القاهره، و چاپکننده کتاب با ارزش وسائل همراه با مستدرک در شهر قاهره برای اینجانب نقل کرد که در گفتگوی مذهبی‌ام با یکی از علمای الازهر که از چهره‌های شاخص علمی اهل سنت است به بحث متعه بر اساس این آیه رسیدیم، آن عالم سنی به من گفت جوانان دانشجوی به ویژه آنان که به بورسیه دولت مصر یا با هزینه‌ی خودشان برای ادامه‌ی تحصیل مجبور به مسافرت به کشورهای دیگرند و از ایمان به اسلام هم بهره‌مند هستند به من مراجعه می‌کنند و می‌گویند در چنین زمانی که عوامل ایجاد هیجان‌ات شهوت جنسی بسیار زیاد است اگر شما عالمان دین ما بگوئید خود را حفظ کنید برای اغلب ما میسر نیست، به ناچار ممکن است برای ارضاء خود دچار خودارضائی یا زنا شویم و شما به حکم اسلام می‌گوئید خودارضائی و زنا حرام است،

و زناکار اهل آتش و مورد نفرت خداست، در این میان تکلیف ما چیست؟ ما که بسیار مشکل است خود را حفظ کنیم، ما که با ارتکاب زنا باید اهل دوزخ شویم و آخرت خود را به باد دهیم!!

من در جواب آنان می‌گویم از شما نمی‌خواهم در چنین دوره‌ای خود را حفظ کنید چون امکان حفظ بسیار مشکل است، و نمی‌توانم به زنا مشروعیت دهم چون مخالفت صریح با حکم تحریم خداوند است، در فقه ما اهل سنت هم برای حل این مشکل ارائه‌ی طریق نشده و فقه ما گاهی برای حل مشکل انسان دچار بن‌بست است، بنابراین برای بیرون رفتن از این بن‌بست و مشکل حاد به فقه شیعه که فقه اهل بیت است مراجعه کنید و به ازدواج موقت و متعه تکیه

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 128

نمائید تا در فشار سخت‌گریزه که تحمل آن بسیار سخت است قرار نگیرید، و به گناه کبیره زنا هم دچار نشوید، ولی به دانشجویان می‌گویم این فتوا را از قول من نقل نکنید، زیرا عالمان متعصب اهل سنت مرا در مضیقه خواهند گذاشت و به جرم این که جوانان را برای حفظ عفت و پاکی‌شان به این صورت دلالت کرده‌ام برایم ایجاد مشکل خواهند نمود!!

راستی شگفت‌آور است، خداوند مهربان که خیرخواه انسان و آگاه به همه‌ی مصالح و مفاسد آدمی است و قانون‌گذاری عالم و حکیم و عادل است برای کسانی که شرایط ازدواج دائم برای آنان میسر نیست، و فعلاً نمی‌توانند از عهده‌ی ازدواج دائم و رعایت حقوق همسر و فرزند برآیند و توان مالی برای این کار ندارند ازدواجی با محدودیت زمانی و با شرایطی سهل و آسان قرار داده، ولی بسیاری از علمای چهار مذهب اهل سنت به خاطر دل‌عمر به این حکم حق که مشکل‌گشای گروهی از مردم به ویژه جوانان است نه این که تن نمی‌دهند بلکه با مقاومت شدید آن را حرام اعلام می‌کنند!!

نظر آنان حتماً این است که هر صاحب‌گریزه‌ای باید خود را در برابر هیجانات غریزه جنسی حفظ کند، که البته برای اغلب میسر نیست، و یا برای آزاد شدن از فشار غریزه به خودارضائی یا زنا محصنه و غیر محصنه روی آورند!!

این است اسلامی که در این بخش از زندگی تربیت شدگان مکتب سقیفه و مکتب اموی و عباسی ارائه می‌دهند!

ولی مکتب اهل بیت بر اساس این آیه شریفه متعه را با رعایت شرائطش جایز دانسته و آن را برای مردان و زنانی که توان ازدواج دائم و قبول مسئولیت

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 129

همسراری و اولاد داری ندارند مشکل گشا، و سبب حفظ دین و تقوا و عفت و پاکدامنی دانسته‌اند.

این نکته را نیز باید توجه داشت، مرد و زنی که قدرت ازدواج دائم و تربیت اولاد صالح، و تشکیل بنای زندگی با شرایط دارند لازم است ازدواج کنند و پس از ازدواج حقوق همه جانبه یکدیگر را رعایت کرده و به تربیت اولاد که از اعظم عبادات است بپردازند.

اسلام مخالف این است که مردان و زنان به قصد شهوت‌رانی گرچه با عقد موقت به حرام‌سرا سازی روی آورند و هر کدامشان هر روز در کنار کسی باشند، و در این زمینه مال فراوانی هزینه کنند و به جوانانی که حتی از عهده‌ی ازدواج موقت بر نمی‌آیند بچندند، و فقط ارضاء غرائز خود و اشباع لذات خویش را دنبال کنند.

اسلام پیروی از هوا و هوس و شهوات و بازیچه قرار دادن زن را درست نمی‌داند، و از این مکتب حمایت نمی‌کند، بلکه دله بودن در شهوات، و حیوان صفتی را انسانی و اسلامی نمی‌داند و سوء استفاده از قانون را مجاز نمی‌شمارد، طرح این مسائل مشکل گشا در اسلام برای این نیست که راه هوا و هوس و شهوت‌رانی را به روی مردان باز کند، تا آزاد باشند که به حقوق دیگران به ویژه همسران خود تجاوز کرده نسبت به کرامت و شخصیت آنان بی‌اعتنا باشند.

ازدواج غیر دائم

هدف واقعی و اصلی از ازدواج گاهی تشکیل خانواده و ایجاد محیط امن و صمیمیت است که نتیجه‌ی آن اتحاد و همکاری مشترک در زندگی و تربیت اولاد صالح و خدمتگزار به جامعه و انسانیت است، این هدف با عقد ازدواج دائم

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 130

حاصل می‌شود و به وسیله‌ی آن يك نوع محبت و مودت و قرارداد زندگی مشترك میان زن و شوهر پی‌ریزی می‌گردد.

اسلام هر قدمی را برای این کار و تداوم آن به ویژه رعایت حقوق زن از جانب مرد، و رعایت حقوق مرد از جانب زن و رعایت حقوق اولاد را از طرف زن و شوهر عبادت می‌داند.

گاهی نیز ممکن است هدف اصلی از ازدواج امور دیگری باشد، اموری که عقلانی و عرفی است، از قبیل ایجاد محرمیت و نظائر آن، یعنی يك زن و مرد که به جهاتی آمادگی برای پذیرش تمام شرایط همسری دائمی ندارند، و نمی‌خواهند یا نمی‌توانند همه مسئولیتها و تکالیف زوجیت دائمی را به عهده بگیرند، و یا در بعضی موارد برای این که بتوانند تماس و برخورد معمولی با یکدیگر داشته باشند، پیش از انعقاد قرارداد ازدواج دائمی برای شناسایی بیشتر مرد از زن یا زن از مرد در نظر

می‌گیرند با یکدیگر يك نوع معاشرت عادی داشته باشند، به طوری که در این معاشرت از نظر دینی احساس گناهکاری نکنند، یعنی میل شدید دارند از نظر دین و قانون و حفظ حرمت خانواده راهی برای این چنین روابط وجود داشته باشد، در اینگونه موارد است که برای تأمین این خواسته‌های طبیعی، لزوم يك نوع قرارداد ازدواج غیر دائم میان زن و مرد احساس می‌شود، و وظیفه‌ای بر عهده‌ی قانون‌گذار حکیم و علیم می‌آید.

لزوم قانون کامل و جامع

قانون کامل و جامع آن است که در آن قانون ملاحظه تمام طبقات در تمام حالات شده باشد، و در این مورد خاص با توجه به این که برای همه کس و در

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 131

هر حال پذیرفتن مسئولیت ازدواج دائم مقدر و میسر نیست، بخوبی روشن خواهد شد که اگر نکاح و ارتباط قانونی میان زن و شوهر منحصرأً نکاح دائمی باشد موارد زیادی پیش می‌آید که زنان و مردان خود را ناچار می‌بینند که خارج از دایره‌ی قانون با یکدیگر ارتباط پیدا کنند، و این قانون‌گذار است که باید توجه به نیازهای غیر قابل جامعه و احتیاجات طبیعی زن مرد تدبیری بیندیشد، تا نوع مردم بتوانند در هر حال داخل در عرصه‌ی قانون و مرز مقررات روابط خود را تنظیم نمایند، و تأمین نیازمندی‌های لازم و عاقلانه زندگی، آنان را ناچار نسازد که خود را از چهارچوب قانون خارج نموده، برای يك زندگی عادی و عاقلانه ناچار شوند برخلاف مصالح و به اصطلاح مردم به طور قاچاق اقداماتی کنند، و نهایتاً دچار احساس شرمندگی گردند، و بخصوص از نظر فطرت و دین هم احساس گناه و دوری از خدا و جدائی از حق در قلب آنان ایجاد شود، و یا يك نوع عقده‌ی دینی و بی‌مبالاتی و بدبینی در باطنشان به وجود آید.

این نکته قابل توجه است که اگر به خاطر نادیده گرفتن احتیاجات زندگی حتی در موارد ویژه جریان به اینجا برسد که دیگر توانائی کنترل از بین برود و رعایت مقررات مقدر نباشد، يك نوع عصیان و نافرمانی قهری و بی‌ایمانی نسبت به قانون و قانون‌گذار در افراد ایجاد می‌شود که عواقب سوء و ناپسندی به دنبال خواهد داشت.

مثلاً برای کسانی مانند سرباز یا دانشجو و غیر آنان که دور از شهر و محل سکونت خویش زندگی می‌کنند یا به طور کلی درباره‌ی زنان و مردانی که نمی‌توانند یا نمی‌خواهند مقید به شرایط تشکیل خانواده به عنوان زندگی دائمی و تربیت فرزند شوند، یا به جهت اشتغالات تحصیلی و غیره قدرت پرداخت نفقه و

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 132

یا انجام تعهدات کامل زناشویی را ندارند، از آن طرف هم به علل و جهاتی احساس نیاز شدید به معاشرت و رابطه‌ی صمیمی [گاهی هم بدون نظر جنسی و شهوانی] می‌نمایند و یا گاهی شدید در فشار قوای جنسی قرار گرفته‌اند، در صورتی که یک رابطه قانونی دیگری غیر از ازدواج دائم از طرف قانون‌گذار برای آنان در نظر گرفته نشود و با توجه به این که زنا و ارتباط نامشروع هم که موجب تزلزل بنیان خانواده است در همه‌ی ادیان و قوانین مترقی جرم شدیدی تلقی و موجب تزلزل بنیان خانواده شناخته شده است.

آیا از دید یک قانون‌گذار جامع و خیرخواه و واقع‌بین، چنین قانونی قادر است احترام و نفوذ خود را حفظ کند؟ و بالاخره عملاً در معرض فساد یا تخلفات و نقص‌های متعدد قرار نخواهد گرفت؟

بنابراین آن دسته از قانون‌گذاران که مخالف ازدواج‌های غیر دائمی هستند و ارتباط غیر قانونی و رسمی زن و مرد یعنی «زنا» را هم جایز نمی‌شمارند، یا باید ادعا کنند که هیچ یک از مردان و زنان خارج از ازدواج رسمی دائمی هیچ گونه رابطه‌ی جنسی با هیچ کس دیگر ندارند، و یا اگر عملاً می‌بینند که تا حدود قابل ملاحظه‌ای ارتباط‌های گوناگون آزاد عشقی بین زنان و مردان وجود دارد، بایستی ضمن تجدید نظر در روابط قانونی ازدواج، اعتراف کنند که بی‌توجهی به برخی از نیازها و ضرورت‌ها موجب این تخلفات و روابط نامشروع و ایجاد عقده‌ها یا بی‌بند و باری‌ها شده است و برای آن ناچار باید تدبیری اندیشید.

در نتیجه این گونه بی‌توجهی‌ها عملاً مقررات و قوانین از طرف نوع مردم مورد بی‌اعتنائی و تخلف قرار می‌گیرد، آیا نباید از طرف قانون‌گذار که به منظور ارشاد و هدایت مردم با توجه به نیازمندی‌های طبیعی و فطری آنان وضع و اجرا

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 133

می‌شود، برای این قبیل موارد از ضرورت‌های اجتماعی پیش‌بینی‌های لازم به عمل آید؟

و آیا چنین نیست که اگر برای رفع احتیاجات طبیعی از راه قانون‌گذاری، فکری نشود و داوری‌ها یا منع‌های سطحی وجود داشته باشد، خواهی نخواهی تخلف و انحراف پیش می‌آید، که اولین نتیجه‌اش نقض عملی قانون و احساس تخلف و گناه در افراد جامعه است، بنابراین باید گفت روابط نامشروع و غیر قانونی جنسی هم بلامانع باشد! یا باید غیر از رابطه ازدواج رسمی دائم راه دیگری نیز برای حل این مشکل در نظر گرفت.

«با توجه به این که امروزه دو جنس زن و مرد در صحنه‌های مختلف زندگی از دانشگاه تا اداره و کارگاه و راه‌ها و بازارها و گردش‌ها گاه‌ها به ناچار و از باب ضرورت زمان یا بخاطر حاکمیت فرهنگ غرب، در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند و برخوردهایی دارند، و با توجه به نقشی که قانون در حفظ مصالح عامه دارد و بایستی از يك طرف نیازهای ضروری را در نظر گرفت، و از طرفی جلوی هرج و مرج‌های ظاهری و باطنی را بگیرد، و برای رفع نیازمندی‌ها راه بهتر را در هر مورد پیش‌بینی کند، در این زمینه چه مقرراتی می‌تواند جواب‌گوی عاقلانه اینگونه نیازمندی‌های اصیل جوانان باشد؟

آیا می‌توان گزینه تمایل و رغبت میان مردان و زنان و دختران و پسران جوان را نادیده گرفت و یا انکار کرد؟

آیا این به مصلحت افراد جامعه و حتی خود همان دختر و پسر جوان است که آنان را در روابط عشق‌های آزاد و موسمی با بی‌بند و باری به حال خود گذاشت تا هر چند گاه با کسی به دروغ و راست و درست و نادرست اظهار

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 134

عشق و علاقه کنند، و چندی سرگرم خوشی‌های سطحی گردند، و احياناً دیر یا زود گرفتار عقده‌های مختلف شوند.

آیا این برنامه عملی است که آنان را طوری بار آوریم که ابداً با یکدیگر انس و الفت نداشته باشند و با نظر بی‌اهمیتی و حقارت و بی‌شخصیتی و بدبینی به یکدیگر نگاه کنند و به ایجاد رابطه دوستی با یکدیگر هیچ گونه احساس حاجتی نکرده و اظهار علاقه‌ای نمایند؟! و بالاخره کاری کنیم که گزینه رغبت و تمایل آنان سرکوب گردد.

آیا می‌توان جوانان را مجبور کرد که به هیچ فردی از غیر جنس خود علاقه پیدا نکنند و بلکه نسبت به آنان بی‌علاقه و احياناً بدبین باشند؟

و آیا می‌توان تجویز کرد که پسر و دختری که به یکدیگر علاقه‌مند شده‌اند و مهیای همسری دائمی نیستند آزادانه مدت‌ها در آغوش یکدیگر باشند، و هیچ رابطه‌ی قانونی میان آنان وجود نداشته باشد؟

آیا بدون هیچ گونه تعصب مثبت یا منفی نمی‌توان فکر کرد راهی عملی و به صلاح نزدیک‌تر نیز ممکن است وجود داشته باشد؟

آری با توجه کافی به این گونه مطالب اصیل و ریشه‌ای است که به آسانی می‌توان دریافت که غیر از عقد ازدواج دائمی وجود يك گونه قرارداد همسری نیز که از طرفی قانونی بوده و کاملاً بی‌قید و شرط نباشد و از طرف دیگر قیود و شرایط سنگین ازدواج کامل دائمی را نیز که به هدف اتحاد در زندگی است نداشته باشد لازم و ضروری به نظر می‌رسد و آن

همین قرارداد ازدواج غیر دائم یا «عقد متعه» است که بعضی به آن ازدواج بدون اولاد نیز گفته‌اند، از این جهت که برخلاف ازدواج دائمی، مرد و زن با عقد متعه اختیار دارند از پیدا شدن اولاد

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 135

جلوگیری نمایند و این جلوگیری نیاز به رضایت مرد یا زن ندارد، برخلاف ازدواج دائم که بدون رضایت زن نمی‌تواند از تشکیل نطفه جلوگیری کرد.»

در هر صورت باید دید آیا برای حفظ حیثیت زنان، اجازه‌ی رابطه‌ی نامشروع و ارتباط آزاد با هر که از مردان میسر باشد مناسب‌تر است، یا این که بهتر است آن گونه ارتباطها از يك راه قانونی که توأم با راحتی وجدان نیز هست تنظیم گردد؟ آیا می‌توان گفت رابطه‌ی جنسی اگر بدون قصد تشکیل خانواده باشد و این رابطه قانونی هم انجام بگیرد مانند سرقت و کلاهبرداری يك نوع جرم است؟!

و هر رابطه‌ای بین زن و مرد بایستی به قصد تشکیل خانواده و زوجیت دائمی باشد وگرنه گناه نابخشودنی است؟ قضاوت در این باره با خود شما خواننده‌ی محترم است، تذکر این نکته هم لازم است که این گونه راه‌حل‌ها برای موارد خاص عقلانی است و نه برای این که وسیله‌ی هرزگی و بی‌بند و باری و سوء استفاده از قانون قرار گیرد تا تصور نشود تجویز آن سبب تزلزل خانواده‌هاست.

اینک با توجه به مشکلات فعلی جوانان و ملاحظه‌ی وضع موجود جهان، و آنچه عملاً در جریان است و آن این که اکثر جوانان از دختر و پسر که بین 18 و 30 سالگی هستند به جهات مختلف آماده‌ی زندگی زناشویی تحت عنوان ازدواج دائم نیستند، باید دید آیا وجود يك قانون دیگر به عنوان ازدواج غیر دائم مفید و لازم به نظر نمی‌رسد، که رفع این مشکل را هم از جهت دفع ضرورت‌ها و هم از نظر عدم احساس گناه و انحراف بنماید؟

در قرارداد متعه برخلاف عقد دائم ذکر مدت لازم است و در صورتی مقررات ارث و نفقه بین طرفین حاکم می‌شود که آن را شرط کرده باشند، ولی اگر

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 136

فرزندی از این ازدواج به وجود آمد، با سایر فرزندان که محصول ازدواج‌های دائمی هستند از نظر ارث و حمایت و مراقبت و تربیت هیچ تفاوتی ندارند. «1»

بحثی دیگر در ازدواج موقت

بسیاری از مردم بخاطر نداشتن امکانات مالی و گرفتاری‌های دیگر، دسترسی به ازدواج دائم ندارند، و نیز مسافرت‌های طولانی و مأموریت‌های درازمدت باعث می‌شوند که مردها از همسرانشان محروم گردند و نتوانند در انجام وظائف مهم اجتماعی و خانوادگی گام‌های مؤثری بردارند و چه بسا بعضی از ماموران بی‌همسر باشند که خود موجب گرفتاری بیشتری است، و از طرفی گرفتاری‌های زنان در دوران عادت ماهانه یا بیماری‌های دراز مدت و روزگار حمل و بارداری و احياناً سایر ایام مردانشان را از آمیزش و بهره‌مندی جنسی محروم سازد، و نیز طولانی بودن ایام تحصیل در این دوران اخیر و بعد از آن، و قرار گرفتن در مدار دانشجویی آن هم توأم با فقر مالی و احياناً رفتن به کشور دیگر برای دیدن دوره تخصص، با توجه به مشکلات و مسئولیت‌های ازدواج دائم که انجامش دانشجو را با مشکلات فراوان‌تری روبرو می‌کند، و بالاخره زنان بیوه دارای فرزند که در جوامع شانس ازدواج دائم کمتر دارند، و چه بسا ازدواج دائم برای این گونه زنان مشکلات افزون‌تری را بر مشکلاتشان اضافه نماید، باید از مخالفان ازدواج موقت چه از سنی مسلکان و چه از روشنفکران که دنباله‌رو فرهنگ دیگرانند پرسید این گروه‌ها و نظائر اینان که در جامعه کم نیستند با هیجانات شهوت و حملات

(1) - با دستورات اسلام آشنا شویم 222.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 137

سنگین غریزه جنسی باید چگونه مبارزه کنند؟ و خود را از ناراحتی‌های طاقت‌فرسای این نیروی پر قدرت چگونه نجات دهند؟

آیا در این فرض‌ها استفاده کردن از داروهای مهلك و نابودکننده غریزه جنسی معقول است، و آیا رهبانیت و ریاضت کشیدن و سرکوب غرائز با دست خود که در اسلام به شدت ممنوع است راه‌گشای این مشکل پیچیده است؟ و نهایتاً آیا در این موارد پناه بردن به دامن فحشا و بی‌بند و باری و تهدید حیثیت خانواده‌ها و جامعه را به لجن فساد عام آلوده کردن از نظر عقل و منطق صلاح است؟

چنانچه این راه‌ها منطقی و عقلی و شرعی نباشد، دانشمندان اهل سنت که اکثرشان با ازدواج شرعی زمان‌دار مخالفند و جامعه‌شناسان در این مورد چه راه‌حلی ارائه می‌کنند؟

برای نجات از این راه پر پیچ و خم و خطرناک آقای راسل فیلسوف معروف انگلیسی همان روش غربی‌ها و پناه بردن به فحشا و منکرات و شکار شدن مردان را پیشنهاد می‌کند، و گروهی نیز هر چند تعداد زیادی نیستند راهنمایی به ریاضت و رهبانیت می‌کنند، و علمای اهل سنت یا پاسخ نمی‌دهند، یا راهی که حضرت حق در آیه‌ی بحث به روی انسان باز کرده به خاطر خوشنودی عمر و به دنبال فرمان او دایر بر حرمت ازدواج زمان‌دار حرام اعلام می‌کنند، ولی اسلام ناب محمدی و فرهنگ قرآنی و فقه اهل بیت که در هر روزگاری حلال مشکلات و راه‌گشای انسان‌ها هستند می‌گوید، راضی به سرکوب غرائز و اشاعه‌ی فحشا، و تخریب اخلاق، و بی‌آبرو شدن مردان و زنان و خانواده‌ی آنان نیستیم، بلکه نیازهای طبیعی باید به صورتی مشروع پاسخ داده شود و چاره این نوع مشکلات

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 138

فقط ازدواج موقت و به عبارت دیگر متعه است، چنان‌که در آیه‌ی 24 سوره‌ی نساء به طور صریح به این حقیقت اشاره شده است.

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«احلها فی کتابه و علی سنة نبیه فهی حلال الی یوم القیامة:» «1»

خداوند آن را در قرآن مجید و سنت پیامبرش حلال نموده و تا روز قیامت حلال و مشروع است.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«لیس منا من لم یؤمن برجعتنا و لم یستحل متعتنا:» «2»

هر که منکر رجعت ما و ازدواج موقت باشد و آن را حلال و مشروع نداند از ما نیست.

و نیز آن حضرت فرمود:

«المتعة نزل بها القرآن و جرت بها السنة:» «3»

متعه حکمی است از جانب خدا و پیامبرش که در قرآن و سنت از آن یاد شده است.

اهل سنت و متعه

با توجه به روایات اهل بیت و روایات فراوانی نظیر آنها در کتاب‌های اهل سنت و از همه مهم‌تر با نظر به آیه‌ی 24 سوره‌ی نساء و مشروعیت و حلیت ازدواج موقت يك موضوع مسلم انکار ناپذیر و کاری شرعی و ضرورت اسلامی

(1) - وسائل الشیعه ج 14 ص 437.

(2) - بحار ج 103 ص 320.

(3) - روضة المتقین ج 8 ص 467.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 139

و اجتماعی است، و هیچ مسلمانی دلیل قانع‌کننده‌ای بر عدم حلیت آن نمی‌تواند اقامه کند.

در کتاب‌های معتبر اهل سنت و از جمله در صحاح سته که علمای مذاهب مختلف سنت آنها را هم چون قرآن صحیح و معتبر می‌دانند روایات مهمی نقل شده که ازدواج موقت بر اساس حکم حق در قرآن و سنت پیامبر تشریح شده و صحابه و در زمان رسول خدا و ابوبکر و عمر به آن عمل کردند، جز این که عمر به میل خودش آن را بر مسلمانان حرام و ممنوع نمود.

علامه امینی صاحب کتاب جهانی و استوار الغدیر پس از بررسی کامل کتاب‌های اهل سنت احادیث مربوطه به حلیت متعه را از خود آنان نقل کرده و نهایتاً می‌گوید:

«نزلت آیه المتعة فی کتاب الله عزوجل و لم تنزل آیه بعدها تنسخها:» «1»

این جمله از صحاح آنان نقل شده که مؤلفان همه آنها می‌گویند: آیه متعه و ازدواج موقت در قرآن مجید آمده و سپس هیچ آیه‌ای این حکم را نسخ نکرده است.

مسلم که از علمای مورد توجه اهل سنت است می‌گوید: جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند که ما در زمان رسول خدا و ایام حکومت ابوبکر به آیه‌ی متعه عمل می‌کردیم و این سنت جاری بود تا این که عمر آن را ممنوع و حرام اعلام کرد! روزی ابوحنیفه که رهبر مذهبی گروه زیادی از اهل سنت است به محضر

(1) - الغدير ج 6 ص 198.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 140

حضرت صادق آمد و از آن حضرت درباره‌ی ازدواج موقت سؤال کرد و گفت: از قانون متعه به من خبر ده که آیا قانون حقی است، حضرت با تعجب فرمودند:

«سبحان الله ما قرأت کتاب الله عزوجل: فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضه.»

سبحان الله مگر آیه‌ی 24 سوره‌ی نساء را نخوانده‌ای، سپس آیه را قرائت کرد، ابوحنیفه گفت: به خدا سوگند گویا من تا به حال این آیه را ندیده‌ام!

در کتاب صحیح ترمذی که فوق‌العاده مورد اطمینان اهل سنت است آمده: شخصی از اهالی شام از عبدالله بن عمر فرزند حاکم پس از ابوبکر در مورد حج تمتع و در حدیثی دیگر درباره‌ی متعه سؤال کرد که نظرت در این مورد چیست؟ فرزند عمر با کمال صراحت پاسخ داد من اینها را حلال می‌دانم، مرد شامی گفت: مگر پدرت اینها را حرام نکرده؟ عبدالله گفت: اگر پدرم از این امور نهی کند، پیامبر خدا آنها را اجازه داده، آیا من سنت مقدس رسول خدا را رها کرده و از گفته‌ی پدرم تبعیت نمایم، آنگاه برآشفت و گفت برخیز و از نزد من بیرون رو.

فرزند متعه مخالف متعه

مسلم از عالمان اهل سنت نقل می‌کند که عبدالله بن عباس «که از راویان مورد وثوق اهل سنت است» به شدت ازدواج موقت را تبلیغ می‌کرد، و در برابر عبدالله بن زبیر با این قانون مصرانه مخالفت می‌ورزید و از آن منع می‌کرد، و از این جهت با عبدالله بن عباس به شدت دشمنی می‌ورزید و او را مسخره می‌کرد. «1»

(1) - شرح من لا یحضره الفقیه ج 8 ص 457.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 141

روزی عبدالله بن زبیر در اوج قدرتش که بر بخشی از سرزمین اسلامی حکومت داشت در مکه مشغول سخنرانی بود، بناگاه عبدالله بن عباس وارد مسجد شد، پسر زبیر از دیدن او به خشم آمد و خطاب به مردم گفت: این مرد نابینا که به سوی شما می آید، خداوند قلبش را نیز مانند چشمش کور کند که به عایشه ام المؤمنین و اصحاب پیامبر لعن و نفرین می کند و ازدواج موقت را که نوعی زناست حلال می داند!

عبدالله که در اواخر عمرش نابینا شده بود این سخنان را شنید و با کمک غلامش عکرمه به نزد عبدالله بن زبیر آمد و به او گفت: ای پسر زبیر به این دستور الهی و سنت نبوی در زمان رسول خدا عمل شده و هیچ حکمی بر نسخ و باطل کردن آن نیامده است، و دلیل من گفتار فرزند صحابك «یعنی عمر حاکم پس از ابوبکر است» که فریاد زد: دو متعه حج و نکاح در زمان رسول خدا حلال بوده و من آنها را حرام اعلام می کنم، و هر کس به آنها عمل کند وی را شکنجه نموده و به کیفر می رسانم، ای پسر زبیر ما شهادت عمر را در حلال بودن آنها می پذیریم اما تحریم و بدعت او را ابداً قبول نمی کنیم، و این مسئله را آگاه باش که تو از متعه و ازدواج موقت متولد شده ای و اگر باور نداری هنگامی که نزد مادرت رفتی از او بپرسی که جریان عبای عوسجه چیست؟

ابن عباس این را گفت و سپس به راهی که در پیش داشت ادامه داد، فرزند زبیر در حالی که لبریز از خشم و ناراحتی شده بود نزد مادرش آمد و قصه را گفت، مادرش داستان را به این صورت بیان کرد: روزی پدرت زبیر نزد پیامبر بود و از نداشتن همسر شکایت داشت، رسول خدا یکی از دو عبا را که عوسجه به آن حضرت داده بود به پدرت بخشید، و سپس پدرت با مهریه قرار دادن آن عبا با من ازدواج موقت کرد و تو ثمره آن ازدواج هستی، ای پسر مگر به تو نگفتم

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 142

که با بنی هاشم از در مجادله و درگیری وارد مشو، زیرا هرگز نمی توانی در برابر بیان و گفتار محکم آنان مقاومت نمائی؟ «1»

تحریم متعه به دلخواه حاکم

اگر کتاب های مهم فقهی و حدیثی اهل سنت را بررسی کنید، نشان می دهد که دهها حدیث معتبر در باب متعه و مشروعیت ازدواج موقت در آنها ثبت است و اعلام شده که اصحاب رسول خدا به این حکم الهی و سنت نبوی عمل نموده اند و از همه روشن تر گفتار عمر بن خطاب حاکم معرفی شده ابوبکر است که با کمال صراحت شهادت می دهد که

این نوع ازدواج در زمان رسول خدا مشروع و حلال بوده، ولی من از پیش خود حرام می‌کنم و انجام دهندگانش را مجازات می‌نمایم.

در کتاب صحیح مسلم آمده که عمر بر فراز منبر پیامبر خطاب به مردم فریاد زد:

«ثلاث كن في عهد رسول الله و انا احرمهن و اعاقب عليهن متعة النساء و متعه الحج و قول حى على خير العمل:» «2»

عمل به سه چیز در زمان پیامبر در جریان بوده و حلال دانسته می‌شد، اکنون من حرمت آن سه حکم را اعلام می‌کنم و انجام دهندگانش را کیفر می‌دهم و آنها عبارت‌انداز: ازدواج موقت، حج تمتع و جمله حى على خير العمل در اذان و اقامه.

(1) - مستدرک الوسائل ج 2، 587.

(2) - صحیح مسلم ج 3، باب المتعة ص 38.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 143

این گفتار به وسیله عمر در موارد متعدد و برای تهدید مردم تکرار می‌شد از این جهت با تغییر اندک و حذف بعضی از عبارات نیز نقل شده است مثل این عبارت:

«ايها الناس متعتان كانتا على عهد رسول الله انا انهي عنهما و احرمهن و اعاقب عليهن متعة الحج و متعة النساء:» «1»

ای مردم دو متعه در زمان رسول خدا حلال بوده ولی شخص من آنها را حرام اعلام می‌کند و هر کس مرتکب آنها شود او را به شدت کیفر می‌دهم و آن دو عبارت‌انداز متعه حج و ازدواج موقت!

صاحب جواهر این فقیه بزرگ که اعظام فقها بر سر سفره کتاب بی‌نظیرش جواهر متنعم‌اند پس از نقل این داستان از عمر دائر بر تحریم ازدواج موقت به توجیه بی‌پایه اهل سنت برای تبرئه عمر که حلال خدا را حرام نموده پرداخته که آنان چنین می‌پندارند: پیامبر خدا در تشریح قوانین الهی اجتهاد نموده و بر مجتهد دیگر جایز است بر اساس اجتهاد شخصی‌اش با پیامبر و قوانین محکم حق مخالفت کند، و عمر بر پایه این معنی با قانون حلال ازدواج موقت مخالفت نموده و آن را بر ضد

خواسته خدا و پیامبر حرام کرده است و عمر چون مجتهد بوده این اختیار را داشته که حلال خدا را حرام و حرام حق را حلال کند!!

برادران اهل سنت که در این مورد و موارد دیگر خطاهای ابوبکر و عمر و عثمان و دیگر حاکمان را در دولت بنی امیه و بنی عباس و حتی خالد بن ولید را در کشتن مالک بن نویره و افراد قبیله اش و انجام زناى محصنه با زنان قبیله به اجتهاد

(1) - جواهر الکلام ج 30، ص 139.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 144

نسبت داده اند و با کمال جسارت اعمال ضد قرآن و سنت نبوی آنان را توجیه می نمایند بدون تردید ناصحیح و بدون شك راه غلط و خطا می پیمایند زیرا این نوع اجتهادها «در صورتی که اجتهاد کنندگانش از معارف الهیه و علوم اسلامیة و ابزار اجتهاد تمی بودند» اجتهاد در برابر صریح احکام الهی و صریح دستورات پیامبر و به اصطلاح فقهی اجتهاد در برابر نص است که عقل عاقلان حتی عقل کم سوادان و بی سوادان آن را مردود می داند، و این اختیار و آزادی و این حق از جانب خدا و پیامبر به کسی داده نشده که هر زمان دلخواهش بود به تغییر احکام قرآن و سنت پیامبر برخیزد و حقایق دین را مورد هجوم قرار دهد و کجی و اعوجاج در صراط مستقیم ایجاد کند، و اسلامی بر خلاف اسلام خداوند بسازد.

کسی حق ندارد با این استدلال واهی و بی پایه و سبک که با اجتهاد می توان به تغییر قوانین محکم حق دست یازید با قوانین خدا و سنت پیامبرش مخالفت کرد.

آیات 4 و 3 سوره نجم، آیات 65 و 66 و 61 سوره نساء، آیه 36 سوره احزاب آیه 7 سوره حشر و دیگر آیات قرآن اینگونه استدلال های شکمی، و توجیهاات خنک و سبک را که سبب وارد کردن ضربه های مهلک به اسلام ناب و عامل فرقه فرقه شدن مسلمانان است باطل و حرام و ممنوع اعلام می کند.

بر اساس این آیات در مقام تشریح و قانون گذاری نه تنها اصحاب پیامبر و حاکمان حق اجتهاد و دخالت و تغییر احکام را ندارند، بلکه بر طبق آیه قرآن مجید رسول خدا در تدوین احکام مطیع فرمان حق بوده و از پیش خود رأساً اختیاری ندارد.

مصرّاً از علمای اهل سنت که در ورطه هولناکی افتاده، و برخلاف عقل و منطق جنایات حاکمان و عوامل آنان را، و تغییراتی که در احکام خدا داده‌اند، و

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 145

دامن به هر معصیتی آلوده نموده‌اند به تکیه بر مسئله اجتهاد توجیه می‌نمایند و آنان را عادل و مصیب می‌دانند، شگفت‌آورترین مصونیت را برای آنان قائل‌اند می‌خواهم گرچه برای يك لحظه هم شده، به خاطر خدا و برای نجات خود از این توجیهاات ضد منطق و حکمت و برای حفظ قیامت خودشان که در دادگاه‌های الهی محکوم نشوند به متن این آیه شریفه که صراحت کامل دارد پیامبر هم از پیش خود نمی‌تواند امری را تشریح، یا حقیقتی را تغیر و تبدیل دهد دقت کافی کنند، باشد که از این توجیهاات خطرناک و خطرزا رهائی یافته و استواری و عظمت مکتب اهل بیت و فقه شیعه را که برگرفته از امامان معصوم است درک کنند و به جای تبعیت از دیگران از امامان تعیین شده از جانب رسول خدا تبعیت کنند.

وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَائِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ: «1»

چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود کسانی که دیدار قیامت و محاسبه شدن اعمالشان را امید ندارند می‌گویند: قرآنی غیر این قرآن بیاور یا آن را به آیاتی دیگر که خوش آیند طبع ما باشد تغیر ده بگو مرا نرسد که آیات الهی را از نزد خود تغیر دهم

(1) - یونس 15.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 146

من جز آنچه را بر من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم من اگر پروردگارم را نافرمانی کنم از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم.

علمای اهل سنت و توجیه‌گران اعمال ناروای سردمداران سقیفه و اربابان اموی و عباسی ملاحظه می‌کنید که در این آیه شریفه تغییر و تبدیل احکام حق حتی اگر به دست رسول خدا صورت بگیرد موجب عذاب و کیفر در آخرت شمرده شده است.

امیرمؤمنان علی (ع) که از دیدگاه شما اهل سنت واجب‌الاطاعه شمرده شده و از خلفای راشدین محسوب می‌شود در زیان و خسارت تحریم متعه که از جانب عمر بر خلاف آیه 15 سوره یونس اعلام شده می‌فرماید:

«لولا ان عمر نهى عن المتعة ما زنى الاشقى:» «1»

اگر عمر ازدواج موقت را حرام اعلام نمی‌کرد، جز افراد بدبخت و بی‌شرافت کسی زنا نمی‌کرد.

(1) - مجمع البیان ج 5، ص 61 - المیزان ج 4، ص 313.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 147

تفسیر آیه 25 - 26

وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمَنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فِتْيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِيَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذَيِّبَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.

و از شما کسی که به سبب تنگدستی نتواند با زنان آزاده مؤمن ازدواج کند، با کنیزان جوان با ایمانتان ازدواج کنید، [و اظهار ایمان از سوی کنیزان در جواز ازدواج با آنان کافی است] و خدا به ایمان شما که کدام ظاهری و کدام حقیقی است دانایتر است، آزاد و کنیز در اصل و نسب و رابطه ایمانی از یکدیگر و اعضای یک پیکر هستند پس با کنیزان با اجازه صاحبانشان ازدواج کنید.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 148

و مهریه آنان را به طور شایسته و درخور شأنشان به خودشان پردازید، جواز این ازدواج مشروط به آن است که کنیزان پاکدامن باشند نه زناکار، و مشروط به آن است که در پنهان با کسی رابطه‌ی دوستی نگیرند، پس زمانی که به ازدواج درآمدند، اگر مرتکب کار زشت شوند بر آنان نصف مجازاتی است که بر زنان آزاد است، این جواز ازدواج با کنیز برای کسی از شماست که از فشار غریزه جنسی و دچار شدن به زنا بترسد و شکیبائی کردن برای شما [در برابر هیجانان شهوت] بخت است و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

خداوند می خواهد احکام و مقرراتش را برای شما بیان کند و شما را به روش‌های پاک و صحیح کسانی که پیش از شما بودند راهنمایی نماید و رحمت و مغفرتش را نصیب شما کند و خدا دانا و حکیم است.

شرح و توضیح

دو آیه شریفه مسائل بسیار مهمی را در حل مشکلات ازدواج، و راه سالم ماندن خانواده و جامعه، و برابری برده و آزاد در اصل انسانیت و شخصیت، و اجتناب از ازدواج با شهوت‌رانان و کسانی که حدود الهی و پاکدامنی و عفت را رعایت نمی‌کنند، و پرداخت مهریه کنیزان به شخص خودشان، و بیان سنن صحیح گذشتگان مطرح کرده که هر يك را به تناسب موضوع به خواست حق توضیح می‌دهم.

1- از روزگاران گذشته ازدواج با زنان آزاد و به ویژه با زنانی که از خانواده‌های اشراف و ثروتمند و صاحب نام بوده‌اند، مقید به هزینه سنگین و گاهی طاقت فرسا و همراه با رسوم و عادات خاص بوده، و بر فرض اگر جوانی آراسته و شایسته می‌خواست با چنین خانواده‌هایی وصلت کند میسر نبوده، ولی در همان زمان‌ها که بازار برده‌داری و به کنیزی گرفته شدن زنان تحت شرایط خاص رواج

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 149

داشته، ازدواج مردان آزاد با کنیزان مقید به هزینه‌ی سنگین و عادات و رسوم دست و پاگیر نبوده است.

مسئله‌ی برده‌داری و اوضاع بندگان و کنیزان در میان اقوام و ملل و نگاه اسلام به این مسئله، و عنایت فرهنگ حق به بردگان تا رسیدن به مرز آزادی، و قوانین الهی و انسانی مکتب حق در رابطه با رفتار مالکان نسبت به بردگان به طور مفصل و مشروح در توضیح آیه‌ی 177 سوره‌ی بقره ضمن کلمه رقاب گذشت.

خداوند مهربان برای زمان برده‌داری که اکنون به آن صورت از میان رفته، و چه بسا در آینده دوباره این مسئله رخ نشان دهد می‌فرماید: اگر مردی مسلمان تمکن مالی ندارد، و نمی‌تواند متحمل هزینه‌ی سنگین شود، و عادات و رسوم خانواده‌های صاحب نام را عملی سازد هیچ مانعی نیست که با کنیزی صاحب ایمان و آراسته به عقاید حق ازدواج نماید، چنین کنیزی بخاطر مؤمن بودنش در پیشگاه حق از ارزش برخوردار است و در شخصیت انسانی و ایمانی با زنان آزاده مؤمنه فرقی نمی‌کند و بین پاداش او در انجام عمل صالح و بکارگیری اخلاق حسنه و زنان مؤمنه آزاد هیچ تفاوتی وجود ندارد.

اگر مردان مؤمن تعصبات بیجا و بی‌منطق را کنار بگذارند، و در ازدواج با کنیزان احساس حقارت و شکست شخصیت که احساسی شیطانی است نکنند، و به حکم حضرت حق با دختر جوان مؤمنی که از خانواده‌ای معمولی است، و از ثروت آن چنانی برخوردار نیست، به ویژه اگر شایسته‌ی همسری باشد، ازدواج نماید عبادت عظیمی انجام داده و دختری پاکدامن را گرچه کنیز باشد از این که محروم از ارضای عواطف و احساسات و غرائز جنسی زندگی کند و ضربات

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 150

سختی به روحیه‌اش بخورد به ساحل نجات رسانده و سبب خوشنودی پروردگار مهربان عالم را فراهم آورده است.

یقیناً مرد مؤمن و جوان آراسته‌ای که با کنیزی گمنام و از خانواده‌ای معمولی ازدواج می‌کند، و تشکیل زندگی می‌دهد و شرایط لازم و حقوق انسانی را در فضای خانواده رعایت می‌نماید مورد محبت حضرت حق قرار می‌گیرد و چه بسا فرزندان صالح نصیب او شود که آن فرزندان سبب تأمین خیر دنیا و آخرت پدر و مادر گردند، این حقیقت در میان مسلمانان و حتی در خانواده‌ی امامان معصوم اتفاق افتاده که از کنیزی پاکدامن فرزندان با کرامت و شایسته به وجود آمده که گاهی آن فرزندان چهره‌هایی علمی و اثرگذار در میان ملت و جامعه‌ی اسلامی شده‌اند.

این نکته مهم را نیز نباید فراموش کرد، که اگر ازدواج با زنان آزاد و بسیاری از خانواده‌ها سخت باشد، و مردان و جوانان به خاطر این که طرف ازدواج کنیز یا دختری از خانواده‌ی گمنام و معمولی است، تن به ازدواج ندهند فساد شیوع پیدا

می کند و خدای نخواستہ چه مرد چه کنیز چه زنی که از خانواده‌ای معمولی است ممکن است آلوده به گناه شوند، و برای کاستن از فشار هیجانانگیز شهوات به معصیت روی آورند، و از این طریف برای ساعتی لذت به حسرتی طولانی بنشینند، و دنیا و آخرت خود را خراب، و از خیر این جهان و آن جهان، و از سعادت ابدی و لذت واقعی و سرمدی محروم گردند.

ازدواج حقیقتی است که همهی مردان و زنان به طور طبیعی به آن نیازمندند، و اگر جوانان و دختران در سن لازم و در زمان رشد، و آنگاه که می‌توانند از عهده‌ی کارگردانی برای تشکیل خانواده برآیند، به دستورات اسلام در این زمینه گردن نهند، و آن را آسان گرفته و آسان برگزار کنند، و از قیود سنگین و دست و پاگیر و رسوم و عادات غیر منطقی بپرهیزند، از فیوضات ویژه‌ی حضرت حق

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 151

بهره‌مند می‌شوند، و راه فسادهای سنگینی که بر اثر عدم ازدواج به روی آنان باز است بسته می‌شود، و سفره روابط نامشروع، و عشق‌های شهوانی و خودارضائی و زنا و لواط برچیده می‌گردد.

آیا پدران و مادرانی که جهت ازدواج جوانانشان شرایط طاقت فرسا، مهریه‌ی سنگین که پرداختش دردسر زیادی دارد، پیشنهاد می‌کنند، و جوانان بخاطر عدم قدرت در جهت انجام شرایط، و ترس از این که نتوانند مهریه را پردازند، حاضر به ازدواج نمی‌شوند مرتکب گناه نمی‌گردند، و با محروم نمودن جوانان از ازدواج در گردونه‌ی ستم و ستمگری قرار نمی‌گیرند، و سبب ازدیاد فساد و فحشاء و منکر نمی‌شوند؟!!

خداوند مهربان و پیامبر اسلام مصراً از اهل ایمان می‌خواهند که راه ازدواج را برای جوانان آسان کنند، و موانع این راه را با کرامت برطرف نمایند، و حتی اگر برای آنان زمینه‌ای بود علاوه بر جوانان خودشان وسیله‌ی ازدواج دیگران را فراهم آورند، و از مال و ثروت خویش در این راه خیر هزینه نمایند، و تا بتوانند روزه‌های فحشا و فساد را مسدود کنند.

ازدواج بنائی الهی و ساختمانی اسلامی است، که همگان نسبت به تحقق آن مسئولیت دارند، و باید آن را وظیفه و تکلیفی مهم بر عهده‌ی خود بدانند.

قرآن مجید می‌فرماید:

وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُعْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ: «1»

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 152

جوانان و دختران بی همسر خود، و غلامان و کنیزان شایسته خویش را همسر دهید، اگر مشکل مالی دارند خداوند آنان را از فضل و احسانش بی نیاز می کند، خدا بسیار عطاکننده و داناست.

ملاحظه می کنید خداوند مهربان در این آیه از همه اهل ایمان می خواهد جوانان را زن دهند، و دختران را به خانه‌ی شوهر بفرستند، و بردگان و کنیزان را نیز مانند فرزندان خودشان و بدون هیچ ملاحظه‌ای در عرصه‌ی ازدواج قرار دهند، و جوانان و دختران از مشکل مالی نترسند، خداوند آنان را با احسان و جودش غنی و ثروتمند می کند.

لازم است درباره‌ی مسئله‌ی بسیار مهم ازدواج همه‌ی خانواده‌ها به این نکاتی که خلاصه‌ای از آیات قرآن و روایات اهل بیت است توجه نمایند:

1- هر يك از زن و مرد که قصد ازدواج دارند بایستی به اندازه‌ی کافی درباره‌ی یکدیگر برای تشخیص وضعیت همسر آینده خود تحقیق نمایند.

شایسته است با تضرع و زاری و با حالی ملکوتی و خالصانه از حضرت حق بخواهند که وسیله‌ی انتخاب همسری متناسب که در خوشبختی آنان مؤثر باشد، و از هر جهت شایستگی شرکت در زندگی را داشته باشد برای آنان فراهم آورد.

البته نباید در ازدواج و قبول همسری، منظور و هدف اصلی را با جمال و زیبایی ظاهری و سطحی، یا ثروت بدون توجه به امور اخلاقی و جهات دیگر قرار داد، بلکه باید کوشید همسری نجیب و با عفت و دین‌دار و باوفا انتخاب کرد، و پوشیده نیست که خوبی همسر در سعادت شخص و وضع جسمی و روحی فرزندان او بسیار مؤثر است، و بر اساس گفتار رسول خدا پس از نعمت دین‌درای و خداپرستی بهترین نعمت‌های خدا همسری شایسته است، و هیچ نعمت دیگر هم پای آن نیست.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 153

2- ازدواج با همسران بدخلق و تربیت نشده مکروه است، گرچه حسن ظاهر و یا مال و یا شهرت خانوادگی داشته باشند، و هم چنین است ازدواج‌هایی که مستلزم مخارج سنگین و خارج از طاقت است، و ازدواجی که در جنب آن کارهای ناشایستی انجام می‌شود، از قبیل قماربازی و مشروب‌خواری، و نواختن موسیقی حرام، و اختلاط مردان و زنان آن هم زانی که در برابر آن همه میهمان و شرکتکننده نامحرم خود را هفت قلم آرایش کرده و به عمد مترصد دلبری از نامحرم‌اند!!

و نیز باید ازدواج‌هایی که به جهات مختلف موجب ایجاد اختلاف و کشمکش و نگرانی‌هایی می‌شود، که در حقیقت يك نوع اسارت است، نه قبول همکاری صمیمانه.

دورنمایی از شرایط همسر

انتخاب شوهر بدخلق، کج فهم، گنهکار، و به ویژه شرابخوار، و بی‌نماز، و دارای کسب حرام، و معاشر با بدکاران و فاسقان، و بی‌اعتنای به دین و مقررات حضرت حق روا نیست، اگر چه دارای ثروت و مقام ظاهری باشد.

در حدیثی آمده: کسی که همسر بدکاری را برای کسی در نظر بگیرد، و چنین ازدواجی را پیشنهاد کند قطع رحم کرده است و درباری او ظلم روا داشته و وی را در معرض جفا قرار داده است.

و نیز همسر مرد نباید کم درک، خالی از شعور، پرتوقع، و کسی باشد که به عفت و وفا پای‌بندی نداشته باشد، چنین همسری لایق و شایسته نیست که شریک زندگی مرد شود، مگر آن که مرد احتمال نزدیک به یقین دهد که چنین زنی قابلیت تربیت خود را از دست نداده باشد، و شایسته باشد که بتوان او را به ارزش‌ها دلالت نمود، و در راه درستی و پاکی و صداقت انداخت، که البته در

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 154

پاره‌ای از موارد این گونه اقدامات دارای ارزش خاصی است و در پیشگاه حق عبادت محسوب می‌شود.

خواستگاری طبق معمول و رسوم عادی در هر زمان و مکان به عمل می‌آید، ولی سزاوار است دختر در قبول شوهر به صلاح دید و خیرخواهی پدر احترام بگذارد، و خود را صرفاً تسلیم دلخواه و هوس‌های آنی و زودگذر ننماید.

زیرا ممکن است دختر بر اثر غلبه‌ی احساس و عاطفه تصمیمی بگیرد، که نتیجه‌اش برای او مثبت نباشد، و بررسی کافی نکردن در همان ابتدای ازدواج به اختلاف و کشمکش‌های شدید و جدی منتهی گردد.

البته بر اساس اسلام دختر را نمی‌توان به ازدواجی که خودش به آن راضی نیست مجبور نمود، چنان‌که در حدیث است:

دختری نزد رسول خدا آمد و یادآوری کرد که پدرش در سن کم او را به کسی شوهر داده است، ولی خود او حالا که به تشخیص و رشد رسیده است به این کار راضی نیست و آن را به صلاح خود نمی‌داند، پیامبر چون عدم رضایت او را حس کردند و ملاحظه فرمودند که این زن از این کار خوشنود نیست، ادامه همسری با آن مرد، یا ترك شوهر و تن دادن به طلاق را به اختیار خود او واگذار کردند.

و از حضرت باقر (ع) پرسیدند: دو طفل نابالغ را اولیای آنان «برابر با رسمی که حاکم بود» به عقد ازدواج یکدیگر در آورده‌اند، حکمش در اسلام چیست؟ فرمود: هر يك از آن دو نفر زمانی که به حد بلوغ و رشد رسیدند در صورتی که به آن ازدواج راضی نبودند می‌توانند آن را به هم زده و رشته‌ی ازدواج را بگسلند.

قرار نامزدی و گفتار اولیه درباره‌ی ازدواج يك پسر و دختر نمی‌تواند پایه و اساس ازدواج باشد، زیرا ممکن است طرفین به علل مختلف نتوانند توافق کامل

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 155

کنند و بعد از چندی منصرف گردند، در صورتی که پس از قرار نامزدی یکی از دو طرف از عقد ازدواج امتناع نماید، در صورتی که به هم زدن آن قرار علت موجهی نداشته باشد و ضمناً موجب خسارتی برای طرف دیگر شده باشد، باید در حدود امکان جبران خسارت شود، زیرا اسلام هیچ خسارتی را برای هیچ کس راضی نیست.

3- شرایط ازدواج را نباید سنگین قرار داد، و نیز نباید هدف اصلی از قبول همسر را که ایجاد انس و محبت و آرامش خاطر است فراموش کرد و آن را چنانچه امروزه معمول شده به صورت خرید و فروش در آورد، این وظیفه سران قوم و ریش سپیدان در هر منطقه است که در این زمینه پیش‌قدم شوند، و مسئله‌ی ازدواج را از وضع زننده داد و ستد بیرون آورند و به آن صورت صحیح اسلامی دهند. «1»

سفارشی به زنان بر اساس آیات و روایات

از آنجا که دیدن بعضی از مناظر شهوت انگیز سهم بزرگی در تحريك قوای شهوانی دارد، و غالباً زمینه افکار انحرافی را در جوانان تربیت نشده، و مردان کم ایمان به وجود می آورد، لذا زنان با ایمان و معتقد به قیامت، و همه‌ی زنانی که اندك توجهی به واقعیات و منافع و مضار انسانی دارند باید به سهم خود در راه حفظ و تقویت عفت عمومی و بقای اخلاق انسانی و تداوم شرف و کرامت مردم

(1) - اینجانب در زمینه ازدواج و شئون آن کتابی به نام نظام خانواده در اسلام نوشته‌ام که دارای سی بخش است و تاکنون 27 بار در ایران و به شش زبان خارجی ترجمه شده، مفصل این بحث را می‌توانید در این کتاب مطالعه کنید.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 156

تشریک مساعی نموده و از کارهایی که سبب ایجاد فکر گناه در دیگران می‌گردد خودداری نمایند، از جمله خود را از آرایش و خودنمایی‌هایی که موجب جلب توجه دیگران می‌شود حفظ کنند و به سهم خود طبق وظیفه‌ی اسلامی و انسانی در ایجاد تقوا و نیکی همکاری و تعاون داشته باشند، و هیچ‌گاه به هدف این که مورد نظربازی و تماشای این و آن قرار گیرند، با آرایش از خانه بیرون نیایند و بدانند که وجودشان در عرصه‌ی خلقت بالاتر و برتر از این است که وسیله‌ی اجرای گناه و پیدا شدن فکر و طرح گناه و بی‌عفتی در دیگران شوند.

زنان فهمیده و عاقل خود را بزرگ‌تر از این می‌دانند که آنان و هم‌جنسانشان طوری عمل کنند که به منزله‌ی اسباب‌بازی و به عنوان يك موجود سرگرمکننده و وسیله‌ی هرزگی و شهوت‌رانی مورد توجه مردان و نظربازان قرار گیرند، و تنها بر اساس این فکر کودکانه به فکر خودآرائی باشند و همه‌ی همت آنان پوشیدن لباس‌های رنگارنگ و آرایش‌های خارج از حد معمول و تبعیت از مُدهای زنده بیرون از حدود اخلاق حسنه باشد.

زنان مسلمان باید بدانند شخصیت انسانی و به ویژه مقام مادری آنان بسیار محترم‌تر از این است که در روش زندگی از فرهنگ یهودیت و مسیحیت در برابر فرهنگ غنی و سعادت بخش اسلام پیروی کنند، زنان باید هم جایگاه انسانی خود را درك کنند و هم به طور شایسته و متناسب رفتار نمایند، و همه‌ی همت و کوشش آنان این باشد که در دامن آنان شخصیت‌های ارزنده و بلند همتی تربیت شوند، و از این طریق به ملت اسلام و کشور و وطن خدمات بزرگی ارائه دهند.

(1) - با دستورات اسلام آشنا شویم، با اندکی تصرف در عبارات 208.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 157

2- از دیدگاه اسلام در شخصیت انسانی و پاداش و عقوبت اخروی برده و آزاد هیچ فرقی نیست، برده، برده به دنیا نیامده، و کنیز، کنیز متولد نشده، به عللی از جمله جنگ به ناحق بر ضد يك ملت سبب شده که ملت مظلوم برخی از ظالمان را به اسارت بگیرند و به کیفر جنگی که بر آنان تحمیل شده داغ بردگی بر مردان متجاوز و مهر کنیزی بر زنان متجاوزان بزنند، اسلام در حد رعایت حقوق بردگان و کنیزان این معنا را به عنوان جرمه‌ی ظالم پذیرفته و اکیداً سفارش نموده تا جائی که میسر است به ویژه اگر غلام و کنیز مسلمان شدند آنان را آزاد کنند.

اسلام به همه وصیت کرده که با برده و کنیز با خوش رفتاری برخورد شود، و حق آنان بخصوص حق طبیعی غریزه و عواطف آنان لحاظ شود و در صورت تمایل داشتن آنان به ازدواج وسیله‌ی ازدواج آنان را فراهم کنند، چنان که در آیه‌ی مورد شرح ملاحظه کردید، خداوند از آنان که نمی‌توانند با زنان آزاد ازدواج نمایند خواسته با کنیزان با ایمان ازدواج کنند و مهریه آنان را به عنوان حق واجب بپردازند، و ادعای آنان را در مؤمن بودن بپذیرند، و در این زمینه به دنبال پی‌جوئی‌های سخت نباشند، که امور باطنی و قلبی و پی‌جوئی آن‌هم در دنیا بلکه در قیامت حق است **وَ اللَّهُ أَعْلَمُ**
بِإِيمَانِكُمْ

و کسی که با کنیز ازدواج می‌کند باید به این حقیقت که از جانب خداوند ارائه شده توجه داشته باشد که از نظر گوهر انسانی برده و کنیز مانند دیگر انسان‌ها هستند، و در این زمینه تفاوت و اختلافی میان انسان‌ها وجود ندارد: **بَعْضُكُم مِّنْ بَعْضٍ**.

3- به کسانی که می‌خواهند به ازدواج آسان تن دهند، و بخاطر فرار از هزینه‌های کمرشکن با کنیز عقد نکاح ببندند سفارش می‌کند که در این زمینه

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 158

تحقیق و بی جوئی کنید که دامن کنیز از زنا و رفیق بازی و داشتن معشوقه پنهانی پاک باشد، که محیط زن و شوهری و عرصه‌ی خانه از سلامت بهره‌مند گردد، و فرزندان شایسته از این ازدواج به دنیا آید، گویا آیه‌ی شریفه می‌خواهد بگوید با کنیز آلوده به زنا، و دارنده‌ی رفیق نامحرم، ازدواج مناسب نیست، **مُحْصَنَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ وَ لَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ**.

4- در میان سنن و روش گذشتگان روش‌ها و سنت‌های حسنه‌ای وجود داشته که به خیر و صلاح آنان تدوین یافته بود، از آنجا که خداوند نسبت به بندگانش دارای رحمت است و خیر و صلاح همه را می‌داند و کار حضرتش بر پایه‌ی حکمت و استواری است، اراده فرموده روش‌ها و سنن صحیح گذشتگان را بیان کند، تا مردم‌ها با تبعیت از آنها به تأمین خیر و سعادت خود برخیزد، و بنائی محکم از ازدواج بنا کنند و عمری را در امنیت و رفاه پاک‌دامنی به سر ببرند، و زندگی و حیاتی توأم با نور و نورانیت داشته باشند، و از فیوضات الهیه در سایه‌ی چنین زندگی و حیاتی برخوردار گردند وَ يَهْدِيكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 159

تفسیر آیه 27- 28

وَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا.
يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا.

و خداوند می‌خواهد با تدوین مقرراتی که به صلاح شماست، و شئون و شخصیت شما را حفظ می‌کند به شما توجه ویژه کند، و آنان که از شهوت حیوانی پیروی می‌کنند می‌خواهند شما در روابط جنسی از حدود و مقررات حق به انحراف بزرگی دچار شوید.

خداوند می‌خواهد با تشریح ازدواج با زنان مؤمن و ازدواج با کنیزان آراسته به ایمان و ازدواج موقت بار مشکلات زندگی و هجوم سنگین غریزه جنسی را بر شما آسان نماید و این انسان است که در برابر مشکلات و فشار شهوت جنسی ناتوان آفریده شده است، و لازم است قوانین و مقررات بر اساس توان و طاقت انسان تدوین شود تا مشکلی به مشکلاتش افزوده نگردد، و کمر زندگی‌اش با قوانین سنگین نشکند.

شرح و توضیح

انسان اگر حرمت و حریم احکام حق را رعایت نماید، و در برابر هیجانات شدید و سخت غریزه جنسی به مقررات الهی گردن نهد، و در این زمینه از فرهنگ ابلیسی بیگانگان پیروی نکند و خود را برده بی بند و باری یهودیت و

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 160

مسیحیت ننماید، و خود را از افتادن در چاه غرب زدگی حفظ کند، یقیناً زمینه‌ی توجه و نگاه رحمت حضرت حق را به سوی خود فراهم کرده است **وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ**.

جامعه‌ی اسلامی و به ویژه جوانان لازم و واجب است هشدار خداوند را در رابطه با شهوت‌رانان بی‌قید و شرط که با همه‌ی وجود می‌کوشند آنان را از طریق مسائل جنسی با نابود کردن حجاب زنان و دختران، و فراهم آوردن روابط آزاد و نامشروع و رسیدن زنان و مردان به یکدیگر با آسان‌ترین راه، و تحمیل فرهنگ اختلاط زن و مرد، و جدی گرفته و از مدار مقررات سعادت بخش اسلام که شریعت سمحه و سهله است بیرون نروند.

احکام خداوند بر اساس علم و حکمت رحمت بی‌نهایتش تدوین شده و روزه‌ای به افراط و تفریط ندارد، و هدف از آن احکام حفظ سلامت روح و بدن، و امنیت ظاهر و باطن، و بقای ساختمان انسانیت، و تأمین خیر دنیا و آخرت همه‌ی مردان و زنان است.

هواپرستان داخلی و خارجی، و حسودان نسبت به ارزش‌ها، و امنیت و سلامت مردان و زنان مسلمان و رابطه‌ی آنان را با حضرت حق و فرهنگ پاکش بر نمی‌تابند، از این جهت برای پاسخ دادن دعوت به شهوات خودشان، و پوك کردن مردم به وسیله‌ی هجوم شهوات آزاد جنسی، و غارت ثروت مادی و معنوی مسلمانان می‌کوشند که مردم را به انحرافات جنسی که انحرافات عظیم و خسارت باری است دچار کنند، و زمینه را برای جنایات خود چنان که در بعضی

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 161

از کشورهای اسلامی آماده نموده‌اند فراهم آورند، و به سبب شهوات آزاد مردم را از رحمت و توجه حق دور کنند.

آری خواست حضرت حق این است که همه‌ی انسان‌ها در همه‌ی شئون زندگی سبک‌بار و سبک‌بال باشند و بخاطر این حقیقت مقرراتی از جانب خدا به ویژه در مسائل ازدواج وضع شده که مردم از مشقت و سختی و رنج و زحمت در امان باشند.

خانواده‌ها و جوامعی که نسبت به قوانین الهی راه تکبر و روی گردانی می‌پیماند، دچار گرفتاری‌ها و مشقت و رنج‌های طاقت‌فرسا هستند.

در زمان ما فریاد افراد و خانواده‌ها و جوامع از هجوم مشکلات گوناگون چه در امر ازدواج و روابط جنسی، چه در مسئله‌ی اقتصاد و چه در برنامه‌های سیاست بلند است، و راه‌حلی هم از طریق قوانین وضع شده خودشان که معلول عقل ضعیف آنان است پیدا نمی‌کنند.

مردم دنیا از محصولات تلخ ویران شدن نظام خانواده، و به هم ریختن روابط مشروع، و حاکمیت عشق‌های زودگذر کامشان تلخ، اعصابشان مختل، روانشان آزرده، و بسیاری از آنان به خاطر آلودگی‌های جنسی دچار امراض گوناگون، یا گرفتار اعتیاد یا در گوشه‌ی زندان‌ها بسر می‌برند، که باید به همه‌ی آنان گفت:

هر که گریزد زحراجات حق بارکش غول بیابان شود

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 162

این انسان که در برابر غول پر قدرت غریزه‌ی جنسی ناتوان آفریده شده، و عقلش از تدوین قوانینی که زندگی را بر او آسان نماید، و راه بیرون رفت از مشکلات را برای او فراهم آورد عاجز است، لازم است برای آسان شدن زندگی قوانین خالق خود را بپذیرد و آنها را به اجرا بگذارد، و به رنج و مشقت و بدبختی خویش خاتمه دهد.

چه خوب است برای فهم آثار قوانین حق و این که محصولش آرامش و امنیت و آسان شدن زندگی است به زندگی مؤمنان واقعی مراجعه شود، و برای فهم محصول تلخ بی‌بند و باری و شهوت‌رانی به زندگی غریبان و شرقیان غرب‌زده مراجعه کرد تا عظمت آیه‌ی مورد بحث روشن شود.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 163

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا.

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ غَدَوَانًا وظَلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا.

ای مؤمنان اموال یکدیگر را در میان خود از راه حرام و نامشروع تصرف ننمائید، مگر این که بر اساس تجارتی صحیح و بر پایه‌ی رضایت میان خودتان صورت گرفته باشد و خودکشی نکنید، یقیناً خداوند همواره به شما مهربان است.

و هر کس تصرف در مال مردم به باطل و خودکشی یا دیگرکشی را از روی تجاوز از حدود حق، و ستم بر خورد یا بر دیگران مرتکب شود به زودی او را در آتشی آزردهنده و سوزان در آوریم و این کار بر خدا آسان است.

شرح و توضیح

در رابطه با مال حرام و تصرف ناجبا در اموال و اجناس دیگران بحث مفصل و مشروحي در ضمن آیات 169 و 168 سوره‌ی بقره گذشت، در اینجا فقط به نکاتی چند که در سطور گذشته به آن پرداخته نشد اشاره می‌کنم.

1- منظور از «اکل به باطل» فقط خوردن نیست، بلکه مطلق تصرف در اموال دیگران از طریق ربا، غصب، رشوه، قمار، کم‌فروشی، دزدی، و اختلاس

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 164

است، که تصرف در اموال مردم از طریق این امور تجاوز از حدود الهی و عین ستم کاری است، و گناه و معصیت و پلیدی و ناپاکی است، و چنین اموالی برای متصرف آن هیچ برکتی به دنبال نخواهد داشت.

2- منظور از لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ به احتمالی به معنای این است که در صدد قتل یکدیگر به خاطر متاع قلیل دنیا، و پولی اندک، و زمینی مختصر و غیر مختصر برنیائید.

و به احتمالی به معنای این است که به خاطر مال دنیا، و ثروت از دست رفتنی که نصیب شما نشده و مورد فشار عصبی و حال خشم قرار گرفته‌اید خود را نکشید و دست به قتل نفس نزنید.

و به احتمال قریب به یقین به این معناست که با ارتکاب محرمات، و تصرف ناجبا در اموال مردم، و به دست آوردن ثروت از طرق نامشروع و دیگر معاصی خود را در چاه هلاکت و شقاوت، و بدبختی و تیره‌روزی نیندازید.

3- تصرفات ناجبا، و به دست آوردن ثروت‌های نامشروع به دست قلدران و متجاوزان و ستم‌کاران موجب اختلال در زندگی اقتصادی دیگر مردم، و دچار شدن آنان به تهیدستی و نهایتاً نابودی آنان است.

تصرفات ناجبا و غارت اموال و ثروت و معادن يك ملت چنان که تجربه‌ی ثابت کرده است موجب قیام مستضعفان بر ضد مستکبران و در نهایت خون‌ریزی و سبب بروز جنگ‌های برون مرزی، یا جنگ داخلی مردم يك مملکت علیه زورمندان و غارت‌گران و بجا ماندن صدها و گاهی هزاران کشته از دو طرف است، **لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ**

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 165

مهربانی حضرت حق به بندگانش اقتضا کرده که احکام اقتصادی صحیحی برای بندگانش تدوین کند، تا هر کس برابر با استعداد و توانش از عرق جبین و زحمت بازوی خود از سفره‌ی نعمت حق بهره‌مند گردد، و چشم طمع به مال و حق دیگران ندوزد، و سلامت و امنیت جامعه در سایه‌ی اقتصادی سالم و دور از عیوب و مفاسد محفوظ بماند.

4- گرفتن وام بدون قدرت بر پرداخت، یا به نیت پرداختن از مصادیق اکل مال به باطل است.

تصرف ناجبا در اموال مردم، و به دست آوردن ثروت از راه نامشروع، و خوردن لقمه‌ی حرام همه و همه حجاب‌هایی بین عبد و خدا، و موجب کسالت روحی، و زمین‌گیر شدن در برابر عبادت حق، و سبب وارد آمدن خسران دنیائی و آخرتی به انسان است.

کسب و تجارت

کسب و تجارت و هر کار و حرفه‌ای که افراد انسان به آن پردازند، از نظر وضعیت کسی که آن کار را شغل خود قرار داده است، و نیز از جهت نوع آن کار و خدمت ممکن است یکی از پنج صورت را داشته باشد.

اول واجب و آن بر دو قسم است:

1- راه منحصر به دست آوردن وسیله‌ی معاش کسی، آن حرفه و شغل باشد به شرط آن که هیچ کس از آن شغل متضرر نشود، و آن شغل هم از نظر شرع و قانون ممنوع اعلام نشده باشد.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 166

2- کاری که دیگران به آن احتیاج دارند، اگر چه خود انسان از نظر وسیله‌ی امرار معاش چندان نیازی به آن نداشته باشد، ولی به جهت برطرف کردن نیاز سایر افراد بدان کار اقدام می‌شود، و یا از نظر احتیاج جامعه، به جهت وجود تخصص و مانند آن، بایستی به آن کار اقدام نمود.

مانند استاد و طبیبی که در مورد خاصی تخصص دارد، و نیز هر کارشناسی در مورد تخصص خود، در صورتی که جامعه احتیاج به کار او داشته باشد.

دوم: مستحب و آن کاری است که موجب توسعه‌ی زندگی و به دست آوردن درآمد بیش‌تر از راه صحیح و مفید می‌شود، و علاوه بر گذراندن زندگی، در امور خیر دیگری نیز می‌توان شرکت کرد، و نیز عهده‌دار شدن کارهای تولیدی و آنچه بیشتر از کارهای دیگر مورد استفاده جامعه قرار می‌گیرد و یا در تعلیم و تربیت افراد اثر بیشتری دارد.

سوم- مباح: و آن کسی است که نه از نظر معاش خود شخص، و نه کسانی که به وسیله او زندگی ایشان اداره می‌شود نیاز زیادی به آن کار دارند، و نه کاری است که مورد حاجت شدید اجتماعی باشد، بلکه تنها برای اشتغال بیشتر انجام می‌شود، و البته در هر حال کاری که انجام می‌شود از نظر دینی و اجتماعی نباید ممنوع و مضر و موجب آلودگی باشد.

چهارم- مکروه و آن کارهایی است که: مستلزم ضرر و صدمه شخصی اعم از بدنی و اخلاقی باشد، که البته اگر به حدی از ضرر و صدمه برسد که جبران‌ناپذیر باشد ناروا و حرام است، و یا کم‌کم حالتی در انسان ایجاد کند که طبعاً از گرفتاری و رنج مردم نگران نباشد، و یا احیاناً برای رونق کار خود، آرزوی گرفتاری دیگران را بنماید، مانند شغل رسمی قرار دادن معامله آزوقه‌های

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 167

عمومی، انبار کردن مایحتاج عمومی به امید گرانی آن اجناس، در صورتی که به مرز احتکار نرسد، که اگر برسد در آن صورت حرام است، و اشتغال به امور اموات به قصد دریافت مزد.

پنجم- حرام: و آن کارهایی است که یا به زیان قطعی و شدید خود شخص است و یا بر خلاف مصالح اجتماعی و عمومی است که از آنها تعبیر به مکاسب محرمة می‌شود و بر چند قسم است:

معامله چیزهای نجس و زیان‌آور مانند مسکرات، خوک، حیوانات مرده و امثال آن، از اموری که از نظر دستورات دینی به خلاف مصالح عمومی مردم است، و یا موجب امراض جسمی یا روحی انسان خواهد بود.

«در مورد خرید و فروش سگ گله و پاسبان و سگ شکاری از این جهت که منافع صحیح دارند مانعی از نظر اسلام وجود ندارد، و نیز چیزهای نجس دیگری که به منظور منافع عاقلانه و صحیحی خرید و فروش می‌شوند، مانند کودهای زراعت و نظایر آن.»

2- معامله چیزهایی که حقیقتاً مال نیست، یعنی نیازی لازم را بر طرف نمی‌سازد دو از هر جهت بی‌فایده است و داد و ستدش تضييع مال است.

اسلام راضی نیست مال که رکن مهم اجتماعی و قوام زندگی انسان‌هاست، و وسیله‌ای برای جریان صحیح زندگی می‌باشد، برای امور غیر مفید و لازم مصرف شود، مثل این که چیزهایی صد در صد تجملی و بی‌فایده و مضّر به کشوری وارد کنند و به عناوین مختلف از مردم غافل و ناآگاه پول بگیرند، و در جیب بیگانگان بریزند، بدون این که در برابر آن کار صحیحی که عاقلانه و خدا پسندانه باشد برای آنان انجام شود.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 168

3- برد و باخت یعنی قمار و خرید و فروش لوازم و آلات مربوط به آن، و انجام هرگونه امور موهوم و خلاف رشد عقلی و انسانی مانند فال بینی و رمالی و سوء استفاده‌های دیگر، از بی‌خبری و عقاید خرافی مردم و فروش بلیطهایی که مستلزم ضررهای اجتماعی و اقتصادی، و وسیله تأمین منافع عده‌ای خاص است که به نام‌های فریبنده از دسترنج مردم، و طبقات مختلف آنان به ویژه طبقات پائین، ثروت‌های بی‌زحمتی به دست می‌آورند، و به طور کلی تصرف کردن در مال دیگران بدون استحقاق، و انجام کار مفیدی برای صاحبان اصلی آن حرام است.

4- انتشار دادن کتاب‌ها و نوشتجات و مطالب باطل و گمراه‌کننده به منظور ایجاد هرج و مرج فکری در میان طبقاتی که در معرض آلودگی روحی و گمراهی هستند، و مشوش کردن افکار به وسیله‌های تبلیغاتی مختلف، و تعریف و تمجید از اشخاص ظالم و نشان دادن راه‌های بی‌عفتی و خیانت و اغفال کردن مردم و تهیه پول از این راه‌ها و بالاخره بازی با افکار و عقاید را راهی برای تجارت و ایجاد انحراف فکری قرار دادن.

5- آنچه موجب انجام گناه و یا آسانی آن می‌شود مانند آماده کردن وسایل شراب خواری و قمار بازی و لهو و لعب و امثال آن و فروختن وسائل آنها و یا اجاره داده مکان جهت این امور و اسباب حمل و نقل آنها را فراهم آوردن.

6- تقلب در معامله مانند فروختن جنس مخلوط به نام خالص، و هم چنین ضرر زدن به اشخاص از راه‌های فریب و به صورت‌های مختلف، و تعدی به اموال و جان و آبروی آنان و نیز از راه مکر و حقه بازی پول درآوردن.

7- کم فروشی و بیش از اندازه لازم از مردم پول گرفتن و کمتر از میزان استحقاق آنان متاع یا کار در اختیار آنان گذاشتن.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 169

8- رباخواری که در اسلام اکیداً منع شده است و موجب شکاف‌های عمیق طبقاتی می‌باشد و عقوبت شدیدی دارد و از معاصی کبیره است، «این فقیر در توضیح آیات 275 به بعد سوره بقره به طول مفصل مسئله ربا را مورد بحث قرار داده و مطالب لازم را در این زمینه نوشته‌ام.»

بر متصدیان حکومت اسلامی و بر کارگردانان امور دینی و ثروتمندان مؤمن است که درباره تأسیس موسسات مالی و بانگی بر مبنای تعالیم عالیه اسلام همت گمارند و با رعایت تمام جهات در برطرف کردن حوائج عاقلانه مردم از طریق تأسیس مؤسسات لازم و مؤثر از راه‌های مشروع بکوشند.

9- معامله در مورد چیزهایی که از راه غصب یا سرقت و کلاه برداری و مانند آن به دست آمده است، و آنجا که مسلمان مال در معرض فروش را از طرف فرشنده بداند از این راه‌ها تحصیل شده حتماً نباید نسبت به این قبیل اموال معامله‌ای انجام دهد و آن را بخرد یا بفروشد یا دانسته و فهمیده نگهداری و حمل و نقل کند.

10- رشوه دادن و گرفتن که بسیار ناپسند است و به ویژه در امور مربوط به قضا و داوری که موجب هرج و مرج و بی‌اعتمادی و بدبینی عموم و بی‌نظمی در امور می‌گردد و در حقیقت اگر رشوه در کشوری با تشکیلاتی رائج شد هیچ اعتمادی به حکومت قانون و عدل و حل و فصل دعاوی به وجود نخواهد آمد و یأس و بدبینی جای امید و فعالیت را می‌گیرد.

در روایت آمده:

«الراشی و المرتشی کلاهما فی النار:»

رشوه‌دهنده و گیرنده هر دو مستحق آتش و عذاب دوزخ هستند.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 170

11- به طور کلی آنچه از راه ارتکاب کار ناروا به دست می‌آید مثل این که کسی را وادار کنند از کسی بدگوئی کند یا در هجو و مذمت اشخاص مطالبی بگویند یا بنویسند و موجب از بین رفتن حقی یا رواج باطلی شود و یا سبب بی‌احترامی به اشخاص و یا تجاوز به حقوق آنان گردد.

همه و همه حرام است و پولی که از این راهها به دست می‌آید نامشروع و تصرف کردن آن پول موجب خشم خداست.

12- کارها و معاملاتی را هم که موجب از بین رفتن يك وظیفه واجب دینی گردد از کسب‌های حرام شمرده‌اند، مانند خرید و فروش به هنگام نماز جمعه و یا اشتغال به کسب و کار و بی‌اعتنائی به غریق و حریق و مانند اینها.

آداب و روش کسب

کسی که می‌خواهد وارد کسب شود، و دست به خرید و فروش بزند، لازم است اول مسائل مربوط به کسب و دستورات دینی و احکام حق را در این زمینه بداند که به حرام مبتلا نشود، در این زمینه به پاره‌ای از احادیث راجع به آداب کسب عنایت کنید:

پیامبر اسلام فرموده رعایت چهار مسئله موجب پاکی کسب و تجارت است:

الف: به هنگام خریدن جنس از دیگران، آن را کم ارزش جلوه ندهد و برای کالا عیب نشمارد.

ب- وقتی جنس را می‌فروشد بیش از اندازه از آن تعریف و تمجید نکند.

ج- جنس را همان طور که هست معرفی نماید و طرف خود را فریب ندهد و او را به خسارت نیندازد.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 171

د- به هنگام معامله و خرید و فروش از سوگند پرهیزد.

امیرمؤمنان بارها در میان بازار و در برابر بازاریان فریاد زد:

«الفقه ثم المتجر»

ای اهل کسب اول یادگرفتن مسائل و آداب کسب و کار سپس وارد تجارت شدن، و مکرر در بازارها گردش کرده می‌فرمود: کسی که وظایف و آداب خرید و فروش را نمی‌داند در بازارها نشیند و به تجارت و کسب اقدام نکند و ضمن سفارش به فروشندگان اجناس می‌فرمود:

- 1- با مشتریان سهل‌گیر باشید نه سخت‌گیر.
- 2- نسبت به خریداران نرمی کنید و سبب نزدیک شدن و رغبت آنان گردید نه این که در آنان ناراحتی و نفرت ایجاد کنید.
- 3- به حوصله و بردباری خود را زینت دهید.
- 4- از سوگند بپرهیزید.
- 5- کاملاً مراقب باشید که به دروغ آلوده نگردید.
- 6- در داد و ستد هیچ‌گونه تجاوز و ستم روا مدارید.
- 7- تا می‌توانید به کسانی که مورد ستم و تجاوز دیگران قرار گرفته‌اند مهربانی کنید و تا می‌توانید در معامله با طبقات ضعیف‌تر مدارا نمائید.
- 8- مبادا به ربا نزدیک شوید.
- 9- متاع را به اندازه دهید و حق مردم را به واسطه کم‌فروشی از بین نبرید.
- 10- با رعایت نکردن شرایط کسب و تجارت صحیح سبب فساد در روی زمین نگردید و ضمناً می‌فرمود: تاجر باید به اندازه حق خود بگیرد و حق دیگران

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 172

را نیز تمام و کامل بدهد و گرنه فاجر و بدکار می‌باشد، و بدکار نیز به نتایج زشت کاری‌های خود گرفتار و مبتلا خواهد شد.

حضرت صادق (ع) کسی را که به قصد تجارت عازم سفری بوده است به این کلمات نصیحت فرمود:

- 1- بر تو باد که زیانت راستگو باشد.
 - 2- عیبی را که در متاعت هست پنهان مکن.
 - 3- کسی را مغبون مکن «به ویژه آن که به تو اعتماد کرده است» که حلال نیست.
 - 4- راضی مشو برای دیگران، مگر همان طور که میل داری دیگران آنگونه با تو معامله و رفتار کنند.
 - 5- حق بگیر و حق بده.
 - 6- کمتر از آنچه باید بدهی تحویل نده و در خرید و فروش تقلب و دورویی مکن.
- از سوگند دوری کن و آگاه باش که تاجر راستگو جزء بندگان صالح و شایسته خداست. «1»

داستان تجارت دوست امام صادق

هنگامی که یکی از تجار که خود را از پیروان امام صادق (ع) می دانست قصد سفر تجارتي داشت امام شاید برای این که او و تاجر دیگر شیعه را به مسایل مربوط به تجارت آگاه تر سازد پیشنهاد کرد که اگر راضی باشد سهم مختصری نیز از جانب امام به او داده شود که در این تجارت مورد استفاده قرار گیرد، آن شخص با خوش روئی این پیشنهاد را پذیرفت و خداحافظی کرد و رفت، پس از

(1) - با دستورات اسلام آشنا شویم، ص 246.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 173

چندی که بازگشت اصل مبلغ را با معادل آن به عنوان سود در برابر حضرت گذاشت، حضرت فرمود در این سفر کوتاه چه شد که این سود زیاد و منفعت برابر با سرمایه‌ی عائد شده است؟!!

آن مرد گفت وقتی با همکاران خود نزدیک کشور مورد نظر شدیم، فهمیدیم متاعی که در اختیار داریم و در آنجا کمیاب است و مورد حاجت و نیاز مردم نیز هست، به این خاطر قرار گذاشتیم متاع را به قیمتی گران بفروشیم و کمتر از آن به دست مشتری ندهیم لذا نفع زیادی عاید ما شد، حضرت اصل سرمایه‌ای که برای تجارت پرداخت کرده بودند برداشت و آن سود را نپذیرفت، و یادآوری کرد که مسلمان نباید از اینگونه موقعیت‌ها سوء استفاده کند و جنس مورد نیاز را به چند برابر قیمت بفروشد تا مردم را که ناچار از تهیه آن جنس هستند در مضیقه اقتصادی قرار دهد، و بخاطر سود خود در ناراحتی عمومی و بالا رفتن سطح قیمت‌ها اثر منفی بگذارد. «1» شاید بتوان گفت: آنچه مردم را در عمل نکردن به آداب کسب و تجارت، و رعایت نکردن حلال و حرام به خدا و سنت پیامبر و امامان و اادار می‌کند صفت ناپسند حرص به اندوختن ثروت است، انسان وقتی به درآمد حلال، و روزی قطعی خداوند قناعت نکند و بر اثر شدت محبت به مال در گردونه‌ی جمع ثروت وارد شود به حالت حرص و زیاده خواهی از هر راه و از هر کجا باشد دچار می‌شود، و برای جمع مال از آداب و قوانین کسب چشم می‌پوشد، و به حقوق مردم تجاوز می‌کند، و به هر حرامی در امر تجارت آلوده می‌گردد.

از امیرمؤمنان درباره‌ی حرص سؤال شد، حضرت پاسخ داد:

(1) - وسائل ج

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 174

«هو طلب القلیل باضاعة الكثير:» «1»

حرص طلب چیزی اندک و بی‌مقدار به وسیله‌ی تباه ساختن چیزی بسیار و با ارزش است.

احتمالاً مراد از طلب اندک در برابر تباه ساختن گوهری با ارزش هزینه کردن همه عمر گران‌بها برای بدست آوردن متاع اندک فانی شونده و از دست رفتنی باشد که نهایتاً سعادت ابدی و آخرت سرمدی را هم نابود خواهد کرد.

بسیاری از مردم متأسفانه دچار این زیان غیر قابل جبران و این خوی زشت شیطانی و بیماری مهلك می‌باشند.

اینان شبانه روزیا تلاش بی‌وقفه و کوششی فوق طاققت دنبال به دست آوردن ثروت بدون حساب از هر راهی گرچه نامشروع و ضربه زنند به مردم باشد هستند، و حتی استراحت و خواب و خوراک لازم را بر خود ممنوع نموده، و هیچگونه راحت و آسایشی را برای خود نمی‌خواهند، و چه بسا موفق نشوند با زن و فرزند نشستی داشته و از آنان تفقد کرده و همراه آنان بر سر يك سفره بنشینند.

حضرت باقر (ع) می‌فرماید:

«مثل الحریص علی الدنيا مثل دودة القز كلما ازدادت من القز علی نفسها لقا كان ابعدها من الخروج حتی تموت غماً.»
«2»

داستان شخص حریص و زیاده‌خواه نسبت به مادیات و پول و ثروت، داستان کرم ابریشم است که هر اندازه تنیدن تار ابریشم را زیاد می‌کند و تاری از آن بر اطراف

(1) - بحار ج 73 ص 167.

(2) - کافی ج 2 ص 316.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 175

وجود خود می‌تند به همان اندازه از خارج شدن از پيله و نجاتش از آن زندان خود ساخته دور می‌شود، و راه خروجش مسدودتر می‌گردد تا بر اثر غم و اندوه نابود شود.

آری حریص بر امور مادی و عاشق دل‌باخته ثروت هر چه برای ازدیاد مال و افزودن اسکناس بکوشد، برای هلاکت جسمی و فکری و روحی خود کوشش بیشتری کرده است، زیرا هر چیزی از امور مادی که همه وجود انسان را تسخیر کند و آدمی برای به دست آوردنش و ازدیادش فعالیت بیش از طاققت کند سبب هلاکت و از پا در آمدن است.

آتش هنگامی که شعله بیشتر بکشد، و زبانه‌ی سخت‌تری از خود نشان دهد، و از کنترل خارج گردد به صورت عاملی مهلك و زیان‌بخش درمی‌آید، که ممکن است در اندك زمانی خانواده‌ها و کاسبان و تاجران را از اوج زندگی به حضيض سقوط بکشاند، و آنان را به خاک سیاه بنشانند.

طغیان آب به صورت سیل‌های غیر قابل کنترل سبب ویرانی مزارع، جاده‌ها، خانه‌ها و کارخانه‌هاست.

آتش بسیار بسیار مفید است، در صورتی که در کنترل و به اندازه‌ی لازم باشد، آب بسیار بسیار سودمند است در صورتی که به اندازه باشد، و از آن چشمه‌ها به جریان افتد، و رودها پر شود، و مزارع و باغات سیراب گردد، و در حد متعادل به خانه‌ها برسد.

ثروت و مال خوب است به شرطی که از راه حلال و مشروع و با حفظ حقوق مردم به دست آید، و تحصیلش موجب تعطیل وظائف و تکالیف الهی و انسانی نگردد، و انسان از مال به دست آورده برابر با شئونش هزینه کند و مازاد آن را در مسیر زکات و خمس و انفاق و صدقه و امور خیر مانند ساختن مدرسه،

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 176

مسجد، درمانگاه، بیمارستان، پل، جاده، و حوزه‌ی علمیه قرار دهد، تا از طرفی فضای زندگی دنیائی حیات طیبه شود، و از طرف دیگر آخرت آدمی آباد گردد.

حضرت باقر (ع) در وصیتی به جابر فرمود:

«و اطلب بقاء العز باماتة الطمع، و اذفع ذل الطمع بعزّ اليأس، و استجلب عز اليأس ببعده المهمة:» «1»

عزت جاودان را در سایه‌ی نابود کردن طمع بخواه، و زبونی حرص و طمع را به عزت چشم پوشیدن از مال و منالی که در دست مردم است از خود بران، و عزت چشم پوشی از مال مردم را به سبب بلند همتی به سوی خود جلب کن.

امام صادق (ع) فرمود:

«من تعلق قلبه بالدنيا، تعلق قلبه بثلاث خصال: هم لا يفنى، و امل لا يدرك، و رجاء لا ينال:» «2»

آن کس که دلش خارج از حد طبیعی به امور مادی بسته شود، و به اسارت پول خواهی افزون از اندازه در آید، خود را دچار سه خصلت کرده است: غم و اندوهی که پایان ندارد، آرزویی که قطعاً به آن نخواهد یافت، و امیدی که به متعلق آن نخواهد رسید.

لقمان در سفارشی به فرزندش گفت:

(1) - سفينة البحار ج، ص 93.

(2) - کافی ج 2 ص 320.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 177

«و اقنع بما قسم الله ليصفوا عيشك، فان اردت ان تجمع عز الدنيا فاقطع طمعك مما في ایدی الناس فانما بلغ الانبياء و الصديقون ما بلغوا بقطع طمعهم.» «1»

فرزندم به آنچه از مال دنیا از طریق مشروع خداوند نصیب تو نموده قانع باش، تا زندگی با صفا و و گوارا و پاك و پاکیزه شود، و اگر خواستی همه عزت دنیا را به دست آوری ریشه طمعت را نسبت به ثروتی که در دست مردم است قطع کن، زیرا پیامبران و صدیقان به مقامات و درجاتی که رسیدند به سبب پاك بودن وجودشان از طمع بود.

حضرت صادق در کلامی بسیار بسیار با ارزش و راه گشا به صحابی با کرامت خود حماد بن عیسی فرمود:

«یا حماد طالبا للعلم آناء الليل و النهار و ان اردت ان تقر عینای و تنال خیر الدنيا و الآخرة فاقطع الطمع مما في ایدی الناس.» «2»

ای حماد در همه شب و روز خواهان دانش باش و اگر خواستی دلم را شاد کنی و به خیر دنیا و آخرت بررسی ریشه طمعت را از ثروت و مالی که در دست مردم است قطع نما.

خواری و بی آبرویی مرد طمع کار

(1) - سفينة البحار، باب حرص و طمع ص.

(2) - سفينة البحار ج ص.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 178

بهلول دانشمند برجسته‌ای که برای حفظ جان‌اش از جنایت کاری مأموران بنی عباس خود را به دیوانگی زده بود، آنچه پول از مخارجش زیاد می‌آمد در گوشه‌ی خرابه‌ای زیر خاک پنهان می‌کرد تا پول‌ها به سیصد درهم رسید.

یک روز ده درهم زیاده از مخارجش را برداشته به طرف خرابه رفت تا ضمیمه‌ی پولهایش کند، مرد کاسبی در همسایگی آن خرابه از جریان آگاه شد، همین که بهلول پول را پنهان کرد و از خرابه دور شد، آن مرد وارد خرابه شد و پول‌ها را از زیر خاک بیرون آورده و از آنجا دور شد، تا آن را به اموال خود، ضمیمه کند.

بهلول پس از چند روز به خرابه آمد تا به پول خود سرکشی کند، هنگامی که خاک را کنار زد اثری از پول خود ندید، فهمید که دستبرد به پول کار همان کاسب همسایه است، بهلول نزد مرد کاسب آمد و گفت: من خواهشی دارم و می‌خواهم به شما زحمتی بدهم و آن این است که می‌خواهم پول‌هایی را که در مکان‌های مختلف پنهان کرده‌ام جمع زده و نتیجه‌ی آن را برایم بگوئی، زیرا نظرم این است که تمام آن‌ها را از مکان‌های متفرق بردارم و در جایی که مقدار سیصد درهم پنهان نموده‌ام قرار دهم زیرا محل سیصد درهم از مکان‌های دیگر امن‌تر است.

کاسب بسیار خوشحال شد! و حاضر شد پول‌های بهلول را جمع بزند، بهلول یک یک پس‌اندازهای خیالی را با نام محل‌هایش می‌گفت و کاسب جمع می‌زد تا مجموع آن‌ها به سه هزار درهم رسید، در این هنگام از جای برخاسته و از کاسب خداحافظی کرد و رفت

مرد کاسب پیش خود گفت چه خوب است سیصد درهم را به محلش بازگردانم تا سه هزار درهم جمع شده را به دست آورم، لذا آن را به همان محل بازگردانید.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 179

بهلول پس از چند روز دیگر به خرابه آمد و سیصد درهم را یافت، پولها را برداشت و به جای آن غایط کرد و روی آن خاک ریخت و از خرابه خارج شد، مرد کاسب که در کمین بهلول بود و چشم به سه هزار درهم داشت پس از خروج بهلول به خرابه رفت و همین که خاک را کنار زد دستش در کثافات فرو رفت. بسیار دچار حسرت شد و به زیرکی و نقشه‌ی بهلول آگاهی یافت.

بهلول پس از چند روز دیگر نزد کاسب آمد و گفت: خواهش می‌کنم این چند رقم جدید را برای من حساب کنی و شروع به گفتن کرد، هشتاد درهم به اضافه‌ی پنجاه درهم، به علاوه صد درهم و آنگاه پس از ذکر چند رقم گفت: مجموع این مبلغ را به بوی بدی که از کف دستت استشمام می‌کنی بیفزای سپس بین چقدر می‌شود؟! این را گفت و پا به فرار گذاشت، کاسب به تعقیب او برخاست ولی به وی نرسید و جز ذلت و شرمساری و اندوه تأسف که محصول تلخ طمع او بود برایش باقی نماند!!

ای کاش حریصان و طمع‌کاران از کسانی که پیش از آنان بودند و اینان آنان را می‌شناختند که عمری را با حرص و طمع ثروت کلان اندوختند و بدون این که کاری برای آخرت خود انجام دهند ثروت را به وارثان بی‌تقوا و کم‌تقوای خود واگذاشتند و مردند و به زیر خاک رفتند عبرت می‌گرفتند!

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 180

تفسیر آیه 31

إِنْ يَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا.

اگر از گناهان بزرگ و کبیره‌ای که از آنها نمی‌شوید دوری کنید و دامن به آنها آلوده ننمائید گناهان کوچک شما را محو می‌کنیم و شما را به جایگاهی ارزشمند و نیکو می‌آوریم.

شرح و توضیح

آیه‌ی شریفه از آیات بسیار قابل توجه قرآن مجید است، که گناهان را به دو بخش تقسیم کرده است: گناهان کبیره و سیئات، و اعلام نموده اگر از کبائر اجتناب نمائید، سیئات از پرونده‌ی شما محو می‌شود، و به عنایت و رحمت حق در جایگاه کریمانه‌ای وارد خواهید شد، در این جا لازم است تا جایی که اقتضا دارد به گناهان کبیره و آثار آن در فرد و خانواده و جامعه بپردازم تا با روشن شدن مصادیق کبیره سیئات معلوم شود.

اولاً از روایات بسیار مهم که برخی از آنها جزء روایات صحیحه است، به خصوص از روایات نقل شده از حضرت صادق و موسی بن جعفر به صراحت

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 181

استفاده می‌شود که منظور از گناهان کبیره در قرآن مجید گناهیانی است که خداوند به مرتکب آنها وعده‌ی آتش داده است:

«الكبائر کلّ ما اوعد الله عليه النار:» «1»

صاحب کتاب فقهی ماندگار و جاویدان عروة الوثقی علامه فہام مرحوم سیدکاظم یزدی که بحث‌های مهم علمای حدیث و فقهای بزرگ را در رابطه با گناهان کبیره مطالعه نموده و در ردّ ایراد علمی آنان دقت کرده نهایتاً به این نتیجه رسیده که درباره‌ی شناخت کبائر این گونه از نظر علمی و فقهی فتوا دهد.

«المعصية هي كل معصية و رد النص بكونه كبيرة. كجملة من المعاصي المذكورة في محلها، او ورد التوعيد عليها في الكتاب او السنة صريحاً او ضمناً، او ورد في الكتاب او السنة كونه اعظم من احدي الكبائر المنصوصة او الموعود عليها بالنار او كان عظيمة في انفس اهل الشرع:» «2»

1- گناه کبیره هر گناهی است که از جانب شرع به کبیره بودنش تصریح شده، مانند پاره‌ای از گناهان که در کتاب‌ها روایتی با تکیه بر روایات صحیحه ذکر شده است.

2- گناه کبیره گناهی است در قرآن مجید یا روایت به آن به طور شفاف و روشن یا به صورت کنایه و ضمنی به آن وعده آتش و عذاب داده شده است.

(2) - عروة الوثقی باب شرایط امام جماعت ص

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 182

3- گناه کبیره گناهی است که در قرآن و روایت از آن به عنوان گناهی بزرگتر از کبیره یاد شده است.

4- گناه کبیره گناهی است که نزد اهل ایمان و پای بندان به شریعت اسلامی کبیره شمرده شده به طوری که انسان یقین حاصل کند که گفته مؤمنان و اهل شرع ریشه در گفتار معصوم دارد.

صریحترین روایتی که از روایات محکم و استوار است، و یکی از قدیمیترین کتابهای حدیث، کتاب با ارزش عیون اخبار الرضا، تدوین عالم بزرگ و محدث مورد وثوق علما و فقها شیخ صدوق نقل کرده است، روایتی است که حضرت عبدالعظیم حسنی از حضرت جواد از حضرت رضا از حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام نقل کرده است که موسی بن جعفر می فرماید:

عمرو بن عبید به محضر مبارک حضرت صادق (ع) مشرف شد و پس از سلام و نشستن نزد آن حضرت این آیه را قرائت کرد:

الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ «1»

سپس ساکت شد، حضرت صادق (ع) به او فرمود: علت سکوت چیست؟ عرضه داشت دوست دارم کبائر را از طریق آیات قرآن بشناسم حضرت فرمود: بزرگترین گناه در میان کبائر شریک قرار دادن برای خداست: خداوند می فرماید:

مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ: «2»

(1) - نجم 32.

(2) - مائده 72.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 183

و هر کس برای خدا شریکی به عنوان معبود قرار دهد، قطعاً خداوند بهشت را بر او حرام می‌سازد.

و بعد از شرك به حق ناامیدی از رحمت خداست، که خداوند نسبت به آن می‌فرماید:

لا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ: «1»

و از رحمت خداوند جز کافران ناامید نمی‌شوند.

سپس احساس امن از عذاب خداست، خداوند می‌فرماید:

فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ: «2»

و از عذاب خدا جز کافران خود را در امان نمی‌دانند و از کبائر عاق پدر و مادر شدن است، خدای سبحان عاق را سرکش و بدبخت قرار داده است:

جَبَّاراً شَقِيًّا: «3»

و کشتن انسانی که خداوند جانش را محترم دانسته مگر این که کشتنش بر اساس حق مانند قصاص باشد، خداند بزرگ دربارهی عذاب قاتل می‌فرماید:

فَعَزَّازُوهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا: «4»

پس کیفر او دوزخ است در حالی که در آن جاودانه است.

و از گناهان کبیره تهمت زدن به پاکدامن است، خداوند می‌فرماید:

(1) - یوسف 87.

(2) - اعراف 99.

(3) - مریم 32.

(4) - نساء 92.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 184

لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ: «1»

آنان که به زنان پاکدامن مؤمن تهمت زنا بزنند در دنیا و آخرت مورد لعنت هستند و برای آنان عذاب بزرگی مقرر است. و دیگر خوردن مال یتیم به صورتی ظالمانه است، خداوند درباره‌ی خوردندگان مال یتیم می‌فرماید:

إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا: «2»

خوردندگان مال یتیم جز این نیست که در شکم‌هایشان آتش می‌خورند، و به زودی در آتش فروزان درآیند.

از گناهان کبیره فرار از میدان جهاد است، در این زمینه خداوند می‌فرماید:

وَ مَنْ يُؤْمِدْ يُؤْمِدْ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِعَصَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ: «3»

و هر کس در هنگامه‌ی جنگ و جهاد در راه خدا به آنان پشت کند و راه فرار در پیش بگیرد، سزاوار خشمی سنگین از جانب خدا گردد، و جایگاهش دوزخ است و دوزخ بازگشت‌گاه بدی است مگر این که گریزش برای انتخاب محلی دیگر جهت ادامه نبرد با دشمن یا پیوستن به جمعی تازه نفس از مجاهدان برای حمله به دشمن باشد.

و دیگر خوردن ربا و تصرف در مال ربوی است چرا که خداوند بزرگ می‌فرماید:

(1) - نور 23.

(2) - نساء 10.

(3) - انفال 16.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 185

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ: «1»

کسانی که رباخوار هستند، در میان مردم جهت امر معیشتشان در تکاپو نیستند، مگر مانند تکاپوی کسی که شیطان او را با تماس خود دچار اختلال روانی کرده است.

از گناهان بزرگ جادوگری و سحر است، خداوند متعال می‌فرماید:

وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ: «2»

قطعاً یهود می‌دانستند، هر کس خریدار سحر و جادو باشد، و جهت زیان زدن به مردم وارد این کار شوند، هیچ بهره‌ای از رحمت خدا در آخرت ندارند.

از دیگر گناهان کبیره زناست، خداوند درباره‌ی آن می‌فرماید:

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا (68) يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا: «3»

و هر کس مرتکب زنا شود، به کیفر سختی برسد، عذابش روز قیامت دو چندان شود، و در آن با خوار و سرشکستگی جاودانه خواهد بود.

از دیگر گناهان کبیره سوگند دروغ است، خداوند نسبت به آن می‌گوید:

الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بَعْدَ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ «4»

(1) - بقره 265.

(2) -

(3) - فرقان 69.

(4) - آل عمران 77.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 186

کسانی که پیمان خدا را [که توحید و نبوت و امامت و قرآن است] برای رسیدن به مقاصد مادی به بهائی اندک می فروشند برای آنان در آخرت هیچ بهره ای نخواهد بود.

از گناهان کبیره خیانت به مردم و کینه ورزی به برادران ایمانی است خداوند می فرماید:

وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا عَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: «1»

و هر کس خیانت کند روز قیامت همراه آنچه به آن خیانت کرده بیابد.

از گناه کبیره نپرداختن زکات واجب است، زیرا خداوند متعال فرموده است:

فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ: «2»

پس پیشانی و پهلو و پشتشان را با ثروتی که به آن بخل ورزیدند و در آتش دوزخ گداخته شده داغ کنند.

از گناهان کبیره شهادت به ناحق و کتمان شهادت است، خداوند می فرماید:

وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آتِمٌ قَلْبُهُ: «3»

و کسی که شهادت را کتمان کند تا حق به حق دار نرسد قطعاً قلبش گناهکار است.

از گناهان کبیره نوشیدن هر نوع مستکننده است خداوند از آن چنان که از پرستش بتان نهی کرده است به شدت نهی نموده است.

(1) - آل عمران 161.

(2) - توبه: 35.

(3) - بقره 283.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 187

از کبائر ترك نماز از روی عمد است و نیز از معاصی کبیره هر چیزی است که خداوند از آن به عنوان فریضه یاد کرده است، دلیل کبیره بودنش این است که رسول خدا فرمود:

«من ترك الصلاة متعمداً فقد برء من ذمة الله و ذمة رسوله:»

کسی که نماز را از روی عمد ترك کند از امان خدا و پیامبرش بیرون رفته است.

از کبائر شکستن عهد و پیمان و قطع رحم است چرا که خداوند بزرگ دریاره‌ی مرتکبین این دو گناه می‌فرماید:

هُمُ اللَّعْنَةُ وَ هُمْ سُوءُ الدَّارِ*

برای آنان لعنت و فرجام و دشوار بد سرای آخرت است.

امام هفتم می‌فرماید: عمرو بن عبید در حالی که فریادش به گریه بلند بود از محضر امام صادق بیرون رفت و در وقت رفتن گفت: کسی که بدون رجوع به شما اهل بیت فتوا دهد، و با شما در فضیلت و دانش به نزاع برخیزد به نابودی و هلاکت دچار شده است.

و نیز در روایتی که صدوق در عیون اخبار الرضا نقل می‌کند می‌گوید فضل بن شاذان از حضرت رضا روایت می‌کند که آن حضرت در نامه‌ای به مأمون عباسی گناهان کبیره را به این صورت برشمردند:

قتل نفس محترمه، زنا، سرقت، خوردن مشروب مستکننده، عاق والدین، فرار از جنگ، خوردن مال یتیم به ظلم، خوردن میته و خون و گوشت خوک و قربانی شده برای بتان بدون ضرورت، خوردن ربا، خوردن حرام، قمار، کمفروشی، تهمت به زنان پاکدامن مؤمن، لواط، ناامیدی از رحمت خدا، احساس امنیت از عذاب حق، دل‌سردی از مهر و رحمت پروردگار، کمک به ستمکاران،

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 188

میل و رغبت به ظالمان، سوگند دروغ حبس حقوق دیگران بدون تنگدستی و فقر مالی، دروغ، کبر، اسراف، تبتذیر، خیانت، دروغ، کبر، اسراف، تبتذیر، خیانت، سبک شمردن فریضه‌ی حج، جنگ با اولیاء خدا، اشتغال به امور بیهوده و بی‌فایده، پافشاری بر گناه.

برای هر يك از گناهان کبیره و آثار دنیوی و اخروی آن آیاتی در قرآن مجید و روایات مهمی در کتب حدیث است، که رجوع به آن آیات و روایات شما را با حقایقی بسیار با ارزش آشنا می‌کند، که معرفت به آن آیات و روایات هم سازنده و هم بازدارنده است.

پس از بیان برخی از گناهان، و توضیح برخی از حقوق زنان و اشاره به مال حرام و باطل و بیان توبه و رحمت خدا دوباره مردان را نسبت به حقوق زنان و راه‌حل اختلاف میان زن و شوهر توجه می‌دهد.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 189

تفسیر آیه 32

وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَ سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا.

و نعمت‌ها و ثروت فراوانی که خدا به سبب آن، برخی از شما را بر برخی برتری داده آرزو نکنید، [که آرزویش مایه‌ی حسد و فساد است، این تفاوتها و برتری‌ها لازمه‌ی زندگی دنیا و بر پایه محاسبات حکیمانه است در هر صورت] برای

مردان از آنچه به دست آورده‌اند بهره‌ای است، و برای زنان هم از آنچه کسب کرده‌اند نصیبی است، به جای چشم‌داشت به ثروت و مکنت دیگران با کمك تقوا و عمل صالح و دعا از فضل و احسان خدا بخواهید یقیناً خدا همواره به همه چیز داناست.

شرح و توضیح

در آیه‌ی شریفه به چند مسئله‌ی مهم طبیعی، مادی و معنوی اشاره شده است:

1- خداوند مهربان هر گونه نعمتی که مورد نیاز انسان بوده بر سر سفره‌ی طبیعت قرار داده، و در این زمینه نه این که کمبودی وجود ندارد، بلکه فراوانی نعمت و گستردگی سفره تا جایی است که اگر توزیع عادلانه صورت بگیرد و فساد در اقتصاد پایان پذیرد، و تقسیم ملت‌ها به زور مدار و ضعیف، ارباب و رعیت، سلطه‌گر و زیر بار سلطه، استعمارگر و استعمار شده برچیده شود، چندین

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 190

برابر جمعیت فعلی روی زمین از سفره‌ی نعمت حق به شکلی حکیمانه و تفاوتی طبیعی و قابل قبول بهره‌مند خواهند شد، این بهره‌مندی نه بصورت غیر عادلانه و ظالمانه است بلکه بر اثر شایستگی‌های بدنی و عقلی و علمی صورت خواهد گرفت، و برخی از مردم از لحاظ در اختیار داشتن نعمت حق بر برخی دیگر پیش خواهند بود، که البته قرآن مجید برای هزینه شدن مازاد نعمت آنان طرق صحیح و درستی را طرح کرده است.

اگر کسی از باب شایستگی و قدرت بدنی و عقلی و علمی به صورت مشروع بیش از دیگران از مال و نعمت برخوردار شد، در حقیقت مورد احسان و لطف بیشتر حق قرار گرفته و تفاوت او را در ظاهر زندگی و بر پایه‌ی امور مادی باید شعاع حکمت و فضل حضرت حق دانست.

آنان که از نعمت‌های خدادادی کمتر از آن شخص یا دیگر اشخاص برخوردارند، نباید در گردونه‌ی چشم و هم‌چشمی و آرزوی دستیابی به داشته‌های دیگران قرار گیرند، زیرا غفلت از کرم و خزانگی بی‌نهایت حق، و چشم دوختن به داشته‌ی دیگران، و آرزوی دستیابی به حق ملکی و ثروت مشروع مردم اسباب و علل گناه را در باطن انسان، و در ظاهر انسان فراهم می‌آورد، و باطن را دچار حسادت شدید، و دیگر رذائل اخلاقی و کینه و دشمنی نسبت به دارندگان نعمت می‌کند، و ظاهر را آماده هجوم به داشته‌های دیگران از طریق فتنه، مکر و حيله، دزدی و غصب و می‌نماید، و زمینه هلاکت و تیره‌بختی را به خاطر مالی اندک و متاعی محدود مساعد می‌کند.

قناعت به حق طبیعی خود، و آنچه که از باب شایستگی نصیب انسان می‌گردد، و حفظ امنیت و آرامش درون با تکیه بر خداوند و عنایات مادی او

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 191

گرچه به صورتی که انسان آرزو می‌کشد گسترده نباشد، انسان را از آلوده شدن به گناهان باطنی و ظاهری مصونیت می‌دهد، و موجبات رضایت حق را فراهم می‌کند و راه رسیده به فیوضات ربانیه را در دنیا و ورود به بهشت در آخرت هموار می‌نماید.

قطعاً دست‌اندازی به داشته‌های دیگران از طریق حرام و از راه باطل ریشه در گناهان باطنی دارد، و سلب حق دیگران و اکل مال به حرام گناه کبیره است و جز خرابی دنیا و آخرت انسان را به دنبال نخواهد داشت.

انسانی که دچار حسد است، و دلی مالا مال از کینه به دیگران به خاطر داشته‌های آنان دارد، و آتش خطرناک طمع و حرص در قلب او شعله‌ور است، اگر به جای طرح نقشه‌های شیطانی برای دست‌اندازی به مال دیگران، به پاک‌سازی درون و برونش اقدام کند، وسعی در زدودن حسد و کینه و حرص و طمع از باطنش نماید به فرموده‌ی پیامبر بزرگ اسلام به میدان جهاد اکبر قدم گذارده، و پیروزی‌اش بر نفسانیات ابلیسی سبب می‌شود که راه برکات خداوندی به رویش بازگردد، و به جای رسیدن به مال حرام، به فضل و احسان خدا برسد، و خیر دنیا و آخرتش از طریق این جهاد تأمین گردد.

2- از آیه‌ی شریفه استفاده می‌شود که برخلاف تصور برخی از ملت‌ها در بسیاری از روزگاران و حتی اندیشه انحرافی بعضی از مردم فعلی کروی زمین که زن را شایسته‌ی برخورداری از مالکیت، و محصول زحمت خودش نمی‌دانستند و نمی‌دانند، و با این اندیشه غلط چه ظلم‌ها که در تاریخ به جنس زن صورت گرفت و اکثر در معرض غارت اموالش به دست کسانش بود، زن همانند مرد بدون کمترین تفاوت شایسته مالکیت است، و آنچه را از دسترنج مشروع خود

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 192

مانند خیاطی، کتابت، معلمی و دیگر کارهای مثبت یا از راه هدیه و ارث و بخشش و نفقه و مهریه به دست می‌آورد ملک شخصی اوست، و مانند مردان که حق هر گونه تصرف صحیح در مال خود را دارند، زنان هم حق تصرف دارند، و هیچ‌کس اعم از شوهر و اقوام و فرزندان بی‌اجازه او حق کمترین تصرفی در مال او را ندارند، و بدون رضایت او تصرف

در مالش مصداق یقینی اکل مال به باطل است، آری برای مردان نصیب و بهره‌ای از ثمره زحمتشان مقرر است، و برای زنان هم بدون تفاوت با مردان ثمره و نصیبی از کسب و زحمت مشروعشان مسلم است.

برخی از مفسران نصیب را در آیه شریفه جهت معنوی داده می‌گویند هر مردی برابر با انجام تکالیف و مسئولیت‌های شرعی و قدم‌های مثبتی که در عبادت رب و خدمت به خلق برداشته بهره‌ای از پاداش و ثواب اخروی برای اوست، و هر زنی نیز بدون تفاوت و اختلاف با مرد، نسبت به انجام تکالیف شرعی‌اش مالک ثواب اخروی است.

و گروهی هم نصیب را ترجمه به ارث کرده‌اند می‌گویند مرد از ارث نصیبی دارد، و زن هم از ارث بهره‌ای را داراست، و باید به ارثی که خداوند مقرر نموده گرچه کمتر از بهره مرد است رضایت کامل داشته باشد و بکوشد که دچار آرزوی بیش از حدّ که مایه حسد و حرص و نهایتاً دست اندازی به داشته دیگران است نگردد.

البته آیه شریفه در طرح مسئله نصیب، تحمل همه این معانی را دارد، و این از محسنات و زیبایی‌های قرآن مجید است.

3- مرد و زن به حقیقت اگر خود را به افزون‌تر از آنچه در اختیار دارند نیازمند می‌بینند، برای دست یافتن به آن بهترین راه این است که به درگاه

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 193

حضرت حق روی آورند و با تضرع و زاری از وجود مقدسش بخواهند که آنان را از فضل و احسانش بهره‌مند سازد، و نعمتی بیش از نعمت دیگران در اختیار آنان بگذارد، و از حضرتش آنچه را می‌خواهند به شرط بخواهند و آن این که بگویند خداوندا تو به هر چیز دانائی، اگر این نعمت افزونی که از تو می‌خواهیم برای ما فسادی به دنبال ندارد، و سبب علوّ و طغیان ما نمی‌گردد، و از ناحیه ما به کسی آسیب وارد نمی‌کند به ما عنایت کن، و اگر چنین نیست ما به همان رزق مقسوم خود قناعت می‌کنیم و از چشم داشت و دست اندازی به مال دیگران می‌پرهیزیم و به انتظار الطاف تو در زمان مقرر و موعد مسلم صبر و استقامت می‌ورزیم، و اگر در دنیا افزون از آنچه داریم بر اساس آرزوی ما به ما نرسید امید به آخرت و فضل بی‌نهایت تو در آن عرصه عدالت می‌بندیم، که **إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا**.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 194

تفسیر آیه 33

وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَ الَّذِينَ عَقَدْتُمْ أَيْمَانَكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً.

برای هر کسی از آنچه به جای گذاشته وراثتی قرار داده‌ایم که از میراث بجای مانده پدران و خویشاوندان ارث ببرند، و کسانی که با آنان پیمان [ازدواج یا پیمان‌های شرعی و عرفی] بسته‌اید سهم ارثشان را بپردازید یقیناً خداوند بر همه چیز گواه است.

شرح و توضیح

مسئله ارث و ارث بران در آیات یازدهم و دوازدهم سوره نساء در حد لازم توضیح داده شد، مفصل مسئله ارث و ارث بران در کتب فقهی مطرح است، خدانندگان می‌توانند به آن کتاب‌ها مراجعه کنند و دیدگاه عادلانه و حکیمانه اسلام را در رابطه با تقسیم ارث و میراث بران ببینند، تقسیمی که اگر غیر از آن صورت می‌گرفت ناعادلانه و ستم بر میراث بران بود.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 195

تفسیر آیه 34 - 35

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَ اللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنِ اطَّعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً كَبِيراً.

وَ إِنِ حِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِن يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيراً.

مردان کارگزاران و تدبیر کنندگان زندگی زنان هستند این کارگزاری بخاطر این است که خدا مردان را [از جهت توان جسمی و بدنی و تحمل مشکلات و قدرت تصمیم گیری صحیح و بدون احساسات زدوگنذر] بر زنان برتری داده و به سبب این که مردان از اموالشان هزینه زندگی زنان را به عنوان نفقه واجب می‌پردازند، پس زنان صالحه درست کار با رعایت قوانین شرعی و مقررات حق فرمانبردار و مطیع شوهرانند، و در برابر حقوقی که خدا به نفع آنان بر عهده

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 196

شوهرانشان نموده است در غیاب شوهر حقوق و اموال و اسرار شوهران را حفظ می‌کنند.

و زنانی که از سرکشی و نافرمانی آنان بیم دارید در مرحله اول پندشان دهید و با نصیحت به فرمان بردن از خود بازشان گردانید، و اگر نشد از آنان در خوابگاه دوری کنید و راه قهر و قطع رابطه حکیمانه در پیش گیرید، و اگر اثر نبخشید [به گونه‌ای که سبب آزار بدنی آنان نشود، و کار به دیه نرسد] آنان را مورد تنبیه قرار دهید، نهایتاً اگر به فرمان بردن از شما بازگشتند هیچ راهی برای آزار دادن آنان مجوئید، به یقین خداوند بلند مرتبه بزرگ است.

و شما ای حاکمان شرع و عقلا و بزرگان خانواده، اگر از ناسازگاری و جدائی میان زن و شوهر بیم داشتید، پس قاضی و داوری از خانواده مرد، و داوری از خانواده زن برای رفع اختلاف برانگیزید که اگر هر دو داور به حقیقت قصد اصلاح میان زن و شوهر را داشته باشند خداوند میان آنان توافق و سازگاری ایجاد می‌کند تا به صلاح زن و شوهر قضاوت نمایند یقیناً خدا همواره به نیت و اعمال شما دانا و آگاه است.

شرح و توضیح

دو آیه شریفه متضمن مسائل بسیار مهم برای تحکیم و استواری میان زن و شوهر، و راه‌گشا برای حل مشکلات و اختلافات آنان، و تشکیل دادگاه خانواده در چهارچوب خانه و بیرون از دادگاه‌های عریض و طویل دولتی است، دادگاهی که زن و شوهر را در فضای پاک خانه آشتی می‌دهد و از این که با رفت و آمدهای طولانی در دادگاه‌های دولتی، عمر آنان را هدر دهد، و دچار عوارض

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 197

گونگون و گاهی فسادانگیز کند امنیت می‌دهد، و هر چه زودتر آنان را به حقوق خودشان می‌رساند، و از به وجود آمدن آتش کینه و حقد و غضب و دشمنی جلوگیری می‌کند.

1- از طریق علم و تجربه و مشاهدات حسی و راه‌های دیگر این حقیقت روشن و مسلم است که نوع مردان از نظر توان جسمی و قدرت تصمیم‌گیری غیر عجولانه و بدور از عواطف و احساسات آنی و زودگذر، و گاهی از نظر کسب و تجارت و به دست آوردن مال و ثروت و مهم‌تر از همه از جهت مدیریت بر زنان برتری دارند، و بر آنان مقدم هستند، لذا زنی که شوهر می‌کند انصاف نیست که با وجود برتری ظاهری مرد مدیریت عرصه خانه و خانواده را بر عهده بگیرد و زیر بار مسئولیت‌های سنگین و فشار حوادث و پیش آمدها برود، طبع مسأله اقتضا دارد که زن با حفظ شخصیت و کرامتش بر اساس خواست حکیمانه حق و مقتضای وضع مرد، مدیریت و کارگزاری مرد را نسبت به خود و فرزندان و خیمه زندگی بپذیرد و با تسلیم به خواسته خداوند، عرصه آرام و به دور از جنجال و عوارض روزمره را برای خود فراهم آورد.

یقیناً اگر زن بخواهد نسبت به شوهرش حالت حاکمیت و سلطنت بگیرد، و بی‌در و پیکر و همسرش فرمان براند، و هر خواسته غلط و نابابی را بر او تحمیل کند، و بیرون از قواعد شرعی و عقلی و عرفی با او زندگی کند، طبع مرد را نسبت به خود رم می‌دهد، و وی را دچار آزرده‌گی خاطر می‌کند، و محبت و عشق و علاقه‌اش را به زن لطمه زده و سست می‌کند، و آرامش او را سلب می‌نماید و نهایتاً کار به اختلاف و نزاع می‌کشد و دردسر ایجاد کرده، گاهی مشکل را به جایی که قابل حل نخواهد بود می‌رساند، و خدای ناخواسته پای

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 198

طلاق را که مبعوض‌ترین حلال است به میان می‌کشد و نظام خانواده را ویران می‌سازد، و زن را به بی‌شوهری و شوهر را به تنها شدن از همسر سوق می‌دهد و اگر دارای فرزند یا فرزندان باشند، فرزندان را دچار افسردگی و سرانجام گرفتار سردرگمی و فشار عصبی و تیره‌بختی می‌کند!!

زن اگر نسبت به مدیریت درست و صحیح مرد که وظیفه اسلامی و انسانی مرد است تن دهد، و از شوهر در امور عرفی مثبت و مسائل اسلامی و اخلاقی اطاعت کند، و حقوق مرد را رعایت نماید چنان که بر مرد هم واجب است حقوق زن را مراعات کند، و از تدبیر عاقلانه مرد و کارگردانی صحیح او بهره‌برد، سبب يك زندگي پاك و آرام و پر از امنیت و ارزش خواهد شد، و كمك بسیار مهمی برای مرد در جهت فعالیت او در بیرون خانه است، تا بتواند به کسب و کارش برای اداره معیشت خانه و خانواده با خیال راحت ادامه دهد.

رفتار زن به این صورت قطعاً رفتاری عبادت‌گونه است، و چنین رفتاری موجب کسب پاداش و ثواب اخروی خواهد بود، و چنین روش و برخوردی قطعاً رضایت حق را به سوی زن جلب خواهد کرد.

موضع گرفتن زن در برابر مدیریت و کارگردانی صحیح مرد علاوه بر این که امر ناپسند و خلاف خواسته حق است: **الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ** موجب آزردهی خاطر مرد و رنج باطنی او و اذیت و آزار کشیدن وی از ناهنجاری زن، و احساس هجوم به شخصیت و کرامت اوست.

زن مایه آرامش مرد آفریده شده، اگر مایه به هم زدن این آرامش گردد، بر خلاف طبیعت خلقت خود حرکت کرده و چنانچه سبب ویرانی بنای خانواده گردد از عذاب دنیا و آخرت ایمن نخواهد بود.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 199

زن مرد آزار از رحمت حق دور، و در گردونه خشم خدا، و به هر صورت ظالم و ستمگر محسوب می شود، و قیامت سختی را برای خود رقم می زند.

از رسول خدا روایت شده است:

«لا تؤذی امرءة زوجها فی الدنيا الا قالت زوجة من الحور العین لا تؤذیه قاتلک الله فانما هو عندک دخیل یوشک ان یفارقک الینا:» «1»

هر زنی که همسرش را در دنیا آزار دهد، همسر بهشتی اش، در ملکوت عالم می گوید، او را میازار، خداوند تو را از میان بردارد، او با این آزار تو نزد تو مانند یک بیگانه است، نزدیک است که از تو جدا شود و به همسری من درآید. و نیز آن حضرت به عایشه فرمود:

«ایما امرءة تؤذی زوجها بلسانها الا جعل الله لسانها یوم القیامة سبعین ذراعا ثم عقد خلف عنقها...» «2»

هر زنی که همسرش را با درشت گوئی، و هجوم به شخصیت او، و پشت هم اندازی آزار دهد، خداوند زبانش را در قیامت هفتاد ذراع قرار می دهد، سپس به گردنش می بندد!!

و در برابر چنین زنائی نسبت به زنان صالحه و آنان که دنبال رضایت شوهر هستند فرمود:

«ایما امرءة ماتت و زوجها عنها راضی دخلت الجنة:» «3»

(2) - روح البیان ج 2، ص 248

(3) - سنن ترمذی باب رضاع 1161.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 200

هر زنی که بمیرد، در حالی که همسرش از او بخاطر رفتار درست و صحیحش، و کردار انسانی و اخلاقیاش خوشنود و راضی باشد وارد بهشت می شود.

قابل توجه زنان آزاردهنده به همسر

نافرمانی زن از خواسته‌های به حق شوهر، و ناامن کنند خانه برای همسر، و تن ندادن به کارگزاری و تدبیر مرد، و تلخی ایجاد کردن در محیط خانه، و آزار دادن به شوهر با عمل و رفتار و با زبان، و اصرار برخواسته‌های نابجا و خارج از قدرت و توان مرد همه و همه بدون شك جنبه معصیت و گناه دارد، گناه و معصیتی که خشم خدا و عذاب قیامت را در پی خواهد داشت، و قطعاً عاقلانه نیست که زنی با آزار دادن به شوهر و سرپیچی از او در امور حق، خود را مستحق عذابی کند که برای هیچ صاحب حیاتی قابل تحمل نیست.

لازم می‌دانم به چند روایت که درونمائی از عذاب قیامت را بیان می‌کند اشاره کنم.

از ابوبصیر مردی که مورد وثوق و اطمینان حضرت صادق (ع) بوده به سند صحیح روایت شده که می‌گوید به محضر حضرت صادق مشرف شدم و گفتم: ای فرزند پیامبر خدا مرا با بیان کردن عذاب الهی بیم ده که دلم به شدت دچار قساوت شده است.

فرمود: ای ابو محمد برای زندگی دور و درازی که زندگی آخرت است آماده باش، زندگی و حیاتی که نهایت و بن بست ندارد، به راستی نسبت به حیات آخرت اندیشه کن، و برای آن توشه مناسب فراهم نما.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 201

به راستی که امین وحی روزی به محضر رسول خدا آمد در حالی که قیافه‌ای در هم داشت و آثار اندوه در چهره‌اش آشکار بود، در حالی که پیش از آن هرگاه به نزد پیامبر می‌آمد خندان و خوشحال می‌آمد.

رسول خدا فرمود: ای جبرئیل چرا امروز خشمگین و اندوهناک آمده‌ای؟ عرضه داشت امروز دم‌هائی را که بر آتش دوزخ می‌دمیدند متوقف کردند، پیامبر پرسید دم‌های آتش دوزخ چیست، پاسخ داد ای رسول الهی خداوند فرمان داد که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سپید شد، پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد، آنگاه هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد، اکنون سیاه و ظلمانی است، اگر قطره‌ای از ضریع که عرق بدن زنان زناکار اهل جهنم است و در دیگرهای دوزخ جوشانده می‌شود و به عوض آب به جهنمیان می‌خورانند، در آب‌های اهل دنیا بریزند بناچار همه اهل دنیا از گندش بمیزند، و اگر يك حلقه از زنجیری که هفتاد زراع است و بر گردن اهل دوزخ می‌گذارند بر دنیا بگذارند از حرارت آن تمام دنیا بگدازند، و اگر پیراهنی از پیراهن‌های اهل آتش را در میان زمین و آسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی بد آن هلاک شوند!!

چون امین وحی این مسائل را بیان فرمود حضرت رسول و جبرئیل به شدت متأثر شدند، خداوند مهربان فرشته‌ای به سوی ایشان فرستاد که: پروردگار به شما سلام می‌رساند و اعلام می‌کند که من شما را از این که دچار عذاب شوید ایمن نمودم، بعد از آن هر وقت جبرئیل خدمت آن حضرت آمد متبسم و خندان بود.

آنگاه حضرت صادق (ع) فرمود که: در آن روز اهل آتش به عظمت دوزخ و عذاب خداوند پی‌می‌برند، و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم آن را آگاه می‌شوند، و چون دوزخیان وارد دوزخ شوند، هفتاد سال می‌کوشند تا خود را به بالای جهنم می‌رسانند، چون برسند فرشتگان عذاب با گرزهای آهن به سر آنان

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 202

می‌کوبند تا به قعر جهنم درافتند، در میان دوزخ پوست بدن آنان را تغییر می‌دهند و پوست تازه بر آنان می‌پوشانند که عذاب بیشتری را بچشند.

سپس حضرت صادق (ع) به ابوبصیر فرمود: آنچه گفتم برای تو بس است؟ عرضه داشتم آری برای من کافی است. «1» از امیرمؤمنان (ع) روایت شده: برای اهل معصیت میان آتش راه‌های باریک زده‌اند، و پاهایشان را در زنجیر کرده‌اند، و دست‌های آنان را به گردنشان غل نموده‌اند، و بر بدنهایشان از مس گداخته پیراهن پوشانیده‌اند، و جبهه‌ها از آتش برای

آنان بریده‌اند، و در میان عذابی گرفتارند که حرارتش به نهایت رسیده، و درهای جهنم را به روی ایشان بسته‌اند، و هرگز آن درها را نمی‌گشایند و ابداً نسیمی وارد آن نمی‌شود، و غمی از آنان بر طرف نمی‌گردد.

عذابشان پیوسته شدید است، و عقابشان همیشه تازه است، نه خانه‌ایشان فانی می‌گردد، و نه عمرشان به سر می‌آید، به مالک التماس و استغاثه می‌کنند که از پروردگارت بخواه به عمر ما خاتمه دهد و ما را بمیراند، و او در پاسخ گوید: همیشه در این عذاب خواهید بود. «2» به سند معتبر از حضرت صادق (ع) روایت شده است: در جهنم چاهی است که اهل جهنم از آن به خدا پناه می‌برند و آن چاه محلّ عذاب هر متکبر جبار و معاند و هر شیطان متمرد، و هر متکبری است که به روز قیامت ایمان نداشته باشد، و جای هر کسی است که با اهل بیت از در عداوت و دشمنی برآید.

(1) - تفسیر قمی 438 - بحار ج 8، ص 280 باب 24 حدیث اول.

(2) - بحار ج 8 ص 292.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 203

و فرمود: آن که در دوزخ عذابش از دیگران سبک‌تر است کسی است که در دریای آتش باشد، و دو نعل از آتش بر پایش قرار دارد، و بند کفشش آتشی است که از شدت حرارت آن مغز سرش چون آب دیگ در جوش و غلیان قرار دارد، و گمان کند که عذابش از همه اهل دوزخ بدتر است در حالی که عذاب او از همه آسان‌تر می‌باشد. «1» 2 - آیا تأمین هزینه‌های زندگی از سوی مردان که این تأمین اغلب با مشقت و زحمت صورت می‌گیرد، و گاهی برای آنان طاقت فرساست، و مسئله‌ای است که از طرف خداوند بر آنان به عنوان نفقه واجب و لازم شرعی مقرر شده است، مایه تشریح حق کارگزاری و مدیریت و سرپرستی صحیح آنان بر همسرانشان نباید باشد؟ البته پاسخ فطری و عقلی هر منصفی مثبت است، قطعاً این معنا درست نیست که مردان با کمال رغبت و به عنوان فریضه‌الهی از عرق جبین و کدّ بزمین زندگی زن را در حد لازم اداره کنند آنگاه همه مهار زندگی و طرح و نقشه آن و مدیریت و کارگزاری با سلب اختیارات مرد به دست آنان باشد.

3- زانی که در آیهی شریفه از آنان به عنوان صالحات یاد شده در حقیقت زانی هستند که به ایمان به خدا و روز قیامت آراسته‌اند، و تسلیم خواسته‌های پروردگارانند، و در برابر شوهر نرم‌خو، بردبار، زن زندگی و رعایت‌کننده حقوق همسر هستند، و این حالات و ارزش‌ها که عناصر شخصیتی آنان را ساخته سبب شده قانات یعنی مطیعان همسران باشند، و با اطاعتشان در برنامه‌های حق و امور مثبت، و کارهای پسندیده برای همسران تولید آرامش کنند، و رضایت آنان را جلب نمایند، و نگذارند تلخی وارد زندگی گردد، و مردانشان از طرف آنان به اندوه و غصه و فشار عصبی دچار شوند، و چنین زانی حافظات للغیب هستند،

(1) - تفسیر قمی ص 585.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 204

یعنی در غیاب شوهران به حفظ حقوق آنان، حقوقی که از مردان از جانب خدا به عهده آنان است و نیز حفظ اسرار شوهران پای‌بندند، و در این زمینه نمی‌گذارند حقی پامال گردد، یا سری فاش شود، آنان زانی هستند که خود را در غیبت طولانی شوهران حفظ می‌کنند، و از خیانت به بستر شوهر با قدرت ایمان و تقوا اجتناب می‌نمایند، و از اموال شوهران به شدت مراقبت کرده، نمی‌گذارند هزینه غیر ضروری بر مرد تحمیل شود.

دقیقاً سلامت عرصه زندگی و نظام خانواده، و برپائی صحیح امور حیات، مرهون مدیریت درست مرد، و تأمین مخارج و معیشت زن و فرزند از سوی او، و اطاعت و حفظ حقوق شوهر از جانب زن است.

اگر به این حقایق و سفارشات حضرت حق به زن و شوهر عمل شود از نزاع و کشمکش جلوگیری می‌شود و پای خطرناک اختلاف به میان نمی‌آید، و سلامت خانواده تهدید نمی‌شود، و زندگی به صورتی که خدا می‌خواهد تداوم می‌یابد.

4- زنی که به عللی غیر شرعی، و با اقامه کردن مسائلی غیر منطقی، و بر اساس غلبه احساسات بی‌ریشه، و نهایتاً بخاطر تکبر در برابر حق، حقوق واجب و حقه شوهر را رعایت نکند و از اطاعت او در امور لازم سرپیچی نماید، و خانه و زندگی را به آشوب بکشد، و امنیت و آرامش را به هم بزند از نظر قرآن ناشزه محسوب می‌شود، ناشزه در لغت به معنای سرکشی و سرپیچی است، کاری که پسند خدا و عقل نمی‌باشد، و موجب تضییع حقوق شوهر است.

خداوند برای خاموش کردن شعله‌ی نشوز پیشنهاد به شوهر داده، که باید به ترتیبی که قرآن مجید نظم داده به کار گرفته شود، و شوهر باید دقت کند که به همان ترتیب قرآن عمل نماید:

1- موعظه و نصیحت.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 205

2- دوری از همخوابگی.

3- تنبیه بدنی.

مردانی به این حقیقت باید توجه داشته باشند که آشکار شدن نشانه‌های نشوز، مجوز برای به اجرا گذاردن سه مسئله بیان شده در آیه شریفه است، اما اگر هیچ نشانه‌ای بر نشوز وجود نداشته باشد، مرد مطلقاً حق آزدن همسر خود را که همسری شایسته و قانت و حافظ حقوق است ندارد، و اگر بی‌علت شرعی و منطقی به آزار زن دست یازد مرتکب ستم شده، و آلوده به معصیت و گناه گشته، و خود را در معرض خشم حق قرار داده است.

1- نصیحت با زبانی نرم، و همراه با کلماتی زیبا، و با هزینه کردن عاطفه و محبت به هنگام موعظه و بیم دادن به زن از عاقبت سوء نشوز، ممکن است در روحیه زن اثر بگذارد، و او را از مدار زشت نشوز خارج کند، و به گردونه اطاعت از شوهر بازگرداند، و آرامش روحی و امنیت خاطر برای مرد فراهم گردد، البته در این زمینه امید به اصلاح مجوز موعظه و نصیحت یا ترك همخوابگی و تنبیه بدنی است.

اگر زن ثابت کند که نمی‌خواهد با شوهر ادامه زندگی دهد، و مصّر به جدائی است، و در گردونه لج بازی و کینه‌توزی قرار گرفته، باید مرد از نصیحت و ترك همخوابگی و تنبیه بدنی چشم‌پوشد، و خود را بیهوده معطل بازگرداندن زن به زندگی نکند، و خود را در معرض ستم او قرار ندهد.

2- ترك همخوابگی نسبت به زنی که علاقه‌مند به ادامه زندگی است، و شوهر خود را دوست دارد، تدبیری است که به عاطفه و احساس زن زخم می‌زند، و ممکن است تحمل نکند، و از شوهر عذرخواهی کرده از نشوز و عدم

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 206

اطاعت از همسرش دست بردارد، و به آغوش زندگی آرام بازگردد، و خواسته‌های به حق شوهر را تأمین نماید.

3- در سطور گذشته بنابر روایات خاطرنشان شد که زنان اصالتاً امانات الهی و مایه سعادت و خوشبختی و عامل خداوند کنار همسر و ریشه آرامش دل‌ها و نسل‌های پاک، و بستر ملکوتی برای به وجود آمدن فرزندان صالح و شایسته هستند.

آیا چنین عناصر با ارزش را آزادانه و بدون شرایط لازم، و خارج از حدود مقررات الهی می‌توان تنبیه کرد، آیا کبود کردن و مجروح ساختن اندام آنان ظلم و ستم نیست، آیا اسلام شکستن دل‌های رئوف و نازک این فرشتگان زمینی را تجویز می‌کند؟!

بیائید جمله‌ی **وَ اضْرِبُوهُنَّ** را در آیه‌ی شریفه با روایات وارده از پیامبر و اهل بیت که معلمان قرآن و آگاهان به مفاهیم کتاب خدا، و عالمان به حدود مسائل هستند نگاه کنیم، من با ذکر **يك** مقدمه به تحلیل **وَ اضْرِبُوهُنَّ** می‌پردازم.

اما تنبیه زنان بالذات، و زدن آنان با تجویز غضب و خشم و عصبانیتی که به مرد به خاطر بی‌گذشتی و کم‌گذشتی دست می‌دهد امری حرام و ظلمی فاحش، و عملی ضد انسانی است.

از رسول خدا روایت می‌کنند که با زدن زنان به شدت مخالف بوده:

«انه نھی عن ضرب النساء من غیر واجب.» «1»

(1) - مستدرک ج 2 ص 550.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 207

آن حضرت از زدن زنان مگر آنجا که چاره‌ای از آن نباشد، آن هم زدن که کمترین زیانی به زن وارد نکند، نھی اکید فرموده است.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«ایضرب احدکم المرأة ثم یظل معانقها.» «1»

آیا کسی که از شما همسرش را میزند، سپس او را در آغوش میگیرد؟

رسول الهی با کمال تعجب این پرسش را مطرح میسازد که چه اندازه بی‌شرمی و بی‌حیائی است که کسی همسرش را بزند و سپس با او آمیزش نماید، این برخورد در حقیقت مصداق کوسه و ریش پهن است!!

امیرمؤمنان میفرماید:

«العاقل يتعظ بالادب و البهائم لا تتعظ الا بالضرب:» «2»

روش تربیتی انسان‌ها باید مؤدبانه و همراه با آداب اخلاقی و رفتار شرعی و انسانی باشد، ولی روش تربیتی و آرام کردن حیوانات از طریق زدن میسر است آن هم زدنی که جنبه‌ی ظلم به حیوان نداشته باشد، مردانی که به کمترین بهانه‌ای که ابداً مجوز زدن نیست زنان را به باد کتک و مشت و لگد می‌گیرند، آیا آنان را جزء انسان‌ها و عاقلان نمی‌دانند؟!

از رسول خدا روایتی مهم به این مضمون رسیده است:

(1) - وسائل ج 14 ص 119.

(2) - نهج البلاغه نامه‌ی 31.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 208

«انی اتعجب ممن يضرب امرءه و هو بالضرب اولی، لا تضربوا نساءکم بالخشب فانه فيه القصاص ولكن اضربوهن بالجوع و العری حتی تریحوا فی الدنيا و الآخرة:» «1»

در شگفتی از شوهری که همسرش را میزند، در حالی که خود او به کتک خوردن سزاوارتر است.

هان ای مسلمانان زنانان را با چوب مزیند که موجب قصاص است، چنانچه در زدن آنان در آخرین مرحله‌ی لازم مجبور شوید، با سخت‌گیری در غذا و لباس آنان را از نشوز مانع شوید، این روش به سود شما در دنیا و آخرت است.

شخصی از رسول الهی از حقوق زنان پرسید، حضرت فرمود:

«ان لا یضرب وجهها و لا یقبحها:» «2»

به رویش نزدند و با او با ترش‌روئی برخورد نکنند.

رسول خدا فرمود:

«الا احبرکم بشر رجالکم؟ فقلنا بلی فقال ... الضارب اهله و عبده:» «3»

شما را به بدترین مردانتان خبر دهم؟ گفتیم آری فرمود: آن که همسر و کارگرش را بزند.

با توجه به این روایات مردان مجاز نیستند هر زنی را بزنند، تا جائی که موعظه اثر می‌بخشد باید موعظه کنند، و در صورتی که موعظه نقشش را ایفا

(1) - سفینه البحار ج 2 ص 586.

(2) - مجمع البیان ج 2 ص 327.

(3) - وسائل ج 14 ص 18.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 209

نکند باید از طریق ضربه به عواطف و احساسات که همان دوری از بستر اوست وارد شد، و بعد از آن چنانچه جای گذشت باشد باید از او گذشت کرد و راه عفو و بخشش را در پیش گرفت، اما اگر زمینه شرعی برای زدن باشد اولاً چه زنی را باید زد، و ثانیاً چگونه و به چه کیفیت باید زد؟

گروهی از زنان هستند که برای حقوق شوهر، و چهارچوب خانه احترام قایل نیستند، و در تأمین نیازهای عاطفی و جنسی همسر کوتاهی می‌کنند، و اصرار و پافشاری دارند که بدون اجازه‌ی شوهر از خانه خارج شوند و به هر مجلسی

اعم از عروسی و عزا و مجالس عیش و نوش زنانه برونند، کمبود اخلاقی و عاطفی دارند، و به صفا و محبت و صمیمیت عرصه‌ی خانه لطمه می‌زنند و با دخالت‌های ناجای خود، و خواسته‌های نامعقولشان شوهران خود را زیر فشار عصبی قرار می‌دهند، این گروه از زنان اگر با تنبیه آن هم برابر با مقررات شرعی و توضیحاتی که از پیامبر و اهل بیت برای روشن شدن جمله **وَ اضْرِبُوهُنَّ** رسیده، به چهارچوب رعایت حقوق شوهر، و اطاعت از خواسته‌های منطقی او برگردند، باید تنبیه شوند.

درباره‌ی چنین زنانی که ضد صالحات و قاننات حافظات للغیب عمل می‌کنند و روشی بسیار متفاوت با آنان دارند پیامبر می‌فرماید:

«شر الاشیاء المرأة السوء:» «1»

بدترین چیزها زن ناسازگار است.

(1) - بحار ج 103 ص 240.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 210

و از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«اغلب الاعداء للمؤمن زوجة السوء»

پرزورترین دشمنان برای مؤمن همسر ناسازگار است.

در نگاه قرآن و حدیث و فقه اهل بیت، به اینگونه زنان ناشزه می‌گویند، که ریشه‌ی آن از غرور و خود برتری آنان سرچشمه می‌گیرد و نهایتاً این گروه استثنائی که در میان زنان با ایمان تعدادشان کم است از شوهران خود پیروی نمی‌کنند، و زندگی را بر مردانشان تلخ و ناگوار می‌سازند، و برخی از آنان دچار اختلال روانی نیز هستند، و همیشه دوست دارند قانون شکنی کنند و بر شوهران خود سلطه داشته باشند و از این روش غیر اخلاقی خود هم متأسفانه لذت می‌برند، و در این زمینه به زنان آرام، متواضع، مطیع شوهر فخرفروشی هم می‌نمایند!

اسلام راه بیدار کردن این زنان، و بازگشتشان را به زندگی سالم و درست را در این سه موضوع می‌داند: نصیحت، دوری کردن از بستر، زدن

چه راه و روش منطقی و درستی، خداوند مهربان برای بازگرداندن زن به کرامتش و این که برابر با ریشه‌ی آفرینشش مایه‌ی آرامش همسر شود فرمان می‌دهد در مرحله‌ی اول زنان ناسازگار را با نصیحت و موعظه راهنمایی کنید و عواقب وخیم حرکات نامناسب آنان را که ممکن است موجب از هم گسستن زندگی شود و به او و به شوهر و به فرزند خسارت وارد آورد، دوستانه و با لحنی پر از عاطفه و محبت تذکر دهید، و اگر از نظر روانی ناآرام هستند آنان را با قواعد روانی و اخلاقی مداوا کنید و تا زمانی که از طریق نصیحت و موعظه می‌توانید به وضع ناهنجار او خاتمه دهید از راه قهر و خشونت وارد نشوید، اگر زن حق را نپذیرفت و از راه منطقی را تسلیم نشد، خداوند دستور سخت‌تری را

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 211

با استفاده از عوامل عاطفی صادر می‌کند و می‌گوید بستر او را ترك کنید و زن را از جهت عاطفی متأثر سازید، زیرا تحمل ترك بستر برای زنان از نظر روانی فوق‌العاده دشوار است، و اگر به شوهران خود میل و رغبت داشته باشند با این مبارزه منفی از ناسازگاری دست برداشته در راه درست و صحیح قرار می‌گیرند.

در یکی از روزنامه‌های خبری آمده بود: يك دختر روسی خودکشی کرده بود، در نوشته‌ای که از او باقی مانده نوشته بود، هنوز مردی مرا نبوسیده است بنابراین زندگی برای من قابل تحمل نیست. «1» این واقعه این موضوع را تأیید می‌نماید که زنان دارای عواطف جنسی زیاد می‌باشند، از نظر پناهگاه به وجود شوهران خود نیازمندند، ترك بستر آنان گرچه در زمان کم، آنان را در فشار روانی سخت قرار می‌دهد، چنانچه این دو مرحله جواب نداد و در اصلاح زن ناسازگار اثر نگذاشت، نوبت به مرحله‌ی سوم که تنبیه بدنی است آن هم با حفظ شرایط لازم می‌رسد.

قرآن و روایات و عقل سالم و قوانین موضوعه در برخی از ملت‌ها این تنبیه اصلاحی را تأیید می‌نمایند، زیرا زنان استثنائی که با حرکات دور از عقل و منطق کانون عشق و صفای خانواده را به آشوب می‌کشاند، و نظم و هم‌آهنگی آن را به هم می‌ریزند، و افکار شوهرانشان و اعضاء خانواده را مشوش می‌نمایند، و از این طریق نظام خانواده و اجتماعی اسلام را منحرف می‌سازند، اشخاصی متخلف و قانون‌شکن محسوب می‌شوند و نباید دارای حاشیه امن باشند و لازم است کیفر

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 212

کردار خود را ببینند، و این روش یعنی به کیفر رساندن متخلفان و قانون شکنان در همه سرزمین‌های جهان معمول و متداول است، و افراد متخلف را در هر زمینه‌ای تنبیه و مجازات می‌کنند، و تنبیه زنان متخلف و قانون شکن هم قطعاً نباید از این قانون عمومی و حاکم بر همه‌ی ملت‌ها مستثنی باشد.

رسول خدا تنبیه چنین زنانی را فقط به قصد اصلاح به نیت انتقام آن‌ها با حفظ حدود مسئله که منجر به خراش و پارگی گوشت و سیاه شدن بدن، و شکستن استخوان و سبب از کار افتادن عضو شود نگردد.

«اضربوا النساء علی تعلیم الخیر:» «1»

زنان ناسازگار را فقط به قصد اصلاح و تعلیم مسائل مثبت، و یاد دادن برنامه‌ی خیر تنبیه کنید.

عبدالله بن عباس ظاهراً از رسول خدا روایت می‌کند:

«فأن رجعت و الا ضربها ضرباً غیر مُبْرَح:» «2»

اگر زن به سازگاری با شوهر، و اطاعت از او برگشت به او کاری نداشته باشید و اگر تسلیم حق نشد او را به گونه‌ای تنبیه کنید که گوشت و استخوانش آسیب نبیند.

5- چنان که حاکم شرع، و بزرگان و ریش سپیدان خانواده از عداوت و کینه و جدائی میان زن و شوهر، البته زن ناسازگار بترسند باید در چهارچوب خانه دادگاهی به دور از قوانین پیچیده به قضاوت حکمی از خانواده‌ی شوهر، و حکمی از خاندان زن تشکیل شود، و به وسیله‌ی این دو با رعایت بی‌طرفی و حفظ حقوق

(1) - بحار ج 103 ص 229.

(2) - مجمع البیان ج 3 ص 44.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 213

طرفین به نیت اصلاح میان زن و شوهر حکم لازم داده شود، و زن و شوهر خود را موظف بدانند که از حکم آن دو قاضی خانواده و دلسوز پیروی کنند، یقیناً اگر دو حکم قصد اصلاح میان آن دو را باشند خداوند آنان را در انشاء حکم مؤثر هدایت خواهد فرمود، و نزاع خانوادگی پایان می‌پذیرد، و آرامش به زن و شوهر بازمی‌گردد، و سفره‌ی نزاع برچیده می‌شود.

زن شایسته و هماهنگ با شوهر

منظور از زن شایسته و هماهنگ با شوهر زنی است که درونش در حد خودش منور به ایمان به خدا و روز قیامت، و باطنش آراسته به حسنات اخلاقی و ظاهرش افق طلوع عمل صالح است.

بدون شك چنین زنی از با ارزش‌ترین نعمت‌های خدا در کنار مردان است.

در روایتی همسر شایسته و نیکوسیرت منشأ همه‌ی خوبی‌ها و خوشبختی‌ها معرفی شده است. «1» براساس معارف اسلامی همسر صالح و شایسته مایه زندگی، و بستر آرامش دلبا و اصلی برای سعادت و خوشبختی است.

از رسول خدا روایت شده است:

«من سعادة المرء الزوجة الصالحة:» «2»

از جمله خوشبختی‌های انسان، همسر آراسته به صلاح و درستی است.

از پیامبر اسلام روایت شده که خداوند فرمود:

(1) - روضة المتقين ج 8 ص 93.

(2) - کافی ج 5 ص 327.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 214

«اذا اردت ان اجمع للمسلم خیر الدنیا و الآخرة جعلت له زوجة مؤمنة تسره اذا نظر اليها، و تحفظه اذا غاب عنها
فی نفسها و ماله:»

هر گاه بخواهم همه‌ی خوبی‌های دنیا و آخرت را برای مسلمانی جمع کنم، همسر شایسته‌ای را نصیب او می‌کنم که هر زمان به او نظر کند خوشحال شود، و چنانچه شوهر برای مدتی از او غایب گردد از عفت و ناموس خود و اموال شوهرش حفاظت نماید.

از امیرمؤمنان روایت شده:

«اذا اراد الله بعبد خيراً الهمة فاصلح له زوجته:» «1»

هر گاه خداوند خیر عبدش را بخواهد، آن خیر را به دل او می‌اندازد، و همسر شایسته نصیب او می‌کند.

و از رسول با کرامت اسلام روایت شده است:

«ما استفاد امرء فائدة بعد الاسلام افضل من زوجة مسلمة تسر اذا نظر اليها، و تطيعه اذا امرها، و تحفظه اذا غاب عنها
فی نفسها و ماله:» «2»

مردی پس از اسلام بهره‌ای برتر از همسر شایسته نصیبش نشده، چون به او نظر کند مسرور گردد، و هنگامی که به او فرمان دهد به اطاعت برخیزد، و چون از او غایب گردد عفت و خودش را از ناعمرمان و مال شوهر را از اسراف و دستبرد حفظ نماید.

(1) - غرر الحکم ص 320.

(2) - مکارم الاخلاق 200.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 215

خدایچه‌ی مرضیه، فاطمه‌ی زهرا، زینب کبری، رباب همسر حضرت حسین از نمونه زنانی هستند که زنان امت می‌توانند همه شئون آنان الگویی خود قرار داده، و از آنان در همه‌ی مراحل زندگی درس و سرمشق بگیرند.

آخرین روایت این باب را هم که یکی از مهم‌ترین روایات مکتب اسلام است ملاحظه کنید:

مردی به محضر رسول خدا آمد و گفت: من همسر شایسته‌ای دارم که هنگام ورودم به خانه از من استقبال می‌کند، و زمان بیرون رفتنم مرا چند قدم مشایعت می‌نماید و چون دچار اندوه و غصه‌گردم با مهر و محبتش اندوه و غصه‌ مرا برطرف می‌کند، رسول خدا با يك دنیا لطف و مهربانی به آن مرد فرمود:

«بشرها بالجنة و قل لها انك عاملة من عمال الله و لك في كل يوم اجر سبعين شهيداً.» «1»

او را به بهشت مرده ده، و به او بگو تو یکی از کارگزاران خدائی، و هر روز معادل هفتاد شهید دارای پاداشی.

زن و شوهر با رفتارهای درست و محبت‌های متقابل می‌توانند عشق و علاقه به یکدیگر را افزون کنند، و عرصه‌ی زندگی را صفا دهند، و با رعایت حقوق یکدیگر و حقوق فرزندان به خیر دنیا و آخرت برسند. «2»

(1) - مکارم الاخلاق ص 200.

(2) - مسائل ازدواج 281.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 216

وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَ بِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْجَارِ الْجُنُبِ
وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالاً فَخُوراً.

خدا را عبادت کنید، و چیزی را در هیچ مورد شریک او قرار ندهید، و به این طوایف و افراد نیکی نمائید:

پدر و مادر، خویشاوندان، یتیمان، از کار افتادگان، همسایه‌ی نزدیک، و همسایه‌ی دور، و هم‌نشینان و همراهان، و از راه ماندگان، و خدمتکاران که در تصاحب ملکی شما هستند، یقیناً خداوند متکبر خودستا را دوست ندارد.

شرح و توضیح

در رابطه با عبادت و بندگی، و مسئله‌ی بسیار خطرزای شرک، و احسان به پدر و مادر، و اقوام و یتیمان و از کار افتادگان و از راه ماندگان و کنیزان و بردگان در ضمن آیات سوره‌ی حمد و آیه 177 سوره‌ی بقره، و آیات مربوط به توحید و شرک مشروح و گاهی بسیار مفصل بحث شد.

آنچه به نظر می‌رسد تا حدی شرح و توضیح آن لازم است سه مسئله است: همسایه، و هم‌نشین و همراه، کبر و خودپسندی.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 217

همسایه

از آنجا که اسلام می‌خواهد امت اسلامی با یکدیگر رابطه داشته باشند، و به وضع همدیگر رسیدگی کنند، و کمبود و خلاءهای زندگی یکدیگر را برطرف نمایند، و مشکلات میان خود را حل نمایند همه را مسئول هم‌دیگر دانسته و به همگان لقب راع داده است:

رسول خدا می‌فرماید:

«کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة:»

همه شما را چون چوپان می‌دانم، و همه‌ی شما نسبت به رعیتش در پیشگاه خدا مسئول است.

بر اساس این امور به رعایت حق همسایگان نزدیک چه از نظر مکانی و چه از نظر دینی، و همسایگان دور چه دور مکانی و چه دور معنوی و فرهنگی سفارش نموده است.

از رسول خدا روایت شده است:

«الجيران ثلاثة: جار له ثلاثة حقوق: حق الجوار، و حق القرابة، و حق الاسلام، و جار له حقان: حق الجوار و حق الاسلام، و جار له حق الجوار، المشرك من اهل الكتاب:» «1»

همسایگان سه طایفه‌اند: همسایه‌ای که از او بر عهده‌ی انسان سه حق است: حق همسایگی، حق خویشاوندی، و حق اسلام.

و همسایه‌ای که دارای دو حق است: حق همسایگی، حق اسلام.

(1) - مجمع البیان ج 5 ص 83.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 218

و همسایه‌ای که دارای يك حق است و آن مشرك از اهل كتاب است.

حق آنان به این است که از آنان دیدن شود، به وقت بیماری عیادت گردند، به هنگام گرفتاری از آنان رفع گرفتاری شود، چون پولی قرض خواستند به آنان پرداخت گردد، چون حاجتی خواستند، حاجت آنان برآورده شود.

به راستی در کجای دنیا چنین فرهنگی را سراغ دارید، که اینگونه به رعایت حقوق همسایگان سفارش کرده باشد، و اصولاً برای آنان حقوق واجبه قائل باشد، مسئله‌ی همسایه و حق او در فرهنگ اسلام و آئین اهل بیت تا جایی است که امیرمؤمنان دقایقی مانده به شهادتش و لحظاتی مانده به از دنیا رفتنش به دو فرزندش حسن و حسین و همه‌ی فرزندان و همه‌ی کسانی که نهایتاً وصیتش به آنان می‌رسد اکیداً درباره‌ی همسایگان سفارش و وصیت می‌کند و می‌فرماید:

پیامبر پیوسته ما را به همسایگان سفارش کرد، تا جائی که ما گمان کردیم همسایه از ما ارث می برد. «1» در هر صورت همسایه چه مسلمان و چه غیر مسلمان از همسایه اش توقع احسان و نیکی و تفقد و رعایت حال دارد، و این توقع امری فطری و انسانی است که خداوند بر اساس آن حقوق معینی را از همسایه بر همسایه قرار داده است.

در کتاب با ارزش ثواب الاعمال شیخ صدوق عناوینی را در رابطه با حقوق مؤمن بر مؤمن یا حقوق انسان بر انسان می بینیم که نشاندهنده نگاه الهی اسلام به مردم است و برای هر يك از عناوین روایاتی مهم ذکر شده است.

(1) - نَحْجُ الْبَلَاغَةِ.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 219

ثواب خوشحال نمودن مؤمن، ثواب آن که از مؤمنی رفع گرفتاری کند، ثواب سیر و سیراب کردن و پوشاندن مؤمن، ثواب قرض الحسنه به مؤمن، بخشیدن بدهی مؤمن تهیدست، ثواب برآوردن حاجت مؤمن، ثواب رفتن به ملاقات مؤمن و مصافحه و معانقه با او، یاری دادن به مؤمن که همه ی این عناوین شامل همسایگان نزدیک و دور می شود.

هم نشین و همراه

صاحب به جَنَب از نظر لغت و اصطلاح به کسی گفته می شود که رفیق و مصاحب و در کنار انسان باشد، چه در حضر، چه در سفر، چه در اقل اوقات، چه در اغلب اوقات، که از نظر اسلام لازم است حقوق اسلامی و انسانی او که در عناوین کتاب ثواب الاعمال آمده رعایت شود.

در زمینه معاشر و رفیق و مصاحب این فقیر کتاب مفصلی به عنوان معاشرت تدوین کرده ام، که به لطف خداوند چندین بار چاپ شده، عزیزان برای معرفت به موضع اسلام درباره ی رفیق حضر و سفر می توانند به آن کتاب مراجعه نمایند.

در حدیثی از رسول خدا درباره ی رفیق چه در حضر چه در سفر آمده:

«ما اصطحب اثنان الا كان اعظمها اجرا و احبهما الى الله عزوجل ارفقهما بصاحبه:» «1»

رفیق و معاشر و همنشین و همسفر نیست، مگر آن که محبوب‌ترین آنها در پیشگاه حق و مأجورترین آنان از نظر پاداش آن کس است که رفیق و مدارایش با رفیق و همراه خود بیشتر باشد.

(1) - کافی ج 2 ص 669.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 220

حضرت صادق (ع) می‌فرماید:

«المروة مروتان، مروة الحضر و مروة السفر ... و اما مروة السفر فبذل الزاد و المزاح فی غیر ما یسخط الله و قلة الخلاف علی من صحبتك و ترك الروایة علیهم اذا انت فارقتهم:» «1»

جوآنمردی دوتاست، یکی در سفر و دیگر در حضر، جوآنمردی در سفر آن است که از توشه‌ی وزادت به هم‌سفران و دوستانت بذل کنی و با شوخی در غیر آنچه خدا را به خشم می‌آورد آنان را شاد و مسرور نمائی، و با رفیق همسفر مخالفت نکنی و چون از آنان جدا شوی چیزی که به زیان آنان است پشت سرشان نگوئی.

رفیق هم‌سفر

حضرت صادق (ع) می‌فرماید: روزی امیرمؤمنان با مردی یهودی رفیق راه شد، یهودی پرسید شما ای بنده‌ی خدا به کجا می‌روید؟ حضرت فرمود: قصد کوفه دارم، هنگامی که سر دو راهی رسیدند و یهودی جدا شده راه خویش را در پیش گرفت، دید هم‌سفرش به دنبال او می‌آید، یهودی گفت: آیا شما قصد کوفه نداشتید؟ فرمود چرا قصد کوفه داشتم، گفت راهی که با من می‌آئی راه کوفه نیست، فرمود: می‌دانم گفت: با این که راه کوفه را می‌دانی چرا از آن منحرف شده‌ای؟ حضرت فرمود: این کار را به قصد تکمیل حق رفاقت انجام دادم. که مرد هنگامی که رفیقش از او جدا می‌شود، چند قدمی لازم است با وی رفته و او

(1) - بحار.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 221

را بدرقه نماید، این برنامه‌ای است که رسول خدا ما را به آن فرمان داده است، یهودی گفت فرمان رسول خدا است، حضرت فرمود: آری یهودی گفت: آنان که پیرو رسول خدا شدند به خاطر این روش پسندیده است، اکنون من گواهی می‌دهم که بر دین تو هستم، و اسلام را قبول نمودم، و در این گیر و دار بود که امیرمؤمنان را شناخت! «1»

کبر و خودپسندی

در رابطه با کبر و خودپسندی مطالب آموزنده‌ای در ضمن آیات سوره‌ی بقره نگاشته شد، در این زمینه به یکی دو نکته اشاره می‌کنم:

مختال اسم فاعل از باب افتعال و از ماده‌ی خیل است، و خیل و خیال صورت و حالت مخصوصی است، که در ذهن یا در خارج شکل بگیرد، و مفهوم تکبر و تبختر و عجب و ظن و وهم و غیر اینها از مصادیق این معناست، و نهایتاً خیل هر صورتی است که در نزد انسان متشکل شده و واقعیتی نداشته باشد، و خداوند بزرگ هرگز چیزی را که واقعیت ندارد و حق نباشد دوست ندارد، زیرا آنچه ضد حق باشد باطل است، و از مصادیق باطل افتخار کردن است، و معنای فخر عبارت است از ادعا کردن فضیلتی که ممتاز و برجسته باشد در برابر دیگران، و این فخرفروشی و خودستایی و احساس بزرگ منشی از صفات بسیار زشت است، و این امور بی‌واقعیت نتیجه صفت اختیال است که انسان را وادار می‌کند خودش را با صورت و نقشه‌ی فکری ممتاز و برجسته

(1) - کافی ج 2 ص 670.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 222

ببیند، و به دنبال آن دعوی برتری کند، این دو صفت یعنی اختیال و افتخار در برابر بندگان حق مانع عبادت و بندگی، و عامل توقف دادن فرمان و اعبودا الله در عرصه‌ی حیات است. «1» طبرسی عالم بزرگ شیعه و مفسر کم‌نظیر قرآن

می‌گوید: این آیه، فراز جامعی است که بیان ارکان اسلام را عهده‌دار است، آیه مردم را به ارزش‌های اخلاقی آگاه می‌سازد، کسی که در این آیه آن چنان که باید تدبر کند، و آن طور که شایسته است پند بگیرد، او را از کثیری از مواعظ بلیغان بی‌نیاز می‌کند، و وی را به بسیاری از علوم دانشمندان هدایت می‌نماید.

(1) - تفسیر روشن ج 5 ص 371 با اندکی تصرف در عبارات.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 223

تفسیر آیه 37 - 38 - 39

الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ يَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا.

وَ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا.

وَ مَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَ كَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا.

آنان که از انفاق اموالشان در راه خدا بخل می‌ورزند و مردم را هم به بخل ورزی فرمان می‌دهند، و بخاطر بخلشان آنچه را خدا از ثروت و مکتب به آنان داده از دید مردم پنهان می‌نمایند کافرنده و ما برای کافران عذابی خوارکننده آماده کرده‌ایم.

و آنان که اموالشان را از روی ریا و خودنمائی انفاق می‌کنند و به خدا و روز قیامت ایمانی اصیل و ریشه‌دار ندارند شیطان همدم آنان است، و هر کس شیطان قرین و همدمش باشد، بدانند بد همدمی است.

آنان را چه خسارت و زبانی بود اگر به خدا و روز قیامت ایمان می‌آوردند، و از آنچه خدا به آنان عنایت کرده انفاق می‌کردند؟ و خدا همواره دانای به آنان است.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 224

مسائلی که در این آیات مطرح است عبارت است از بخل ورزی که در رابطه با آن در آیه 180 سوره آل عمران بحث شد، و فرمان دادن به مردم که نسبت به هزینه کردن اموالشان بخل بورزند، که در رابطه با این مسئله در آیات مربوط به یهود در سوره بقره که مردم و هم‌کیشان خود را دعوت به منکر و زشتی می‌کنند مطالبی به میان آمد، و کتمان فضل خدا که از زشت‌ترین امور است در آیات مربوط به کتمان حق و حقیقت و نعمت الهی در سوره بقره حقایقی ذکر شد، عذاب این دسته از مردم در ضمن سطور گذشته در دو سوره بقره و آل عمران و بخشی از آیات گذشته سوره نساء رقم زده شد.

بخل ورزان بدبخت، که شقاوت دنیا و آخرت خود را به دوش می‌کشند از احسان به پدر و مادر، و اقوام و ایتم و مساکین و همسایه نزدیک و همسایه دور، و رفیق سفر و حضر و از راه مانده و نیکی به بردگان به خاطر این صفت زشت به محرومیت نشست‌اند، و از نیکی به این طوایف و افراد که از اعظم عبادات است و نیز پاداش عظیم آن بازمانده‌اند، راستی این چه صفت پلید و زشت و مخربی است که دارنده‌اش را وادار می‌کند که دیگر مردم را که از ثروتی قابل هزینه کردن در راه خدا برخوردارند با زبان بازی و سفسطه به بخل دعوت کنند!!

البته کیفر این حیوان صفتان و جمعیتی که دلی چون سنگ دارند و از رحمت و مهرورزی به مردم دریغ می‌ورزند جز عذاب خوارکننده نباید باشد.

انفاق ریاکارانه که محصول بی‌ایمانی به خدا و آخرت است در حقیقت هم قرینی با شیطان است، شیطانی که بد قرینی است.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 225

در رابطه با انفاق و عبادت مخلصانه و دور از ریا و به ویژه درباره شیطان در آیات اوائل سوره حمد و سوره بقره چون آیه 3 و آیه 34 و 35 و 36 بحث بسیار مشروح و مفصلی گذشت.

بخیل که محروم از فیوضات ربانیه است، چنانچه در زندگی اش مقتضی انفاق پیش آید، و از آن چاره‌ای نداشته باشد، از روی ریا انفاق خواهد کرد، و دست به این عمل شیطانی خواهد زد، عملی که هیچ پاداش و مزدی ندارد، بلکه چنین انفاقکننده ای از گردونه محبت حضرت حق خارج، و خداوند به او نظر رحمت نخواهد داشت.

خداوند به ظاهر و باطن همه مردم آگاه است و می‌داند چه کسی عبادت مخلصانه، و چه کسی کار ریاکارانه انجام می‌دهد.

مخلص را گرچه عملش اندک باشد پاداش عظیم می‌دهد، و ریاکار را اگر چه عملش بزرگ و چشم‌گیر باشد به کیفر می‌رساند.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 226

تفسیر آیه 40 - 41 - 42

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا.

فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا.

يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا.

مسلماً خدا به اندازه وزن ذره‌ای به احدی ستم نمی‌کند، و اگر هم وزن آن ذره کار نیکی باشد آن را دو چندان می‌کند و از نزد خود پاداشی بزرگ می‌دهد.

پس چگونه است حال مردم هنگامی که از هر امتی گواهی [که پیامبر آنان است بر اعمالشان] بیاوریم و تو را بر آنان [که امت تو هستند] گواه آوریم؟

در آن روز کسانی که کفر ورزیده‌اند، و از رسول نافرمانی کرده‌اند، آرزو می‌کنند ای کاش با زمین یکسان می‌شدند، و در آن بازار محاسبه اعمال، هیچ سخنی را از خدا که در دنیا درباره قرآن و پیامبر به باطل و ناروا می‌گفتند نمی‌توانند پنهان کنند.

شرح و توضیح

1- در رابطه با ظلم که به معنای تجاوز از حدود و کاری ضد عدل است در آیات سوره بقره و آل عمران مطالبی نگاشته شد، در این بخش به نکته‌ای مهم اشاره

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 227

می‌کنم و آن نکته این است که ظلم به معنای تجاوز و ستم به غیر و به مال و منال و آبروی دیگری است، آن که گرچه به صورت اعتبار مالک هویت و حیثیت و ثروت و مکنت و آبروی خود است، و با دیدن ظلم و ستم به مالکیت و مکنت و مال و ثروت و آبروی زیان وارد شود، و چنین مسئله‌ای درباره حضرت حق مطلقاً تصور ندارد، زیرا همه هستی و تمام آفرینش با همه مخلوقات بزرگ و کوچک و ریز و درشت و پیدا و پنهانی که در آن هستند مملوک و برده و بنده‌ی اویند، و در محضر حضرتش از هیچ ملک و مال و منال و مکنت و هویتی برخوردار نیستند، و هر گونه تصرفی از جانب او در هر مملوکی نسبت به هر چیز آن مملوک تصرفی مالکانه از جانب او در ملک خودش می‌باشد، و در حقیقت از جانب او تصرف در ملک غیر معنا و مفهوم ندارد.

بنابراین آیه شریفه که در جمله اولش می‌گوید: یقیناً خدا به وزن يك ذره ظلم و ستمی نمی‌کند، حقیقتی مسلم و واقعی درست است، او تصرفش در مملوکش عالمانه و حکیمانه و عادلانه و بر اساس مصلحت است، گرچه کیفیت تصرف او به نظر ما عقلی نیاید، این محدودیت عقلی ما و جزئی‌بینی ما و انحراف در اندیشه ما، و ناآگاهی ما از حقایق به ویژه صفات حضرت اوست که ما را در قضاوت نسبت به فعل او که در حقیقت تجلی اسماء و صفات اوست به اشتباه می‌اندازد و گاهی برخی از افراد ما را به دایره ابلیسی افترا و تهمت به حق کشانده، فعل حکیمانه و عالمانه‌اش را جاهلانه به تحقیق ظلم از جانب او نسبت می‌دهیم!

او کرمی است که کرمش بی‌نهایت، و محسنی است که احسانش نامحدود، و کانون مهر و رحمتی است که مهر و رحمتش بی‌حساب و بی‌اندازه است، و به همین خاطر در بخش دوم آیه شریفه می‌فرماید: اگر هم وزن يك ذره کار نیکی

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 228

به درگاهش برده شود آن را دو چندان کرده و آن چنان به رشد و نمو می‌رساند که در زمانی ابدی تبدیل به پاداش جاودانی گردد.

در این زمینه اکیداً سفارش می‌کنم به شرح و توضیح آیه 25 سوره بقره مراجعه کنید تا دقایق عنایات خدا که در توضیح آن آیه به صورتی مفصل و بی‌سابقه که در دیگر تفاسیر به آن مفصلی نخواهید دید بیان شد برای شما روشن شود که چگونه خداوند مهربان عمل نیکی را گرچه به وزن ذره باشد، تبدیل به نعمت ابد و بی‌حساب بهشت می‌کند و بهره‌مندی از آن را به صورتی خالد و جاویدان در اختیار انسان قرار می‌دهد.

البته در دنیا هم گرچه ظرفیتش محدود است به نیکوکار مؤمن و مخلص به تناسب عملش گرچه اندک باشد، چند برابر یا دو برابر پاداش مادی یا معنوی می‌دهد.

2- پیامبر هر امتی در قیامت به عنوان شاهد و گواه و میزان و معیار حق و باطل اعمال آن است به وسیله خداوند آورده می‌شود، و پیامبر اسلام هم به عنان گواه و شاهد و میزان اعمال امت اسلام با عنایت خداوند به محشر آورده می‌شود و حالات و اخلاق و اعمال امت را با حالات اخلاق و اعمال آن حضرت می‌سنجند، تا برای خود امت حق و باطل حالات و اخلاق و اعمالشان روشن شود و سپس آنان که به تناسب طاقت و ظرفیت خود هماهنگ با پیامبر بوده‌اند به پاداش حالات و اعمال پیامبر گونه‌شان به بهشت وارد شوند، و آنان که هماهنگی با رسول الله نداشته و فرهنگشان فرهنگ ابلیسی و طاغوتی بوده گرچه عنوان امت داشته باشند به دوزخ وارد شده و کیفر ناسپاسی و ظلم و قانون شکنی خود را ببینند.

3- آن روز کافران و ناسپاسان و آنان که بر اثر کبر در برابر حق نسبت به پیامبر عصیان و سرکشی داشتند، و قرآن و نبوت را به مسخره گرفتند، و آلوده به هر گناهی شدند و آخرت را به دنیا فروختند آرزو می‌کنند ای کاش با خاک مساوی بودند و آفریده نمی‌شدند، و به چنان عذاب جاویدانی دچار نمی‌گشتند، آنان با شاهد و گواهی چون پیامبر و کرام کاتبین، و رقیب، و اعضا و جوارحشان و زمین و پوست بدنشان هیچ راه و روزنه‌ای برای کتمان ظلم و ستم خود به حق، و جنایات و گناهانشان و مطالب و یاوه‌ای که بر ضد قرآن و پیامبر داشتند ندارند.

با اربعین حضرت سید الشهداء (ع)

نزدیک اذان ظهر

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 229

تفسیر آیه 43

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ يَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا

ای اهل ایمان در حال مستی به نماز نزدیک نشوید تا زمانی که مستی شما برطرف شود و از روی هوشیاری بدانید که در حال نماز چه می گوئید، و در حال جنابت هم به نماز نزدیک نشوید تا غسل کنید مگر در حال سفر که در صورت نیافتن آب با تیمم نماز بخوانید و اگر بیمار باشید یا در سفر هستید، یا یکی از شما از قضای حاجت آمده یا با زنان آمیزش کرده اید و آبی برای وضو و غسل نیافتید به خاکی پاک روی آورید و بخشی از صورت و دست هایتان را با آن مسح کنید، یقیناً خداوند همواره چشم پوش و بسیار آمرزنده است.

شرح و توضیح

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 230

چند مسئله مهم از آیه شریفه استفاده می شود: 1- حکم مست نسبت به نماز 2- حکم جنب نسبت به نماز 3- حکم چهار گروه نسبت به تیمم 4- کیفیت تیمم.

حکم مست نسبت به نماز

در آیه 219 سوره مبارکه بقره به تفصیل درباره مشروبات الکلی و مسکرات و قمار بحث شد، در این بخش از آیه خداوند مهربان به وضع مست نسبت به نماز اشاره می کند، و می فرماید در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، نماز و حتی مسجد که محل نماز است حرام است حضرت حق، و عرصه معنوی و ملکوتی است، و کسی که حرمت حکم تکلیفی را حفظ ننموده، و خود را به حرام آلوده کرده، و خون و گوشت و قلب و مغز را به چنین نجاستی نجس نموده، حق ورود به عرصه عرشی نماز و مسجد را که جای عبادت برای حضرت مولاست ندارد.

نمازگزار باید از حرام تهی باشد، از طهارت معنوی نصیب داشته باشد، در نماز نیت خالص و توجه به مفاهیم سوره حمد و سوره توحید و ذکر رکوع و سجود و تشهد بیاورد و بفهمد که در برابر چه کسی ایستاده و چه سفری را به سوی چه مقصدی شروع کرده است؟ و توجه داشته باشد که فلسفه و حکمت نماز پاک شدن از فحشا و منکرات است، و نماز حقیقی بازدارنده از هر زشتی و بدی و حافظ انسان از سیئات روحی و اخلاقی است، و مستی حایل و سدّی و حجاب و مانعی در برابر تحقق همه این واقعیات است، و اتفاقاً سکر و سکاری به معنای سدّ و حجاب است، و مستی میان عقل و انسان مانع می شود و در نظام فکری و عقلی و روحی اختلال ایجاد می کند و نمی گذارد انسان در محضر

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 231

حضرت دوست حاضر شود، و با او عاقلانه و عاشقانه مناجات کند، و علاوه بر اصل مستی چه بسا که مستی نظم و ترتیب سوره حمد و توحید و بقیه اذکار نماز را به هم بزند و از این طریق نیز مانع از تحقق نماز به معنای واقعی گردد.

نماز اعلام تسلیم همه وجود به خداوند، و گردن نهادن به حکم او، و قرار گرفتن در محضر مبارک حضرت حق و نمایشی معنوی از ادب عبد در برابر مولا و حرکت به سوی لقاء و قرب است، و مست در عین ورود به نماز از همه این فیوضات محروم است و چه بهتر که در حال مستی خود را به زحمت نیندازد و به کاری باطل و بیهوده وارد نشود.

به این نکته باید توجه داشت که مستی نه فقط محصول تلخ مسکرات است، بلکه مستی به فرمود امیرمؤمنان (ع) چند نوع است و بر هر عاقلی واجب و لازم است از هر نوع مستی پرهیزد:

«ینبغی للعاقل ان یحترس من سکر المال، و سکر القدرة، و سکر العلم، و سکر المدح، و سکر الشّباب فان لكل ذلك رباحاً خبیثه تسلب العقل و تستخف الوقار.» «1»

شایسته است انسان عاقل از مستی ثروت، و مستی قدرت و مستی علم و دانش، و مستی ستایش و مدح و مستی جوانی پرهیزد، زیرا هر کدام از این مستی ها بادی پلید دارد که عقل را می رباید و وقار را از میان بر می دارد.

(1) - غررالحکم، 10948.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 232

هریک از این مستی ها به تناسب خودش بین انسان و عقل حاحب و سد می شود، و در نظام فکری و روحی اختلال ایجاد می کند و نمی گذارد آن چنان که باید انسان وارد حریم ملکوتی نماز شود، و آن نمازی که شارع مقدس از انسان خواسته اقامه کند، و شرایط آن را به جای آورد و عملی مقبول و قابل پذیرش به پیشگاه حق عرضه بدارد.

انسانی که همه وجودش غرق ثروت خواهی است و شب و روز مشغول تکاثر است، و اتصالی به قناعت ندارد، چنانچه اهل نماز باشد آیا با مستی نسبت به مال قدرت دارد نمازی که خداوند با شرایط لازم از او خواسته به جای آورد؟!

کسی که بر تخت قدرت به هر نسبتی تکیه زده، و قلب و فکر و جانش مسحور آن است، و برای حفظ آن با همه وجود می کوشد و در همه دقائق شب و روز نسبت به آن دغدغه دارد و آنی از آفات راحت نیست می تواند مانند اهل نماز، اهل نماز باشد؟!

آن که مغرور به علم است و در برابر توده مردم دچار خود توڑمی و کبر و غرور است و در نهایت دچار حجاب اکبر است کجا می تواند نمازی با خلوص نیت، و توجه به حقایق آن، از خود ظهور دهد؟!

کسی که به خاطر انجام بعضی از امور مثبت، و حتی برای کار انجام نداده، هر لحظه متوقع ستایش مردم و مدح گوئی آنان نسبت به خود است، و اگر از او ستایشی نشود به شدت ناراحت و اندوهگین است، می تواند نمازی در خور مقام دوست ارائه دهد؟ اگر هم ارائه دهد با آغشته بودن به حال شیطانی ریا انجام می

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 233

دهد تا بخاطر نمازش مورد مدح و ثنا قرار گیرد و نهایتاً عملی باطل و غیر قابل قبول انجام می دهد.

جوایی که غرق هیجانان شهوت است، و دچار زیاده خواهی است و به اندام و زیبایی اش می نازد و در مستی و سکر جوایی است کجا می تواند وارد حریم نمازی که مولا از او خواسته گردد و نمازی برابر با خواسته شارع اقامه کند؟!

مییدی می گوید: سکر مستی است و مستی بر تفاوت است و مستان مختلف اند یکی از شراب خمر مست است، یکی از شراب غفلت یکی از حب دنیا یکی از رعونت نفس و خویشتن دوستی، و این از همه صعب تر است، که خویشتن دوستی گبر مسلکی است، و تخم بیگانگی و پرده بیدولتی و اصل و ریشه همه تاریکی.

او که از خمر مست است و در آن ترسان و از بیم عقوبت لرزان، غایت کار او حرقت است در آتش عقوبت گرش نیامرزد، و باشد که خود بیامرزد که فرموده است: **إِنَّ اللَّهَ يَعْفُرُ الدُّنُوبَ جَمِيعاً.**

اما آن کسی که مستی او از نخوت نفس است و کبر و خویشتن پرستی، کار او بر خطر است و مایه وی زیان و عمل وی بر وی تاوان، در خطر استدراج و مکر و بیم فرقت جاودان. «1» در پاره ای از روایات آمده که منظور از سکر حالت خواب یا کسالت، یا چرت، یا خواب برخاسته از سنگینی معده بر اثر پرخوری است، در این حالات

(1) - کشف الاسرار، ج 2، ص 531.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 234

نباید قیام به نماز کرد، زیرا در این حالات نماز به آن صورت که شارع از انسان طلبیده نماز با نیت، با توجه، با حال، اثر گذار، تحقق پیدا نمی کند.

عیاشی از زرارة از حضرت باقر (ع) روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«لاتقم الى الصلاة متكاسلاً ولا متناعساً ولا متثاقلاً فانها من خلال النفاق فان الله نهي المؤمنين ان يقوموا الى الصلاة و هم سكارى يعنى من النوم:» «1»

در حال کسالت، چرت، سنگینی خوابآور برای نماز برنخیز زیرا چنین نمازی از خصلت های منافقانه است زیرا خداوند اهل ایمان را از این که در حال مستی به نماز روی آورند نهی کرده، و سکاری به معنی خواب است.

داستانی از مشروب خواری عمر به روایت اهل سنت

زخشری که از علمای معروف اهل سنت است در کتاب مشهورش ربیع الابرار، ج 4، ص 51 نقل می کند: خداوند در حرمت خمر سه آیه نازل کرد: آیه 219 سوره بقره: **يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ،** ولی مسلمانان در برابر آیات تحریم خمر دو دسته بودند، گروهی می خوردند و گروهی از خوردنش اجتناب کردند، تا یکی از گروه خورنده مشروب خورد و وارد نماز شد و هذیان گوئی کرد، پس آیه 43 سوره نساء نازل گشت: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى ...** پس از نزول این آیه عده ای از مسلمانان می خوردند، یکی از آنان که خمر و ماده مست آور خورد عمر بود، در حال مستی

(1) - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 242.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 235

استخوان چانه شتری را گرفت، و سر عبدالرحمن بن عوف را به شدت شکست، سپس روی زمین نشست و با اشعار دشمن اسلام و پیامبر اسود بن یعفر بر کشتگان بدر مشغول نوحه و گریه و عزاداری شد، چون خبر به پیامبر رسید خشمگین به سوی عمر آمد در حالی که ردای او را به عنوان اعتراض می کشید، و آنچه در دست داشت بالا برد تا این مشروب خوار جسور را بزند، ولی عمر گفت: از غضب خدا و رسولش به خدا پناه می برم، پس خداوند آیه نود و یک سوره مائده را که ابتدایش **إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ** و پایانش **فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ** است نازل فرمود، چون عمر جمله آخر آیه را که خداوند می فرماید آیا دست از خوردن شراب بر می دارید شنید گفت: دست بر داشتیم.

عمر یکی از بزرگان اهل سنت است و کسی است که نزد آنان بسیار بسیار معتبر است، ولی با این همه حال و با توجه به زندگی ایام شرك و كفرش، و زندگی پس از اسلام آوردنش که به نقل خودشان به حرمت مشروب خواری احترامی نمی گذاشت، و موارد بسیاری از فلتات و اشتباهات او را روایت کرده اند او را مقتدا و امام واجب الاطاعة میدانند، به راستی باید از پیروی هوای نفس با همه وجود به حضرت حق پناه برد.

از رسول خدا روایت شده:

«احذرو كل مسكر فان كل مسكر حرام.» «1»

از هر نوع مستی آور دوری کنید، زیرا هر مست کننده ای حرام است.

(1) - کنز العمال، 13139.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 236

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«کل شراب مسکر فهو حرام:» «1»

هر نوع نوشیدنی مست کننده حرام است.

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«ما اسکر کثیره فقليله حرام» «2»

آنچه زیادش مستی آورد، اندک آن نیز حرام است.

از امیرمؤمنان روایت است:

«السكر اربع سكرات: سكرالشراب و سكر المال و سكر النوم و سكر الملك:» «3»

مستی چهار گونه است: مستی شراب، مستی مال و ثروت، مستی خواب، مستی حکومت.

و نیز آن حضرت فرمود:

«فافق ايها السامع من سكرتك و استيقظ من غفلتك و اختصر من عجلتك وانعم الفكر فيما جاءك على لسان النبي الامي

مما لا بد منه ولا يمحص عنه:» «4»

(1) - کنز العمال، 13764.

(2) - بحار، ج 79، ص 131.

(3) - بحار، ج 10، ص 114.

(4) - نهج البلاغه، خطبه 153.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 237

ای شنونده از مستی ات بهوش آی و از خواب غفلتت بیدار شو و از عجله و شتاب بکاه و نسبت به آنچه به زبان پیامبرت به تو اعلام شده و چاره ای از آن نیست به دقت اندیشه کن.

حکم جنب نسبت به نماز و مسجد

از صریح آیه شریفه استفاده می شود که نماز جنب باطل است، بنابراین جنب تا بر جنابت است نباید به اقامه نماز برخیزد، زیرا نماز پاکی ظاهر و باطن می طلبد و آز آنجا که جنب همه بدن او آلوده است حق ورود به حریم ملکوتی نماز را ندارد.

غسل در اشك زخم کاهل طریقت گویند

پاك شو اول و پس دیده برآن پاك انداز

و اگر مقصود از صلاة در آیه شریفه با استفاده از جمله عابری سبیل مساجد باشد ورود جنب به مسجد حرام است مگر اینکه از دری وارد شود و از در دیگر بدون توقف در مسجد خارج شود.

حمران این مسئله را اینگونه بیان می کند:

«سألته عن الجنب یجلس فی المسجد؟ قال لا ولكن یمزیه الا المسجد الحرام و مسجد المدینه:» «1»

(1) - تہذیب، ج 6، ص 15.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 238

از حضرت صادق (ع) پرسیدم، آیا جنب می تواند در مسجد بنشیند؟ حضرت فرمود نه، اما می تواند از آن عبور کند مگر مسجد الحرام و مسجد پیامبر در مدینه.

جنب با غسل کردن یعنی شستن همه بدن به ترتیبی که در فقه مقرر شده مثل «هذا فاشتریت و توضأت و ما یشتی بذلک مال کثیر:» «1»

صفوان می گوید از حضرت رضا (ع) درباره مردی که نیازمند به وضو برای نماز واجب است پرسیدم که این مرد با جستجوئی که کرده آب نیافته، ناگهان به مقداری که وضو بگیرد آب می یابد، ولی برای بدست آوردن آن آب صد درهم یا هزار درهم باید پردازد، و قدرت بر پرداختن هم دارد، آیا آب را به این قیمت بخرد و وضو بگیرد یا تیمم کند؟! حضرت فرمودند: تیمم جایز نیست، بلکه باید آب را به قیمتی که قدرت دارد بخرد خود من به چنین مسئله ای برخورد کردم، آب خریدم و وضو گرفتم، مالی که با آن آب خریده می شود در پیشگاه خدا مال فراوانی به حساب می آید.

(1) - تہذیب، ج 1، ص 406.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 239

تفسیر آیه 44 - 45

أَمْ تَرَى إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحاً مِنَ الْكِتَابِ يَشْتُرُونَ الضَّلَالَهَ وَ يُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ

وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَ كَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا

آیا به کسانی که بهره ای اندک از دانش کتاب [آسمانی تورات و انجیل] به آنان داده شده ننگریستی که گمراهی را می خرنند و می خواهند شما هم از راه مستقیم حق گمراه شوید؟

خداوند به دشمنان شما از شما داناتر است و بس است که خدا سرپرست شما باشد و کافی است که خداوند یاور و یار شما باشد.

شرح و توضیح

در رابطه با یهود به ویژه احبار و دانشمندان این قوم عنود از آیه 40 تا 113 سوره مبارکه بقره بحث بسیار مشروح و مفصلی به میان آمد که چنان بحث مفصلی در دیگر تفاسیر سابقه نداشته، چنانچه آگاهی بر احوال این قوم بخصوص عالمان بی دین و منحرفشان را بخواهید به توضیح آن آیات مراجعه کنید.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 240

آری این قوم ناسپاس که بهره ای اندک از حقایق تورات داشتند، می توانستند با همان مقدار آگاهی به حقایق کتاب آسمانی به صراط مستقیم حق درآیند و زندگی چند روزه دنیا را در طریق هدایت سپری کنند، و از این عرصه پاکی و نور و میدان فضیلت و حقیقت، گوی سعادت دنیا و آخرت را ببرند و برای ابد رضای حق را برای خود فراهم آورند و به بهشت عنبر سرشت آخرت وارد شوند ولی این تیره دلان بدبخت و فراریان از صدق و صداقت و دست پروردگان هوا و شهوت به خاطر این که جیب خود را از مالی اندک پر کنند و با آن مال اندک نان و نوائی دست و پا کنند و با ثروت حرام چند روزی را به خیال خامشان خوش باشند، حقایق کتاب را از قوم خود پنهان کردند و به تحریف ظاهر آیات و معانی آیات اقدام نمودند و نهایتاً گمراهی و ضلالت را به عوض هدایت خریدند، و با این جنایت و خیانت درهای رحمت حق را به روی خود بستند و مستحق خشم و غضب خدا شدند و خویش را از بهشت ابدی قیامت محروم کردند و با کمال بی حیائی چنان که در پایان آیه 44 مطرح است به گمراه کردن مسلمانان هم برخاستند تا در امت اسلام فتنه رخ دهد و چراغ دین خدا به خاموشی گراید و حق از خیمه حیات انسان رخت بریندد و نهایتاً گمراهی و ضلالت و شقاوت و تیره بختی بر همه مسلط گردد و نشانه های درستی و زمینه های سلامت مادی و معنوی از میان برود!

در آیه 45 خداوند مهربان به امت اسلام هشدار می دهد که اگر این عالمان یهود و این پلیدان عنود با همدستانشان در برابر شما چهره دوستی و دلسوزی نشان می دهند و به ظاهر برای شما غم و غصه می خورند و با وسوسه های

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 241

فریبنده دل شما را به خود متمایل می سازند گول نخورید و در دام فریشتان نیفتید که خدا دشمنان شما را از همه کس بهتر می شناسد و فکر نکنید که اینان را راهی بر مسلط شدنشان بر شما هست و میدانی برای پیروزی بر امت اسلام در اختیار دارند شما دل به خدا ببندید و به او امیدوار باشید و زندگی خود را در همه شئون با فرهنگ او هماهنگ سازید که خداوند برای یآوری و سرپرستی شما و یاری دادن به امت در همه عرصه ها کافی است.

وقتی خدا ولایت و سرپرستی اش بر سر شما سایه داشته باشد و هرگز از یاری دادن به امت دریغ نکند شما بر این دشمنان قسم خورده هر چند به ظاهر خود را تواناتر از شما نشان دهند پیروز هستید.

از این که این عالمان گمراه و بندگان هوا و هوس با تکیه بر مال و منال و عُدّه و عُدّه خود را در برابر شما صاحب قدرت نشان می دهند و دانش خود را به رخ شما می کشند و از این طریق برای خود در خیال شما مقام و موقعیت ساخته اند و همه نکنید اکنون که پروردگار شما اینان را به عنوان دشمن شما معرفی کرده دیگر به عنوان این که صاحب مقام و موقعیت هستند به اینان نظر نکنید بلکه آنان را به عنوان دشمن خود بشناسید که این طایفه خبیث هدایت حق را از دست داده و به گردونه گمراهی در آمده اند و نه این که ذره ای دلسوزی به شما ندارند بلکه به خاطر دشمن بودنشان نسبت به شما می خواهند شما را از حق جدا کنند و درهای رحمت خدا را به روی شما ببندند و شما را هم چون خودشان آلوده به گمراهی کنند و از خدا و پیامبر جدا نمایند و به کفر و ضلالت سوق دهند و نهایتاً شما را چون خود به خزی دنیا و عذاب آخرت دچار کنند.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 242

امروز هم اگر پاره ای از مسلمانان باور ندارند که دشمن ترین دشمنان آنان عالمان یهود و صهیونیست دست پخت آنان است باید با توجه به این آیه شریفه دشمنی آنان را باور کنند و بر ضد آنان موضع گیری نمایند و دولت های خود را وادار به قطع رابطه آنان کنند و چنانچه دولت ها حاضر به قطع رابطه با این دشمنان عنود نشدند با قیام علیه آنان به سقوطشان کمک کنند و دولتی براساس اسلام ناب تشکیل دهند و زندگی با امنیتی بی تسلط یهود و این قوم نژادپرست غارت گر برای خود فراهم سازند و بدانند که در طریق این قیام خداوند مهربان به عنوان ولی و سرپرست و یاور آنان برای

آنان کافی است و آگاه باشند که ملتی که در سایه ولایت خداست و حضرت حق در همه میادین به آنان نصرت می دهد و یاری می رساند قطعاً پیروز می شوند و به زندگی پاک و بی دردسری بدون مزاحمت دشمنان می رسند.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 243

تفسیر آیه 46-47

مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ يَقُولُونَ سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ اسْمَعِ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَ رَاعِنَا لَيْتَا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ اسْمَعِ وَ انظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ أَقْوَمَ وَ لَكِن لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا

برخی از یهود حقایق کتاب آسمانی تورات را با تفسیرهای ناپجا و تحلیل های غلط و ناصواب از جایگاه های اصلی و معانی حقیقی اش تغییر می دهند و به زبان ظاهر به پیامبر می گویند: دعوت را شنیدیم و در باطن می گویند از دعوت سرپیچی کردیم و از روی توهین به پیامبر بر ضد او فریاد می زنند سخنان ما را بشنو که ای کاش ناشنوا شوی!! و با پیچ و خم دادن زبان و آوازشان و [به نیت عیب جوئی از دین می گویند] ما را رعایت کن [یعنی قوانینی براساس خواست ما بیاور] اگر آنان به جای اهانت و درخواست نامعقول از روی صدق و درستی می گفتند دعوت را پذیرفتیم و اطاعت کردیم و سخنان ما را بشنو و به ما مهلت ده تا معارف اسلام را درک کنیم

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 244

قطعاً برای آنان بهتر و درست تر بود ولی خدا آنان را به سبب کفرشان لعنت کرده نهایتاً جز عده اندکی ایمان نمی آورند. ای کسانی که به شما کتاب آسمانی داده شده به قرآنی که بر پیامبر اسلام نازل شده که تصدیق کننده تورات و انجیلی است که با شماست ایمان آورید پیش از آن که چهره هائی را از شکل و شخصیت انسانی محو کنیم و به کیفر تکبر در برابر

قرآن و پیامبر به کفر و گمراهی بازگردانیم، یا چنان که اصحاب سبت را لعنت کردیم لعنت کنیم و فرمان خدا همواره شدنی است.

شرح و توضیح

تفصیل و شرح تحریف کتاب در آیه 75 سوره بقره، وسمعنا و عصینای یهود که برخاسته از عناد و لجاجت آنان نسبت به حق است در آیه 93 همان سوره و مسئله راعنا که در لغت یهود معنای توهین آمیز دارد در آیه 104 گذشت.

خداوند از باب رحمت و رأفت چنان که در آیات 54 و 60 و 103 سوره بقره و آیه مورد بحث مطرح است به طور مکرر یهود را به ایمان و دست برداشتن از فساد و توبه از جنایات و گناهانشان دعوت نموده ولی این چهره های پلید و آلودگان به قساوت قلب و حسودان نسبت به پیامبر و قرآن از دعوت حق به ایمان و توبه سرپیچی کردند و می کنند و نشان می دهند که ابداً مستحق لطف و احسان خدا نیستند و خود دچار شدنشان را به عذاب دوزخ فراهم می آورند!

اگر یهود و دیگر اقوام زمان پیامبر مانند مسیحیان و صابئین و مشرکان و منافقان بر محور قرآن مؤمن واقعی می شدند و به صورت ملّتی يك پارچه در می آمدند و خود با اعتقاد و عمل و اخلاقشان حافظ فرهنگ حق می شدند اسلام بدون مزاحم تا امروز سراسر جهان را زیر سیطره ملکوتی خود می گرفت

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 245

و جهانی متمدن، سالم، آگاه، دارای امنیت و رفاه به وجود می آمد و جامعه از ترس و حزن در امان می ماند و جهانیان مره نمونه ای از زندگی بهشتی را می چشیدند.

ولی یهود و به تبع آنان دیگران از پاسخ به این دعوت روی گردانیدند و به کیفر عنادشان شخصیت انسانی آنان نابود گشت و حیوانیت از درونشان سربرکشید [نطمس و جوهاً] و به کفر و ضلالت بازگردانده شدند یا آماده دریافت لعنت خدا به صورتی که اصحاب سبت لعنت شدند و از پی آن لعنت دچار مسخ شدند در آنان پدید آمد یا نهایتاً اگر در دنیا مهلت یافتند ولی عذاب سخت دوزخ و برگشت چهره انسانی آنان به صورت حیوانات بر آنان حتم و مقرر شد و این حکم و فرمان حق و قضای عادلانه او امری حتمی و تخلف ناپذیر است. وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا.

داستانی شگفت انگیز از کیفر خداوند

محدث بزرگوار، علامه فهیم، خدمتگذار کم نظیر به فرهنگ اهل بیت مرحوم مجلسی از محی الدین اربلی نقل می کند که او گفته: روزی به زیارت پدرم رفتم، مردی نزد او نشسته بود چشمش به چرت زدن گرم شد در این حال عمامه از سرش افتاد اثر زخمی که مربوط به شمشیر بود بر سرش به چشم آمد پدرم درباره آن زخم از او پرسید، گفت: این زخم اثر شمشیری است که در جنگ صفین به سرم رسیده.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 246

حاضران در آن مجلس از روی اعتراض به او گفتند: مسئله صفین در گذشته به وقوع پیوسته و تو آن زمان را درک نکرده ای از کجا می گوئی این زخم مربوط به جنگ صفین است!!

پاسخ داد من روزی به قصد رفتن به مصر حرکت کردم شخصی از اهالی غز با من هم سفر شد در میان راه سخن از جنگ صفین به میان آمد آن شخص به من گفت: اگر من ایام جنگ صفین را درک می کردم و در آن صحنه حاضر بودم شمشیرم را به خون علی بن ابی طالب و یارانش سیراب می کردم من نیز در پاسخ او گفتم: اگر من هم در آن نبرد حاضر بودم به امیرمؤمنان یاری می دادم و شمشیر خود را با خون معاویه و اصحابش رنگین می نمودم.

در این گپو دار با هم قرار گذاشتیم که همان محل گفتگو صفین باشد، او از یاران معاویه و من نیز از اصحاب امیرمؤمنان (ع) باشد، ناگهان حس کردم شمشیری به سرم فرود آمد به روی زمین افتاده و از هوش رفتم وقتی چشم باز کردم دیدم شخصی با سر نیزه اش مرا بیدار می کند از مرکب پیاده شد و دستش را به زخم سرم کشید همان لحظه سرم از زخمی که خورده بود معالجه شد، سپس فرمود: تو همین جا باش تا من بیام، از نظرم غایب شد پس از ساعتی بازگشت، سرپرده آن شخص را که به من زخم زده بود با مرکب هایمان آورد و به من خطاب کرد: این سر دشمن توست، چون تو به کمک ما برخاستی، ما نیز تو را کمک کردم، خداوند کسانی را که برای خدا به ما کمک می کنند یاری می دهد، پرسیدم شما کیستید، خود را به من معرفی کنید؟ گفت من محمد بن حسن

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 247

صاحب الامر می باشم چنانچه درباره این زخم از تو پرسیدند بگو: این زخم در جنگ صفین به من رسیده است. «1» آری جریمه آنان که نیت و عملشان شیطانی است و در برابر حق از روی کبر و خودبینی می ایستند و بنای توبه و بازگشت ندارند حتمی و قطعی است، و هیچ گونه روزنه و راهی برای فرار از کیفر گناهان باطنی و ظاهری ندارند چنان که در پایان آیه مورد بحث آمده: **وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا.**

فلسفه شرور و عذاب ها و مصائب دنیائی

از دیدگاه قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام همه مصائب و شکنجه های رسیده به آن دسته از افراد آگاهی که مرتکب گناه می شوند، دستاورد خود آنان و نتیجه گناهانشان می باشد:

وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْتُوا عَنْ كَثِيرٍ «2»

هرگونه بلا و رنجی و عذاب و شکنجه ای به شما می رسد دستاورد خود شماست و خداوند از بسیاری از گناهان در می گذرد.

این سخن به این معناست که مصائب و ناملایماتی که متوجه جامعه می شوند مانند: قحطی، گرانی، طوفان، زلزله و ... همه به سبب گناهانی است که مردم مرتکب می شوند، هر چند کیفر همه گناهان آنان نیست چرا که خداوند متعال

(1) - بحار، ج 52، ص 75 - سفینه البحار، ج 5، ص 125.

(2) - شوری 30.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 248

بسیاری از گناهان را براساس رحمت و حکمت خود مورد عفو قرار می دهد وگرنه جنبنده ای در زمین باقی نمی ماند:

وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظُهُرِهَا مِنْ دَابَّةٍ: «1»

و اگر خداوند مردم را به کیفر همه گناهانی که مرتکب شده اند مؤاخذه می کرد، هیچ جنبنده ای را بر پشت زمین باقی نمی گذاشت!

آن با صراحت اعلام می کند: اگر انسان مرتکب معصیت و کارهای ناشایست نشود و در مسیر زندگی راه صحیح و صراط مستقیم حق را انتخاب نماید برکات الهی از آسمان و زمین او را فرا خواهند گرفت.

وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ «2»

اگر مردم شهرها ایمان آورده و تقوا پیشه می ساختند قطعاً برکاتی از آسمان و زمین بر آنان می گشودیم ولی آیات خدا را تکذیب کردند و به انکار حقایق برخاستند، پس به کیفر دستاوردها بر آنان را دچار مؤاخذة ساختیم.

مصائب و ناکامی هایی را که به سبب کردار ناشایست انسان گریبان گیر او می شوند می توان به سه دسته تقسیم کرد:

مجازات

(1) - فاطر 45.

(2) - اعراف 96.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 249

از دیدگاه قرآن مجید، مصائب و ناکامی های افرادی که هیچ نقطه مثبتی در زندگی ندارند، و حیات آنان سراسر فساد و تباهی است، بخشی از کیفر اعمال آنان است، این کیفر قراردادی و اعتباری نیست، بلکه کیفر تکوینی است و نتیجه طبیعی کردار ناشایست گناهکار و مجرم است.

اقوام و ملت های مختلفی در طول تاریخ، دچار بلاهای گوناگونی چون زلزله، طوفان و دیگر مصائب شده اند که قرآن آن بلاها را نتیجه طبیعی گناهان آنان می داند.

در سوره عنکبوت، پس از نقل سرگذشت قوم نوح و ابراهیم و لوط، و بیان مخالفت قوم عاد و ثمود و نیز مقابله فرعون و هامان و قارون با پیامبران الهی و امتناعشان از پذیرش دعوت آنان آمده است:

فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ
أَعْرَفْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ: ﴿1﴾

پس همه را به سبب گناهانشان مؤاخذه کردیم، بر برخی از آنان طوفانی سخت [که با خود ریگ و سنگ می آورد فرستادیم] و بعضی را فریاد مرگ بار به نابودی کشید، و برخی را به زمین فرو بردیم، و جمعی دیگر را در امواج دریا غرق کردیم، خدا بر آن نبود که به آنان ستم کند، ولی آنان بودند که بر خود ستم نمودند.

تأدیب

(1) - عنکبوت 40.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 250

فلسفه و حکمت بخشی از مصائب و ناکامی های انسان تأدیب و آگاه سازی او از خطر گناه و کجروی است، پیامبر اسلام در این باره می فرماید:

«ان البلاء للظالم ادب:» «1»

بلا برای ستم پیشه تنبیه است.

قرآن مجید، نقش مشکلات زندگی را در آگاه سازی مردم به این صورت تبیین می نماید:

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ: «2»

بخاطر گناهایی که مردم مرتکب شده اند، در خشکی و دریا فساد پدیدار شده است، تا کیفر بعضی از آنچه را انجام داده اند به آنان بچشانند.

تطهیر

حکمت بخشی دیگر از مصائب و بلاهایی که به انسان می رسد تطهیر انسان از گناه است، کردار ناشایست، معاصی و زشتی ها جان انسان را آلوده می کند و آئینه روان را تیره می سازد.

بلاها و گرفتاری های زندگی، یکی از عوامل پاکسازی زنگارها و آلوده گی های جان هستند، چرا که روح انسان در آتش مصائب، پاک و خالص می شود،

(1) - جامع الاخبار، ص 310، ح 852.

(2) - روم 41.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 251

البته اگر انسان به این حقیقت توجه داشته باشد، یعنی بلاها و مصائب را به عنوان پاکسازی وجودش ببیند و بپذیرد. از رسول خدا روایت شده:

«ما اصاب المؤمن من نصب ولا وصب ولا حزن حتى اهدى الله به عنه من سيئاته:» «1»

رنج و درد و اندوه و حتی نگرانی به مؤمن نمی رسد مگر این که خداوند به وسیله آن گناهانش را می زداید بر این اساس سختی های زندگی برای اهل ایمان و آنان که توجه به حقایق دارند، از جمله نعمت های بزرگ خداوند محسوب می شوند، چنان که از حضرت موسی بن جعفر (ع) روایت شده است:

«لله في السراء نعمة التفضل و في الضراء نعمة التطهير:» «2»

خداوند در آسایش نعمت احسان و در سختی ها نعمت پاک سازی دارد.

سختی های سازنده

حکمت بخشی از شرور و سختی ها و گرفتاری های زندگی، آزمودن انسان و سازندگی اوست، قرآن مجید تصریح می کند که انسان به وسیله شر و خیر آزمایش می شود:

وَ نَبَلُّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً «3»

شما را به رنج و راحت، و رفاه و سختی به خاطر آزمایش می آزمائیم.

(1) - تحف العقول 38.

(2) - تحف العقول 361.

(3) - انبیاء 35.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 252

شر شامل انواع سختی ها، بیماری ها، مشکلات زندگی و خیر شامل انواع نعمت ها و خوشی هاست.

در روایتی از حضرت صادق (ع) آمده که: امیرمؤمنان بیمار شد و گروهی به عیادت رفتند، آن حضرت در پاسخ احوال پرسی برخلاف متعارف فرمود:

«اصبحت بشرًا»

عیادت کنندگان که انتظار این گونه پاسخ را از امیرمؤمنان نداشتند با تعجب پرسیدند سبحان الله این کلام از مثل تو زینده است؟ ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

« وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَالنَّاسُ لِرَبِّهِمْ كَاذِبُونَ » فالخیرالصحة والغنی والشیر المرض والفقیر ابتلاء و اختیاراً: «1»

شما را برای آزمایش به بد و نیک می آزمائیم، خیر سلامت و ثروت است و شر بیماری تهیدستی به خاطر آزمایش و انتخاب.

آیه ای که در کلام امیرمؤمنان آمده، دلیل روشنی است بر این که حکمت بخشی از مصائب آزمایش است تا انسان در نتیجه شکبائی و موفقیت در امتحان به کمال برسد، این معنا در آیه دیگر چنین آمده است:

وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَفْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ «2»

(1) - جعفریات 233.

(2) - بقره 255.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 253

قطعاً شما را با مقداری از ترس و گرسنگی و کاهش در اموال و جانها و محصولات می آزمائیم و شکیبایان را مژده بده. بر این اساس شرور و سختی هائی که برای آزمون و سازندگی انسان اند نه تنها منافاتی با عدالت و حکمت خداوند ندارد بلکه عین حکمت است.

آری در نظام حکیمانه جهان، سختی ها و مشکلاتی که به اهل ایمان می رسند به منظور پرورش استعدادهای درونی و تکامل آنها، در واقع خداوند متعال جان دوستان خود را در این جهان با بلا و آزمایش تغذیه می نماید و به تعبیر زیبای پیامبر اسلام:

«ان الله لیغذی عبده المؤمن بالبلاء کما تغذی الوالدة ولدها باللبن:» «1»

خداوند بنده مؤمنش را با بلا تغذیه می کند، همان گونه که مادر فرزندش را با شیر تغذیه می کند.

عوامل ناکامی مستضعفان

آنچه درباره حکمت شرور و مصائب گفته شد، در خصوص افراد آگاهی است که پیام خداوند به آنان رسیده و حجت بر آنان تمام شده است.

اکنون باید دید شرور و ناکامی هائی که گریبان گیر افراد مستضعف «ناتوان یا ناآگاه» می شوند چه حکمتی دارند؟

(1) - بحار، ج 81، ص 195.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 254

به سخن دیگر در طول تاریخ بسیاری بوده اند و هستند که به دلایل گوناگون، پیام خداوند به آنان نرسیده و یا به اقتضای خلقتشان نتوانسته اند مسئولیت پذیر باشند، تا با عمل کردن به وظیفه خود هدف مورد نظر از آفرینش را برای خود رقم بزنند، کودکان بی پناه، عقب مانده های ذهنی و دیوانگان، مصادیق بارز این گونه انسان ها هستند، ناکامی های اینگونه افراد که در اصطلاح مستضعف نامیده می شوند را چگونه می توان توجیه کرد؟

پاسخ اجمالی این پرسش این است که:

مسئولیت ناکامی های انسان های مستضعف به استثنای مواردی که حکمت های خاصی دارند بر عهده انسان های آگاه است، جهت روشن شدن مطلب توجه به حقایقی که ذکر می شود ضروری است:

1- سوء استفاده از آزادی

سوء استفاده انسان های آگاه از آزادی است که پدید آمدن دو طبقه ظالم و مظلوم، و استثمارگر و استثمار شده را موجب گردیده است، نه خواست آفریدگار هستی تا عدالت او با آن مورد سؤال قرار گیرد و به فرموده امیرمؤمنان (ع):

«ما جاع فقیر الیما تبع به غنی:» 1»

هیچ گرسنه و ناداری گرسنه و تهیدست نشد، مگر به خاطر خوشگذرانی ثروتمندی.

بنابراین گرسنگی گرسنگان جهان و به ویژه مردم آفریقا که روی گنج های عظیمی از معادن زندگی می کنند، نتیجه زیاده خواهی های مستکبران جهان است

(1) - نصح البلاغه حکمت 328.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 255

که باید با آگاهی و اتحاد ملت های تحت ستم و برپائی نهضت های آزادی بخش چنین سرنوشتی تغییر یابد.

2- آثار تکوینی گناه

در جهان اسباب و علل، کردار ناشایست انسان های آگاه به طور طبیعی و تکوینی در سرنوشت جامعه مؤثر است، شخص گناهکار، نه تنها زندگی خود را تباه می کند بلکه جامعه را در سرایشی انحطاط و سقوط قرار می دهد.

وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً «1»

و از آسیب و بلائی که تنها به ستمکاران شما نمی رسد بترسید.

براساس نظام حکیمانه آفرینش نتیجه ظلم فراگیر امت، در این جهان آتش که در گرفت خشک و تر می سوزند، کردار ناشایست انسان، نه تنها مایه فساد جامعه می شود بلکه محیط زیست را نیز تباه می سازد:

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ: «2»

به سبب گناهایی که مردم مرتکب شده اند در خشکی و دریا فساد نمودار شده است.

در جهان اسباب و علل، هنگامی که توده مردم در برابر تجاوز و حق کشی ها سکوت می کنند، همه آنان و حتی مستضعفان به انواع بلاها که آثار تکوینی گناه اند دچار می شوند، و دعای نیکان نیز برای تغییر سرنوشت جامعه ثمربخش نخواهد بود چنان که امیرمؤمنان (ع) فرمود:

(1) - انفال 45.

(2) - روم 41.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 256

«لا تتركوا الامر بالمعروف والنهي عن المنكر فيولى عليكم شراركم تدعون فلا يستجاب لكم:» «1»

3- رعایت نکردن مسائل بهداشتی

در جهان اسباب و علل تنها گناه نیست که در سرنوشت جامعه و از جمله انسان های مستضعف «ناآگاه و ناتوان» مؤثر است، بلکه اشتباه پدران و مادران و رعایت نکردن مسائل بهداشتی به وسیله آنان نیز در پیدایش افراد معلول و عقب مانده ذهنی مؤثر است.

در این گونه موارد، مسئولیت ناکامی این گونه افراد مستقیماً متوجه انسان های آگاه است و بر خداوند متعال ایرادی وارد نیست.

4- حکمت های ناشناخته

افزون بر عواملی که درباره ناکامی های مستضعفان به آنها اشاره رفت، چه بسا حکمت های نهفته ای وجود دارند که بر ما مجهول اند، و اگر راز آنها گشوده شود، مشخص می گردد که آنچه به وقوع پیوسته عین عدل و حکمت است، چنان که در جریان همراهی موسی با آن مرد عالم هنگامی که آن مرد عالم پسر بچه به ظاهر بی گناهی را به قتل رسانید موسی به شدت به وی اعتراض کرد که:

أَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِعَیْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا: «2»

(1) - نهج البلاغه نامه 47.

(2) - کهف 74.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 257

آیا شخص بی گناهی را بدون این که کسی را به قتل رسانده باشد کشتی، واقعا کار ناپسندی مرتکب شدی.

آن گاه آن مرد عالم برای بیان این که کارش صحیح و حکیمانه بوده است به موسی می گوید:

وَ أَمَّا الْعُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَحَشِينَا أَنْ يُزَهَقَهُمَا طُعْيَانًا وَ كُفْرًا فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاءً وَ أَقْرَبَ رُحْمًا: «1»

و اما نوجوان، پدر و مادرش هر دو مؤمن بودند، ترسیدیم مبادا آن دو را به طغیان و کفر بکشاند، پس خواستیم که پروردگارشان آن دو را به پاك تر و مهربان تر از او عوض دهد.

بنابراین با توجه به محدودیت علم انسان درباره راز هستی، با نگاه سطحی نمی توان ناکامی های مستضعفان را برخلاف عدل و حکمت دانست، این در حالی است که خداوند مهربان ناکامی مستضعفان را که خود هیچ نقشی در آنها ندارند در جهان دیگر جبران خواهد نمود. «2»

(1) - كهف 81 80.

(2) - حكمت نامه پیامبر 450.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 258

تفسیر آیه 48

إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْزُبُ أَنْ يُشْرِكَ بِهِ وَ يَعْزُبُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا

مسلماً خداوند از این که به او شرك ورزیده شود نمی آمرزد، و غیر آن را برای هر کس که بخواهد می بخشد، و هر که برای خدا شريك قائل شود، بی تردید گناه بزرگی را مرتکب شده است.

شرح و توضیح

در رابطه با مسئله شرك در آیات سوره بقره و سوره آل عمران به تفصیل بحث شد.

وجود مقدس حق غنی بالذات، و قدرت بی نهایت، و کمالاتش نامحدود و صفات جمال و جلالش بی حد و مرز است، هستی و موجوداتش را آفرید، و براساس نظمی حکیمانه و استوار اداره می کند، آفریدن مخلوقات و تداوم دادن به حیات آنها گرچه غیرقابل شمارش باشند برای حضرت او آسان و سهل است.

در زمینه آفریدن و کارگردانی و حکمرانی و اداره بساط خلقت نیاز به احدی نداشته و ندارد، باید به وحدانیت او در ذات و صفات و افعال ایمان داشت، تا عنوان مؤمن بر انسان صادق باشد.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 259

آنان که به او شرک می ورزند و حقایق مربوط به ذات و صفات و افعال را منکر می شوند، جز در خیالات و اوهام خود غوطه ور نیستند، اینان در مسئله شریک به حضرت حق افترا می بندند، و چیزی را که وجود خارجی ندارد وجود می دهند. اینان مرتکب گناه بزرگ و ظلم عظیم هستند، یهود و به ویژه عالمانشان که نه به موسی و تورات ایمان درستی داشتند و دارند و نه حاضر شدند به پیامبر اسلام و قرآن مجید ایمان بیاورند از مصادیق قطعی آیه مورد بحث هستند.

اینان خداوند را در آفریدن و حکمرانی مستقل نمی دانند، و حاضر شدند و حاضر هستند که هر چیزی را به خاطر یک سلسله امور مادی و ریاستی برای خدا شریک بگیرند، و عقیده مند باشند که اگر اموری را که شریک در ربوبیت و عبودیت گرفته ایم در زندگی ما نباشد زندگی ما به دلخواه ما اداره نخواهد شد.

باید به این نکته بسیار مهم توجه داشت که وقتی تا آخر عمر یک فرد، یا یک خانواده، یا یک جامعه مسئله شرک به هر شکلش در میان باشد، و اعتقاد بر این قرار گیرد که خدا قدرت و استقلالی در اداره امور ندارد، و برای اداره امور لازم است به قدرتی غیر خدا هم تکیه کرد، ابداً عبودیتی صورت نخواهد گرفت، تا مسئله آمرزش در میان آید، آمرزش حق کسی است که موحد است و عابد گرچه به غفلت یا به علّتی دیگر گناهی از او صادر شود، چنین شخصی با لحاظ اعتقاد به توحید اگر توبه کند قطعاً به آمرزش حق می رسد، و اگر توبه نکند داخل در **يَعْفُرُ مَا دُونَ ذَلِكَ** می شود که بر اثر شفاعت شفیعیان یا قدرت عمل صالح خودش به آمرزش می رسد، جمله **وَّ يَعْفُرُ مَا دُونَ ذَلِكَ** دلیل بر این نیست که خدا همه گناهکاران غیر مشرک یا هر گناهی را می آمرزد، زیرا اگر چنین باشد بعثت انبیاء و نزول کتاب های آسمانی و امامت امامان لغو می شود.

مشرک یا کافر چنانچه با داشتن فرصت توبه از شرک و کفر دست بشوید، و به گردونه اسلام راستین درآید، و گذشته خود را اصلاح نماید، و به عمل صالح

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 260

و اخلاق حسنه در حدّ خودش آراسته شود، براساس آیات قرآن مجید قطعاً آمرزیده می شود، و از گناه شرك و كفر پرونده اش پاك می گردد.

در روایتی از رسول خدا آمده:

«لاتزال المغفرة تلح بالعبد ما لم يقع الحجاب، قيل يا رسول الله و ما وقوع الحجاب؟ قال: الاشرار بالله عزوجل ثم قراء ان الله يغفر ان يشرك به:» «1»

پیوسته مغفرت بر عبد وارد می شود، در صورتی که حجاب بر او نیفتد، گفته شد یا رسول الله حجاب وقوع بر عبد چیست؟ فرمود شرك به خدای عزوجل سپس آیه شریفه را قرائت کرد که: خدا شرك ورزی را نمی آمرزد.

در روایتی دیگر از رسول خدا آمده:

«من لقي الله عزوجل لا يشرك به شيئاً دخل الجنة ولم تضربه معه خطيئة كما لو لقيه يشرك به شيئاً دخل النار ولم تنفعه حسنة:» «2»

کسی که به لقاء خداوند عزوجل نائل گردد در حالی که هیچ شرکی به او نداشته باشد وارد بهشت می شود و خطیئه با او زبانی به او نمی رساند، چنان که اگر کسی حق را ملاقات کند و چیزی را شریک او دانسته باشد به دوزخ وارد می شود و خوبی او سودی به او نمی رساند.

و نیز در روایتی فرمود:

(1) - کشف الاسرار میبیدی، ج 2، ص 536.

(2) - کشف الاسرار میبیدی، ج 2، ص 536.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 261

«یابن مسعود ایك ان تشرك بالله طرفة عين وان نشرت بالمنشار او قطعت او صلبت او احرقته بالنار:» «1»

ای پسر مسعود بترس از این که لحظه ای به خدا شرك ورزی، حتی اگر اژه شوی، یا پاره پاره ات کنند، یا به دارت زنند، یا به آتشت بسوزانند.

رسول خدا از شدت نفرت به مشرکین فرمود:

«انا لانستعين بمشرك:» «2»

ما در امورمان از مشرك كمك نمی گیریم.

(1) - مکارم الاخلاق، ج 2، ص 357.

(2) - حکمت نامه پیامبر، ص 593.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 263

تفسیر آیه 49-50

أَمْ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُرَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا

انظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ كَفَىٰ بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا

آیا به کسانی که خود را به فضایل خیالی می ستایند نظر نکردی؟ [این خودستایی هیچ ارزش و اعتباری ندارد] بلکه خداست که هرکه را بخواهد [براساس ملاک های واقعی] می ستاید و آنان که خود را به ناحق می ستایند در کیفر و مجازات به اندازه رشته میان هسته خرما مورد ستم قرار نمی گیرند.

با تأمل بنگر چگونه قوم یهود [با ادعای پاکی خویشتن با اموری واهی در پیشگاه حق] بر خدا دروغ می بندند، و همین گناه آشکار برای خواری و عذاب آنان کافی است.

شرح و توضیح

از قرائن در آیات پیداست که منظور از **يُرْكُونَ أَنْفُسَهُمْ** قوم یهودند، گرچه هر کس را که به دروغ به عنوان دارنده پاکی ها خودستائی نماید شامل می شود.

این قوم عنود می دانستند و می دانند آنچه را درباره خود می گویند و فضائلی که به خود نسبت می دهند تا خود را مقرب حق و پاک و پاکیزه از رذائل در میان

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 264

مردم بنمایانند دروغ و کذب محض است، انسان می داند آنچه را از امور مثبت بخود می بندد و در او وجود ندارد دروغ است، لذا در آیه شریفه پس از مسئله افتراء کلمه کذب بکار برده شده است، تا به جهانیان بفهماند یهود به دروغ خود را می ستایند، و آنچه در آنان نیست به خود می بندند، و ادعا می کنند که خدا با ماست، ما نژاد برتریم، ما مورد محبت خدائیم، خدا بندگانی بهتر و پاکیزه تر از ما ندارد و ... از این طریق به خداوند افتراء می زنند.

آنان به فرموده خداوند چنین اموری را که وجود خارجی ندارد به عنوان این که خدا برای ما مقرر نموده است از روی افتراء و دروغ به خدا می بندند:

1- وَ قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَعْدُودَةً: «1»

ادعا دارند که آتش دوزخ جز چند روزی معین و معلوم به ما نمی رسد، و این خداوند است که مشیتش بر این تعلق گرفته که ما دوزخی و دچار عذاب ابد نباشیم!

2- وَ قَالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ: «2»

یهود و نصاری مدعی هستند که ما پسران خدا و دوستان او هستیم!

این بدعت گذاران سبک مغز، خداوند را پدر فرض کرده و خود را فرزندان او قلمداد می کنند و می خواهند با این ادعا بگویند ما از همه جهانیان به خدا نزدیک تر هستیم و سایه او بر سر ما سایه پدری است، و دیگر مردم جهان نسبتی با خدا ندارند، و عجیب تر از این مطلب این که بر صرف ادعای محض و بدون

(1) - بقره 80.

(2) - مائده 18.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 265

تکیه بر دلیل عقلی و نقلی می گویند ما محبوبان خدا هستیم و دیگر مردم مورد محبت خدا نمی باشند.

3- ادعای دیگر اینان است که ما اولیاء خداوندیم در حالی که حضرت حق در سوره جمعه به آنان اعلام می کند اگر شما از اولیاء خدا هستید، نهایتاً به صورت جدی و به راستی آرزوی مرگ کنید تا پس از مرگ به نعمت های بهشت و به رضوان الله برسید، در صورتی که هرگز درخواست مرگ نخواهید کرد، و این عدم درخواست بخاطر گناهان و جنایاتی است که مرتکب شده اید، و خداوند به همه امور ستمکاران داناست.

کشف الاسرار می گوید: یهود گاهی طفلان خود را نزد پیامبر می آوردند، و می گفتند: ای محمد آیا این طفلان را گناهی هست؟ حضرت می فرمود: نه! به حضرت می گفتند ما نیز هم چون طفلان پاك و بی گناهییم، چرا که هر گناهی در روز مرتکب شویم شب بر ما می بخشد، و هر گناهی در شب انجام دهیم روز ما را می آمرزند!! «1» در هر صورت خودستائی برافراشتن علم استقلال در برابر حضرت حق است، و شرعاً و عقلاً کار زشتی است، چرا که انسان با همه وجود مملوك خداست، و ذات و ماهیتش جز فقر محض چیزی نیست، و ازلاً و ابداً از خود چیزی ندارد، این هدایت و رحمت خداست که وقتی شامل حال انسان شود، و انسان هم از خود قابلیت نشان دهد به فضائل و ارزش های معنوی آراسته می شود، و لیاقت دریافت تعریف و تزکیه از حضرت حق پیدا می کند: **بَلِ اللّٰهُ يُرِزُّكُم مِّنْ يِّشَاءُ**

(1) - کشف الاسرار، ج 2، ص 537.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 266

آری قابلیت، پذیرش هدایت حق، آراسته شدن به کرامات و فضائل همه و همه تجلی لطف او به انسان است، و هرگز شایسته نیست انسان آنچه را خدا به او عنایت کرده از خود بداند و به خود ببندد و نسبت به آنها سینه سپر کند و فریاد منیت بردارد، و به دیگران فخرفروشی کند.

اگر حضرت حق خود ستایان را جریمه کند، و دچار عذاب نماید، خودستایانی که کلامشان دروغ، و نسبت های ناروایشان به خدا افتراء محض است، کمترین ستمی حتی به اندازه رشته نازک میان حصه خرما به آنان روا نمی دارد. اگر وجود مبارك پروردگار از شایستگان و اهل لیاقت و آراستگان به فضائل تعریف و تمجید کند، تعریفش عین عدالت و دور از افراط و تفریط است، و در این تعریف به اندازه سوراخ ریز حصه خرما به آنان ستم روا نمی دارد.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 267

تفسیر آیه 51-52

أَمْ تَرَى إِلَى الَّذِينَ أَوْثُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ مَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ نَجِدَ لَهُ نَصِيرًا

آیا به کسانی که بهره ای اندک از دانش تورات به آنان داده شده نظر نکردی که به هر معبودی غیرخدا و هر طغیان گر گمراه کننده ای ایمان می آورند؟! و در قضاوتشان نسبت به کافران می گویند: آنان از کسانی که ایمان به قرآن و پیامبر آورده اند راه یافته ترند!

اینانند که خدا لعنتشان کرده، و هر که را خدا لعنت کند هرگز برای او یآوری نخواهی یافت.

شرح و توضیح

به راستی بسیار شگفت انگیز است که عالمان یهود و نصاری با علم به حقایق الهیه و آگاهی به نبوت پیامبر و حقانیت قرآن مجید که همه را از طریق دو کتاب آسمانی تورات و انجیل به دست آورده بودند، با ظهور پیامبر و طلوع قرآن کریم به تکذیب و انکار برخاستند، و حتی توحیدی را که به آن اقرار داشتند و گذاشته به عبادت جبت و اطاعت از طاغوت روی آوردند، و در قضاوتشان نسبت به

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 268

مؤمنان در حالی که مایه آنان اعتقاد به توحید و عمل به قرآن بود، و مشرکان در حالی که بت پرست و پلید و ظالم بودند بدین گونه قضاوت کردند که: اهل مکه و پیروان آنان راهشان از راه اهل ایمان بختر و برتر و بلکه مشرکان از مؤمنان راه یافته ترند!!

بخاطر این قضاوت ناعادلانه، و حکم ستمکارانه، و توسل به این دروغ بسیار بزرگ مورد لعنت خداوند قرار گرفتند، و کسی که مورد لعنت حق شود یاری برای نجات از خزی دنیا و عذاب آخرت نخواهد یافت، اینان برای جلب نظر مشرکان و پر کردن جیب از مال حرام آخرت را فروختند و لعنت ابد حق را خریدند.

به این نکته باید توجه داشت که هر کس در هر لباسی بر ضد ملت اسلام و اهل ایمان با کافران و مشرکان و قلدران و طاغوتیان و استعمارگران و استثمار کنندگان همسو شود، و فرهنگ اسلام را بکوبد، و فرهنگ شیطان و کافران را در اذهان بزرگ و پر سودتر جلوه دهد مستحق لعنت خدا خواهد شد، و یار و یآوری برای نجات خویش از عذاب دنیا و آخرت نخواهد یافت.

شأن نزول

اکثر مفسران در رابطه با شأن نزول این آیه شریفه می گویند: کعب بن اشرف پس از جنگ احد با هفتاد نفر از یهودی ها به مکه رفتند تا با قریش بر ضد پیامبر هم دست شوند، در حالی که کعب و مریدانش با پیامبر عهد بسته بودند که با مشرکان برضد پیامبر هم پیمان نشوند.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 269

کعب در مکه به ابوسفیان وارد شد، ابوسفیان از او استقبال کرد و وی را گرمی داشت و منزل مناسبی در اختیارش گذاشت و همراهان او را در منازل قریش جای داد.

قریشیان به کعب و همراهانش گفتند: ما به شما اعتماد نداریم، در صورتی اعتماد ما به شما جلب می شود که به جبت و طاغوت دو معبود قریشیان سجده کنید و به هر دو بت مؤمن شوید، کعب و همراهانش به جبت و طاغوت سجده کردند و اقرار نمودند که ما به هر دو معبود شما مؤمن شدیم، اکنون سی نفر از ما و سی نفر از شما کنار کعبه رفته بر ضد پیامبر هم پیمان شویم، و بکوشیم که او را از میان برداریم و چراغ دینش را خاموش کنیم.

چون کنار بیت هم پیمان شدند، ابوسفیان به کعب گفت شما قاری کتاب هستید و به حقایق آگاهی دارید و ما بی بهره از سواد و کتاب خوانی می باشیم به ما بگوئید که ما راه یافته ترم یا محمد؟ کعب گفت ای ابوسفیان دین خود را به ما عرضه کنید تا قضاوت نمائیم ابوسفیان گفت ما برای حاجیان شتر فربه می کشیم تا به عنوان مهمانان ما از آن بخورند، و برای زائران سقائی می کنیم، و مردمی میهمان دوست هستیم، و اسیران را خریده آزاد می نمائیم و صله رحم به جای می آوریم و خانه پروردگار را تعمیر و سپس به طواف می رویم و در هر صورت اهل حرم هستیم، ولی محمد از آئین گذشتگانش روی گردانده، و از اقوامش بریده، و حرم را رها کرده به مدینه رفته، دین ما همان دین قدیم است، و

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 270

دین محمد دین جدید می باشد، کعب بن اشرف گفت والله قسم شما راه یافته تر هستید!! «1» کعب بن اشرف پس از پیمان با قریشیان به قبیله خود بازگشت، در حالی که به آنان به شدت دلگرم بود، و امید داشت که اگر از سوی مؤمنان حمله ای به قبیله او شود مشرکان مکه و هم پیمانانشان به یاری آنان برخیزند، ولی با حمله مسلمانان هیچ گونه یاری از طرف قریشیان به آنان نرسید، کعب کشته شد و قبیله او به سوی شام رفتند، و عذاب دنیا را چشیده و پس از مرگ به عذاب ابد آخرت هم دچار شدند، و این است کیفر هم سوئی با کافران برضد مؤمنان و این سنت قطعی الهیه است که تا روز قیامت جریان دارد و کسی را از آن گریزی نیست.

گنهکاران و مجرمان حرفه ای باید بدانند که در صورت داشتن فرصت می توانند توبه کنند، آن هم توبه ای که شرایطش در قرآن و معارف الهیه بیان شده، ولی هنگامی که فرصت از دست برود راه توبه بسته می شود، و مجرم به عذاب دنیا و آخرت گرفتار می گردد، به خصوص اگر گناه صدّ عن سبیل الله باشد، و جرم مجرم این باشد که مانع از مؤمن شدن

دیگران گردد، یا کسی را یا کسانی را گمراه نماید و به ویژه اگر گمراه شده بمیرد و برای گمراه کننده راهی برای بازگرداندن گمراه از گمراهی نباشد!

در این زمینه به حدیث بسیار مهم زیر توجه نمائید که حدیثی قابل توجه است.

(1) - مجمع البیان، ج 3، ص 92.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 271

سماعه از حضرت صادق در توضیح آیه شریفه

مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِعَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا: «1»

روایت می کند که آن حضرت فرمود: کسی که مسلمانی را از دین حق و مسیر هدایت خارج کند و به گمراهی سوق دهد او را کشته است و نیز اگر شخصی انسانی را از گمراهی نجات دهد و به گردونه هدایت رهنمودن شود او را زنده کرده است، سپس حضرت فرمود: در روزگار گذشته شخصی می خواست از راه حلال ثروت فراوانی ذخیره کند ولی موفق نشد، تلاش کرد از راه نامشروع به دست آورد نتوانست شیطانی به او گفت: تو با همه تلاشی که نمودی نتوانستی ثروت فراوانی چه از راه حلال، چه از راه حرام بدست آوری، اکنون تو را به کاری دلالت می کنم تا به زودی ثروت هنگفتی به چنگ آوری!

آن شخص پیشنهاد شیطان را پذیرفت، شیطان گفت: دین جدیدی را پایه گذاری کن، تا مردم گرد تو جمع شوند و از این راه پول فراوانی در اختیار بگذارند، آن شخص دینی را ابداع کرد، و مردم را از راه هدایت گمراه ساخت و در اندک زمانی به ثروتی کلان رسید، ولی روزی به خود گفت: اگر به پیشگاه حق توبه کنم پذیرفته نخواهد شد مگر این که به گروندگان به دینم اعلام کنم این دین اختراع خود من است و بر پایه حق نیست و من به شما دروغ گفته ام، نزد مردم رفت و به آنان گفت آنچه به شما گفته ام دروغ بوده و از جانب حق دینی به من نازل نشده است، از این آئین دروغین دست بردارید، من نیز توبه می

(1) - مائده 32.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 272

کنم، مردم گفتند: دین حقیقی همان است که تو به ما تعلیم کرده ای ما از آن بر نمی گردیم!

آن شخص زنجیری بر گردن خود انداخت و گفت: زنجیر را از گردن خویش بر نمی دارم تا حضرت حق توبه ام را بپذیرد.

خداوند به واسطه یکی از پیامبرها خود به او اعلام نمود که: توبه تو را قبول نمی کنم، گرچه ناله و فریادت به جایی برسد تا رگ های گردنت پاره شود، مگر این که کسانی را که با اعتقاد به دین باطلت از دنیا رفته اند زنده کنی و دروغ پردازیت را به آنان اعلام نمائی!! «1» آیا برای علمای یهود و نصاری که از زمان پیامبر اسلام با انواع ترفندها از مسلمان شدن مریدانشان جلوگیری کردند و علاوه بر این میلیون ها نفر را در هر زمان به گمراهی کشیدند و هنوز هم به این کار خائانه ادامه می دهند توبه ای در پیشگاه حق خواهد بود؟

آیا برای کسانی هم چون فروید ولنین و استالین و آتاترک و امثال آنان که با ژست علمی و سیاسی صدّ عن سبیل الله شدند، و میلیون ها نفر را در چاه ضلالت انداختند، و قاره ها و کشورها و ملت ها را به انواع مفسد دچار ساختند راهی برای توبه هست؟!

(1) - بحار، ج 2، ص 20.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 273

تفسیر آیه 53 - 54 - 55

أَمْ هُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا

فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا

آیا برای اهل کتاب به ویژه عالمان یهود بهره ای از حکومت معنوی و مادی است [که بخواهند کار ساز دنیا و آخرت مردم باشند؟] اگر هم بهره ای باشد پیشیزی به مردم نخواهند پرداخت.

بلکه آنان به پیامبر و اهل بیت او به خاطر نبوت و امامتی که به آنان عطا کرده حسد می ورزند، مسلماً ما به خاندان ابراهیم [که پیامبر و اهل بیت او هستند] قرآن و دانش استوار دادیم و به آنان فرمان روائی بزرگی بخشیدیم.

برخی از اهل کتاب به پیامبر [که والاترین فرد از خاندان ابراهیم است] ایمان آوردند، و گروهی از وی روی گرداندند و دوزخ که آتشی سوزان است برای آنان بس است.

شرح و توضیح

در این سه آیه شریفه مطالب و مسائل قابل توجهی مطرح است:

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 274

بخل شدید یهود، حسادت یهود به پیامبر و اهل بیت، فضل و احسان خداوند به رسول اسلام و عترت پاک او، ایمان برخی از یهود به پیامبر و اعراض گروهی از آنان از رسول اسلام و فرهنگ سعادتبخش او.

بخل یهود

در آیه 180 سوره مبارکه آل عمران درباره بخل تا جائی که لازم بود بحث شد، بخل از رذائل اخلاقی و از شدیدترین موانع در مسیر رسیدن فیوضات ربانی و جلوات الهی به انسان است.

یهود و عالمانشان به این رذیله آلوده اند، عالمان یهود که از طریق آیات تورات آگاه به حقایق الهیه و نبوت پیامبر و طلوع قرآن بودند، از این که مردم خود را و عوام یهود را از این حقایق آگاه نمایند بخل ورزیدند و به پنهان کاری دست یازیدند،

در نتیجه عوام یهود را در چاه گمراهی حبس کردند، و بسیاری از غیریهود را هم در شك و تردید نسبت به واقعیات نگاه داشتند، و از این طریق هم خود را و هم مردم خویش را از فیوضات رحمانیه محروم نمودند، و ضربه سنگینی به پیکر هدایت و انسانیت زدند، و کوشیدند تا پرچم کفر و شرك و نفاق در اهتزاز باشد.

اینان که با حيله و مکر و فریب مردم ثروت کلانی به دست آوردند، و بر عوام یهود فرمان می راندند، از این که پشیزی از مال و ثروت به اهلش بپردازد دریغ ورزیدند.

اینان با اندک علم و دانششان و با اندک فرمان روائی در اوج بخل بودند، به فرموده قرآن اگر نصیب قابل توجهی از حکومت مادی و معنوی داشتند همچنان

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 275

در قلّه بخل به سر می بردند و پشیزی به بندگان خدا نمی دادند و به اندازه ارزنی به کسی نمی بخشیدند!

آیه می خواهد بگوید این نابکاران هیچ نقشی در کشور وجود و در عرصه هستی ندارند، آنچه به خود می بندند ادعائی پوچ و باطل است، و اگر در کشور هستی یا گوشه ای از آن محوریت داشتند به خاطر آلوده بودن باطنشان به نجاست بخل ذره ای به کسی نمی پرداختند و به احدی رحم نمی کردند!

اینان اگر بر جهان مسلط بودند، همه مردم را به بلای فقر و نداری و بستن همه راه های زندگی دچار می ساختند، و حکمت و دانش را اگر دارا بودند در انحصار خود می گرفتند و مردم پنج قاره را به اسارت می نشانند و هر راه چاره ای را به روی آنان می بستند.

این پیامبر اسلام و اهل بیت پاك او هستند که بنابر آیات قرآن و روایات قابل قبول، دارای ولایت تکوینی و تشریحی هستند، و وجودشان عین خیر، جود، سخاوت، کرم و احسان است، و از تعلیم معارف و علوم و حل مشکلات مردم هیچ دریغی نداشتند، و حتی امروز که در میان مردم حضور فیزیکی ندارند، از طریق قدرت حیات برزخی برای حل مشکلات مادی و معنوی مردم در پیشگاه خداوند شفاعت می کنند، و مردم را از گرفتاری آزاد می نمایند.

حضرت سجاد (ع) درباره این بزرگواران که همه وقت و همیشه پناه و ملجأ بندگان در همه امورند، در صلوات شعبانیه می فرماید:

«الفلك الجاریه، فی اللجج الغامرة، یأمن من ركبها و یغرق من تركها، المتقدم لهم مازق، والمتأخر عنهم زاهق واللازم لهم لاحق،

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 276

اللهم صل علی محمد وآل محمد، الکهف الحصین، و غیاث المضطر المستکین، وملجأ الهارین و عصمة المعتمین ...»

پیامبر و اهل بیت گرامش کشتی روان در اقیانوس های عمیق اند، هر کس به این کشتی روان توسل جوید ایمنی یابد و هر کس آن را رها نماید غرق شود، آنان که از این بزرگواران پیش افتند از دین خارج اند، و آنان که از این مأمن مطمئن عقب افتند نابودند، و هر کس ملازم آنان باشد ملحق به حق است. خدایا بر محمد و آلش درود فرست محمد و آلش که پناهگاه محکم، و فریاد رس بیچارگان، و ملجأ گریختگان و دست آویز استوار برای چنگ اندازان هستند.

حضرت هادی در بخشی از زیارت جامعه که از مهم ترین زیارات است و شیخ صدوق در کتاب بسیار مهم من لایحضره الفقیه که یکی از چهار کتاب استوار مدرسه اهل بیت است و در عیون اخبار الرضا نقل کرده، شأن خاندان رسالت را اینگونه بیان می کند:

«انتم الصراط الاقوم و شهداء دارالفناء و شفعاء دار البقاء والرحمة الموصولة والآية المخزونة والامانة المحفوظة والباب المبثلى به الناس، من اتاكم نجى و من لم یاتکم هلك، الى الله تدعون و علیه تدلون و به تؤمنون وله تسلّمون و بامرہ تعملون والى سبيله ترشدون و بقوله تحکمون، سعد من والاکم وهلك من عاداکم و خاب من حجدکم و ضل من فارقکم و فاز من تمسک بکم و امن من لجأ الیکم»

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 277

شما استوارترین جاده هستید، شما گواهان بر مردم در دنیا و شفیعان آنان در آخرت، و رحمت پیوسته و نشانه مخزون و امانت محفوظ و درگاه حقی که مردم به آن آزموده می شوند می باشید.

کسی که به سوی شما آمد نجات یافت، و آن که نیامد به چاه هلاکت افتاد، شما مردم را فقط به سوی خدا می خوانید، به جانب او دلالت می کنید، و مؤمن به او هستید، و تسلیم حضرت او می باشید، و به فرمان او عمل می کنید، و همه را به راه او ارشاد می نمائید، و برابر با قانون او داوری می کنید، هر کس در سایه ولایت شما قرار گرفت خوشبخت شد، و

هر که به دشمنی با شما برخاست به هلاکت رسید و منکر شما زیانکار شد، و جدای از شما به گمراهی نشست و متمسک به شما رستگار شد و پناهنده به شما از عذاب دنیا و آخرت ایمنی یافت.

وجود مبارک امام زمان در دعای روز سوم شعبان می فرماید: خداوند خاک قبر حسین (ع) را درمان درد قرار داد، این مسئله یعنی شفا دهی خاک قبر حضرت حسین (ع) از روز دفنش تا امروز که هزار و پانصد سال می شود به تجربه ثابت شده، و برخی از ما شیعیان این حقیقت را به چشم خود دیده ایم، وقتی خاک قبر اهل بیت درمان درد باشد، بنگرید وجود خود آنان برای همه مردم چه منبع برکتی هستند، اینان اند که مردم را از گمراهی نجات می دهند و در این دریای طوفانی زندگی به ساحل نجات می رسانند، اینان اند که سبب رها شدن مردم از خزی دنیا و عذاب آخرت، و عامل ورود اهل هدایت به بهشت عنبر سرشت، و علت جلب رضای حق به سوی بندگان هستند.

ترتیب حسین (ع)

شیخ طوسی که از اعظام علمای شیعه و فقیه جامع الشرایط، و مفسری بزرگ و محدثی کم نظیر و دانشمندی کم نمونه است در کتاب با ارزش امالی صفحه

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 278

202 نقل می کند که: حسین بن محمد بن عبدالله از پدرش روایت می نماید: در مسجد جامع مدرسه نماز می خواندم دو نفر غریب را مشاهده کردم، در کنارم نشسته و باهم گفتگو می کنند، یکی از آن دو نفر به دیگری گفت: آیا می دانی دچار چه بلائی شده ام؟ شکم دردی عارض من شد که هیچ دکتری نتوانست علت آن را بفهمد، کارم به جائی رسید که از درمان دردم نا امید شدم، روزی پیره زنی به نام ام سلمه که همسایه خانه ما بود به خانه ما آمد و مرا پریشان حال دید، وقتی علت پریشانی مرا که درد شکم بود یافت به من گفت: اگر بیماری ات را درمان کنم چه می گوئی؟ گفتم جز این آرزویی ندارم، پیره زن به خانه اش بازگشت، پس از مدتی ظرفی پر از آب آورد و گفت از این ظرف آب بنوش، چون آب را خوردم پس از لحظه از درد نجات پیدا کردم و خود را سالم یافتم، چنان که گوئی هرگز به آن درد گرفتار نبودم، چند ماهی گذشت و اثری از آن درد ندیدم!

روزی ام سلمه به خانه ام آمد گفتم: راست بگو شربتی که به من دادی و درد مرا علاج کرد چه بود؟ گفت: از يك دانه این تسبیح که در دست دارم با آب مخلوط کردم و تو آن آب مخلوط با آن يك دانه را خوردی و شفا یافتی! به او گفتم این تسبیح از چه خالی است؟ گفت ترتیب حسین (ع) است من که با اهل بیت پیامبر رابطه ای نداشتم از روی شگفتی

و ناراحتی گفتم: ای رافضیه مرا با خاک قبر حسین درمان نمودی؟ پیره زن وقتی خشم مرا دید از خانه ام بیرون رفت، هنوز به خانه اش نرسیده بود که درد من دوباره شروع شد و به همان صورت اولیه به بدنم بازگشت، اکنون به آن بیماری دچارم و هیچ طبیبی قدرت علاج آن را ندارد و از این درد امان ندارم، نمی دانم عاقبتم با این بیماری چه خواهد شد؟

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 279

خواهد شد؟ در این گفتگو بودند که مؤذن اذان نماز را گفت، به نماز برخاستم، و نمی دانم حال او چه شد.

امیرمؤمنان و یتیمان

امام موحدان، مولای متقیان روزی از راهی عبور می کرد، زن نیازمندی را دید که فرزندانش از شدت گرسنگی می گریستند و او آنان را برای آرام کردن سرگرم کرده بود، از جمله دیگری پر از آب را روی آتش گذاشته بود تا طفلان تصور کنند برای آنان مشغول غذا پختن است، امام پس از مشاهده این وضعیت به همراه قنبر شتابان به خانه رفت و ظرف خرمائی را با کیسه ای آرد و مقداری روغن و برنج به دوش گرفت و رهسپار خانه آن زن شد، قنبر از حضرت خواست که خوراکی ها را او حمل کند ولی امام به این امر رضایت نداد، هنگامی که به محل زن رسید اذن ورود خواست و وارد شد، مقداری از برنج را با روغن در دیگ ریخت و غذای خوش مزه ای آماده کرد.

آنگاه بچه ها را که در خواب بودند بیدار کرد، و با دست خویش از آن غذاها به دهانشان می گذاشت تا سیر شدند، سپس برای سرگرم کردن بچه ها دو دست و دو زانوی خود را به زمین گذاشت و از خود صدای گوسپند در آورد، بچه ها نیز دنبال امام آن صدا را تکرار می کردند و می خندیدند، مدتی بچه ها را سرگرم نگاه داشت تا ناراحتی خود را فراموش نمایند، سپس از خانه یتیمان خارج شد، قنبر به حضرت گفت: ای سرور من امروز دو کار از شما دیدم که سبب یکی را می دانم، ولی علت کار دوم برام روشن نیست، اول آن که توشه بچه های یتیم را خود به دوش کشیدی و اجازه حمل آن را به من ندادی و دانستم کارت برای

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 280

رسیدن به پاداش خدا بود، ولی تقلید از صدای گوسپند را ندانستم چه علتی داشت؟

فرمود: چون به خانه این یتیمان قدم گذاشتم دیدم از گرسنگی گریه می کنند، خواستم هنگامی که خارج می شوم هم سیر شده باشند و هم خنده شادی بر لبانشان نشست باشد. **1** ای کاش همه ملل جهان از درون یهود و این که آلوده به

رذیلت بخل و کبر و حسد هستند آگاه می شدند و قضاوت خداوند را که آگاه به ظاهر و پنهان است در حق آنان باور می کردند، تا با این قوم عنود و بخیل قطع رابطه کرده و آنان را از خیمه زندگی خود بیرون می کردند و از دخالت های ظالمانه آنان در امور فرهنگی و سیاسی و اقتصادی خود جلوگیری می نمودند، و برای حل همه مشکلاتشان به پیامبر اسلام و اهل بیت و فرهنگ سعادت بخش این معادن کرامت روی می کردند و به وسیله آنان سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین می نمودند.

این بخیلان پست، و نابکاران شیطان پرست، نه تنها دچار بخل هستند، و حاضر نیستند از دانش خود به سود مردم و از مال خود برای حل مشکلات مشکل داران بهره بگیرند، بلکه نسبت به آل ابراهیم که براساس آیات قرآن و روایات پیامبر و اهل بیت او هستند، به خاطر این که افق تجلی احسان و فضل خداوند، و قرآن بر آنان نازل شده، و دانش استوار نزد آنان است و دارای فرمان

(1) - شجره طوبی 37.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 281

روائی عظیم بر قلوب و جان شایستگان هستند به شدت و همواره حسادت می ورزند، و می کوشند مانع رسیدن فیوضات حق به آنان و پیروانشان شوند، ولی در این زمینه سخت در اشتباهند، زیرا از زمان تجلی قرآن و طلوع نبوت تا امروز که نزدیک پانزده قرن است روز به روز نور نبوت پیامبر و ولایت اهل بیتش، و روشنائی قرآن رو به فزونی و گسترده‌گی است، و نقشه یهود برای خاموش کردن این انوار نقش بر آب شده، و مسلماً آینده جهان در سایه حکومت نبوت پیامبر و ولایت اهل بیتش قرار خواهد گرفت و اثری از آثار دشمن باقی نخواهد ماند،

فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا.

البته به فرموده قرآن مجید برخی از جهودان انصاف به خرج داده و مؤمن به اسلام شدند و کم و بیش در همه زمان های گذشته به اسلام گرائیدند، و اکنون هم اندکی از آنان به سوی اسلام روی می آورند، ولی برخی دیگر تعصب و لجاجت به خرج می دهند، و بر عناد و دشمنی و بخل و حسادتشان پافشاری کرده از اسلام روی گردان هستند، و حق را که چون خورشید وسط روز برای آنان آشکار و معلوم است نمی پذیرند، و به آزار اهل ایمان و مسلمانان ادامه می دهند که نمونه

ای از جنایاتشان دولت نامشروع اسرائیل است، ولی براساس آیات قرآن هرگز روی آرامش و امنیت را نخواهند دید و عاقبت به ننگ شکست ذلت بار تن داده و پس از این دنیا به نامنی و اضطراب در قیامت و آتش سوزان دوزخ گرفتار خواهد شد، وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 282

تفسیر آیه 56-57

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا هُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ نُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا

قطعاً کسانی که به آیات ما کافر شدند، به زودی آنان را به آتشی سوزان و شکنجه آور در آوردم، هرگاه پوستشان بر اثر آتش دوزخ بریان شود پوست های دیگری جایگزین آن می کنیم تا عذاب را به طور پیوسته بچشند یقیناً خداوند توانای شکست ناپذیر و محکم کار است.

و کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند، به زودی آنان را در بهشت هائی که از زیر درختانش نهرها جاری است وارد کنیم در حالی که در آنجا جاودانه اند، برای آنان در آن بهشت ها همسرانی پاکیزه است و آنان را در زیر سایه ای پایدار، دلپذیر، آرام بخش و خنک درآوریم.

شرح و توضیح

در رابطه با عذاب کافران به آیات حق در آیات سوره بقره و آل عمران که عذاب در آنها مطرح است مسائلی بیان شد.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 283

و در آیه بیست و پنجم سوره مبارکه بقره در رابطه با بهشت و نعمت هایش و خلود اهل بهشت در آن جایگاه رفیع و ازدواج مطهره بحث بسیار مفصلی به میان آمد.

از دو آیه شریفه صریحاً استفاده می شود که معاد جسمانی است، و آنچه را فلاسفه درباره معاد می گویند و یا آیات و روایات را توجیه می نمایند مورد قبول قرآن مجید نیست.

از آیه شریفه پنجاه ششم استفاده می شود که کتاب های آسمانی و نبوت پیامبران و ولایت اهل بیت از مصادیق قطعی آیات است: **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا ...**

که کفر به این حقایق موجب شقاوت ابدی و دچار شدن به عذاب همیشگی است، و چنین کفری به آیات سبب می شود که آلودگان به کفر در پیشرفت نبوت و ولایت و امور مؤمنان مانع تراشی کنند، و عرض خود ببرند و زحمت برای مؤمنان ایجاد نمایند.

از متن آیه پنجاه و هفتم این معنا را دریافت می کنیم، که ایمان واقعی، و انجام کارهای شایسته دو شرط اساسی برای رسیدن به بهشت جاویدان است، هرکس فاقد این دو قدم معنوی باشد راهی به بهشت قیامت ندارد.

اهل بهشت با جفت ها و همسرانی پاکیزه از هر فضول و هر آلایشنند، همسرانی به رنگ مروارید و صفاء یاقوت، دارای گیسوانی خوشبو به مشک اذفر، و دست و گردنی به جواهر آراسته، با صدائی خوش و دل نشین این آواز برآرند:

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 284

«نَحْنُ الْخَالِدَاتُ فَلَا نَمُوتُ أَبَدًا، نَحْنُ الْغَائِبَاتُ فَلَا نَبُوءُ أَبَدًا، نَحْنُ الْمِيقَاتُ فَلَا نَظَعُنُ أَبَدًا، نَحْنُ الرَّاظِيَاتُ فَلَا نَسْخَطُ أَبَدًا، نَحْنُ الْجَوَارِي الْحَسَانُ، ازواج اقوام کرام، طوبی لمن کناله و کان لنا.»

«ما جاودان و ابدی هستیم، و هرگز نمی میریم، ما ثروتمندانی می باشیم که تهدستی سراغ ما نمی آید، ما برجا و ثابتیم که هجرت و کوچی برای ما نیست، ما پیوسته شادیم و خشم و غضب بر ما راه ندارد، ما همسایه نیک سیرت و زیبا صورتیم، همسران مردم با ارزش و بزرگواریم.

خوشا به حال کسی که ما از او هستیم و او برای ماست.

در روایت آمده: همسر بهشتی به شوهرش می گوید: ای دوست خدا در مجالس ذکری که در دنیا شرکت نمودی، و در مجمع های خیری که نشستی و مرا از خداوند خواستی، من بر تو آگاه بودم و از خواستنت به ناز و طرب قرار داشتم، من به تو مشتاق تر از تو به من بودم، به خدائی که مرا به سبب تو گرامی داشت، و تو را به سبب من اکرام کرد، که هر بار مرا از حق خواستی، من تو را هفتاد بار از خدا خواستم، آنگاه بخندد و از خنده او نوری بتابد که روشنائی آن به همه غرفه های بهشت برسد» «1» در رابطه با ظلّ طلیل روایت مهمی در کتاب های روایت به این مضمون از رسول خدا نقل شده است:

(1) - کشف الاسرار، ج 2، ص 545.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 285

«سبعة يظلمهم الله تحت ظله يوم لا ظل الا ظله، امام عادل، و فتى نشأ فى عبادة الله، و رجل طلبة امرأة ذات جمال و حسب فقال انى اخاف الله و رجل قلبه فى المسجد اذا خرج منه حتى يرجع اليه و رجل ذكر الله خاليا ففاضت عيناه من خيشة الله و رجل تصدق بصدقة فكان يخفيها عن شماله، و رجلان تحابا فاجتمعا على حب الله تعالى و تفرقا على حبه:» «1»

خداوند هفت نفر را در روزی که سایه ای جز سایه او نیست زیر سایه خود قرار می دهد: رهبر عادل، جوانی که در عرصه بندگی خدا رشد کرده، مردی که زنی صاحب جمال از او دعوت به خود کند و او پاسخ دهد من بخاطر بیم از خدا جواب تو را نمی دهم، مردی که بهنگام خروج از مسجد دلش با مسجد است تا به آن بازگردد، و مردی که در خلوت یاد خدا کند تا جائی که چشمش از خشیت خدا اشک بریزد، و مردی که در کمال پنهانی صدقه دهد، و دو مردی که با یکدیگر دوستی کنند، پس براساس محبت خدا با هم قرار گیرند و براساس محبت خدا از یکدیگر جدا شوند.

(1) - صحیح بخاری، ج 1، ص 234 - محجة البضاء.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 286

تفسیر آیه 58

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً

خداوند قاطعانه به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبانش بازگردانید، و چون میان مردم داوری کنید به عدالت داوری نمائید، [فرمان بازگرداندن امانت به صاحبانش و عدالت در داوری] نیکو حقیقتی است که خدا شما را به آن موعظه می کند، بی تردید خداوند همواره شنوا و بیناست.

شرح و توضیح

آیه شریفه به دو مسئله بسیار مهم، که عامل برپائی حیات معنوی جامعه، و زمینه ساز اعتماد مردم به یکدیگر، و اجرای قانون در جایگاه خودش و به صورت یکسان برای فرد فرد جامعه بدون لحاظ کردن امور اعتباری است اشاره دارد: 1- ادای امانت به اهلش 2- داوری به عدالت نسبت به همگان.

ادای امانت

از این که آیه شریفه امانات را همراه با قید ذکر نکرده استفاده می شود که مراد از امانات هم امانت معنوی و هم امانت مادی است.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 287

با بکارگیری حرف تاکید اَنَّ و تکیه دادن کلمه امر به نام مبارك الله و بیان فرمان با جمله خبریه يَأْمُرُكُمْ نشانگر عظمت و شأن والای امانت است، و این که امانت و رد آن به اهلش در پیشگاه حضرت حق از ویژگی و جهت خاصی برخوردار است.

حق بودن قرآن، و وجود پیامبر و رسالت او، اوامر و نواهی حضرت حق، ولایت و امامت، حقایق اخلاقی، اعضاء و جوارح، اموال و اسراری که از مردم نزد انسان است، مسئولیت ها و پست ها و مقام ها که جهت برقراری عدالت جعل شده همه و همه از مصادیق امانات هستند، که بر هر کسی در صورتی که امانتدار است، واجب است آن را به اهلش برگرداند، و به آنان که لیاقت و شایستگی دارند بسپارند، و جداً در هر شرایطی از خیانت در هر نوع امانتی بپرهیزند، که خیانت در امانت و داوری ظالمانه، انسان را در صف یهود عنود قرار می دهد.

آنان حق بودن قرآن و پیامبر و رسالت او را از عوام یهود و دیگر مردم پنهان داشتند و از بیان آن برای هدایت مردم امتناع ورزیدند، و به دست اهلش نسپردند، و نسبت به مؤمنان به پیامبر ستمکارانه داوری کردند و به این خاطر در منطق قرآن خائن شمرده شدند.

قطعاً هر خائن به هر نوع امانت هم مسلک یهود، و در آخرت با آن قوم عنود محشور خواهد شد.

«واژه امانت ضدّ خیانت مصدر و از ریشه امن به معنای آرامش قلب است، و امین به کسی می گویند که دل، در سپردن چیزی به او احساس آرامش کند، هم چنین به چیزی که سپرده شده نیز امانت اطلاق می گردد.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 288

واژه امانت در قرآن و احادیث اسلامی در همان معنای لغوی آن بکار رفته است، اما در تبیین عرصه های امانت و اقسام امینان نوآوری های جالب توجه و نکات تنبّه آفرینی در متون اسلامی دیده می شود.

از نظر اسلام عرصه امانت بسیار گسترده است، و هر نعمتی که خداوند متعال به انسان داده، و هر کاری که به او واگذاری می شود و هر مسئولیتی که به او سپرده شود در حقیقت امانتی است که در اختیار او نهاده شده، بنابراین آیاتی که مردم را به رعایت امانت ترغیب می کند، شامل همه عرصه های امانت می گردند، عرصه های امانت عبارت اند از:

عرصه سیاسی

در نظام اسلامی و حکومت براساس فرهنگ حق هر کس از قدرت سیاسی برخوردار است، امانتدار خداوند متعال و مردم است، و هر انسانی که جایگاه سیاسی بالاتر و قدرت افزون تری دارد بار امانت او سنگین تر است، بر این اساس بار امانت رهبران جامعه از همه مردم سنگین تر است.

عرصه فرهنگی

پس از مسئولان سیاسی بار امانت علما و رهبران فرهنگی جامعه از دیگران سنگین تر است، دانش و معرفت، بینش و آگاهی امانت خداوند است که مسئولان فرهنگی و عهده داران تربیت جامعه، هم خود باید به آن عمل کنند، و هم زمینه را برای عمل کردن دیگران فراهم سازند.

عرصه اقتصادی

روشن ترین عرصه امانت نزد عموم مردم عرصه اقتصادی است، نکته قابل توجه در امانت داری اقتصادی از نگاه اسلام این است که شخص مسلمان نه تنها

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 289

حق ندارد به حقوق دیگران تجاوز کند، بلکه ثروت شخصی خودش نیز امانتی در نزد اوست و نمی تواند آن را در هر راهی که می خواهد مصرف کند، از این جهت در اسلام اسراف کاری در مال خود نیز خیانت محسوب می گردد.

عرصه اخلاقی

گستره امانت داری در عرصه اخلاقی بسیار وسیع است، در واقع امانت داری اتصاف به انواع صفات نیکو و اجتناب از همه صفات ناشایسته است به این سبب در آثار اسلامی و روایات و معارف الهیه اموری مانند صداقت، ورع، عفت، وفا، همکاری برای اقامه حق، تلافی نمودن خوبی های مردم با خوبی و حفظ اسرار فرد و خانواده و جامعه از مصادیق امانت داری شمرده شده اند.

عرصه عملی

در اسلام هر کاری که به انسان سپرده شود امانت محسوب می گردد، از این جهت است که اجیر «پیمانکار» یکی از امانت داران به حساب آمده است.

عرصه واجبات دینی

برنامه ای که خداوند بزرگ برای زندگی انسان ارائه کرده، در حقیقت بزرگ ترین نعمت و امانت الهی برای تکامل مادی و معنوی و سعادت دنیوی و اخروی اوست، و همه پیامبران الهی با هدف انتقال این امانت به جامعه بشر مبعوث شده اند.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 290

به این جهت بهره گیری از این برنامه امانت داری است و مخالفت با آن خیانت محسوب می شود. «1»

احادیث امانت

از رسول خدا (ص) روایت شده است که خطاب به مردم فرمود:

«لاتنظروا الی كثرة صلاتهم و صومهم و كثرة الحج والمعروف و طنطنتهم باللیل، ولكن انظروا الی صدق الحدیث و اداء الامانة:» «2»

به کثرت نماز افراد و حج و کار خیر و ناله های شبانه آنان نگاه نکنید، بلکه به راستگویی و امانت داری آنان توجه نمائید.

و نیز آن حضرت فرمود:

«لاایمان لمن لاامانة له:» «3»

کسی که امانت دار نیست، ایمان ندارد.

و از آن حضرت روایت شده:

«من خان امانة فی الدنيا ولم یردها الی اهلها ثم ادركه الموت مات علی غیر ملتی و یلقى الله و هو عیله غضبان:» «4»

(1) - حکمت نامه پیامبر 554.

(2) - عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 51.

(3) - نوا در راوندی، ص 91.

(4) - امالی صدوق، ص 516.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 291

هر کس در دنیا به امانتی خیانت کند و آن را به صاحبش برنگرداند، و مرگش در رسد بر غیر آئین من مرده است و در حالی با خدا ملاقات کند که خدا بر او خشمگین است.

رسول خدا فرمود:

«ثلاثة ليس لاحد فيهن رخصة: الوفاء لمسلم كان او كافر، و برالوالدين مسلمين كانا او كافرين، و اداء الامانة لمسلم كان او كافر:» «1»

سه چیز است که برای احدی مجاز نیست از آن تخلف نماید: وفاء به پیمان خواه طرف مسلمان باشد یا کافر، نیکی به پدر و مادر چه مسلمان باشند چه نباشند، اداء امانت چه این که صاحب امانت مسلمان باشد چه کافر!

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«ثلاث لم يجعل الله عزوجل لاحد فيهن رخصة: اداء الامانة الى البر و الفاجر، والوفاء بالعهد للبر و الفاجر، و برالوالدين برين كانا او فاجرين:» «2»

سه چیز است که خداوند به احدی اجازه تخلف از آن ها را نداده است:

اداء امانت چه صاحب امانت نیکوکار باشد چه گناهکار، وفاء به عهد خواه صاحب عهد اهل خیر باشد یا بد عمل، نیکی به پدر و مادر خواه درست کار باشند خواه بدکار.

(1) - مجموعه ورام، ج 2، ص 121.

(2) - کافی، ج 2، ص 162.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 292

از حضرت صادق روایت شده:

«لاتنظروا الى طول ركوع الرجل و سجود فان ذلك شئى قد اعتاده فلوتركه استوحش لذلك ولكن انظروا الى صدق حديثه و اداء امانته:» «1»

برای شناخت پاکی و درستی کسی، به رکوع و سجده طولانی او نظر نکنید، زیرا او به این عمل عادت کرده، در صورت ترك دچار وحشت می شود، ولی به راستگوئی و اداء امانتش بنگرید، و از این راه او را بشناسید.

امیرمؤمنان در ضمن عهدنامه بی نظیر خود به مالک اشتر هشدار می دهد:

«وان عقدت بينك و بين عدوك عقدة او البسته منك ذمة فحط عهدك بالوفاء و اراع ذمتك بالامانة:»

اگر میان خود و دشمنت قرار دادی بستی یا به او امان دادی و او را به آتش بس دلخوش کردی، به قراردادت وفادار باش و به امانی که به او داده ای امین و درستکار.

و نیز در باب امانت از حضرت صادق روایت شده:

«ان الله لم يبعث نبيا الا بصدق الحديث و اداء الامانة:» «2»

خداوند همه پیامبران خود را فرمان داد که مردم را به راستگوئی و ادای امانت دعوت نمائید.

از امام هفتم حضرت موسی بن جعفر روایت شده است:

«ان اهل الارض لمرحومون ماتحبا وادو الامانة و عملوا الحق:» «3»

(1) - سفينة البحار قلم، ص 18.

(2) - سفينة قلم، ج 1، ص 18.

(3) - مجموعه ورام، ج 1، ص 12.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 293

تمام ملل و اقوام روی کره زمین می توانند پیوسته در رحمت و آسایش به سر برند، و از فیوضات حضرت حق و مهربانی او بهره مند شوند در صورتی که به یکدیگر محبت و عشق ورزند، و امین مال و عرض و شرف و اسرار یکدیگر باشند و در رفتار و گفتار خویش به عدالت و حق پای بندی نشان دهند.

در متنی بسیار مهم و کاربردی از رسول خدا روایت شده:

«اقریکم منی غدا فی الموقف اصدقکم فی الحدیث و اداکم للامانۃ و اوفاکم بالعهد واحسنکم خلقا و اقریکم من الناس.»
«1»

آنان که درگفتار راستگوتر و در اداء امانت مواظب تر، و به عهد و پیمان وفادارتر، و در اخلاق نیکوتر، و با مردم گرم تر هستند، در قیامت از همه به من نزدیک ترند.

امیرمؤمنان در نامه ای بسیار تهدید آمیز و دل سوزانه به عبدالله بن عباس که از طرف آن حضرت به استانداری منطقه ای نصب شده بود، و او با دیدن اموال فراوانی که در خزانه استان انباشته شده بود به طمع و حرص نشست و بیت المال را که امانت همه مردم بود چون باز شکاری، و گرگ تیز رو که بزغاله مجروح را بریاید از خزانه مسلمانان ربود، و در گوشه ای از حجاز به وسیله آن ثروت کلان به عیش و نوش و خوشگذرانی پرداخت، و به این خیانت بزرگ آن هم در اموال مسلمانان توجهی ننمود نوشت:

«اما بعد، من تو را درامانتم «حکومت بر مردم» شریک خود نمودم، و نسبت به خویش از همه نزدیک تر قرار دادم، هیچ یک از خاندانم برای هماهنگی و مدد رساندن به من و رساندن امانت به سویم در نظر من مطمئن تر از تو نبود.

(1) - تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 60.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 294

چون دیدی زمانه بر پسرعمویت سخت شده، و دشمن بر او کینه ورزید، و امانت مردم تباه شد، و این امت به فتنه دچار و به خون ریزی دلیر و پراکنده و بی پناه شدند، پیمانت را با پسر عمویت دگرگون نمودی، و همراه جدانشدگان از او جدا شدی، و با آنان که دست از یاری اش برداشتند همراه گشتی و با خیانت کنندگان به او خیانت نمودی!

نه با پسرعمویت همراهی کردی، نه امانت را ادا نمودی، گویا تلاشت برای خدا نبود، و انگار از جانب پروردگارت حجتی نداشتی، و مثل این که در مقام بودی تا این امت را به خاطر اموالشان فریب دهی، و قصد داشتی غافلگیرشان کرده و بیت المال آنان را غارت کنی.

چون زمینه تشدید خیانت به امت فراهم شد، به سرعت حمله کرده، و به شتاب از جای جستی، و آنچه توانستی از اموالی برای بیوه زنان، و یتیمان نگهداری می شد، مانند گرگ تیز رو که بزغاله مجروح از پا افتاده را برباید ربودی، و آن مال را با خیال راحت به حجاز منتقل کردی، بدون این که در این غارت گری احساس گناه کنی؟!!

دشمنت بی پدر باد، انگار میراث رسیده از پدر و مادرت را به سوی خانواده ات بردی سبحان الله! آیا به قیامت ایمان نداری و از حسابرسی خدا نمی ترسی؟!!

ای کسی که نزد ما از خردمندان شمرده می شدی، چگونه آشامیدن و خوردن این مال را بر خود گوارا می دانی، در حالی که آگاهی حرام می خوری و حرام می آشامی، کنیزان می خری و با زنان ازدواج می کنی، آن هم از مال یتیمان و مساکین و مؤمنان جهاد کننده ای که خداوند این اموال را به آنان بخشیده و به وسیله آنان شهرها را حفظ کرده، از خدا پروا کن، به این قوم اموالشان را

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 295

برگردان، اگر برنگردانی آن گاه که خداوند به من قدرت دست یابی به تو را بدهد، چنانکه عقوبت کنم که آن عقوبت عذر خواهم نزد حق باشد، و با شمشیر گردنت را بزخم، شمشیری که احدی را به آن نزدم جز این که وارد دوزخ شد، سوگند به خدا اگر حسن و حسینم آنچه را تو انجام دادی انجام می دادند، از من نرمشی نمی دیدند، و به مرادی نمی رسیدند، تا آن که حق را از آنان بازستانم، و باطلی که از ستمشان به وجود آمده نابود سازم.

به خدا جهانیان سوگند آنچه از مال مردم برده ای اگر برایم حلال بود شادم نمی کرد که آن را برای اولادم به ارث گذارم، در این غارت گری آهسته بران، که گوئی به مرگ رسیده ای و زیر خاک دفن شده ای، و اعمالت بر تو عرضه شده، آن هم

در جائی که ستمکار به حسرت فریاد بر می دارد، و ضایع کننده عمر درخواست برگشت به دنیا دارد، در حالی که آن زمان، روز رهایی نیست. «1» امیرمؤمنان به کمیل فرمود:

«یا کمیل اعلم وافهم انا لانرخص فی ترک اداء الامانات لاحد من الخلق، فمن روى عنى فى ذلك رخصة فقد ابطال و اثم و جزاؤه النار بما كذب، اقسمت لقد سمعت رسول الله يقول قبل وفاته بساعة مراراً ثلاثاً يا ابوالحسن ادا الامانة الى البر و الفاجر فيما قل و جل حتى فى الخيط و المخيط:» «2»

(1) - نهج البلاغه، نامه 41.

(2) - کلام نور، ج 3، ص 184.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 296

ای کمیل آگاه باش و بفهم که مال اهل بیت به احدی فرمان تخلف از اداء امانت نمی دهیم، هر کس چنین فرمانی از ما نقل کند به راه باطل رفته و گناهکار است و کیفرش به سبب دروغی که گفته آتش خواهد بود، سوگند می خورم که از رسول خدا یکساعت پیش از رحلتش سه بار شنیدم که می فرمود: ای ابوالحسن امانت را به صاحبش خواه نیکوکار و خواه بدکار باشد، کم باشد یا زیاد حتی ریسمانی و یا سوزنی باشد بر گردان.

و نیز از آن حضرت این جمله نورانی، و این کلام استوار که در هیچ فرهنگی نمونه ندارد روایت شده است:

«رأس الاسلام الامانة:» «1»

پایه و اساس اسلام امانت است.

و از آن منبع کرامت روایت شده:

«من طابق السرّ علانیته و وافق فعله مقالته فهو الذی ادى الامانة و تحققت عدالته:»

آن که درونش با بیرونش، ظاهرش با پنهانش یکی باشد و عملش با گفتارش هماهنگی نشان دهد امانت را ادا کرده، و عدالتش محقق گشته است.

دزد امین

شاید از این عنوان شگفت زده شوید، و از خود بپرسید مگر دزد هم امین می شود؟ در گذشته دزدان و لوطی ها، و عیاران متصف به اوصافی بودند، که امروزه از چنان افرادی خبری نیست، آنان برای ناموس مردم، و جان مردم و گاهی برای

(1) - آثار الصادقین، ج 6، ص 385.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 297

مال مردم احترام قائل بودند، و اگر در کاری بنا بود صفت جوانمردی را اعمال کنند به هر قیمتی بود این صفت را بکار می گرفتند.

در دو سه کتاب مانند جوامع الحکایات عوفی و خلاصة الاخبار دیدم که بزرگی به وقت سحرگاه به قصد حمام از خانه اش بیرون آمد، در راه یکی از دوستانش را دید به او گفت: مرا در رفتن به حمام همراهی کن.

آن دوست گفت: من تا نزدیک حمام با تو می آیم، اندکی که راه را طی کردند، بر سر دو راهی رسیدند، آن دوست بدون آن که آن بزرگ را از جدا شدنش خبر کند راه خود را پیش گرفته و رفت.

اتفاقاً دزدی که به قصد دزدی شبانه گشت زنی می کرد، پشت سحر آن بزرگ در حرکت درآمد چون درب حمام رسیدند به خیال این که دوستش می باشد روی به دزد کرد، و در آن تاریکی کیسه ای که دو هزار دینار در آن بود به دزد داد و گفت: ای برادر این را به رسم امانت نزد خود نگاه دار، چون از حمام بیرون آیم به من بازگردان.

دزد کیسه را گرفت و در همانجا نشست تا صاحب کیسه از حمام خارج شد، در روشنائی هوا دید دوستش آنجا نیست به خیال این شاید کیسه را به منزل برده باشد تصمیم گرفت به منزل دوستش برود.

دزد فریاد زد ای برادر بیا کیسه پولت را از من بگیر، صاحب کیسه گفت: تو کیستی؟ گفت من دزد هستم و به خاطر امانت تو از شغلم باز ماندم، صاحب کیسه گفت: چرا پول مرا نپردی، دزد گفت: چون این کیسه را به رسم امانت نزد من سپردی، از جوانمردی و مروت دور دیدم که در امانتت خیانت کنم!

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 298

در سطور گذشته به این نکته توجه داده شد که منظور از امانات در آیه شریفه همه امانات مادی و معنوی است و از جمله مصادیق آن حکومت است، چنان چه در نبود پیامبران و امامان معصوم، و در عصر غیبت حجت الله بنا باشد امر حکومت به کسی یا کسانی واگذار شود، باید حضرت حق و پیامبران و امامان سرمشق قرار گیرند، چنان که خداوند حکومت را در میان مردم به افراد لایق، شایسته، عادل، خیرخواه واگذار کرد، و چنان که پیامبران حکومت پس از خود را به پیامبر بعد از خود یا جانشینی صالح و عادل واگذار نمودند، و چنان که پیامبر اسلام حکومت پس از خود را به شایسته ترین فرد امت علی (ع) که جامع همه کمالات و فاقد همه نواقص بود واگذاشت، و امیرمؤمنان پس از خود حضرت مجتبی را منصوب به حکومت نمود و امام دوم به امام سوم و بهمین صورت تا امام دوازدهم، مردم هم باید از این روش بهره گرفته و این طرح را سرمشق خود قرار دهند، به این معنا که مسئولیت ها و پست ها را به انسان های صالح و مردم شایسته که از دانش و آگاهی و تقوا و زهد و عدالت برخوردارند واگذارند، و به محض انحراف يك مسئول از جاده انصاف و عدالت با تکیه بر قانون شرع و عرف او را از کار برکنار نموده و شخص صالحی را به جای او قرار دهند، تا مردم کامشان در همه زمینه ها از شریعت عدالت شیرین شود، و از چشیدن زهر ظلم و ستم در امان بمانند.

حکومت و برقرار کردن نظام قضائی استوار دو امانت عظیم الهی است که باید در نبود معصوم از جانب مردم به صالحان سپرده شود، و در این زمینه ذره ای خیانت روا نیست، و خائن در این دو مسئله گناهش بسیار بزرگ، و راهش به توبه بسیار دور، و مورد لعنت خدا، و محروم از عنایت حق است.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 299

من دوست دارم در این زمینه به طور مفصل به حوادث پس از وفات پیامبر، که در واگذاری حکومت به افراد غیر صالح با بودن نص بر حکومت امیرمؤمنان بزرگ ترین خیانت در عرصه تاریخ انجام گرفت و تا امروز که این تفسیر نوشته می شود و پانزده قرن است امت اسلام بخاطر آن خیانت به عظیم ترین مصائب و بلاها و فتنه ها و تفرقه ها و هرنوع فساد و گناه

گرفتارست، و تبدیل به لقمه چربی برای استعمارگران شده اشاره کنم، ولی بحث در آن را اگر خدا توفیق دهد در آیه 67 سوره مائده آیه ولایت مشروح و مفصل خواهم نوشت.

آنچه در این زمینه لازم است تذکر داده شود این است که اگر حاکمان بخواهند حکومت را که امانت خداست به صورت اجرای عدالت بدون هیچ ملاحظه به اهلش برسانند باید در مسئله حکومت داری و حکومت کردن وجود مبارك امیرمؤمنان (ع) را الگو و سرمشق خود قرار دهند، انسانی که در مدت نزدیک به پنج سال حکومتش هدفی جز گستردن عدالت، و تحقق خیر دنیا و آخرت برای فرد فرد مردم، و تأمین سعادت و رفاه برای همگان نداشت.

علی (ع) پس از پیامبر

با توجه به آیات قرآن چون آیه ولایت و آیه ابلاغ و آیه اولوالامر، و جمله یقینی من کنت مولاه فعلی مولاه و صدها روایت صحیح و مستند که حکومت را پس از پیامبر برای امیرمؤمنان بخاطر صلاحیت و لیاقت و شایستگی، و علم و زهد و تقوا و عدالت و به ویژه مقام عصمت ثابت می داند، این پرسش مطرح است که اگر آن حضرت به حکومت تعیین شده، چرا در برابر سقیفه که زمام حکومت را به فردی عادی، کم سواد، عاری از عدالت سپرد، و در این امانت

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 300

عظیم خیانت شد، قد علم نکرد، و برای بازگرداندن حکومت به خودش اقدام نمود؟

این پرسش از همان ساعات اولیه ی پس از وفات پیامبر حتی در محضر خود امیرمؤمنان مطرح شده که باید با دلایلی به این صورت پاسخ داده شود تا هر کس اهل دلیل و حجت است قانع گردد، و هر کس تابع برهان و دلیل نیست در چاه هلاکت سرنگون شود.

1- نبود نیروی لازم

امام (ع) می فرماید: کوتاهی و کناره گیری من از مسئله خلافت و حکومت به خاطر ترس از درگیری با اهل سقیفه، و وحشت از مرگ نبود، بلکه سببش کلام رسول خدا بود که به من اعلام کرد:

ملت نسبت به تو خیانت می نمایند و به پیمانی که من با آنان بستم وفا نمی کنند و تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسائی.

من از پیامبر خدا پرسیدم وظیفه من در زمان خیانت ملت چیست؟

فرمود: اگر نیروئی کافی باشد که تو را یاری دهد و بتوانی حق غارت شده را به خود بازگردانی با مخالفان و خائنان مبارزه کن و حق خود را از آنان بازستان، و هرگاه نیروی لازم در اختیار نداشته باشی صرف نظر کرده و خون خود را حفظ کن تا مظلومانه از این جهان به سرای آخرت رهسپار گردی.

سپس امام می فرمایند: من در این زمینه از هفت نفر از پیامبران گذشته سرمشق گرفتم:

نوح: چون به محضر حضرت حق عرضه داشت:

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 301

أَيُّ مَغْلُوبٍ فَانْتَصِرَ: «1»

پرورگارا من در میان قومم مغلوبم، تو مرا یاری کن.

ابراهیم خلیل: که هنگام بی اعتنائی بستگانش به او اعلام کرد:

وَ أَعْتَزِلْكُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ: «2»

من از همه شما و آنچه را در برابر خدا پرستش می کنید کناره گیری می کنم.

لوط: خاله زاد ابراهیم که به مخالفان خود گفت:

قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ: «3»

ای کاش قدرت و نیروی مبارزه با شما را داشتم یا می توانستیم خود را به پناهگاه مطمئنی برسانم!

یوسف: زمانی که گفت:

قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ: «4»

پروردگارا زندان را بهتر از عملی که زنان مرا به آن دعوت می کنند دوست دارم.

موسی: هنگامی که گفت:

فَقَرَّرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْ: «5»

(1) - قمر 11.

(2) - مریم 5.

(3) - هود 83.

(4) - یوسف 34.

(5) - شعرا 21.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 302

من به خاطر این که خونم به دست شما فرعونیان بدون نتیجه نریزد خائفانه از دست شما گریختم.

هارون: وقتی پس از بازگشت موسی از کوه طور و اعتراض موسی به او که چرا در برابر گوساله پرستی قیام نکردی و به مبارزه با آنان برخاستی گفت:

إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونِي: «1»

بنی اسرائیل مرا تضعیف کردند، و نزدیک بود مرا به قتل برسانند، چگونه می توانستم در نبود یار با آنان مبارزه کنم؟!

محمد بن عبدالله (ص) هنگامی که از دست مشرکین مکه گریخت و وارد غار شد.

آری امیرمؤمنان آن عقل مجسم، و بصیرت کامل، و دانش محض، به دنبال این هفت سرمشق بود که در برابر سقیفه و نیروی آنان، و مشکلاتی که برای آن حضرت به وجود آوردند استقامت کرد، و از هدر دادن خون پاک خودش و اهل

بیش مانع شد، چرا که مبارزه او با اهل سقیفه بدون یار و یاور کار درستی نبود، ورود به جنگ نابرابر که به ضرر خودش و اسلام بود مبنای شرعی و عقلی نداشت.

حضرت پس از رسیدن به حکومت شرح حال غمناک خود را در خطبه شقشقیه چنین بیان می کند:

من فکر کردم که با نبود نیروی لازم و قدرت کافی به مبارزه برخیزم، و با اهل سقیفه وارد جنگ شوم، یا این که با این مصیبت هولناک به غارت رفتن حقم که

(1) - اعراف 150.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 303

درحقیقت حق همه امت بود دست به گریبان باشم و صبر پیشه کنم، پس از اندیشه به این نتیجه رسیدم که پیشه کردن صبر و نشستن در عرصه سکوت عاقلانه تر است.

از حضرت رضا (ع) پرسیدند چرا امیرمؤمنان پس از رسول خدا بیست و پنج سال در خانه نشست ولی در زمان حکومت خود با مخالفان وارد مبارزه شد؟ حضرت پاسخ دادند: امیرمؤمنان از عمل رسول خدا که 14 سال و 7 ماه به مشرکین مهلت داد، و با آنان وارد مبارزه نشد سرمشق گرفت، و سبب ترك مبارزه پیامبر در آن 14 سال و 7 ماه نبود نیروی لازم بود، امام هم پس از پیامبر نیروی کافی در اختیار نداشت تا وارد مبارزه شود.

ما هرگاه آیات شریفه قرآن را به دقت و با تدبر مطالعه کنیم می بینیم در زمینه برخورد با مخالفان دو دسته آیه در قرآن مجید است.

دسته اول آیاتی است که پیامبر و اهل ایمان را در برابر مصائب و ناراحتی ها و مشکلات که منشأش دشمن است فرمان به صبر و حوصله و بردباری می دهد، مانند آیات 129 سوره نحل و مزمل 11، و احقاف 35 و قلم 49.

دسته دیگر آیاتی است که فرمان مبارزه و جنگ می دهد مانند آیات سوره محمد 38، توبه 15، محمد 5 و

آیاتی که فرمان به صبر و تحمل و بردباری می دهد زمانی نازل شد که پیامبر برای ورود به مبارزه از نیرو و تجهیزات لازم برخوردار نبود، و جای تردید نیست که در چنان زمانی باید رسول خدا از مبارزه و جنگ امتناع می نمود، زیرا مبارزه در صورت نبود نیروی لازم عکس هدف را نتیجه می دهد، و دشمن را در مخالفت و خون ریزی چیره تر می کند و با کشتن طرف مقابل همه اهداف را

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 304

نابود می نماید، زمانی که رسول خدا دارای نیروی لازم، و لشگری پر قدرت و تجهیزات جنگی شد، فرمان یافت که نسبت به مشرکین سخت گیری کند و ریشه آنان را قطع نماید.

با این تحلیل روشن شد که صبر در برابر دشمن و دست نبردن به اسلحه گاهی پسندیده است و گاهی ناپسند.

2- حفظ اسلام

اوضاع پس از مرگ پیامبر به طور واضح و روشن نشان می دهد، که اکثر مسلمانان از اسلامی ریشه دار و پابرجا برخوردار نبودند، و کم و بیش در عقاید خود تزلزل داشتند، و هنوز از نظر تشکیلات و تجهیزات آن نیرو و قدرت را نداشتند که در برابر حوادث خارجی استقامت ورزند و حادثه شکن باشند، به ویژه این که انقلاب اهل رده در اطراف جزیره العرب سر برداشته بود، و از طرفی پیامبر در بستر مرگ لشگری برای مبارزه با رومیان آماده کرده بود در حالی که لشگر حرکت نکرده آن حضرت از دنیا رفت، و از همه مهم تر این که رومیان و ایرانیان از هر طرف منتظر فرصت بودند که برضد دولت جدید که به ظاهر نام اسلام را یدک می کشید وارد جنگ شوند و درخت اسلام را از ریشه بخشکانند، با توجه با این اوضاع که از هر طرف خطر بر ضد اسلام و مسلمانان رخ نشان می داد، اگر امیرمؤمنان برای به دست آوردن حق غارت شده اش، با اهل سقیفه که اکثر مردم دنیاپرست مدینه و مسلمانان ضعیف الاعتقاد را با خود داشتند، به جنگ بر می خاست، اختلاف شدید داخلی، و خون ریزی بی نتیجه ای پیش می آمد، در این صورت ارکان اسلام فرو می ریخت، و حکومت به ظاهر اسلامی به شدت تضعیف می شد، و ساختمان عظمت اسلام منهدم می گشت، و پرچم اسلام که در مصر و عراق و شام در مدت کوتاهی به اهتزاز درآمده بود سرنگون

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 305

می شد، و نهایتاً چراغی که با زحمات طاقت فرسای انبیاء و به خصوص رسول اسلام با نزول قرآن روشن شده بود خاموش می گشت!

راستی رهبری چون امیرمؤمنان و امام اهل تقوا، که باید حافظ دین و مروج شریعت، و نگهدار زحمات رسول حق باشد، آیا خودش سبب فرو ریختن ارکان آن گردد؟!

آری حضرت به خاطر حفظ فرهنگ اسلام و بقای نبوت سکوت کرد، و وارد مبارزه نشد و از شعله ور کردن آتش جنگ داخلی امتناع ورزید، و کار او بدون شك کاری صد درصد مشروع و عاقلانه و براساس حکمت و مصلحت بود.

قطعاً شما اگر مالی را از شخصی طلب کار باشید و او از پرداخت آن امتناع کند، و برای شما صد در صد معلوم و روشن باشد اگر از او مطالبه نمائید و نسبت به ادای آن اصرار بورزید خون ها ریخته می شود، به خاطر همراهی با مردم و حفظ خون آنان از مبارزه صرف نظر می کنید تا شرایط ادای قرض فراهم گردد.

3- زهد امیرمؤمنان

حکومت برای امام هدف نبود، امام حرص به مقام و به دست آوردن تخت و صندلی نداشت، امام حکومت را برای رسانیدن هر صاحب حقی به حقش، و جهت گسترانیدن عدالت در همه شئون زندگی مردم می خواست، امام در صورتی می توانست با سقیفه مبارزه کند که مردم حکومتش را بخواهند، چون دید مردم بی اعتنای به حکومت او هستند به سکوت نشست، و صندلی حکومت را که ظاهرش ابداً برای او ارزشی نداشت مگر آن که در کنار آن حقی غارت شده را برگرداند، و باطلی را معدوم سازد به حریمان به تاج و تخت وا گذاشت

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 306

و در خانه به انتظار پیش آمدن فرصت اقامت گزید، تا اگر شتر خلافت به طور طبیعی به سویش آمد آن را بپذیرد و مسئولیت های عظیم خود را با کمک حکومت و نیروی لازم ادا کند.

او درباره ظاهر حکومت، حکومتی که لقمه ای چرب برای حریمان و دنیاطلبان، و قدرت پیشگان است فرمود:

«اما والذی فلق الحبة وبرأ النسمة، لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما اخذالله علی العلماء ان لایقاروا علی کظة ظالم و لاسغب مظلوم لالقیتم حبلها علی غاربها و لسقیتم آخرها بکأس اولها و لایفتم دنیاکم هذه ازهد عندی من عطفه عنز:» «1»

هان! به خدائی که دانه را شکافت، و انسان را آفرید، اگر حضور حاضر و تمام بودن حجت بر من به خاطر وجود نیرو و یاور نبود، و اگر نبود پیمانی که خداوند از دانشمندان گرفته که در برابر شکم بارگی هیچ ستمگر و گرسنگی هیچ

مظلومی سکوت ننمایند، دهنه شتر حکومت را بر کوهانش می انداختم، و پایان حکومت را با پیمانۀ خالی اولش سیراب می کردم، آن هنگام می دیدید که ارزش دنیای شما نزد من از اخلاط دماغ بز کمتر است!!

عارفی آگاه زهد امیرمؤمنان را اینگونه توصیف می کند:

دنیا در نظرش پست تر از خاکستری بود که در برابر گردبادهای طوفانی قرار گرفته باشد، و مرگ در نظر وی آسان تر از خوردن آب هنگام تشنگی شدید بود.

(1) - پایان خطبه 4.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 307

4- دشمنان داخلی

امام در میان مسلمانان که دچار ضعف اعتقاد بودند، و هنوز دریافت درستی از توحید و حقایق الهیه نداشتند دچار دشمنان فراوانی بود، دشمنی و کینه آنان به حضرت معلول جنگ هائی بود که امام در آن جنگ ها فقط بخاطر دفاع حق و با نیتی خالص، پدران و برادران و اقوام آنان را کشته بود، دشمنان توجه به این حقیقت نداشتند که امام بفرمان خدا و برای خدا وارد میدان جنگ شده، و برای حفظ اسلام و گسترش آن جانفشانی کرده است، هنوز تعصبات قومی و قبیله ای و اخلاق جاهلی بر آن تازه مسلمانان سایه شومش را داشت و به این علت با آن حضرت دشمن بودند و از او در دل خود کینه سخت داشتند!!

قطعاً اگر حضرت در برابر اهل سقیفه که چنان دشمنان کینه ورزی را همراه خود داشتند به جنگ برمی خاست تا حق به غارت رفته خود را بگیرد، دشمنان به صورتی منافقانه و با دروغ پردازی شدید و با انواع ترفندها، این مسئله را در میان دیگر مردم جا می انداختند که علی بن ابی طالب بخاطر مقام و منصب به خون ریزی برخاسته و میان مسلمانان شکاف انداخته، و ساختمان وحدت را در هم کوبیده، در آن صورت به نام دین برضد آن حضرت به جنگ بر می خاستند، و دیگران را هم با خود همراه می نمودند، تا برای همیشه چراغ وجود او و اهل بیت را خاموش کنند، و قطعاً با کشته شدن او و اهل بیتش که هم وزن قرآن بودند به عمر اسلام ناب محمدی و فرهنگ سعادت بخش قرآنی خاتمه داده می شد، و جز اسلامی وارونه و ساخت سقیفه و پرداخته امویان و عباسیان چیزی باقی نمی ماند، و هدف حق و پیامبران نابود می شد.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 308

امام با خانه نشینی و سکوت خود این بهانه واهی را از دست مردم مدینه گرفت و خود و اهل بیتش و یاران بسیار محدودش که به بیش از دوازده نفر نمی رسید به تبیین اسلام ناب قرآنی و فرهنگ سالم محمدی در برابر اسلام سقیفه همت گماشت، و زمینه ای را به وجود آورد که تا روز قیامت حجت بر فرد فرد انسان ها تمام باشد، و احدی را در پیشگاه حق عذر موجهی نباشد.

امام (ع) در طول بیست و چند سالی که حکومتش به حقش از طرف دنیا خواهان غصب شده بود و در عین این که از طرف حکام سقیفه در مضیقه قرار داشت، ولی لحظه ای از مسئولیت خطیر خود که ابلاغ اسلام قرآن، و فرهنگ ناب محمدی بود آرام نگرفت، و با همه وجود به بیان حقایق الهیه و معارف ملکوتیه ادامه داد، و در این زمینه یاران با وفا و از جان گذشته اش به او یاری می دادند، و در این راه از تحمل مصائب و مشکلات نهراسیدند، و شکنجه و تبعید و ضرب و جرح را به جان خریدند.

مضیقه هائی که در این عرصه برای شخصیت هائی چون سلمان و عمار، و ابوالهثیم بن تیهان و مقداد وارد شد به طور مفصل در کتاب های رجال و تاریخی و به ویژه در مجلدات الغدیر که در نوع خود کم نظیر است توضیح داده شده است.

5- حسودان

به خلیل بن احمد گفته شد: چرا اطرافیان رسول خدا با یکدیگر مانند فرزندان پدری و مادری بودند، ولی علی (ع) در میان آنان مانند نابرداری بود؟!

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 309

خلیل گفت: چون علی پیش از همه آنان به پیامبر گرویده بود، و اسلام را پذیرفت، و از جهت شرافت و علم، و حلم اشرف، و در مسیر راستی و درستی سرآمد همه آنان می بود، به این خاطر به حضرت حسادت می ورزیدند، چرا که مردم به هم فکر و هم سلیقه خود مایل ترند.

به مسیلمة بن نمیل گفتند: چرا با این که علی در هر فضیلت و شرافتی مقدم بود او را ترك کردند؟!

پاسخ داد: چون چشم آنان طاقت دیدن نور آن حضرت را نداشت.

ابوالهیثم بن تیهان صحابی بزرگوار به امیرمؤمنان گفت: حسادت قریش به شما از دو جهت است: نیکوکاران آنان آرزو می کنند که از جهت احترام و برتری هم شأن شما باشند، ولی اشرار قریش حسادتشان سبب سنگینی قلب ها و بی وزنی اعمال آنان شده است: زیرا آنان شما را دارای نعمتی می بینند که سبب استفاده شما شده و علت محرومیت آنان گردیده، حاضر نیستند به شما ملحق شوند، تا آن که در اندیشه پیش افتادن بر شما افتادند، به خدا سوگند مقصد آنان طولانی است، و مسابقه تمام شده است.

هنگامی که شما بر اثر فضائل پیش افتادید، و آنان عاجز بودند که در ردیف شما قرار گیرند، درباره شما آنچه دیدی انجام دادند!

به خدا سوگند! شما شایسته ترین شخصی هستید که باید قریش از شما سپاس گذاری کنند، زیرا رسول خدا را به هنگام زندگی یاری نمودی، و چون از دنیا رفت به وصیت هایش عمل کردی و دیونش را ادا نمودی.

به خدا سوگند قریش به حق ظلم روا داشتند و پیمان خدا را شکستند، خدا انتقامش را می گیرد، ما جمعیت انصار دست و زبانمان پشتیبان شماست.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 310

با دست با مخالفان حاضر شما مبارزه می کنیم، و با زبان با مخالفان غائب شما.

به راستی با آن جمعیت حسود که عده و نفراتشان کم نبود، برای امیرمؤمنان زمینه جنگ برای احقاق فراهم بود؟

آیا به آن مردم می توانست اعتماد کند، آیا آن مردم را می توانست در بدنه حکومتش در صورتی که برقرار می شد جای دهد؟!

وانگهی دوستان و همکاران اهل سقیفه نیروهای خود را بسیج کرده بودند که برای پادشاهی که به ناحق نصب شده بود بیعت بگیرند.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد اول صفحه 73 می نویسد:

ابوبکر و عمر و ابو عبیده و عده ای از اصحاب به هر کس می رسیدند بدون این که فکر کنند آیا حاضر به بیعت با ابوبکر هست یا نیست، او را کشان کشان آورده و دستش را باز کرده به دست ابوبکر بن ابی قحافه می رساندند!!

علی عبدالرزاق که از دانشمندان و نویسندگان اهل سنت است در کتابش الاسلام و اصول الحکم می نویسد «بیعت با ابوبکر بیعت سیاسی زور بود، و این روش ها را همه دولت های جدید انجام می دهند، زیرا حکومت ابوبکر همانند حکومت های جهان بر پایه قدرت و سر نیزه بود، زمانی که یقین کردند امام با آنان به هیچ وجه جنگ نخواهد کرد، آن حضرت را میان مبارزه و بیعت مجبور کردند، لذا آن حضرت چون در برابر ضرر بسیار کوبنده و خطرناک جنگ و ضرر

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 311

بیعت قرار گرفته بود، و زیان بیعت را نسبت به اسلام کمتر از ضرر جنگ می دید بالاجبار با حاکم بیعت کرد. «1»

حکومت امیرمؤمنان

پس از آن که عثمان به خاطر خلاف های کارهای فراوانش، و تشدید حکومت عربی در برابر حکومت اسلامی که بخش عمده آن با طرح عمر پایه گذاری شده بود، و مسلط کردن بنی امیه بر مردم و واگذاری پست های کلیدی به آنان به دست اصحاب پیامبر و مردم ناراضی و خشمگین کشته شد، مردم برای بیعت با امیرمؤمنان هجوم کردند، و حضرت حجت را بر خود تمام دید، به ناچار حکومت را پذیرفت.

امام به دو کار بسیار مهم و اساسی همت گماشت، بیرون راندن هواپرستان از بدنه حکومت، و واگذاری پست ها و مقام ها به دست اهل دیانت و عدالت.

اولین و آخرین هدف امام از قبول حکومت فرو ریختن حکومت عربی و دولت سلطنتی، و بپاکردن حکومت اسلامی بود، تا سفره ظلم برچیده شود، و بساط عدالت گسترده گردد.

قانون اساسی حکومت او قرآن، و محصولات وحی، و روش انبیاء و سنت پیامبر، و نتایج دانش و بینش و بصیرت خود او بود.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 312

پیش از او جز اندک مدتی در زمان سلیمان مردم مزه عدالت را نچشیده بودند، و بعد از او هم تاکنون رخساره زیبای عدالت در حکومت ها دیده نشده است.

روش حکومت او همان است که در عهد نامه مالک اشتر به تفضیل بیان کرده، که متأسفانه مفاد آن تاکنون از طرف هیچ حکومتی به اجرا گذاشته نشده!

او وقتی زمام حکومت را به دست گرفت جز اجرای حق و عدالت در نظر نداشت، او از احدی در حکومتش حساب نمی برد، و با کسی روی درنایستی نداشت، قلدران در زمان حکومت او به اجرای قدرتشان طمع نمی کردند، و ضعیفان از رسیدن به حقشان دلسرد و مأیوس نبودند.

او در حکومتش جز جلب خوشنودی و رضای خدا را نظر نداشت، زور نگفت، و اعمال زور نکرد، قدرتش ضامن امنیت، آزادی، رفاه، و خیر دنیا و آخرت مردم بود، هزاران افسوس که مردم داخل کشور قدر دان آن حکومت حکیمانه و دولت صد در صد اسلامی نبودند، سه جنگ ظالمانه برضد او پیا کردند، و با او به گونه ای رفتار نمودند که بارها مرگش را از خدا خواست.

جملی ها که سرانشان چهره ای حق به جانب داشتند، و صفینی ها که در مکر و حيله و مشتبه کردن حق به باطل از روباه مکارتر بودند، و نهروانی ها که دچار جهل مرگب و کج فهمی شدید از دین بودند، مزاحمت های فراوانی برای او به وجود آوردند، او را راحت نگذاشتند ا دریای بی ساحل علمش را از آسمان قلبش هم چون باران بهاران بر مردم کره زمین بیارد، و پیونده دانش را در هر زمینه ای باز کند، و به او مهلت ندادند تا طعم عدالت را در پنج قاره فراگیر کند، و انسان را از مفاسد نجات داده به ساحل صلاح و سداد و کرامت برساند.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 313

با این همه در آن وقت کم و زمان اندک، و مدت محدود بختین الگو و سرمشق را برای حکومت بر مردم رقم زد، و آنچنان در مملکت داری حجت حق را بر حکومت ها تا قیامت تمام کرد که برای هیچ حاکم و کارگزار، استاندار و فرمانداری در پیشگاه حق در عرصه قیامت جای عذری باقی نگذاشت.

نمونه هائی از عدالت و قسط در حکومت و روش امیرمؤمنان

در سال هشتم هجری که شهر مکه به دست باکفایت پیامبر اسلام و اهل ایمان فتح شد، و بیت رب از معبودان باطل خالی گشت، رسول خدا برای نابود کردن بت پرستی و ویران کردن بت خانه های اطراف شهر مکه، برای هدایت مردم جمعیت های تبلیغی گسیل داشت.

گروهی به فرماندهی خالد بن ولید برای ارشاد قبیله جذمیه بن عامر به سرزمین آنان رفت، ولی برخلاف فرمان پیامبر اسلام که دستور داده بود از هر گونه خون ریزی، جنگ، و درگیری اجتناب شود، خالد با ترفند و حيله قبیله را خلع سلاح کرد و عده ای را کشت، پیامبر اسلام کار خلاف شرح و اخلاق ظالمانه خالد را محکوم و امیرمؤمنان را برای رسیدگی به آن جنایت سنگین به سوی قبیله فرستاد.

امام هنگامی که به منطقه بنی جذمیه رسید ديه شرعی و قانونی همه مقتولان را پرداخت، و ديه مجروحان را نیز به آنان عنایت فرمود، و همه خسارت های مالی را جبران کرد، سپس قیمت چیزهای کم ارزش و حتی کاسه های چوبینی که برای آب خوردن سگ ها به کار گرفته می شد پرداخت، آنگاه به آنان خطاب فرمود:

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 314

ممکن است در این حادثه اموالی از شما تلف شده باشد که از آن ها غفلت دارید، لذا مبلغ دیگری را به همین منظور به آنان پرداخت تا به زیان دیدگان داده شود.

چون با نیروی اعزامی به محضر پیامبر بازگشت، رسول خدا از آن معدن کرامت و انسان عادل و عدالت پیشه استقبال نمود و همه کارهای او را نسبت به قبیله بنی جذمیه ستود و خالد بن ولید را سرزنش و از اعمال او در پیشگاه حق بیزاری جست. «1» امیرمؤمنان در اجرای حق، و برقراری عدالت نسبت به کسی حتی نزدیک ترین اقوامش اغماض و سهل انگاری نداشت.

علی بن ابی رافع وزیر دارائی حکومت امیرمؤمنان می گوید: در میان اموالی که به عنوان بیت المال از بصره به کوفه منتقل شد گردنبند طلائی وجود داشت، یکی از دختران امام در روز عید قربان آن را به مدت سه روز به شرط عاریه مضمونه مردوده از من گرفت، وقتی امام از این مسئله خبر یافت فریاد زد هر چه زودتر ابو رافع را نزد من حاضر کنید!

امام به او فرمود: تو در مقام خیانت به مسلمانان هستی!

عرضه داشتیم: یا امیرالمؤمنین پناه به خدا که من به مسلمانان خیانت کنم!

فرمود با چه دلیلی و به چه حقی گردنبندی را که متعلق به همه مسلمانان است بدون اذن من و آنان به دختر من واگذار کردی؟!!

(1) - کامل ابن اثیر، ج 2، ص 255.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 315

گفتم: او دختر شماست و من به عنوان امانت مضمونه و مردوده آن را به مدت سه روز به او تحویل دادم، و خود نیز از مال خود آن را ضمانت کردم، و متعهدم که آن را سالم و صحیح به بیت المال بازگردانم.

فرمود همین امروز گردن بند را به جایش برگردان و هشدار که چنین کاری دوباره تکرار شود، که در صورت تکرار تو را به شدت تنبیه می کنم و این را هم بدان اگر فرزندم بدون قید عاریه مضمونه مردوده آن را برده بود نخستین زن هاشمی بود که دستش را قطع می کردم.

ابو رافع می گوید: هر چه زودتر آن امانت را پس گرفته به خزانه دولت بازگرداندم. «1» معاویه در حدود بیست و سه سال پیش از حکومت امیرمؤمنان از جانب عمر و عثمان استاندار شام بود، وقتی مهار حکومت در دست الهی امیرمؤمنان قرار گرفت او را از آن مسئولیت عزل نمود، معاویه در ضمن نامه ای به امیرمؤمنان نوشت:

«قد كنت سألتك الشام على ان تلزمني لك بيعة وطاعة فابيت ذلك عني.»

من از تو خواستم که حکومت بر شام را برای من بگذاری، تا من نیز اطاعت خود را از تو گردن گیرم و از مردم این منطقه برای تو بیعت بگیرم ولی این مطلب را از من نپذیرفتی.

(1) - روضة المتقين، ج 10، ص 234 - تاریخ طبری، ج 4، ص 120.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 316

گروهی از یاران و اصحاب حضرت از امیرمؤمنان درخواست نمودند که برای مدتی معین معاویه را در فرمان روائی بر شام مهلت دهد، آنگاه که حکومت حضرت تثبیت شد او را عزل کند، حضرت در پاسخ خواسته یارانش فرمود:

«تأمرونی ان اطلب النصر بالجور فیمن ولیت علیه؟»

آیه به من دستور می دهید از راه ستم کردن بر کسانی که زمامدار آنان شده ام یاری بخواهم؟ «1» آیا چنین حاکم عادل و چنین حکومتی را در جهان امروز سراغ دارید، آیا حاکمی حاضر است اطرافیان و اقوام و دوستانش را که در بدنه حکومت او به ستم گری و غارت بیت المال مشغول است معزول نماید و به جای آنان مردمی متعهد، با تقوا و عاشق عدالت قرار دهد؟!!

نجاشی عاشق و خدمتگذار امیرمؤمنان در ماه مبارک رمضان شراب خورد و بدمستی کرد، امام به دستگیری او همت گماشت، و هشتاد تازیانه به عنوان حدّ شرابخواری به او زد، و سپس وی را به زندان انداخت، و فردای آن روز بیست تازیانه دیگر به او زد!

چون از علت بیست تازیانه از او پرسید فرمود این تعداد به کیفر شکستن حرمت ماه رمضان بود.

طارق بن عبدالله که از بستگان نجاشی بود خدمت امام عرضه داشت، ما تصور می کردیم نزد تو از مکانت و جایگاه خاصی برخورداریم و با مخالفان شما تفاوت داریم، کار امروز شما درباره نجاشی ثابت کرد که دوست و دشمن

(1) - خطبه 126 ترجمه این فقیر.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 317

در مسئله حدّ و کیفر نزد تو مساوی هستند و ما مجبوریم برای حفظ آبرو به معاویه بپیونسیم، حضرت فرمود ای برادر بنی همد نجاشی شراب نوشید و او یکی از مسلمانان است و کیفرش همان بود که چشید.

آری حاکم موحد و مسئول و با تقوا در چنین اموری تبعیض قایل نیست، همه را در اجرای عدالت مساوی می نگرد و در این زمینه اهل ملاحظه و تعصب قبیله ای نیست.

امام به طور شگفت آوری پای بند به قانون حق بود، و از اجرای آن در زمان قدرت و حکومتش تحت هیچ شرطی امتناع نداشت، او ضابطه می شناخت نه رابطه، ضابطه را زمینه اجرای عدالت می دانست و رابطه را سبب دوری از حق.

اهل تقوا و امانت و زهد و تعهد را در حکومتش به کار می گماشت و از انتخاب کسانی که لیاقت و شایستگی نداشتند جداً پرهیز می کرد، و هنگامی که احساس می کرد صاحب منصبی فاقد شرایط لازم است بدون معطلی او را از کار برکنار می کرد.

او با صدای رسا اعلام می کرد:

«ایها الناس ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه و اعلمهم بامرالله فیه:» «1»

ای مردم کسی برای عهده دار شدن مسئولیت شایسته تر است که در قدرت و مایه معرفتی از دیگران ممتازتر باشد.

(1) - نهج البلاغه خطبه 172.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 318

هنگامی که طلحه و زبیر که از خویشان نزدیکش بودند، و خدمات آنان برای پیشرفت اسلام و در میدان های جنگ بر همه معلوم بود، دو منطقه بزرگی از عراق یعنی کوفه و بصره را از آن حضرت، درخواست کردند که یکی استاندار کوفه و آن دیگر حاکم بصره شود به آنان فرمود:

«ارضیا بقسم الله لکما، حتی اری رأی، و اعلمانی لا اشک فی امانتی الا من ارض بدینه و امانته من اصحابی:» «1»

به آنچه خداوند نصیب شما نموده راضی باشید، تا من فکر کنم، و بدانید که من کسی را شریک حکومت خود نمی کنم، تا از دین و امین بودن او مطمئن باشم.

به راستی چه غوغائی در عدالت امیرمؤمنان است، خویشاوندی را در مسئولیت دادن به هیچ می گیرد، و شرط واگذاری منصب را دین و امانت اعلام می کند، و در وجود طلحه و زبیر شایستگی منصب پذیری نمی بیند و بی ملاحظه آنان را از این که منصب به آنان بسپارد طرد می کند.

«علی (ع) در تدبیر و سیاست، در علم و عمل، در سوز و گداز، در توجه به مردم به ویژه تهیدستان و یتیمان و در مسئله حکومت و زمامداری مرد بی نظیری بود، و در مسائل مالی و معاش اولاً کمال احتیاط را مراعات می کرد و ثانیاً دیگران را بر خود مقدم می داشت، از سخنان آن حضرت است که می فرماید:

من در زمان ازدواج با فاطمه زهرا هیچ نداشتم و حتی فرشی که روی آن استراحت کنیم، ولی در همان تاریخ از مال دنیا به اندازه ای در اختیارم بود که

(1) - ابن ابی الحدید، ج 1، ص 213.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 319

اگر صدقه و بخشش را به خانواده های بنی هاشم تقسیم می کردند همه را بس بود. «1»

این کلام نشان می دهد که مولای متقیان از امکانات مالی برخوردار بود، ولی همه را برای پیشرفت اسلام و دستگیری از یتیمان و تهیدستان هزینه می کرد.

در بخشی از نامه ای که به استاندارش در بصره نوشته می خوانیم:

«ولو شئت لاهتدیت الطریق الی مصفی هذا العسل و لباب هذا القمح، و نساءج هذا القزّ و لکن هیهات ان یغلبنی هوای ...»
«2»

اگر می خواستم هر آینه می توانستم به عسل مصفی و مغز گندم و بافته های ابریشم دست پیدا کنم ولی چه دور است که هوای نفسم بر من چیره شود.

او با این فراز اعلام می کند: که من قدرت و تمکن مالی دارم و می توانم در بالاترین و بهترین عرصه رفاه زندگی کنم ولی ملاحظه امکانات محدود مردم، و گرسنگی گرسنگان در حجاز و یمامه، و دردآشنائی و هم سوزی با آنان مرا مکلف می کند که ساده و بدون تکلف زندگی کنم.

اگر پرسیده شود چرا امیرمؤمنان زندگی و معیشتش برابر با پائین ترین طبقات اجتماع بود؟ باید پاسخ داد: علی (ع) الگوی انسانیت در همه دورها برای آحاد مردم است، او باید در کلیه مقیاس ها و معیارها به عنوان سرمشق دیده شود، به ثروتمندان نشان دهد که چگونه می توانند یتیم نوازی کنند.

(1) - بحار، ج 41، ص 43.

(2) - نهج البلاغه نامه 45.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 320

و به داد محرومین و مستمندان برسند، و به بی بضاعت ها و مستمندان و تهیدستان نیز بنمایاند که چسان با بی چیزی و نداری دست و پنجه نرم کنند، و در برابر انواع مشکلات زندگی صبور و بردبار باشند و خم به ابرو نیاورند، و با دیدن زندگی محقرانه و بسیار معمولی امیرمؤمنان نسبت به آنچه دارند سپاس گذار باشند و مبادا سر از کفر و ناسپاسی در آورند او می فرمود:

«ان الله فرض على ائمة الحق ان يقدروا انفسهم بضعفة الناس كيلا يتبع بالفقير فقره:» «1»

خداوند بر پیشوایان حق واجب نموده، زندگی خود را هماهنگ زندگی ضعیف ترین افراد زبردست خود قرار دهند تا تهیدستی بر آنان فشار نیاورد و آنان را نگران نسازد.

و در فرازی دیگر می فرماید:

«لعل بالحجاز او اليمامة من الاطمع له في القرص ولاعهد له بالشعب او ابیت مبطانا و حولی بطون غرثی واكباد حری ...
أقنع من نفسی بان یقال امیرالمؤمنین ولا اشارکهم فی مکاره الدهر:» «2»

شاید در حجاز و یمامه کسی باشد که برای او امیدی به يك قرص نان نیست، و سیری شکم را به یاد نداشته باشد، یا آن که شب را با شکم سیر صبح کنم در حالی که در اطرافم شکم های گرسنه و جگرهای سوزان باشد؟! ...

آیا به این قناعت کنم که به من امیرمؤمنان گفته شود ولی در سختی های روزگار با آنان شریک نباشم یا در تلخی های زندگی الگویشان محسوب نگردم؟!

(1) - نهج البلاغه خطبه 200.

(2) - نامه 45 نهج البلاغه.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 321

این جملات دردمندانه نشان می دهد که هر حاکمی و هر دولت و حکومتی وظیفه دارد پیوسته زندگی تهیدستان و مستمندان و ضعیفان را مدنظر خود قرار دهد و پا از گلیم عدالت فراتر نهد تا به این وسیله آرامشی برای دردهای سخت دردمندان و مستمندان باشد، و نیازمندان با دیدن شکل زندگی او نسبت به امکانات محدودشان صبوری و بردباری نشان دهند.

او با این که معدن همه کمالات، و تابلوی زیبای همه حسنات اخلاقی بود، و علم و دانش از همه جوانب وجودش چون سیل سرازیر بود، بسیار حلیم و فروتن و متواضع و خاکسار بود، و هرگز خود را برتر به حساب نمی آورد، و منصب حکومت و ریاست جمهوری را مسئولیت سنگینی برای خدمت به عباد خدا می شمرد.

بزرگان شیعه که با او زندگی کرده بودند در ضمن بیان او صافش می گویند:

«کان فینا کاحدنا، لین جانب و شدّة تواضع، و سهولة قیاد، و کنا نهابه مهابة الاسیر:» «1»

او در میان ما همانند یکی از ما بود، بسیار نرم و مهربان می نمود، فوق العاده فروتنی داشت، رهبری اش آسان و بی تکلف بود، ولی از چنان مهابت و عظمتی برخوردار بود که همه ما مانند اسیری از او بیم داشتیم.

حبه عربی می گوید: در جنگ جمل نیروهای رزمی اش 12 هزار نفر بودند، چون جنگ با شکست اهل جمل پایان پذیرفت دستور داد بیت المال بصره را تقسیم کنند، و برای هر يك نفر پانصد درهم مقرر داشت، و دقیقاً به هر نفر همان

(1) - شرح ابن ابی الحدید، ج 1، ص 25.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 322

مقدار رسید و بیت المال خالی شد، و خودش نیز مانند دیگران پانصد درهم برداشت، و به بیت المال خطاب کرد

«غری غیری»

مرا نمی توانی فریب دهی، دیگری از در معرض فریب قرار ده.

هنگام مراجعت از جنگ و پایان کار ناگهان شخصی از راه رسید و گفت: یا امیرالمؤمنین! دل من در جنگ با شما بود، هر چند نتوانستم به موقع لازم در این جنگ شرکت کنم، از این تقسیم سهی هم به من عنایت کن.

حضرت سهم مخصوص خودش را که مانند دیگر رزمندگان پانصد درهم بود به وی داد و خودش با دست خالی به خانه اش بازگشت! «1» وجود مقدسش ابداً از قدرتی که در اختیارش بود، نسبت به چیزی سوء استفاده نکرد، او روش و منش حکومتش برخلاف حاکمان و سلاطین و سیاست مداران هر روزگار بود.

او حکومت را ابزار و وسیله ای برای خدمت به آحاد مردم می دانست، و در مسائل مادی، اجتماعی، سیاسی، خانوادگی، از آن کمترین سوءاستفاده ای نکرد، حضرتش در موارد زیادی از حقوق ویژه خود صرف نظر نمود و افراد خاصی را مورد عفو و گذشت قرار داد.

روزی در میان اصحابش نشسته بود، در این هنگام یکی از خوارج در آن جمع حضور داشت، حضرت به مناسبتی یارانش را نمی از منکر می کرد،

(1) - ابن ابی الحدید، ج 1، ص 250.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 323

سخنانش چنان عالی و اثرگذار بود که آن مرد کوردل را تحت تأثیر قرار داد، ولی بر اثر کینه درونی اش به حضرت به خود جرأت جسارت داد و گفت:

«قاتله الله کافرا ما افقهه:»

خداوند این کافر را نابود سازد چقدر دانا و فهمیده است!!

یاران با شنیدن این جسارت و دیدن این سوء ادب خواستند او را به هلاکت برسانند و به کیفر بی ادبی اش وی را از میان بردارند، ولی امیرمؤمنان (ع) فرمود:

«رویداً انما هو سب سب او عفو بذنب:» «1»

آرام بگیرید یا در جسارت کلامی اش به همان صورت به او پاسخ بدهید و یا از او گذشت کنید.

قابل توجه است که این جسارت در زمانی نسبت به حضرت صورت گرفت که همه گونه امکانات مردمی و رزمی را در اختیار داشت و آزادانه هر کاری از دست او بر می آمد، و با این که کیفر ناصب اعدام بود ولی نه این که او را اعدام نکرد، بلکه مانع این شد که یارانش به وی تعرض کنند!

پس از تشکیل حکومت عادلانه اش شیعی مشغول محاسبه بیت المال بود ناگاه عمرو بن عاص وارد شد، و برای مذاکراتی کنار امیرمؤمنان نشست، چون حضرت از محاسبه فارغ شد چراغ مربوط به بیت المال را خاموش کرد و در بیرون حجره از مهتاب و نور ماه استفاده کرد. «2»

(1) - نهج البلاغه حکمت 420.

(2) - بحار، ج 41، ص 116.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 324

امام با این عملش به همه حاکمان و کارگزاران و عمال دولت ها درس امانت داری و چگونه استفاده کردن از بیت المال را داد، و عملاً اعلام کرد که حاکم و کارکنانش نباید از وسایل و ابزار اختصاصی دولت در بیرون از مشاغل اداری و مأموریتی استفاده شخصی کنند.

ولی چه در داخل چه در خارج از کشورهای اسلامی ملاحظه می کنید که هرکس به دور از چشم قانون و مأمور هر نوع استفاده ای را از امکانات دولتی و از اموال عمومی برای خود و خانواده و اقوامش مجاز می داند، و در این زمینه هیچ دغدغه ای هم به خود راه نمی دهد.

قنبر از عاشقان ولایت و سرسپرده امیرمؤمنان بود، و افتخار خدمت گذاری اهل بیت را داشت، و از نزدیک ترین یاران امام بود، او از نزدیک زندگی بسیار محدود و پرمشقت مولایش را می دید، و مشاهده می کرد که آن حضرت هرچه در اختیار دارد، به دیگران از قبیل ایتام، فقراء، مستمندان و نیازمندان می دهد و چیزی برای خود نگاه نمی دارد، به این خاطر روزی مقداری از اموال موجود را در خانه امیرمؤمنان پنهان کرد تا حضرت از آن استفاده کند، امام هنگامی که از این مسئله آگاه شد فرمود:

«وَبِحَاكٍ يَا قَنْبَرُ لَقَدْ أَحْبَبْتَ أَنْ تَدْخُلَ بَيْتِي نَارًا عَظِيمَةً»

ای قنبر وای بر تو می خواستی آتش سنگینی را به درون خانه وارد کنی؟!!

سپس او را در برابر این کار تنبیه کرد، و اموال موجود را بین نیازمندان تقسیم فرمود.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 325

قنبر گفت: ای امیرمؤمنان من دیدم هرچه هست همه را برای دیگران هزینه می کنی و چیزی برای خود و اهل بیتت باقی نمی گذاری، لذا این مقدار اندک را برای بهره بردن خود و خانواده ات در خانه ات پنهان کردم. «1» در اوج حکومت امیرمؤمنان دادگاهی تشکیل شد که یکی از طرفین دعوا امام و آن دیگر شخصی مسیحی بود، داستان از این قرار است: امیرمؤمنان پس از پایان جنگ صفین زره جنگی خود را در دست يك مسیحی دید و از او به قاضی کوفه شریح شکایت کرد.

شریح علی (ع) را کنار مرد مسیحی به محاکمه کشید و از او پرسید چه دلیل و بینه ای برای ادعای خود که مالکیت بر زره است داری؟

حضرت فرمود: این زره مال من است، نه آن را فروخته ام و نه به کس بخشیده ام.

شریح آیا شاهد داری که این زره مال توست؟ فرمود: فرزندم حسین و قنبر دو شاهد بر ادعای من هستند، شریح گفت: شهادت قنبر بخاطر این که غلام است پذیرفته نیست و حسین به سبب این که فرزند توست به نفع تو شهادت می دهد!! امیرمؤمنان فرمود: وای بر تو در داوری ات از چند جهت خطا کردی.

نخست این که من امام تو هستم و تو پیرو منی و می دانی که من اهل دروغ نیستم، تو سخن مرا مردود دانستی و از من درخواست بینه کردی، دوم این که شهادت و گواهی فرزندم حسین را نپذیرفتی در حالی که می دانی به فرموده

(1) - سیمای حکومتی امام علی 44.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 326

رسول خدا وی یکی از دو سرور جوانان بهشتی است، و اشکالات دیگری که در کیفیت محاکمه پیش آمد ...

سپس خطاب به مرد مسیحی فرمود: دادگاه مرا محکوم شناخت، بنابراین زره را تصاحب کن!

مرد مسیحی هنوز چند قدمی را دادگاه دور نشده بود که با خود اندیشید و گفت: رئیس حکومت اسلامی با این همه قدرت در دادگاه حاضر شد .. لذا مسلمان شد و گفت: زره مال شماست، هنگام رفتن شما روی زمین افتاده بود و من آن را برای خود برداشتم، امام از اسلام او خوشحال شد و زره را به او بخشید و اسبی هم به او داد. «1» او با دلسوزی کامل و جهت رعایت حق همه مردم، پیوسته کارگزاران حکومت را با نامه و پیام نصیحت می کرد و به آنان هشدارهای حکیمانه می داد و به موعظه آنان می پرداخت و به شدت در برابر خطاهای عمالش از مردم دلجوئی می نمود.

پس از پایان جنگ جمل عبدالله بن عباس را به فرمانداری بصره انتخاب کرد، و اموری را که لازمه حکومت کردن بود به او سفارش نمود، ولی پس از مدتی شنید فرماندار بصره مردم را به سبب جنگ با امیرمؤمنان سرزنش نموده و با آنان با خشونت رفتار می کند حضرت برای جلوگیری از هرگونه توطئه و تحریک دشمن که معمولاً از عدم هماهنگی میان دولت و ملت پیش می آید نامه ای به استاندار بصره نوشت و به او به این صورت تذکر داد:

(1) - سیمای حکومتی امام علی 71؛ بحار، ج 41، ص 56؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 401.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 327

«واعلم ان البصره مهبط ابليس و مغرس الفتن فحادث اهلها بالاحسان اليهم، واحلل عقدة الخوف عن قلوبهم و قد بلغني تنمرك لبني تميم و غلظتك عليهم...» «1»

آگاه باش که بصره فرودگاه شیطان و کشت زار فتنه است، مردمش را به احسان دلگرم کن، و گره ترس را از دل هایشان باز کن.

به من خبر رسیده که با بنی تمیم درشتی کرده ای و با آنان از در خشونت درآمده ای.

از سوی دیگر در نامه ای جداگانه به مردم بصره نوشت:

«وقد كان من انتشار حبلکم و شقاقکم ما لم تغبوا عنه فعفوت عن مجرمکم، و رفعت السيف عن مدبرکم، و قبلت من مقبلکم.» «2»

با پیروی از شیطان رشته طاعتی که گسستید و اختلافی که ایجاد کردید بر شما پوشیده نیست، من از گناهکاران گذشتم، و از روی گردانتان شمشیر انتقام را برداشتم و روی آورنده شما را پذیرفتم.

گوشه ای از دستورات امیرمؤمنان در رابطه با شیوه حکومت

این سطور گنجایش دستورات امام را که دریاوار در خطبه ها و نامه ها و حکمت ها و روایاتش و نیز سیره عملی آن بزرگوار موج می زند ندارد، به راستی برای بیان و تفسیر حقایق رسیده از او يك دهان خواهد به پهنای فلک و این همه محصول پنج سال فرصتی است که کم و بیش در ایام زمامداری اش پیدا کرد، اگر سقیفه به واسطه هواپرستان و سیاست بازان تشکیل نمی شد، و پس از

(1) - نهج البلاغه نامه 18.

(2) - نخب البلاغه نامه 29.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 328

وفات پیامبر کار اسلام و مسلمین به دست او می افتاد و حکومتش بدون مزاحمت دشمنان و حسودان سالیان طولانی تداوم می یافت، و زمینه ظهور علومی که اقیانوس وار در باطنش بود فراهم می گشت خدا می داند بشر پس از او در رشته های گوناگون با چه معارف محکم و گسترده ای روبرو بود، و تمدن و سفره دانش غیر از این بود که الآن در حیات بشر جلوه دارد، و یقیناً جهان حیات از نظر علم و معرفت و فرهنگ و تربیت، و راه بهره وری از امکانات غیر از این بود که الآن هست.

به راستی محاکمه آنان که او را از حق الهی خودش و از قرار گرفتنش بر مسند حکومت محروم کردند، و در نتیجه بشریت را تا قیامت از فیوضات غیرقابل شمارش و منافع حیات طیبه، و اصول هم زیستی و دگردوستی، و آزادی به معنای واقعی محجوب و مهجور نمودند چه محاکمه سختی است، محاکمه ای که قاضی محکمه اش حضرت حق، و شاهدان محکمه پیامبر و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام اند، و محکومیت محاکمه شوندگان قطعی، و محرومیتشان از رحمت الهیه یقینی است.

امانت به دست اهلش سپرده نشد، امانت چون گوی در میدان دنیاپرستی و حرص به مقام و جاه دست به دست گشت، امانت نهایتاً قریب به صدسال به دست بنی امیه و نزدیک به شصت سال در اختیار بنی عباس قرار گرفت و تا جائی که امکان داشت به امانت خیانت شد، و شربت تلخ آن خیانت به کام مردم ریخته شد، و در فرهنگ الهی تحریفات و تغییرات زیادی به وسیله حدیث سازان و عالمان درباری و شرف فروش رخ داد، و مشقت طاقت فرسائی را برای امامان از هل بیت و تربیت شدگان آنان برای تبیین اسلام ناب محمدی و فرهنگ اصیل

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 329

قرآنی تحمیل کرد، و آنان را در این زمینه از امواج خون و زندان و تبعید و محرومیت از آرامش تا این روزگار گذرانند، امروز هم علمای سلفی و آخوندهای درباری وهابی که از امکانات کشوری و اموال فراوان دولتی، و کمک های سرویس های جاسوسی برخوردارند، همان مشقت های طاقت فرسا و کشته شدن و تبعید و محرومیت از امنیت و رفاه را به طرفداران

مدرسه اهل بیت و پیروان امامان معصوم به مانند روش اهل سقیفه و امویان و عباسیان تحمیل می کنند و کارهای خود را در این زمینه ها برای توجیه عوام از مسلمانان و اقناع آنان کاری اسلامی و براساس دین می دانند!!

اینان با این ظلم های فاحش خود بر پیروان مکتب اهل بیت، که براساس مدرسه وهابیت انجام می گیرد مصداق قطعی آیات زیر هستند:

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا: «1»

بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم از جهت اعمال آگاه کنم؟ آنان کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته در حالی که خیال می کنند عمل آنان به خوبی و درستی انجام می گیرد، آنان کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقاء او منکر

(1)- کشف آیات 103 - 105.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 330

شدند در نتیجه اعمالشان تباه و بی اثر گشته، پس روز قیامت میزانی برای آنان برپا نمی کنیم!

آیا کشتن بی گناهان و به زندان انداختن آنان و تبعید کردنشان که جرمی جز پیروزی از امیرمؤمنان و امامان معصوم و عمل بر وفق قرآن ندارند، و زبان آنان زبان حکمت و استدلال و علم و دانش است و کتاب هائی چون الغدیر، عبقات، المراجعات، النص و الاجتهاد، الفین برای اثبات سلامت مدرسه خود ارائه کرده اند، و اسلام اصیل و فرهنگ ناب محمدی را در برابر مکتب های انحرافی از جمله وهابیت باز شناسانده اند از مصادیق اخسر اعمال و تباهی کوشش ها و خیال پردازی ها برای توجیه جنایات نیست، آیا تکذیب امامت امامان و خلافت بلافضل امیرمؤمنان، و انکار عصمت اهل بیت از مصادیق کفر به نشانه های حق نیست، آنان که از نظر عمل زیانکارترین مردم هستند، و بفرموده قرآن اعمالشان تباه و نابود است، و همه کوشش های ظالمانه آنان حبط شده چه ترازویی برای محاسبه اعمالشان برپا شود، اینان بفرموده قرآن پاداشی جز دوزخ ندارند و پرونده و محاکمه و محکومیتشان بی معطلی جهنم است.

من بر اثر مظلومیت امیرمؤمنان و محروم شدن بشریت از فوائد کامل وجود او چند سطری مجبور به درد دل و گله و شکایت شدم، اینک به ثبت فزانهائی از نقشه های حکومت داری مولای متقیان می پردازم، تا شاید حاکمان به ویژه حاکمانی که ادعای مسلمانی دارند از آن نقشه های حکیمانه که کاخ انسانیت می سازد و بنای کرامت برپا می کند، و دنیائی پر از امنیت و رفاه به دست می دهد، و همه انسان ها را برادر وار و در اوج عشق به یکدیگر کنار هم می نشانند در حکومتشان بهره گرفته و نمونه ای از حکومت امیرمؤمنان را در مملکت ارائه دهند و کام آحاد ملت را با بسط عدالت، شیرین سازند.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 331

«واشعر قلبك الرحمة للرعية والمحبة لهم واللفظ بهم ولا تكونن عليهم سبعا ضاريا تغتنم اكلهم.»

مهربانی و محبت و لطف به رعیت را شعار قلب خود قرار داده، و بر رعیت هم چون حیوان درنده مباش که خوردن آنان را غنیمت بدانی.

«ولیکن ابعده رعیتك منك، واشنوهم عندك اطلبهم لمعائب الناس، فان فی الناس عیوبا الوالی احق من سترها فلاتكشفن عما غاب عنك منها فانما عليك تطهیر مظهرلك، والله یحکم علی ما غاب عنك.»

باید دروترین رعیت تو از حریم تو و در شدت کینه ات نسبت به او کسی باشد که در حق مردم عیب جوتر است، و دوست دارد آبروی مردم را بریاد دهد، البته در مردم عیوبی هست که حاکم در پوشاندن آن عیوب از همه کس سزاوارتر است، پس در رابطه با عیوبی که از مردم از چشم تو پنهان است کنجکاوی مکن، چرا که فقط در آنچه از عیوب مردم نزد تو معلوم است وظیفه اصلاح گری داری، و نسبت به آنچه از عیوب رعیت بر تو پنهان است خداوند داری خواهد کرد.

«ولایکون المحسن والمسیئ عندك بمنزلة سواء فان فی ذلك تزهیدا لاهل الاحسان فی الاحسان و تدریبا لاهل الاساءة علی الاساءة و الزم کلامهم، الزم نفسه.»

نیکوکار و بدکار نزدت یکسان نباشد، زیرا یکسان معامله کردن با این دو نفر، نیکوکار را در انجام کار نیک بی رغبت و بدکار را انجام زشتی ترغیب می کند، هر کدام را نسبت به کارشان پاداش ده.

«ثم تفقد من امورهم ما یتفقد الوالدان من ولدهما.»

چون پدران و مادرانی که با دل سوزی خاص امور فرزندانشان را چاره جوئی می کنند، مشکلات مردم را بررسی کرده و به حل آنها اقدام کن.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 332

«ثم اختر للحكم بين الناس افضل رعيتك في نفسك ممن لاتضيق به الامور، ولا تمحكه الخصوم ولا يتمادى في الزلة ولا يحصر الفتى الى الحق اذا عرفه ... وافسح له في البذل ما يزيل علتة وتقل معه حاجته الى الناس:»

برای داوری و قضا میان مردم برترین شخص نزد خودت را از نظر شرایط لازم انتخاب کن، کسی که امور داوری او را دچار تنگنا نکند، و بر خورد مدعیان، پرونده مورد رسیدگی را گرفتار لج بازی ننماید، و در خطا پافشاری نوزد، و هنگام شناخت حق از بازگشت به آن درنماند ...

در پرداخت حقوق مالی به قاضی گشاده دست باش به مقداری که نیازش را برطرف کند و احتیاجش به مردم کم شود.

«ثم انظر في امور عمالك فاستعملهم اختباراً ... ثم تفقد اعمالهم وابعث العيون من اهل الصدق والوفاء عليهم فان تعاهدك في السر لامورهم حدوده لهم على استعمال الامانة والرفق بالرعية:»

در کارهای مأموران دولت تأمل و اندیشه کن، و مواظب باش که از روی تجربه و آزمایش آنان را برگزینی و با تشکیل بازرسانی امین در کار آنان به کاوش برخیز، زیرا بازرسی مخفیانه، آنان را به امانت داری و محبت به مردم و احساس مسئولیت وا می دارد.

«وليكن نظرك في عمارة الارض ابلغ من نظرك في استحلاب الخراج لان ذلك لا يدرك الا بالعمارة:»

نگاهت برای آبادی زمین بیش از گرفتن مالیات از مردم باشد، زیرا بدون آبادانی و تولید مالیات به دست نمی آید.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 333

«فامنع من الاحتكار ... وليكن البيع بيعاً سمحاً بموازين عدل واسعار، لاتححف بالفريقين من الباع والمتباع فمن قارف حكرة بعد نهيك منكل به وعاقبه في غير اسراف:»

از احتکار جلوگیری کن، داد و ستد باید آسان و بی کم و کاست با ترازوهای عدالت انجام بگیرد، و خریدار و فروشنده زیان نبینند، هرکس پس از نخی تو از قانون در امر احتکار تخلف نماید او را کیفر ده ولی در کیفر دادن عدالت را مراعات کن و از اندازه نگذر.

«واجعل لذوی الحاجات منك قسما تفرغ لهم فيه شخصك، و تجلس لهم مجلسا عاما فتواضع فيه لله الذی خلقك، وتقعده عنهم جندك واعوانك من احرامك و شرطك حتی يكلمك مکلمهم غیر متتبع ... ثم احتمال الخرق منهم والعی:»

برای نیازمندان مجلس عمومی برپا کن، و در آن مجلس شخص خودت بنشیند، سپاهیان و نظامی هایت را از سر راه مردم دور کن، تا اهل حاجت بدون نگرانی سخن بگویند، و اگر یکی از آنان برخلاف ادب سخن گفت تو با بردباری سخن او را تحمل کن.

این نکته مهم نیز ناگفته نماند که از نظر شرعی چنانچه مسئول هر وزارت خانه و اداره و یا متصدیان اصلی و مقامات بالای کشور در گزینش افراد سهل انگاری نکنند و کوتاهی نوزند و در هنگام کار و اشتغال به وظیفه خود عمل نمایند و در بازرسی و کنترل عمال و کارگزاران دقت کنند بدون تردید مسئول نیستند، زیرا خطای متخلف در این فرض به مسئول واحد نسبت داده نمی شود، ولی اگر در یکی از این موارد سرپرست مربوطه کوتاهی کند شرعاً و قانوناً در

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 334

تخلف کارمندش سهیم خواهد بود، به ویژه اگر در کنار سرپرست به کارش ادامه دهد و ستم کاری اش را به مردم تحمیل نماید، سرپرست اداره اگر واجد شرایطی را به کارگماشت اما در حین کار از او تخلف دید باید جلوی او را بگیرد و وی را نصیحت نماید، و حق به غارت رفته را بازگرداند، چنانچه اصلاح نشد دست او را از کار دولتی قطع کند.

در میان کارگزاران حکومت امیرمؤمنان که با داشتن شرایط لازم انتخاب می شدند کم نبودند که در هنگام شغل اداری دچار تخلف شدند، ولی امیرمؤمنان بدون ملاحظه در مقابل آنان ایستاد و از حکومت عزلشان کرد، و در صورت دسترسی به آنان از مجازاتشان کوتاهی نکرد.

بهترین و ممتازترینشان عبدالله بن عباس بود که حضرت به وی به خاطر دارا بودن شرایط اعتماد کامل داشت، و او را به این جهت به استانداری بصره منصوب کرد، وی هنگامی که به بیت المال خیانت کرده و ثروت کلانی را به مکه منتقل کرد، به شدت امیرمؤمنان را متأثر ساخت، و حضرت را منقلب کرده تا جایی که در میان مردم کوفه به منبر رفت و همراه با گریه و ناله و اشک ریختن گفت:

«هذا ابن عم رسول الله في عمله و قدره يفعل مثل هذا فكيف يؤمن من كان دونه:»

این هم پسرعموی پیامبر در عمل و قدر و قیمتش که به این صورت خیانت ورزید، من به دیگران که مادون او هستند چگونه اعتماد کنم. «1»

(1) - سیمای حکومتی امام 88؛ بحار، ج 42، ص 152؛ همان مدرک 89 و بحار، ج 41، ص 119.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 335

هنگامی که سوده دختر عمار همدانی از ظلم و خیانت یکی از کارگزاران حکومت به امیرمؤمنان شکایت کرد حضرت پس از ثبوت جرم به گریه نشست و دست به سوی خدا برداشت و گفت:

«اللهم انت الشاهد على وعليهم و انى لم آمرهم بظلم خلقك ثم اخرج قطعة جلد فكتب فيها ...

فاذا قرأت كتابي هذا فاحتفظ بما في يدك من عملنا حتى يقدم عليك من يقبضه منك:»

خدا بر من و آنان شاهدهی، من اجازه ندادم به کسی از بندگان ستم کنند، سپس در قطعه پوستی نوشت به نام خدا، هنگامی که نامه ام به تو رسید امورت را منظم کن و مواظب اموال باش یا کسی از سویم بیاید و مسئولیت را به عهده بگیرد.

آری امیرمؤمنان (ع) با همه توان و قدرت پایه های حکومتش را براساس عدالت و قسط، محبت به مردم، رسیدگی به شکایات ستم دیدگان، احقاق حق، ابطال باطل، جهاد در راه خدا، آزادی عقیده، آزادی بیان، رعایت حقوق اسیران، عفو و گذشت، حلم و بردباری، موعظه و نصیحت، دفاع از کرامت انسان، رعایت کامل حقوق اقلیت های مذهبی، ریشه کن کردن فقر و جهل، گسترش علم و حکمت، تقویت کشاورزی و صنعت، حاکم کردن قانون همزیستی مسالمت آمیز قرارداد و تا قیامت در مسئله حکومت و کشور داری و مردم داری بهترین الگو و سرمشق را از خود به جا گذاشت.

من با اعتقاد راسخ می گویم و بر گفته ام دلیل و برهان دارم که هر حکومتی در پنج قاره جهان در هر زمانی برخلاف روش حکومت امیرمؤمنان باشد، حاکمانش غاصب، طاغوتی، ظالم و در محاکمات قیامت محکوم به عذاب ابد

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 336

هستند، و بر همه ملت ها عقلاً و شرعاً واجب است در برابر آنان قیام کرده و تا نابودی آنان از پای ننشینند و با دست توانای خود حکومتی تقریباً مشابه حکومت علوی تشکیل دهند و بدانند که مظلوم ساکت، و ستمدیده پذیرای ستم شریک ظالم و در پیشگاه حق به شدت مسئول است.

داوری به عدالت

به خواست حضرت حق در شرح و توضیح آیه 135 سوره نساء به طور مفصل درباره دیدگاه اسلام در رابطه با قضا و قاضی و استقلال دستگاه قضا بحثی خواهد آمد.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 337

تفسیر آیه 59

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا

ای اهل ایمان از خدا اطاعت کنید، و از پیامبر هم اطاعت نمائید و از صاحبان ولایت [که بنابر مهم ترین روایات امامان معصوم هستند] اطاعت کنید، و اگر درباره چیزی [از احکام و امور مادی و معنوی و حکومت و جانشینی پس از پیامبر] نزاع و اختلاف داشتید آن را برای فیصله یافتن اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید به خدا و پیامبر ارجاع دهید، این ارجاع دادن برای شما بهتر و از نظر فرجام نیکوتر است.

شرح و توضیح

دو محور عظیم در آیه شریفه قرار دارد: 1- وجوب اطاعت از خدا و پیامبر و صاحبان ولایت 2- رجوع نزاع و اختلاف به خدا و رسول اسلام. اطاعت از خدا و رسول که امری صد در صد واجب و سبب سعادت دنیا و آخرت انسان است مسئله ای است روشن، و اطاعت از صاحبان ولایت که ماهیتاً همان اطاعت از خدا و پیامبر و دارای همان نتیجه است

نیز حقیقتی واضح است، آنچه در زمینه این آیه شریفه مهم است یافتن مصداق صاحبان ولایت است که در این امت چه کسانی هستند.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 338

بنظر می رسد مصداق این حقیقت را از ترکیب آبی و معنوی آیه شریفه می توان یافت.

أُولِي الْأَمْرِ در آیه شریفه از نظر وجوب اطاعت از آنان در عرض خدا و پیامبر قرار گرفته، آیه شریفه اطاعت از خدا و پیامبر را مطلق بیان می نماید و مقید به قیدی نمی کند، وجوب اطاعت از صاحبان ولایت را نیز همانند وجوب اطاعت از خدا و پیامبر بدون قید ذکر کرده و به صورت مطلق بیان نموده، یعنی نمی گوید اولوالامر والیان حکومت و سلاطین، و رهبران سیاسی، و رؤسای جمهور هستند و اطاعت از آنان به شرطی واجب است که دستورات و فرمان هایشان هماهنگ با قرآن و سنت رسول باشد، گرچه خودشان آلوده به گناه یا هر فسقی و فجوری دیده شوند، این اطلاق وجوب اطاعت از اولوالامر یا به عبارت ساده تر صاحبان ولایت نشان می دهد که اینان چون پیامبر در مقام عصمت و پاکی همه جانبه هستند، و این از منطبق و سبک و سیاق قرآن به دور است که جمعی را با او عاطفه در میزان سنجش کنار خدا و پیامبر قرار دهد در حالی که اهل هوا و هوس و عیش و نوش و ظلم و ستم باشند ولی اگر خواسته ها و فرامین آنان مطابقت با قرآن و سنت داشته باشد اطاعت از آنان واجب باشد، با توجه به او عاطفه که معطوفی چون صاحبان ولایت را به معطوف علیهی چون رسول عطف داده باید گفت تمام احکام و شئون و درجات معطوف علیه متوجه معطوف است، و بر این اساس چون پیامبر در مرحله گرفتن وحی و ضبط آن و عمل به وحی و تبلیغ آن به مردم دارای مقام عصمت است و اگر نبود حجت بر بندگان نمی شد، معطوف در آیه که صاحبان ولایت اند نیز هم شأن معطوف علیه هستند و از مقام عصمت برخوردارند، و به همین سبب به طور مطلق اطاعت از

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 339

آنان واجب است، ولی در فرماندهان ارتش، و سلاطین، و رؤسای جمهور با مسلمان بودن همه آنان و حتی دانشمندان اسلامی بر فرض هماهنگ بودن دعوتشان به امور فردی یا اجتماعی یا سیاسی یا مادی یا معنوی با قرآن و سنت اطلاق در وجوب طاعتشان وجود ندارد، زیرا بر فرض مطابقت اوامرشان با قرآن و سنت اطاعت از آنان در این ناحیه واجب و در غیر این ناحیه حرام است، و این معنی خلاف ظاهر آیه و خلاف ترکیب ادبی و معنوی آن است، زیرا آیه وجوب اطاعت از صاحبان ولایت را مطلق ذکر کرده است.

و اگر گفته شود مراد از صاحبان ولایت، امیران، سلاطین و حاکمان و رؤسای جمهور و دانشمندان دینی هستند، چنان که اکثر اهل سنت صاحبان ولایت را به این معنا گرفته اند، و اطاعت از آنان به صورت مطلق واجب است با آیه شریفه و دیگر آیات قرآن مخالف است، زیرا اگر اطاعت از آنان به طور مطلق واجب باشد، و آنان از مردم گناه و معصیت و فسق و فجور بخواهند، یا سکوت در برابر مظالمشان را درخواست کنند، و اطاعت در این امور نیز از آنان واجب باشد، با نزول وحی و بعثت انبیاء که برای تصفیه مردم از گناه و برقراری تقوا و عدالت و عبادت آمده اند مخالفت فاحش دارد.

المیزان در جلد چهارم فارسی ص 620 می گوید: جای تردید نیست در این که این اطاعت که در آیه **أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ** آمده اطاعتی است مطلق و به هیچ قید و شرطی مقید و مشروط نشده، و این خود دلیل است بر این که رسول امر به چیزی و نهی از چیزی نمی کند، که مخالف با حکم خدا در آن چیز باشد و گرنه واجب کردن خدا اطاعت خودش و اطاعت رسول را تناقضی

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 340

از ناحیه خدای تعالی می شد، و موافقت تمامی اوامر و نواهی رسول با اوامر و نواهی خدای تعالی جز با عصمت رسول تصور ندارد و محقق نمی شود.

این سخن عیناً در **أُولِي الْأَمْرِ** نیز جریان می یابد، چیزی که هست نیروی عصمت در رسول از آنجا که حجت هائی از جهت عقل و نقل بر آن اقامه شده فی حد نفسه و بدون در نظر گرفتن آیه مسلم است، و ظاهراً در اولوالامر اینگونه نیست «بلکه از خود آیه عصمت **أُولِي الْأَمْرِ** استفاده می شود» نه از جهت حجت های عقلی و نقلی.

ممکن است کسی توهم کند که اولوالامری که در آیه ذکر شده لازم نیست معصوم باشند، و معنی آیه شریفه بدون عصمت اولوالامر هم محقق می گردد.

توضیح سخن متوهم این که، آن چیزی که خدای تعالی در این آیه مقرر فرموده، حکمی است که به مصلحت امت جعل شده است، حکمی است که مجتمع مسلمین به وسیله آن از این که دستخوش اختلاف و تشتت گشته از هم متلاشی گردد حفظ شود، و این چیزی زاید بر ولایت و سرپرستی معهود در بین امت ها و مجتمعات نیست، و همان چیزی است که می بینیم مجتمعات - چه اسلامی و چه غیر اسلامی - آن را در بین خود معمول می دارند، یعنی یکی از افراد جامعه خود را انتخاب نموده و به او مقام واجب اطاعه بودن و نفوذ کلمه می دهند، در حالی که از همان اول می دانند او هم مانند خودشان جایز الخطاست، و در احکامی که می داند اشتباه هم دارد، ولی هر جا که جامعه فهمید حکم حاکم

برخلاف قانون است، اطاعتش نمی کند و او را به خطائی که کرده آگاه می سازد، و هر جا که یقین به خطای او نداشت و تنها احتمال می داد

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 341

که خطا کرده به حکم و فرمان او عمل می کند، و اگر بعد از آن معلوم شد که خطا کرده مسامحه می نماید، و با خود فکر می کند مصلحت حفظ وحدت مجتمع و مصونیت از تشتت کلمه آن قدر بزرگ و مهم است، که مفسده اشتباه کاری های گاه به گاه حاکم را جبران می نماید.

حال **أُولِي الْأَمْرِ** در آیه شریفه و وجود اطاعت از آنان نیز به همین حال است، و آیه چیزی زاید بر آنچه در همه زمان ها و همه مکان ها معمول است افاده نمی کند.

خدای تعالی اطاعت مردم از **أُولِي الْأَمْرِ** را بر مؤمنین واجب فرموده، اگر احیاناً ولی امری برخلاف کتاب و سنت دستوری داد، مردم نباید اطاعتش کنند، و اینگونه حکم او نافذ نیست، برای این که رسول خدا قاعده کلی به دست عموم مسلمین داده و فرموده:

«لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ.»

هیچ مخلوقی در فرمانی که به معصیت خدا می دهد نباید اطاعت شود.

و این دستور را شیعه و سنی روایت کرده اند و با همین دستور است که اطلاق آیه تقیید می شود!

و اما اگر عالماً عامداً حکم برخلاف قرآن نکرد، بلکه خطا نمود و به غلط چنین حکمی را راند، اگر مردم فهمیدند که حکمش اشتباه است، او را از خطا به سوی حق یعنی حکم کتاب و سنت بر می گردانند، و اگر مردم نفهمیدند و تنها احتمال دادند که ممکن است حکمی که حاکم کرده مخالف کتاب و سنت باشد، حکمش را اجرا می کنند، همان طور که اگر می دانستند مخالف نیست اجرا می

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 342

کردند، و وجوب اطاعت حاکم در این نوع احکام هیچ عیبی ندارد، برای همان که گفتیم حفظ وحدت در امت و بقای سیادت و ابهت آن، چنان مهم است که مفسده این مخالف کتاب و سنت ها را تدارک می کند.

و سخن کوتاه این که اطاعت **أُولَى الْأَمْرِ** واجب است هر چند که معصوم نباشند، و احتمال فسق و خطا در آنان برود، چیزی که هست اگر مردم بر فسق آنان آگاه شدند اطاعتشان نمی کنند، و اگر از آنان خطا ببینند به سوی کتاب و سنت ارجاعشان می دهند، و در سایر احکام که علمی به خطای آن ندارند حکمش را انفاذ می نماید، و فکر نمی کنند که ممکن است فلان حکم او برخلاف حکم خدای تعالی باشد، تنها ملاحظه مخالفت ظاهری را می کنند، چون مصلحتی مهم تر در نظر دارند و آن عبارت است از مصلحت اسلام و مسلمین و حفظ وحدت کلمه آنان.

این بود آن توهمی که گفتیم ممکن است کسی بکند، و خواننده عزیز اگر در بیانی که ما برای آیه کردیم «اطلاق آیه در وجوب اطاعت از خدا و پیامبر و اولوالامر» دقت نماید کاملاً متوجه می شود که این توهم به شدت بی پایه و بی اساس است. برای این که هرچند که ممکن است ما این تقریب را در تقیید آیه به صورت فسق قبول کنیم، و بگوئیم اطلاق آیه مورد بحث به وسیله کلام رسول خدا که فرمود:

«لِاطَاعَةِ الْمَخْلُوقِ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 343

و به آیات قرآنی که این معنا را می رساند تقیید می شود مانند آیه شریفه **إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ** **1** و آیاتی دیگر از این قبیل، و هم چنین ممکن است، و بلکه واقع هم همین است که در شرح نظیر این حجیت ظاهریه که گفته شد جعل شده باشد، مثلاً اطاعت فرماندهان جنگ را که از طرف رسول خدا منصوب می شدند بر سربازها واجب کرده باشد، و نیز اطاعت حکامی را که آن جناب برای بلادی از قبیل مکه و یمن معین کرد، و یا در مواقعی که خود سفر می نمود حاکمی در مدینه جانشین خود می ساخت، بر مردم آن نواحی واجب کرده باشد، یا فتوای مجتهد را بر مقلد او حجت نموده باشد، و یا حجت های ظاهری دیگری را قرار داده باشد ولی به طور مسلم این جعل های حجت های ظاهری آیه شریفه را مقید نمی کند، زیرا صحیح بودن مسأله ای از مسائل به خودی خود يك مطلب است، و مدلول ظاهر آیه قرآن مطلبی دیگر است.

آنچه آیه مورد بحث بر آن دلالت می کند وجوب اطاعت این اولوالامر بر مردم است، و در خود آیه و در هیچ آیه دیگر قرآنی چیزی که این وجوب را مقید به قیدی و مشروط به شرطی کند وجود ندارد، تا برگشت معنای آیه شریفه **أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ** به این آیه شود که:

«وَاطِيعُوا أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فِيمَا لَمْ يَأْمُرُوا بِالْمَعْصِيَةِ.»

و اولوالامر خود را نیز اطاعت کنید مادام که امر به معصیت نکرده اند.

یا برگشت به این آیه شود:

(1) - اعراف 28.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 344

«واطيعوا اولی الامر منکم ما لم تعلموا بخطائهم:»

و اولوالامر خود را نیز اطاعت کنید مادام که علم به خطای آنان نداشته باشید، و اما اگر شما را به معصیت امر کردند، و یا یقین کردید که در حکم خود خطا کرده اند دیگر اطاعتشان بر شما واجب نیست، بلکه بر شما واجب است که آنان را به سوی کتاب و سنت برگردانید، و کژی آنان را راست کنید، مسلماً معنای آیه شریفه این نیست [و توهّم متوهم و گفتار برخی از علمای اهل سنت در تفسیر این آیه باطل و بی ارزش است].

علاوه بر این که خدای سبحان در مواردی که قید، روشن تر از قید مورد بحث بوده، و طاعت هم کم اهمیت تر از طاعت مورد بحث بوده، آن قید را ذکر کرده، مثلاً در مورد احسان به پدر و مادر فرمود:

وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَ إِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا «1»

که قید وَ إِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي اطاعت از آنان را حرام و در غیر این صورت واجب دانسته.

با این حال چطور ممکن است در آیه مورد بحث که مشتمل به رأسی از اساس دین و اصلی از اصول آن است، اصلی که رگ و ریشه همه سعادت های انسانی به آن منتهی می شود، هیچ قیدی از قیود را نیاورد، به طور مطلق بفرماید:

خدا و رسول او و اولوالامر خود را اطاعت کنید؟!!

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 345

از این هم که بگذریم آیه شریفه بین رسول و اولوالامر را جمع کرده، و برای هر دو يك اطاعت را ذکر نموده و فرموده:

وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ

با این که در مورد رسول حتی احتمال این نیز نمی رود که امر به معصیت کند و یا گاهی در خصوص حکمی دچار اشتباه و غلط گردد، اگر در مورد اولوالامر این احتمال برود به هیچ وجه نباید برای جلوگیری از این احتمال قیدی نیاورد، پس ما همین که می بینیم در مورد آنان نیز قیدی نیاورده چاره ای جز این نداریم که بگوئیم آیه شریفه از هر قیدی مطلق است و لازمه مطلق بودنش همین است که بگوئیم همان عصمتی که در مورد رسول مسلم گرفته شده، در مورد اولوالامر نیز اعتبار شده باشد، و خلاصه کلام منظور از اولوالامر آن افراد معینی هستند که مانند رسول خدا (علیهما السلام) دارای عصمت اند.

قید منعم در کنار اولوالامر نظیر قید منعم در آیه شریفه هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ

و آیه

رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ

و آیه

رُسُلًا مِنْكُمْ يُقْضُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي*

می باشد و جایی برای معنای دیگر ندارد.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 346

منظور ما از این گفتار این است که خواننده را متوجه مردود بودن گفتار برخی از مفسرین در معنای کلمه منکم کنیم، آن مفسر گفته از این کلمه که اولوالامر مقید به آن شده به خوبی استفاده می شود که اولوالامر نیز فردی از افراد معمولی جامعه است.

می فرماید: اولوالامر را که فردی مثل خود شما مؤمن است و مانند خود شما گناه گناه و خطا می کند اطاعت کنید، مفسر بی توجه با این تفسیر خواسته، اعتبار مسأله عصمت را از اولوالامر بیندازد!

در هر صورت باید بگوئیم: منظور از اولوالامر افرادی از امت هستند که در گفتار و کردارشان معصوم اند و به راستی اطاعتشان واجب است - به عین همان معنائی که اطاعت خدا و رسولش واجب است، و چون ما قدرت تشخیص و پیدا کردن این افراد را نداریم، بناچار محتاج می شویم به این که خود پروردگار در کتاب مجیدش و یا به زبان رسول گرامی اش این افراد را معرفی کند و به نام آنان را تصریح نماید، قهراً آیه شریفه با کسانی منطبق می شود که رسول خدا در روایاتی که از طرق ائمه اهل بیت علیهم السلام تصریح به نام آنان کرده و فرموده اولوالامر اینان هستند.

صدوق محدث بزرگوار و عالم خدمتگزار در حدیثی بسیار مهم از مفضل بن عمر از یونس بن ظبیان از جابر جعفری نقل می کند که جابر جعفری می گوید از جابر بن عبدالله انصاری شنیدم می گوید:

«لما انزل الله عزوجل علی نبیه محمد (ص)»

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 347

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ.

«قلت یا رسول الله عرفنا الله و رسوله، فمن اولوالامر الذين قرن الله طاعتهم بطاعتك؟ فقال: هم خلفائي یا جابر و ائمه المسلمین من بعدی اولهم علی بن ابی طالب ثم الحسن، ثم الحسين، ثم علی بن الحسين، ثم محمد بن علی المعروف فی التورات بالباقر، ستدرکه یا جابر فاذا لقيته فاقره مني السلام ثم الصادق جعفر بن محمد، ثم موسى بن جعفر، ثم علی بن موسى، ثم محمد بن علی، ثم علی بن محمد، ثم الحسن بن علی، ثم سمي و كني حجة الله في ارضه و بقيته في عباده ابن الحسن بن علی، ذلك الذي يفتح الله تعالى ذكره علی يديه مشارق الارض و مغاربها ذلك الذي تغيب عن شيعة و اوليائه غيبة لا يثبت فيها علی القول بامامته الا من امتحن الله قلبه للايمان قال جابر قلت له یا رسول الله فهل يقع لشيعة الانتفاع في غيبته؟ فقال ای والذی بعثنی بالنبوه، هم يستضيئون بنوره و ينتفعون بولايته في غيبته كانتفاع الناس بالشمس و ان تجلاها صاحب یا جابر هذا من مکنون سرالله و مخزون علم الله فاكتمه عن اهله:» «1»

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 348

هنگامی که خداوند آیه شریفه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ

بر پیامبر نازل کرد من به آن حضرت گفتم یا رسول الله خدا و رسولش را شناختیم اولوالامر کسیت که خدا تعالی اطاعت کردن از آنان را دوشادوش اطاعت تو قرار داده فرمود: ای جابر آنان جانشینان من و امامان مسلمان پس از من هستند اولشان علی بن ابی طالب سپس حسن، حسین، علی بن الحسین و آنگاه محمد بن علی است که در تورات معروف به باقر است و تو به زودی او را درک می کنی چون وی را دیدی سلام مرا به او برسان، سپس صادق جعفر بن محمد و بعد از او موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و محمد بن محمد و سپس حسن بن علی و در آخر هم نام من محمد است که هم نامش نام من و هم کنیه اش کنیه من است او حجت خدا روی زمین و یادگار خدا در میان بندگان است، او فرزند حسن بن علی است، او آن کسی است که خدای تعالی نام خودش را به دست او در سراسر جهان یعنی همه بلاد مشرق و مغربش می گستراند و اوست که از شیعیان و دوستدارانش غایب می شود، و فقط کسانی بر اعتقاد به امامتش استوار می مانند که خدا قلبشان را برای ایمان آزموده است.

جابر می گوید به حضرت عرضه داشتم یا رسول الله آیا در حال غیبتش سودی به شیعیانش می رسد؟ فرمود: آری به آن خدائی که مرا به نبوت مبعوث فرمود، شیعیانش به وسیله نور او روشنائی می یابند، و در غیبتش از ولایتش بهره مند می شوند همانطور که مردم از خورشید سود می برند هرچند در پس ابرها

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 349

باشد، ای جابر این از اسرار نهفته خداست، از اسراری است که در خزینه علم خدا پنهان است، تو نیز آن را از غیر اهلش پنهان مدار، و جز نزد اهلش فاش مکن.

نمونه این حدیث از دیگر معصومین در کتاب های تفسیر قمی ج اول و ینابیع الموده اهل سنت ج 2، ص 99 و 103 و غایة المرآة، و تفسیر عیاشی ج 1، ص 249 و مناقب ج 4، ص 249 و کمال الدین ج 1، ص 228، حدیث 8 نقل شده است، احادیثی که برای هیچ کسی جای تردید باقی نمی گذارد که منظور از اولوالامر در آیه شریفه 12 امام پس از پیامبر هستند.

به حدیث زیر هم که در کتاب ینابیع الموده شیخ سلیمان بلخی حنفی که از کتب مهم اهل سنت است نقل شده توجه نمائید:

ینابیع از مناقب از سلیم بن قیس هلالی از علی بن ابیطالب روایت می کند: که آن حضرت فرمود: حالتی که بنده خدا به خاطر آن به گمراهی نزدیک می شود این است که حجت خدای تبارک و تعالی و شاهد او بر بندگانش را نشناسد، حجتی که خود حضرت حق بندگانش را امر به اطاعت او نموده، و ولایتش را بر وی واجب کرده است.

سلیم می گوید به امیرمؤمنان عرضه داشتم اولوالامر و حجت های خدا را برای من وصف کن فرمود: کسانی هستند که خدای تعالی آنان را قرین خود و قرین پیامبر خود قرار داده درباره آنان فرموده:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 350

عرض کردم، فدایت شوم مطلبم را برایت توضیح بده فرمود: آنان کسانی هستند که رسول خدا در چند مرحله و حتی در آخرین خطبه ای که پس از آن خداوند متعال او را به سوی خودش قبض کرد فرمود:

«إني تارك فيكم امرين لن تضلوا بعدى ان تمسكتم بهما كتاب الله عزوجل و عترتي اهل بيتي فان اللطيف الخبير قد عهد الى انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض كهاتين:»

من در میان شما دو چیز باقی می گذارم که اگر به آن دو تمسک جوئید هرگز پس از من روی گمراهی را نخواهید دید، یکی کتاب خدا و آن دیگر عترت من اهل بیتم می باشد زیرا خدای لطیف خبیر به من عهدی سپرده، و آن این است که این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من آیند در حالی که [میان دو انگشت، انگشت بزرگ و سبابه اش جمع کرد] با من باشند.

پس به این دو تمسک جوئید و از اهل بیت من پیش نیفتید که گمراه خواهید شد.

با توجه به این گونه روایات که در بسیاری از کتاب های اهل سنت و شیعه نقل شده جایی برای تفسیر اولوالامر به غیر این معنی نمی ماند، و ما و اهل سنت معتقد هستیم ابهام بعضی از آیات یا يك جمله در يك آیه فقط با بیان رسول خدا و راسخون در علم قابل برطرف شدن است، این رسول خدا است و این راسخون در علم هستند که باید مبهمات و متشابهات قرآن را برای ما روشن کنند، این پیامبر است که در قرآن به عنوان معلم قرآن معرفی شده است و این راسخون

در علم یعنی امامان معصوم اند که وارث علم پیامبر و خلفای او و هم وزن قرآن اند که رفع ابهام آیات، و تفسیر متشابهات بر عهده آنان است، این که برخی از علمای اهل سنت در تفاسیرشان گفته اند مراد از اولوالامر خلفای بیرون آمده از

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 351

سقیفه و حاکمان اموی و عباسی، و سلاطین ممالک اسلامی و یا سرداران جنگ، یا علمائی هستند که مردم از اقوال و آرای آنان پیروی می کنند، قوی سخیف و خلاف نظام آیه شریفه است، زیرا آیه شریفه بنا بر بحثی مفصلی که در سطور گذشته مشاهده کردید دلالت بر عصمت اولوالامر دارد، و طبقات بیان شده در کتب اهل سنت بدون شك از عصمت بهره ای ندارند، و این اقوال متکی به هیچ دلیل عقلی و نقلی و برهانی قوی و استدلالی استوار نیست.

لازم است در این زمینه به يك روايت ديگر كه از مهم ترين روايات اين باب است و تا قيامت پاسخ دهنده به يك اشكالی است كه دائم بر سر زبان های مردم به جاهل به حقایق است اشاره كنم.

تفسیر عیاشی در جلد اول ص 246 حدیث 153 از ابوبصیر نقل می کند که حضرت باقرالعلوم فرمود آیه شریفه **أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** درباره علی بن ابی طالب نازل شده، من به آن حضرت گفتم: مردم می گویند اگر درباره علی نازل شده چرا نام علی و اهل بیتش در قرآن نیامده؟ امام باقر فرمود: به آنان بگوئید به همان دلیل که خدای تعالی نماز را در قرآن مجیدش واجب کرده ولی نامی از سه رکعت و چهار رکعت نبرد، تا آن که رسول خدا نماز را برای مردم تفسیر کرد، و به همان دلیل که حج را واجب نمود ولی نفرمود هفت طواف کنید تا آن که رسول خدا آن را تفسیر فرمود و هم چنین خدا آیه **أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** را درباره علی و حسن و حسین نازل کرد ولی نام آنان را نبرد، این رسول خدا بود که فرمود:

«من كنت مولاه فهذا علي مولاه»

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 352

هرکس من به حکم **وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ** مولای اویم، علی به حکم **وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** مولای اوست و نیز درباره همه اهل بیتش فرمود:

«اوصيكم بكتاب الله و اهل بيتي ان سألته ان لا يفرق بينهما حتى يوردهما على الحوض فاعطاني ذلك:»

من شما را به کتاب خدا و اهل بیت وصیت می کنم، من از خدا خواسته ام میان آن دو جدائی نیندازد تا هر دو را کنار حوض به من وارد کند و خداوند این درخواستم را به من عطا فرمود.

و نیز فرمود: پس شما ای مسلمانان به اهل بیت من چیز یاد ندهید که آنان اعلم از شما باشند، اهل بیت من شما را تا قیامت از هیچ درب هدایتی بیرون نمی کنند، و به هیچ درب ضلالتی داخل نمی سازند و اگر رسول خدا بیان نمی کرد که اولی الامر چه کسانی هستند قطعاً آن عباس و آل عقیل و آل فلان ساکت نمی نشستند و ادعای خلافت به عنوان اولوالامری می کردند، ولی چون خداوند در کتابش نازل کرد که:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً

همه می دانستند که منظور از اهل بیت علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام هستند، چون رسول خدا در خانه ام سلمه دست علی و فاطمه و حسن و حسین را گرفت و داخل کسایشان کرد و ام سلمه پرسید یا رسول الله آیا من از اهل تو نیستم فرمود: تو عاقبت به خیری ولی ثقل من و اهل من و اهل بیت من اینان هستند.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 353

رجوع نزاع و اختلاف

آیه شریفه با بحثی که گذشت بسیار روشن است، که اگر مسلمانان در امری دچار نزاع شدند اگر خود راه حل آن را از معارف الهیه یافتند، باید به آن گردن نهند تا به مسئله نزاع خاتمه داده شود، اگر نیافتند باید به خدا یعنی وحی و به رسول یعنی حکم و سنت او ارجاع دهند و همه تسلیم حکم خدا و رسول شوند تا نزاع خاتمه پیدا کند، و به وحدت کلمه زبانی وارد نیاید، و اما این که در ارجاع نزاع به اولوالامر ساکت است نیازی به ذکر آن نبود، زیرا با حقایقی که در سطور گذشته بیان شد ثابت گشت که حکم اولوالامر در آیه در مسئله وجوب طاعت از آنان حکم رسول خداست، و حکم تنازع در زمانی که رسول خدا نیست و اولوالامر هست همان حکم تنازع در میان پیامبر اسلام است چنان که آیه مورد بحث و آیات بعدی نیز بر این معنا دلالت دارد، به این معنا که آیه مورد بحث حکم تنازع در زمان غیبت رسول خدا را بیان می کند.

مسأله ردّ تنازع به خدا و رسول که در آیه آمده مختص به صورتی است که مؤمنین با یکدیگر تنازع کنند، و معلوم است که معنای رد به رسول در زمان حضور رسول الله این است که از رسول خدا حکم مسأله ای که در آن نزاع کرده اند

بپرسند، یا خود اگر می توانند از کتاب و سنت استنباط نمایند، و در زمان غیبت آن جناب وظیفه اهل نزاع این است که از امام حکم آن را بپرسند.

در مسئله رد امور به اولوالامر که در صریح قرآن مجید آمده به آیه 83 سوره مبارکه نساء مراجعه کنید، با ضم این آیه با آیه مورد بحث مسئله روشن تر می شود و جائی برای اشکال و ایراد نمی ماند.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 354

علاوه بر این روایات مهمی در کتاب هائی چون کمال الدین و تفسیر عیاشی و تفسیر برهان نقل شده که تصریح به رد نزاع به اولوالامر دارد از جمله محمد بن مسلم که از اوثق راویان است از حضرت باقر (ع) نقل می کند: که آن حضرت فرمود:

«فان تنازعتم فی شیئی فارجعوه الی الله و الی الرسول و الی اولی الامر منکم» «1»

اگر در چیزی از امور دین و احکام و مسائل مورد نیاز دچار نزاع شدید برای دریافت حکم آن به خدا و رسول و اولی الامر مراجعه کنید.

اگر رد نزاع و رجوع تنازع به اولی الامر منتفی باشد، پس باید گفت اولی الامر در آیه شریفه جائی ندارد و بدون هدف بیان شده و امری زائد است، در صورتی که قرآن مجید از همه این امور میراست.

یقیناً اطاعت از خدا و اوامر شرعی و حکومتی پیامبر و اولوالامر از اهم واجبات و سبب برپائی نظام زندگی امت و عامل وحدت کلمه آنان است.

تحقق اطاعت واقعی و جدی به این است که احاد امت به حکم خدا و پیامبر و اولوالامر گردن نهند و از تخلف و سرپیچی پرهیزند، تا نزاع و کشمکش خاتمه پیدا کند و بدنه امت ضعیف نشود.

قرآن و سنت رسول خدا و فرهنگ اهل بیت در هر روزگاری بخاطر دارا بودن قوانین لازم سبب حل اختلافات و کشمکش هاست.

(1) - تفسیر برهان، ج 3، ص 150 تفسیر عیاشی، ج 1، ص 254، حدیث 178.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 355

رد اختلاف و نزاع ها به خدا و پیامبر و در حقیقت به قرآن و سنت و فرهنگ اهل بیت از علائم ایمان به خدا و قیامت است، و سرپیچی از این آیه و داوری خواستن از غیرخدا و پیامبر و اهل بیت دلیل بر بی ایمانی به خدا و قیامت و قطعاً رجوع به طاغوت است.

داوری محاکمی که در آنها براساس قرآن و سنت و فرهنگ حکم نمی شود، داوری طاغوتی و رد نزاع به آن محاکم حرام قطعی است.

رد تنازع به خدا و رسول و اولو الامر مایه تحقق سعادت دنیا و آخرت و عامل نجات از مشکلات است چنانکه در پایان آیه آمد: **ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا**

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 356

تفسیر آیه 60-61-62-63

أَمْ تَرَى إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَ يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا

فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ تُمْ جَاؤُكَ يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَ تَوْفِيقًا

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ عَظْمُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ قَوْلًا بَلِيغًا

آیا به کسانی که گمان می کنند به آنچه بر تو و پیش از تو نازل شده ایمان آورده اند نظر نکردی که مایل اند «در مورد نزاع و اختلاف» از طاغوت داوری بخواهند در حالی که فرمان یافته اند به طاغوت کفر ورزند، و شیطان می خواهد «با سوق دادنشان به محاکم طاغوت» آنان را به گمراهی دوری [که هرگز به رحمت خدا دست نیابند] دچار کند.

چون به آنان گویند: برای داوری به سوی آنچه خدا نازل کرده و به جانب پیامبر آئید، منافقان را می بینی که از تو به شدت روی برمی گردانند.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 357

پس وضع و حالشان چگونه خواهد بود هنگامی که به سبب کاری که کرده اند حادثه ناگواری به آنان برسد، آنگاه درحالی که به خدا سوگند می خورند، نزد تو می آیند که ما از داوری خواستن از طاغوت نیتی جز نیکی و برقراری صلح میان طرفین نزاع نداشتیم.

اینان کسانی هستند که خدا آنچه را از نیت شوم و کینه و نفاق در دل دارند می داند، بنابراین از آنان روی پرتاب، و پندشان ده، و به آنان سخنی رسا که در دلشان اثر کند بگوی.

شرح و توضیح

در این چهار آیه سخن از کسانی است که به زبان ادعای مسلمانی دارند، ولی دلشان همراه طاغیانی است که گمراه و گمراه کننداند، و هدفی جز مزاحمت برای پیشرفت اسلام و مسلمانان ندارند.

طاغوتی که در همه کتاب های آسمانی به مردم فرمان داده شده به او کافر باشند، و همه امور و شئون او را تکذیب نمایند، و از آنان برای برنامه های خود کمک نخواهند، و برای داوری و محاکمه نزد آنان نروند.

طاغوتی که می خواهد خواهندگانش را در گمراهی و ضلالتی ببرد که هیچ راه نجاتی نداشته باشند و از دسترس رحمت خدا برای همیشه خارج باشند.

طاغوتی که می خواهد خود را در حیات مردم به جای خدا و قرآن و پیامبر قرار دهد، و زمان امور مادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ملت اسلام را به دست گیرد، و مسلمانان را از خدا و حقایق و معارف و نبوت و ولایت جدا کند، و آنان را به خلأ باطنی دچار سازد، و از آنان ابزاری برای رسیدن به مطامع خود شکل دهد!

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 358

آری کسانی که به دل مؤمن اند، و منش و روش ظاهرشان انعکاس باطن آنان است، و در عرصه باور جدی نسبت به خدا و قیامت و قرآن و نبوت قرار دارند، همیشه طاغوت و فرهنگش را از میدان حیات خود طرد می کنند، و به خاطر نورانیت باطن گول طاغوت و فریب فرهنگش را نمی خورند، ولی کسانی که به زبان مسلمان و به باطن غیرمسلمان هستند و در يك کلمه منافق اند، به سرعت فریب خورده، و میل به طاغوت و فرهنگش در آنان شدید، و برای او بر ضد اسلام و مسلمانان جاسوسی می کنند، و نیاز خود را به سوی او می برند و به شدت از پیامبر و قرآن و فرهنگ ناب اسلام روی می گردانند، منافقان در زمان رسول خدا در پنهان و آشکار با طاغوت و طاغوتیان در ارتباط بودند، و سعی داشتند از وجود خود و مال خود در راه طاغوت یعنی سران کفر و شرک و سران یهود و نصاری هزینه کنند تا شاید به قدرت بیشتر، و لذت فراوان تر، و ثروت افزون تر برسند، و منافقان زمان ما که در رأس آنان برخی از حکومت های ممالک اسلامی هستند، با کمال بی شرمی و آشکارا با طواغیت زمان مثل حکومت آمریکا و برخی از دولت های اروپائی نزد عشق می بازند، و تسلیم بی چون و چرای آنان هستند، و زمینه تسلط همه جانبه آنان را بر فرهنگ حق و ملت اسلام فراهم می کنند، و دیگر منافقان که صورت نوچه و از قدرت کمتری برخوردارند و از همه امکانات مسلمانان و مملکت های اسلامی بهره می برند به نفع طاغوت و به زیان هم نوعان خود کار می کنند، هر گاه به این دولت ها به این نوچه گفته شود بیائید قرآن و پیامبر را داور خود قرار دهید، به شدت اعراض کرده و روی برمی گردانند، و سخنان ناجا و باطل می گویند، به راستی روزی که از جانب طواغیت ضربه کاری، و زخم سنگین بخورند، و خود را غرق در

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 359

خسارت و زیان ببینند با گردن کج به مؤمنان و گرویدگان به قرآن و نبوت که بر آنان پیروز شده اند روی آورده سوگند به خدا می خورند که ما از بازداری اهل اسلام که به قرآن و پیامبر مراجعه نکنند جز خیر و ایجاد هماهنگی میان اهل نزاع از مسلمانان نداشتیم.

وظیفه همه مؤمنان است که از این گونه دولت ها و نوچه های شیطان اعراض نمایند، و آنان را موعظه کنند، و به آنان سخن رسا بگویند، شاید در دلشان اثر کند و از موضع خود که بندگی طاغوت و ضربه زدن به مسلمانان است برگردند.

اهل ایمان باید با دقت تمام به این چهار آیه بنگرند و بدانند که یاری خواستن از طاغوت که یکی از مصادیقش داوری خواستن از آنان است ابداً با ایمان به خدا و قرآن و نبوت و کتاب های آسمانی هم خوانی ندارد.

مؤمن باید به همه آیات قرآن و دستورات پیامبر و معارف الهیه تسلیم باشد، و رفع همه مشکلات را و همه خیر دنیا و آخرت را از این منابع بخواهد.

بر همه مؤمنان واجب و لازم است که به هر طاغوتی چه در شرق چه در غرب، چه این که حکومت داشته باشد چه این که نداشته باشد کافر باشند، و همه امور او را تکذیب کنند، و فریب تمدن و چرب زبانی و امروزی بودنش را نخورند.

مؤمنان باید بدانند که همه طاغوت ها در هر لباسی و در هر کشوری دام های خطرناک ابلیس اند، و آنان که در امور زندگی خود به طواغیت مراجعه می کنند در سیطره ولایت ابلیس قرار می گیرند!

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 360

رجوع به طواغیت تأیید آنان، و بسترسازی برای ظلم و تجاوز بیشتر است، رجوع به طواغیت پشت کردن به حق و اعراض از توحید و نبوت و ولایت و کوچک شمردن قرآن مجید است.

بجمع البیان در شأن نزول آیه می گوید: میان مردی از یهود و شخصی از اهل نفاق خصومتی پیش آمد، یهودی گفت داوری نزد محمد (ص) بریم، چون می دانست در داوری پیامبر نه رشوهای هست و نه ظلمی در حکم و قضاوت، ولی منافق گفت: میان من و تو کعب بن اشرف [که از سران طاغوتی و یهودی متعصبی بود] داور باشد زیرا آن منافق می دانست کعب بن اشرف با پذیرفتن رشوه حق را جا به جا و در قضاوت به نفع ظالم حکم می کند.

با این پیش آمد بود که این آیات نازل شد و تکلیف اهل ایمان را تا قیامت نسبت به طواغیت روشن کرد. «1» در زمینه حرمت رجوع به حکام جور، و پادشاهان ظالم، و ستمگران خائن روایات مهمی در کتاب های حدیث آمده که از نظر مضمون نزدیک به هم هستند، روایتی را از باب نمونه در این زمینه نقل می کنم:

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«من کانت بینة و بین اخیه منازعة فدعاه الی رجل من اصحابه یحکم بینهما، فابی الا ان یرافعه الی السلطان فهو کمن حاکم الی

(1) - مجمع البیان، ج 3، ص 102.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 361

الجبته و الطاغوت و قد قال الله: یریدون ان یتحاكموا الی الطاغوت الی قوله بعیداً. «1»

کسی که میان او و برادر دینی اش در حقیقی نزاعی هست، از او بخواهد که برای پایان یافتن نزاع به مردی از یاران و اصحاب شیعه اش مراجعه کند، تا او به عدالت میانشان حکم نماید، و او امتناع ورزد و بخواهد مرافعه را نزد سلطان و حاکم جور ببرد، و او هم بپذیرد، در حقیقت مانند کسی است که مرافعه را نزد جبت و طاغوت برده است در حالی که خداوند در آیه یریدون ان یتحاكموا الی الطاغوت از مرافعه بردن نزد طاغوت نهی کرده است.

عجیب است که اینان نمی خواهند در حل مرافعات و دعاوی به قوانین قرآن و قضاوت های عادلانه پیامبر رجوع کنند، و اگر از آنان دعوت شود به خاطر حل مشکلات و مرافعات خود به این دو منبع نور مراجعه کنید روی بر می گردانند و به شدت از این دو حقیقت اعراض می کنند، این روی گردانی و اعراض دلیل بر نفاق اینان و دچار بودنشان به این بیماری خطرناک است.

اینان از نوری که خداوند نازل کرده و از دانش و بصیرت پیامبر روی می گردانند، و متکبران به سوی طاغوت یعنی حاکمان ستمگر و یهود و نصاری می روند و در نهایت از سوی آنان که رحم به کسی ندارند، و از بینائی دل و بصیرت محروم اند دچار مشکلات و سختی ها و گره خوردگی بیشتر در نزاع و مرافعات می شوند، که باید بشوند زیرا

هرکه گریزد ز خرابات حق ج

بارکش غول بیابان شود

(1) - تفسیر برهان، ج 3، ص 152.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 362

آری نافرمانی از خدا و رسول ثمری جز مشکلات و مصائب ندارد، ولی وقتی در کنار طاغوت دچار مشکلات و مصائب می شوند برای بیرون رفتن از آن وضع نابسامان به پیامبر مراجعه می کنند و برای توجیه عمل غلط خود به خدا سوگند می خورند که ما اگر داوری نزد طاغوت بردیم هدی جز برفرای صلح و سازش نداشتیم!

دولت های اسلامی و ملت ها باید بدانند، روی گردانیدن از مقررات حق، و اعراض از بینش و بصیرت گسترده پیامبر سبب گرفتار آمدن به مشکلات و مصائب است.

در این روزگار اخیر حکومت فاجار و حکومت پهلوی هر وقت داوری نزد طاغوت و جبت بردند بخشی از مملکت را از دست دادند، و تسلیم قراردادهای ننگین که خسارت کامل برای دولت و ملت داشت شدند، و به مشکلات و مصائبشان افزون گشت، و زمانی به دین و عالمان دین مراجعه کردند که کار از کار گذشته بود و دارویی برای درمان دردها نیافتند.

خدا از آنچه در دل منافقان است و ترفندهای آنان آگاه است باید از آنان اعراض و پرهیز داشت و پندی رسا و موعظه ای بلیغ به آنان ارائه نمود، باشد که از آن پند و موعظه بهره مند شوند و دست از نفاق و ترفند بردارند و خود را از شر طاغوت خلاص سازند و به سوی دنیا و آخرتی آباد روی آورند.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 363

تفسیر آیه 64

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً

هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آن که به اذن خدا از او اطاعت شود، و اگر آنان هنگامی که با مراجعه به طاغوت به خود ستم کردند نزد تو می آمدند، و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر هم برای آنان طلب آمرزش می کرد، یقیناً خدا را بسیار توبه پذیر و مهربان می یافتند.

شرح و توضیح

در آیه شریفه دو محور را می بینیم: 1- اطاعت از غیرخدا به اذن خدا واجب است 2- گناه مراجعه به طاغوت در صورت توبه موجب آمرزش است.

اطاعت از غیرخدا به اذن خدا

عقل با این که گوهر بی نظیر و بسیار گران بهائی است، و بخشی از تمدن عظیم انسانی، و کشف بسیاری از مجهولات، از پرتو فعالیت و بکارگیری اوست، ولی دلالت و هدایت او مطلق نیست، و قدرت ندارد در همه زمینه ها به ویژه مسائل تربیتی و معنوی به انسان کمک دهد، و انسان را به رشد لازم و تکامل

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 364

مورد نیاز برساند، لذا نیاز به بعثت انبیاء و ارسال رسل در حیات بشر رخ نشان می دهد، و خداوند مهربان که هرگونه نیاز انسان را پاسخ می دهد، پیامبران را برای تربیت کامل انسان و رساندنش به اوج کمال و تضمین خیر دنیا و آخرت او همراه با علم و حکمت و بصیرت و قوانین لازم به سوی انسان فرستاد و اجازه داد از آنان اطاعت کنند، و اطاعت از آنان را در طول اطاعت خود و بلکه هماهنگ و هم عرض اطاعت خویش قرار داد.

هر روشی و هر سنتی و هر شکلی از زندگی و هر حکومتی و هر نوع قضاوت و داوری که برابر با قوانین و مقررات الهی که مبلغش پیامبران خدا هستند نباشد قطعاً فاقد مشروعیت است، و جز خسارت و زیان برای دولت و ملت نخواهد داشت، و این مسئله ای است که در طول تاریخ به تجربه ثابت شده است.

این سخن درستی نیست که کسی بگوید فقط اطاعت از خدا واجب است، و اطاعت از غیر او کار صحیحی نیست، زیرا غیر خدا اگر پیامبران باشند به حکم حضرت حق اطاعت از آنان واجب و مایه تأمین خیر دنیا و آخرت مردم است و روی گردانی از انبیاء و فرهنگ آنان نشانه نفاق، و سبب ستم بر خویشان است.

مراجعه به طاغوت گناهی قابل توبه است

از گناهایی که از نظر قرآن در صورت ادامه یافتنش تا لحظه مرگ توبه ای برای آن نمی باشد گناه شرك، و نیز گناهی است که تا دیدن آثار مرگ و مقدمات پس از مرگ تداوم یابد، چنانچه فرصت توبه و جبران گذشته فراهم باشد، توبه قابل تحقق است و آمرزش و رحمت حق نسبت به آن قطعی است.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 365

راستی توجه به لطف خداوند نسبت به انسان تا کجاست که اگر منافقی روی از قرآن بگرداند، و به داوری و حاکمیت طاغوت گردن نهد و سبب ظلم و ستم بر خویش گردد به محضر پیامبر آید و با توبه واقعی از خدا درخواست آمرزش نماید، و رهبر بزرگوار اسلام هم برای او آمرزش بخواهد خداوند را توبه پذیر و رحیم خواهد یافت.

توبه روی گرداندان از حاکمیت پیامبر، یا جانشین به حق او که اولوالامر است، با روی آوردن به پیامبر و قبول حاکمیت او تحقق می یابد.

کسی که از حاکمیت پیامبر اعراض نماید و فقط به پیشگاه خدا توبه کند، توبه او پذیرفته نخواهد داشت، قبول توبه چنین شخصی منوط به این است که علاوه بر توبه در پیشگاه حق در محضر پیامبر عزیز اسلام هم توبه صورت گیرد، و رضایت آن حضرت جلب شود، و پیامبر برای او از خداوند آمرزش بخواهد.

در هر صورت برای همه کس و در هر زمانی راه توبه برای اهل گناه باز است، و اگر کسی حتی منافق اقدام به توبه واقعی کند آمرزش و مغفرت حق نصیب او خواهد شد.

کسی که به حقیقت در پیشگاه حق توبه کند، و زمینه جلب رضایت پیامبر و جانشینان به حق او را فراهم نماید در دوران خود آمرزش و رحمت خدا را از برکت سبک شدنش به خاطر توبه حس خواهد کرد و شاید معنای **لَوْجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا** همین باشد.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 366

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا

سوگند به پروردگارت که آنان مؤمن واقعی نخواهند بود، مگر آن که تو را در آنچه میان خود نزاع و اختلاف دارند به داوری بپذیرند، سپس از حکمی که کرده ای در باطنشان هیچ دل تنگی و ناخوشنودی احساس نکنند و به طور کامل تسلیم داوری تو شوند.

شرح و توضیح

از آنجا که داوری پیشوایان بر حق و رهبران الهی مسلک براساس وحی و حکمت و بصیرت و بینش همه جانبه است، عقل و انصاف و وجدان و فطرت انسان اقتضا دارد که انسان به داوری رهبران الهی تن دهد، و حاکمیت آنان را برای پایان نزاع و مشاجرات بپذیرند، و چنانچه حکم رهبران الهی مورد پسندش نبود اعتراض ننماید، بلکه با رضایت و خوشنودی کامل آن را پذیرفته و بطور کامل آن را پذیرفته و بطور کامل تسلیم آن داوری گردد.

شخصیت رهبران الهی و جانشینان بر حق آنان و داوری و حکم آن بزرگواران در حدی است که خداوند در این آیه شریفه سوگند به کار گرفته که هرکس نسبت به داوری پیامبر و همه رهبران الهی در درونش ناراضی باشد، این

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 367

ناراضیتی نشانه بی ایمانی است، و بی ایمان از رحمت حق محروم، و در قیامت دچار عذاب الیم است.

رضایت به داوری پیامبر و ائمه طاهرین و هر حکمی که بر اساس وحی و سنت و فرهنگ امامان معصوم صادر می شود، نشانه ایمان و حالت تسلیم نسبت به احکام و قوانین الهی و موجب خیر دنیا و آخرت و نجات از مشکلات این دنیا و آن جهان است.

از ابتدای آفرینش انسان، هیچ انسانی از طاغوت و حاکمان ستمکار خیر و خوبی ندیده، و هیچ انسانی از پیامبران و فرهنگ آنان که فرهنگ اسلام است زیان به او نرسیده است.

این که بر جمله رهبران الهی و جانشینان برحق پیامبر و به فرموده قرآن مجید اولوالامر تأکید دارم بخاطر این است که چون مسئله داوری و قضا همیشه مورد نیاز مردم است و احکام الهی و سنت پیامبر جاودانه و برای همه روزگاران است و پیامبر همیشه در میان مردم حضور فیزیکی ندارد، باید گفت این آیه شریفه در رابطه با همه رهبران الهی و جانشینان به حق آنان است.

متأسفانه بیشتر مردم حاضر نیستند و به عللی واهی نمی خواهند در منازعات و مشاجرات میان خود به پیامبر و جانشینان او و احکام بیان شده در وحی مراجعه کنند و به حقایقی که ضامن سعادت دنیا و آخرت آنان است تسلیم شوند، اینان برخلاف عقل و منطق و انصاف و وجدان از پیامبر و نبوتش و از امامان و ولایتشان و از فقهاء عادل و اجتهادشان پرهیز می کنند، و روی می گردانند و ظالمانه اعراض می نمایند و خود را گرفتار خزی دنیا و عذاب آخرت می کنند!

در این زمینه به آیه بعد که بیان گر این مسئله است توجه و دقت نمائید.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 368

تفسیر آیه 66-67-68

وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اقْرَبُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيثًا

وَ إِذَا لَاتَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا

وَ هَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا

و اگر بر آنان واجب می نمودیم خودکشی کنید، یا از کاشانه خود بیرون روید، جز اندکی از آنان انجام نمی دادند، و اگر آنچه را که به آن موعظه می شوند عمل می کردند، قطعاً برای آنان بهتر و درجهت تثبیت ایمان و ثبات قدم مؤثرتر و قوی تر بود.

و ما نیز در آن صورت به طور یقین به آنان پاداشی بزرگ می دادیم.

و مسلماً آنان را به راهی راست راهنمایی می کردیم.

شرح و توضیح

آیه شریفه با حرف لو که دلالت بر امتناع دارد شروع شده است و این به این معناست که خداوند مهربان ابداً در هیچ صورتی حتی در مسئله توبه مردم را به خودکشی و ترك دیار و کاشانه فرمان نمی دهد، بر فرض فرمان جز مؤمنان

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 369

حقیقی و اهل تسلیم و آنان که سعادت دنیا و آخرت را در اجرای فرمان حضرت حق می دانند عمل نخواهند کرد.

بی تردید تسلیم بودن به فرمان خداوند، و عمل به احکام الهی برای عمل کنندگان بهتر و برای تثبیت ایمانشان مؤثرتر است.

کسانی که به احکام خدا تسلیم می شوند به حقیقت از جان و دیار گذشته و از تعلقات آزاد هستند.

وابستگان به حیات زودگذر دنیا و به امور مادی و به عناصر از دست رفتنی هرگز به انجام احکام حق تسلیم نمی شوند و خود را از خیر دنیا و آخرت محروم می نمایند.

گروهی اعتقاد دارند که منظور از

اَفْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ جهاد است، که زمینه ای برای از دست دادن جان در راه خداست، و هدف از **اَخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ** هجرت از شهر و کاشانه برای حفظ دین و کرامت انسانی و آزاد شدن از تحمیلات دشمن است.

در هر صورت سعادت و خیر دنیا و آخرت انسان معلول توجه عملی به فرمان های حضرت حق و نتیجه به کار گرفتن سنت رسول خدا، و انجام دادن دستورات اولوالامر یعنی امامان معصوم است.

چرا که احکام حق و پیامبر و امامان ناشی از علم استوار و حکمت و بینش و بصیرت است و این سه منبع رحمت و کرامت جز خیر و سعادت انسان را نمی خواهند رجوع به خداوند و پیامبر و جانشینان بر حق رسول اعظم و دلتنگ نشدن از احکام آنان سبب پاداش عظیم و مزد بزرگ از جانب حضرت حق

است، و موجب این می شود که پروردگار مهربان تسلیم شوندگان را به صراط مستقیم هدایت نماید و راه خود را به روی آنان جهت دیافت فیوضات و رحمت واسعه باز گذارد، و در همه امور زندگی ایجاد گشایش و راحتی و آسانی نماید، و از شرور و فتن و آسیب و بلا و سختی ها و مشکلات مصونیت بخشد و آخرتی همراه با نعمت های جاوید برای آنان تدارک نماید.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 370

تفسیر آیه 69-70

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا

ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا

و آنان که از خدا و پیامبر اطاعت کنند در زمره کسانی هستند که خدا به آنان نعمت ایمان، اخلاق، عمل صالح داده و این نعمت یافتگان پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان هستند و اینان برای اطاعت کنندگان از خدا و پیامبر نیکو رفیقانی می باشند.

این همراه شدن با آنان بخشش و احسانی از سوی خداست [و در استحقاق این کرامت و فضل] علم خدا به نیت و اعمال مطیعان کافی است.

شرح و توضیح

به راستی چه مقام عالی و مرتبه بلندی برای اطاعت کنندگان از خدا و پیامبر مقرر شده است، همنشین با انبیاء و آنان که در گفتار و عمل اهل صداقت هستند، و کسانی که در راه حق شهید شدند یا گواهان عمل در قیامت اند، و آنان که درون و برویشان از صلاح و سداد برخوردار است، آن هم در بهشت هائی که جاوید و ابدی هستند و هیچ نعمتی در آنها از دست نمی رود.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 371

راستی زیارت انبیا و صدیقان و شهیدان و صالحان در بهشت برای زیارت کنندگان چه لذتی دارد، لذتی که بیان کیفیتش مقدور نیست.

این که اطاعت از پیامبر در طول اطاعت خداوند قرار گرفته نشانه موقعیت خاص و جایگاه ویژه برای نبی اکرم در پیشگاه خداوند است، و این که اطاعت از رسول اسلام در حقیقت اطاعت از خداست.

آری کسی که به خاطر گردن نهادن به حکم خدا و پیامبر با عنایت حق به صراط مستقیم راه یابد، شایسته پاداش عظیم است، و یکی از پاداش هایش مصاحبت با این چهار طایفه عظیم القدر در بهشت عنبر سرشت است.

شیخ طوسی در ذیل این آیه شریفه روایتی از امیرمؤمنان (ع) به این مضمون نقل می کند.

مردی از انصار به محضر پیامبر اسلام آمد و گفت: ای رسول خدا من طاعت فراق و دوری تو را ندارم، هنگامی که وارد خانه ام می شوم و تو را به یاد می آورم دست و دلم به کار نمی رود و هر کاری دارم رها می کنم، و از شدت علاقه ای که به تو دارم به زیارتت می آمم تا قلبم آرامش یابد، اکنون در این فکرم که چون روز قیامت وارد بهشت شوی و به اعلا علین رفعت دهند من چه کنم؟ در این وقت این آیه شریفه نازل شد، حضرت آیه را برای آن مرد قرائت کرد و او را به هم نشینی با آن چهار طایفه بشارت داد. «1»

(1) - امالی طوسی، ج 2، ص 233.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 372

تفسیر برهان که از تفاسیر مهم روایی است برای نشان دادن مصداق صدیق و شهید و صالح روایت مهمی را از یکی از راویان اهل سنت به نام انس بن مالک به این مضمون نقل می کند.

پیامبر در بعضی ایام نماز صبح را همراه ما خواند، سپس با چهره کریمانه اش روی به ما کرد، من به رسول خدا گفتم: نظر مبارکت هست آیه [فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا] را برای ما تفسیر کنی؟

حضرت فرمود اما انبیا من هستم، و صدیقون برادرم علی بن ابی طالب است، و شهداء عموم حمزه، و صالحون دخترم فاطمه و اولاد او حسن و حسین هستند.

[در روش محاوره ای عرب این معنا دیده می شود که جمع آورده می شود ولی از آن اراده فرد می گردد مانند ما كانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ «1» که از کلمه مساجد مسجدا الحرام اراده شده و مانند وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا «2» که قاتل يك نفر است ولی به صورت جمع استعمال شده «3»، بنابراین شگفتی ندارد که پیامبر اسلام النبیین را به خود معنا کرده و صدیقون را به

(1) - توبه 17.

(2) - بقره 72.

(3) - فقه الغة و اسرار العربية، 235.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 373

امیرمؤمنان و شهداء را به حمزه] انس بن مالك می گوید عباس عموی پیامبر در این جلسه حضور داشت، از جای پرید و روبروی پیامبر نشست و گفت: آیا من و تو و علی و فاطمه و حسن و حسین از يك اصل و ریشه واحد نیستیم؟ حضرت فرمود ای عمو چگونه؟ عباس گفت: شما علی و فاطمه و حسن و حسین را می شناسانی ولی از ما سخنی به میان نمی آوری، پیامبر تبسم فرمود و گفت: ای عمو از این که همه ما از يك ریشه واحد هستیم درست گفتی ولی ای عمو خداوند تبارك و تعالی من و علی و فاطمه و حسن و حسین را پیش از خلقت آدم خلق کرد، زمانی که آسمان برافراشته و زمین گسترده و ظلمت و نور و بهشت و دوزخ و خورشید و ماه نبود.

عباس گفت: شروع آفرینش شما چگونه بود؟ حضرت فرمود: زمانی که خداوند اراده کرده ما را بیافریند کلمه گفت که از آن نور آفریده شد، سپس کلمه ای گفت از آن روح به وجود آورد، پس نور را با روح آمیخت و من و علی و فاطمه و حسن و حسین را آفرید ما او را تسبیح می گفتیم زمانی که تسبیح نبود و تقدیس می کردیم زمانی که تقدیس نبود، چون اراده کرد که جهان را بیافریند نور من را شکافت و از آن نور عرش را آفرید، نور عرش از نور من است، و نور من از نور خداست و نور من برتر از نور عرش است.

سپس نور برادر علی را شکافت و از آن فرشتگان را آفرید، در نتیجه نور فرشتگان از نور علی است و نور علی از نور خداست و علی برتر از فرشتگان است، سپس نور دخترم فاطمه را شکافت و از آن نور آسمان ها و زمین را آفرید، در نتیجه نور آسمان ها و زمین از نور دخترم فاطمه است، و نور دخترم از نور

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 374

خداوند عزوجل است و دخترم فاطمه از آسمان ها و زمین برتر است، سپس نور فرزندم حسن را شکافت و از آن نور خورشید و ماه را آفرید، نهایتاً نور خورشید و ماه از نور حسن است، و نور فرزندم حسن از نور خداست و حسن برتر از آفتاب و خورشید است، سپس نور فرزندم حسین را شکافت و از آن بهشت و حورالعین را آفرید، پس نور بهشت و حور از نور فرزندم حسین است و نور فرزندم حسین از نور خداست و فرزندم حسین برتر از بهشت و حورالعین است.

آنگاه خداوند ظلمات را فرمان داد بر ابرهای تاریک بگذرند، پس آسمان ها بر فرشتگان تاریک شد، فرشتگان با تسبیح و تقدیس ضجه و ناله کردند و گفتند، معبود ما و آقای ما از زمانی که ما را آفریدی و این اشباح را به ما شناساندی ناراحتی و رنج ندیدیم، تو را به حق این اشباح سوگند که این تاریکی را از ما برطرف کن، خداوند از نور دخترم فاطمه قندیل هائی بیرون آورد و در دل عرش معلق نمود، در نتیجه آسمان ها و زمین رنگش صاف شد و از تیرگی درآمد، آنگاه به نور زهرا روشن شد، به این خاطر به زهرا نام گذاری شد، فرشتگان گفتند: معبود و آقای ما این نور درخشنده از کیست که آسمان ها و زمین به سبب آن روشن شد خداوند خطاب به فرشتگان کرد، این نوری است که نور جلال برای فاطمه دختر حبیبم و همسر ولی ام و برادر پیامبرم و پدر حجت همام بر بندگام به وجود آوردم، ای فرشتگان شما را به شهادت می گیرم که من ثواب تسبیح و تقدیس شما را تا قیامت برای زهرا و شیعه و دوستان او قرار دادم.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 375

چون عباس این حقایق را از پیامبر شنید از جا برخاست و پیشانی علی را بوسید و گفت یا علی سوگند به خدا تو حجت بالغه ای بر کسانی که به خدا و روز قیامت ایمان دارند. «1»

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 376

تفسیر آیه 71 - 72 - 73 - 74

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ اَنْفِرُوا جَمِيعًا

وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لِيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَابَكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا

وَ لَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا

فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَ مَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا

ای اهل ایمان [در برابر دشمن آماده باشید و] سلاح و ساز و برگ جنگی خود را برگزید، پس گروه گروه یا دسته جمعی به سوی جنگ با دشمن کوچ کنید.

یقیناً از شما کسی است که از رفتن به سوی دشمن درنگ و کند می کند پس اگر به شما رزمندگانی که به جنگ رفته اید آسیبی رسد، گوید خدا به من محبت و لطف داشت که با آنان در میدان جنگ حاضر نبودم.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 377

و اگر فضل و احسانی از سوی خدا به شما رسد چنان که گوئی میان شما و او هرگز دوستی و مودتی نبوده [بخاطر این که از غنائم سهمی نبرده آن سردی کشد و] گوید: ای کاش من هم با آنان بودم، در نتیجه به کامیابی بزرگ نایل می شوم.

باید آنان که زندگی زودگذر دنیا را با سرای جاویدان آخرت مبادله می کنند [و دل به جهان آخرت دارند] در راه خدا بجنگند، و هر که در راه خدا بجنگد و به شهادت برسد یا بر دشمن پیروز شود، به زودی پاداش بزرگی به او خواهیم داد.

شرح و توضیح

در آیات 193 تا 190 سوره بقره در رابطه با جهاد فی سبیل الله مطالب بسیار مهمی مورد بحث قرار گرفت که در دیگر تفاسیر به این تفصیل از جهاد سخن نرفته است، و جسته و گریخته در دیگر آیات سوره بقره و سوره آل عمران مطالبی درباره وظیفه امت اسلام نسبت به جنگ با دشمنان عنود ذکر شد، بناچار برای دوری از تکرار مسائل، این آیات و آیات بعد را ترجمه کرده، و نسبت به دیگر آیات که حاوی مطالب مهمی است وارد شرح و توضیح می شوم.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 378

تفسیر آیه 75-76-77

وَ مَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا

الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا

أَمْ تَرَى إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ اقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَ قَالُوا رَبَّنَا لِمَ كُتِبَتْ عَلَيْنَا الْقِتَالُ لَوْ لَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَ لَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 379

شما را چه شده که در راه خدا و رهائی مردان و زنان و کودکان مستضعف [که ستمکاران هرگونه راه چاره را بر آنان بسته اند] نمی جنگید، آن مستضعفانی که همواره می گویند: پروردگارا ما را از این شهری که اهلش ستم کارند خارج کن و از سوی خود سرپرستی برای ما قرار ده، و از جانب خود به نفع ما یآوری بگمار.

آنان که ایمان آورده اند در راه خدا می جنگند، و کافران در راه طاغوت به جنگ برمی خیزند، پس شما با یاران شیطان بجنگید که یقیناً نیرنگ و توطئه شیطان [در برابر اراده حق و پایداری شما] سست است.

آیا ندیدی کسانی را که [پیش از اعلام حکم جهاد] به آنان گفته شد، [چون زمینه جنگ فراهم نیست] دست از جنگ باز دارید و در این موقعیت نماز را برپا دارید و زکات پردازید، ولی زمانی که جنگ بر آنان مقرر شد ناگاه گروهی از آنان مانند ترس از قدرت و عقوبت خدا یا ترسی سخت تر از آن از مردم مشرک ترسیدند و گفتند: پروردگارا چرا جنگ را بر ما مقرر نمودی و چرا ما را تا سرآمدی نزدیک مهلت ندادی؟! بگو متاع دنیا [که به خاطر دلبستگی به آن از جنگ فراری هستید] اندک و آخرت برای آنان که تقوا پیشه کرده اند بهتر است و به اندازه رشته نازک میان هسته خرما مورد ستم قرار نمی گیرند.

شرح و توضیح

1- در آیه پنجاه و نهم سوره مورد بحث، یعنی سوره نساء وجوب اطاعت از خدا و رسول و اولوالامر که جانشینان برحق پیامبرند و با دلایلی متین ثابت شد مقصود دوازده امام معصوم هستند مطرح شد.

مردم در برابر این آیه شریفه سه دسته هستند،

1- آنان که با مطالعه و دقت و هزینه کردن عقل و انصاف باطن را به ایمان و توجه به آخرت می آریند و از این طریق به طور کامل و حالتی تسلیم و به خاطر

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 380

تأمین سعادت دنیا و آخرت خویش در گردونه اطاعت از خدا و پیامبر و امامان معصوم در می آیند.

2- آنان که به صورتی متوسط و ضعیف آراسته به ایمان می شوند و گاهی نسبت به مسئله اطاعت سستی می ورزند و برای اجرای دستورات خدا و پیامبر و امامان امروز و فردا می کنند.

3- کسانی که به خاطر دلبستگی شدید به حیات مادی و تعلقات سنگین و دست و پاگیر، و به خیال خودشان برای آزاد زیستن، و حفظ منافع پوشالی خود ایمان نمی آورند و دل به خدا و پیامبر و امامان نمی بندند، ولی برای حفظ موقعیت خود در میان اهل ایمان به عنوان مؤمن رخ نشان می دهند!

اینان کسانی هستند که قرآن مجید از آنان به عنوان منافق یاد کرده، که به هنگام حوادث و پیش آمدها و بروز جنگ از کمک مالی و رفتن به جبهه دریغ می ورزند، و دیگران را هم وسوسه می کنند تا از خدا و پیامبر و امامان اطاعت ننمایند.

گروه اول که دارای ایمانی استوار و عقیده ای مستحکم و عاشق اطاعت از خدا و پیامبر و امامان هستند و همیشه و همه جا دنبال خوشنودی حق و آبادی آخرت اند برای خود آمادگی روحی والائی ساخت و درون را به تواضع در برابر دستورات حق و رسول و معصومان آراسته و از هدیه کردن جان و مال در راه خدا ابداً دریغ ندارند، از این جهت سربازی فداکار و مؤمنی وفادار و مردمی ثابت و پایدارند و از طریق عبادت بدنی و مالی و روحی که محصول طاعت آنان از خدا و رسول و امامان است خود را تصفیه و تزکیه نموده، و درونشان به صفت با ارزش صبر و استقامت مزین است و جهاد با دشمن برای آنان بهترین

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 381

کار و برترین قدم و مایه رسیدن به فوز عظیم می باشد، لذا به وقت اعلام حکم جهاد با روحی آزاد از تعلقات مادی سر به فرمان خدا و پیامبر و معصوم می نهند و با کمال اشتیاق به میدان جنگ رفته و به یکی از دو حقیقت یعنی شهادت یا پیروزی بر دشمن می رسند.

بخشی از آیات 77 تا 71 مثل آیه 74 و 76 درباره اینان است.

و بخشی از آیات که به شدت به سستی مؤمنان از جهاد حمله می کند مثل آیه 75 درباره دسته دوم و بقیه آیات مثل آیات 72 و 73 و 77 درباره دسته سوم است.

2- هدف و فلسفه جهاد در راه خدا حفظ دین و ایجاد مصونیت برای اسلام در برابر توطئه دشمنان و رهای مردان و زنان و کودکانی است که راه چاره از طرف معاندان و مخالفان حق به روی آنان بسته است.

آنان که حاضر به رفتن به سوی جنگ با دشمن نیستند و خود را از ثواب عظیم یاری دادن به دین و رهایی مستضعفان محروم می نمایند در آیه 75 مورد اعتراض قرار گرفته اند که چرا به این عمل خدا پسندانه و بسیار مفید اقدام نمی کنند.

کسانی قدرت نبرد با دشمن را دارند، و می توانند با جهاد از دین و از مستضعفان دفاع کنند، بی شک مسئولیت سنگینی بر عهده آنان است، که شانه خالی کردن از این مسئولیت گناهی سنگین و سبب غضب و عقاب خداست.

3- جهاد در راه خداوند و جنگ با دشمن برای رهایی مستضعفان از شرّ مشرکان از صفات برجسته مردم مؤمن و کسانی است که عاشقانه تسلیم خواسته های حق اند.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 382

ولی جنگ کافران با اهل ایمان جنگی در راه طاغوت و عاملش خرابی باطن کافران، و اختلال فکری و روانی آنان است.

تقویت طاغوت و شیاطین به ویژه با تضعیف مسلمانان و جنگیدن با مؤمنان برای ارضای شهوات اربابان زر و زور سبب اشاعه فساد، ظلم، به باد رفتن حقوق انسان ها پایمال شدن آزادی به معنای واقعی، و محرومیت ملت ها از رسیدن به خواسته های مشروع و جنایات دیگر است، آنان که در راه طاغوت می جنگند، گناهان بسیار عظیمی را به دوش برمی دارند، و عقوبت های دنیائی و آخرتی برای آنان مقرر است.

4- گروهی از مسلمانان پیش از فراهم آمدن شرایط لازم، و بدون درک واقعیت ها، و بی آن که به انتظار فرمان جهاد از جانب حق باشند، مصرّاً از پیامبر درخواست جنگ مسلحانه با دشمن را داشتند، این درخواست در مکه و مدینه صورت گرفت، و با توجه به مضمون آیه 77 اینان می خواستند خودی نشان بدهند و از کلاه جنگ نمدی نصیب خود نمایند، در حالی که مؤمنان واقعی تسلیم حق بودند، و پیش از حکم خدا و پیامبر خواسته خود را بر خدا و پیامبر مقدم نمی داشتند.

به خواستاران جنگ که جنگ را با نبودن شرایط لازم می خواستند اعلام شد فعلاً از این مسئله چشم پوشید و دست از جنگ بکشید، و به اقامه نماز و پرداخت زکات که دو عامل مهم تربیتی و زمینه ای برای رشد اخلاقی و تقویت روحی و محقق کننده صبر و استقامت و کم کردن تعلقات مادی و شکستن سدّ و بازدارنده از امور معنوی است پردازید، تا با فراهم آمدن شرایط در وجودتان، و با تهیه سلاح و نفرات، و آمادگی کامل برای رویارویی با دشمن فرمان جهاد

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 383

صادر شود، ولی هنگامی که فرمان جهاد صادر شد گروهی از همین درخواست کنندگان جنگ با دشمن دچار وحشت و ترس شدیدی از مشرکان و معاندان شدند مانند ترسی که از قدرت یا عذاب خدا عارض انسان می شود یا ترس سخت تر!! ناگهان به اعتراض به حکم خدا برخاستند و به محضر حق عرضه داشتند چرا حکم قتال را صادر کردی، ما علاقه ای به جنگ نداریم و مصرّاً لغو آن را درخواست می کنیم، یا این حکم را تا زمان مرگ ما به تأخیر انداز!! یعنی زمانی حکم صادر کن که ما در میان نباشیم!

ترس اینان از جنگ قطعاً ناشی از ضعف ایمان یا بیماری نفاق بود، ایمان اگر قوی باشد، باور به حقایق اگر استوار و پابرجا باشد ترس از جنگ معنا نخواهد داشت، عامل دیگر ترس آنان دل بستگی به زندگی زود گذر و وابستگی به امور مادی بود که آیه شریفه از آن در برابر آخرت آباد و جاوید تعبیر به متاع قلیل می کند.

آری آخرت برای اهل تقوا از هر جهت بهتر از زندگی زودگذر دنیا و متاع قلیل آن است، و این حقیقت را اهل تقوا با دل و جان درک می کنند.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 384

تفسیر آیه 78

أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ وَ إِن تَصِبُّهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ إِن تَصِبُّهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَا لَهُؤَلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا

هر کجا باشید هرچند در قلعه های مرتفع استوار، مرگ گریبان شما را خواهد گرفت، و اگر چیزی [چون پیروزی و غنیمت] به آنان [که سست ایمان یا منافق اند] برسد می گویند این خیر از سوی خداست و اگر سختی و حادثه ای [چون شکست و ناکامی و جراحت و بیماری] به آنان رسد به پیامبر می گویند از ناحیه توست بگو همه این ها از سوی خداست، این گروه را چه شده که نمی خواهند [معارف الهیه و حقایق و علل پیروزی و ناکامی] را بفهمند؟!

شرح و توضیح

1- انسان برای بقاء و ماندگاری در دنیا آفریده نشده، دنیا برای انسان میدان عمل و ریاضت شرعیه و عبادت حق و خدمت به خلق است، مدتی که برای ماندن انسان در این مسافرخانه تعیین شده محدود است، و کسی را در این خانه راه فرار و راه چاره از مرگ نیست.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 385

انسان چه از مرگ بترسد، یا نترسد، چه تعلق قوی و دل بستگی شدید به دنیا داشته باشد یا نداشته باشد، چه در خانه ای گلی و معمولی بسر برد چه در قصرهایی که بنیانش بسیار استوار است چه روی زمین زندگی کند چه در ستارگان آسمان عاقبت عقاب مرگ پنجه در گلوی او اندازد و بخوهد یا نخواهد به کام مرگ می افتد و به جهان دیگر قدم می

گذارد، طبیبان حاذق داروهای بسیار قوی، خودداری از جنگ و جهاد در راه خدا، فرار از عواملی که انسان احتمال خطر قطعی نسبت به آنها دارد چاره مرگ نیست بقول قرآن مجید: **أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ**

امام عارفان، امیرمؤمنان (ع) در یکی از حکمت هایش می فرماید:

«ان الله ملکا ینادی فی کل یوم: لدو للموت، وجمعوا للفناء، ابنوا للخراب.» «1»

خدا را فرشته ای است که هر روز فریاد می زند: بزائید برای مردن، گرد آورید برای نابود شدن، و بنا کنید برای خراب گشتن.

و در حکمتی دیگر می فرماید:

«الدنیا دار ممر لا دار مقر:» «2»

دنیا خانه گذر است نه جای ماندن.

و در یکی از خطبه هایش می فرماید:

(1) - حکمت 132.

(2) - حکمت 133.

تفسیر حکیم، ج8، ص: 386

«و خلق الآجال، فاطالها و قصرها، و قدمها و اخرها و وصل بالموت اسبابها، و جعلها خالجا لاشطانها، و قاطعا لمرائر

اقرانها:» «1»

مدت عمر انسان ها را معین و محدود قرار داد، بعضی را طولانی و برخی را کوتاه، بعضی را مقدم و برخی را مؤخر نمود، و رشته و اسباب همه عمرها را به مرگ متصل ساخت، و مرگ را در هم پیچیده رشته های زندگی و عامل از هم گسیختن پیوندهای محکم قرار داد.

آری به قول فیلسوف بزرگ ابوعلی سینا:

از قعر گل سیاه تا اوج زحل ج

کردم همه مشکلات گیتی را حل جیبرون جستم زقید هرمکر و حیل جهرنند گشاده شد مگر بند اجل جاگر به دیده عبرت بر خاک بنگریم می بینیم که چه بسیار شاهان، وزیران، امیران، دیران، سیاست مداران، ثروتمندان، جوانان، پیران، مردان، زنان، اطفال سر به تیره تراب فرو برده و روی بر خاک گذاشته، و بدن نازنین را تسلیم خاک و مار و موران کرده اند، و اکثر آنان در زمان حیاتشان از مرگ فراری بودند، و چه بسا بساطی برای خود برپا کردند که نمیرند ولی مرگ گریبان آنان را گرفت. 2- افراد ضعیف الایمان در زمان رسول خدا نسبت به حسنات و سیئات البته سیئات به معنی حوادث نه بمعنی گناه دچار انحراف فکری بودند، از این جهت می گفتند: آنچه حسنه به ما می رسد از جانب خداست، و آنچه حادثه و تلخی نصیب ما می شود از جانب رسول خداست.

(1) - خطبه 90.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 387

این پندار که برای جریانات هستی و حوادث و اموری که از طریق مجرای طبیعی، یا بخاطر کارکرد غلط انسان به انسان می رسد دارای دو منبع و دو اصل و دو مبدأ است اندیشه ای انحرافی و فکری باطل و دارای رنگ ثنویت است.

کسانی که به گردونه هدایت حق وارد شدند، و به درک معارف الهیه و عقاید حقه، و حقایق اصیل دست یافتند، مبدأ همه حسنات و سیئات یعنی حوادثی که به جریان افتادنش لازم و در حقیقت جلوه عدل و رحمت و یا انتقام خدا بر اثر معاصی بندگان است را یکی دانسته و در حقیقت معتقد به توحید افعالی هستند.

حسنه و سیئه در این آیه شریفه یقیناً عبارت است از حیات و مرگ، سلامت و بیماری، فراوانی نعمت و خشکسالی، پیروزی و شکست، غنیمت و ثروت، مضیقه و سختی زندگی، گشایش و رفاه، نعمت و مصیبت.

حسنات این امور را به خدا نسبت دادن، و سیئات آن را به پیامبر یا پس از او به معصوم یا پس از معصوم به اولیاء خدا و عالمان ربانی نسبت دادن کاری نادرست و امری غلط و باطل است، لذا خداوند متعال در آیه شریفه می فرماید: **قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ**، سپس می فرماید این گروه را چه شده که نمی خواهند این حقیقت را بفهمند.

از امامان معصوم در رابطه با این و آیه بعد از آن روایت شده است:

حسنات در کتاب خدا به دو صورت بیان شده، و سیئات نیز به دو بخش بیان گردیده است.

حسناتی که از جانب خدا به انسان می رسد عبارت است از صحت، سلامت، امنیت، گشایش در رزق، و صورت دیگر حسنات اعمال شایسته و کردار پسندیده انسان است.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 388

سیئات از جانب خدا حوادثی از قبیل بیماری، تنگی رزق، [مرگ، زلزله، و مشقت هائی است که براساس حکمت حق به انسان می رسد.] و نیز عقوبت های الهی از مصادیق سیئات است.

و صورت دیگر سیئات زشتی های اخلاق و اعمال و معصیت هائی است که انسان بخاطر آنها عقوبت می شود.

درباره حسنات انسان یعنی اعمال و اخلاق شایسته او قرآن می فرماید:

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَلِهَا: «1»

کسی که حسنه ای را به پیشگاه خداوند بیاورد برای او ده برابر آن حسنه پاداش خواهد بود.

و درباره سیئات انسانی یعنی معاصی و گناهان می فرماید:

وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ: «2»

آنان که کار زشت و معصیت بیاورند به صورتشان در آتش افکنده می شوند.

آری به فرموده قرآن، انسان آنچه از گناه انجام می دهد، و در حدی که وجودی را به سیئات عملی خود آلوده می کند در دنیا و آخرت برابر با عملش عقوبت می شود، و این عقوبت برخاسته از عمل خود اوست. با توجه به این بحث روشن شد که حسنات و سیئات **مِنْ عِنْدِ اللَّهِ** واقعیات حکیمانه ای است که به مصلحت انسان به انسان می رسد، و در آیه شریفه ابداً جای اجمال نیست و

نسبت دادن سیئات به معنائی که بیان شد به خداوند از نظر قرآن بی مانع است قل کل من عندالله.

(1) - انعام 160.

(2) - نمل 90.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 389

تفسیر آیه 79

مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا

ای انسان آنچه از نیکی به تو رسد از سوی خداست و آنچه از بدی به تو رسد از تو خود توست [و ای پیامبر از نیکی هائی که از سوی ماست این که] تو را به جانب مردم به رسالت فرستادیم و گواه بودن خدا بر پیامبری تو بس است.

شرح و توضیح

نعمت فطرت، عقل، سلامت، و نعمت قرآن و نبوت و ولایت اهل بیت، تکالیف، هدایت، عبادت، مال حلال، علم، بصیرت و امثال اینها حسناتی است که از جانب خداوند به انسان می رسد در میان این حسنات نعمت وجود پیامبر و

نبوت و رسالت او که در آیه به آن اشاره شده حسنه ویژه ای است که حضرت حق از باب لطف و رحمت به همه انسان ها عنایت فرموده است.

انواع گناهان مانند دروغ، تهمت، استهزاء به مردم مؤمن، فحش، شنیدن موسیقی حرام و مطرب، ربا، ظلم، زنا، پایمال کردن حقوق دیگران، سدّ راه خواستاران هدایت شدن و امثال اینها سیئاتی است که کارگاه وجود انسان تولید می کند، و هر کدامش عقوبتی به تناسب خودش دارد، این خدای مهربان نیست

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 390

که برای انسان شر و ضرر و خسارت و نا امنی و سختی و عذاب بی مقدمه می خواهد، این انسان است که در برابر حق قد علم می کند، و به مقررات و احکام او پشت پا می زند، و به انکار حقایق برمی خیزد، و از صدق و درستی روی می گرداند و نهایتاً پس از این همه گناه و ظلم و جنایت مستحق عقوبت دنیا و آخرت می شود، و در این مورد اگر عقوبت دنیائی او را بیدار کرد و در آغوش توبه قرار گرفت و به اصلاح درون و برون موفق شد باید حضرت حق را شکر نماید، و اگر پس از عقوبت دنیا بیدار نشد و به عقوبت آخرت دچار گشت باید خود را ملامت نماید.

پاره ای از عقوبت ها

از رسول اسلام روایت شده:

«ان المرء ليقطع رحمه و قد بقى من عمره ثلاث و ثلاثون سنة فيقصرها الله الى ثلاث سنين او ادنى.» «1»

انسانی قطع رحم می کند، در صورتی که از عمر او سی و سه سال باقی است، خداوند به جرم قطع رحم آن را به سه سال یا کمتر از آن کاهش می دهد.

حضرت زین العابدین (ع) می فرماید:

«ایک و مصاحبة القاطع لرحمه فانی و جدته ملعونا فی کتاب الله عزوجل فی ثلاثة مواضع:» «2»

(2) - کافی، ج 2، ص 347 -

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 391

از هم نشینی با کسانی که اهل قطع رحم هستند پرهیز زیرا من در سه موضع قرآن یافتیم که اینان از رحمت خداوند مطرودند.

امیرمؤمنان خطبه ای به این مضمون خواند:

«اعوذ بالله من الذنوب التي تعجل الفناء فقام اليه عبدالله بن الكراء فقال: يا اميرالمؤمنين او تكون ذنوب تعجل الفناء فقال نعم: ويلك قطيعة الرحيم:» «1»

پناه می برم از گناهانی که در هلاکت و نابودی انسان شتاب می کند، عبدالله بن الکواء از جای برخاست و گفت: ای امیرمؤمنان آیا گناهی هم هست که در نابودی انسان تسریع نماید حضرت فرمود آری وای بر تو قطع رحم.

پیامبر درباره ربا خواری فرمود:

«درهم ربا اعظم عندالله عزوجل من سبعين زينة كلها بذات محرم في بيت الله الحرام:» «2»

گناه يك درهم رباخواری نزد خداوند از هفتاد زنای با محارم در خانه خدا سنگین تر است.

از امیرمؤمنان روایت شده:

«ان اعظم الخطايا عندالله اللسان الكذوب:» «3»

و نیز آن حضرت فرمود:

«اعتیاد الكذب يورث الفقر:» «4»

(1) - کافی، ج 2، ص 347.

(2) - مستدرک وسائل، ج 9، ص 86.

(3) - میزان الحکمة، ج 3، ص 2672.

(4) - بحار، ج 69، ص 261.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 392

عادت به دروغ گوئی تهیدستی می آورد.

و در روایتی فرمود:

«ثمرۃ الکذب المهانة فی الدنيا و العذاب فی الآخرة:» «1»

میوه دروغ پستی در دنیا و عذاب در آخرت است.

در رابطه با روایت بالا بجاست به داستان زیر توجه نمائید.

دیوان جامی یا فتوحات مکیه

سلطان حسین امیر و حاکم خراسان و زابلستان امیرحسین ابیوردی را به عنوان نماینده ویژه خود به سوی سلطان یعقوب میرزا پادشاه آذربایجان و عراق فرستاد و به او فرمان داد که با خود سوغات و هدایای فراوان بردارد.

یکی از آن سوغات و هدایا کتاب کلیات عبدالرحمن جامی بود که در آن زمان مورد علاقه همگان قرار داشت.

هنگامی که کتابدار قرار بود این کتاب را به امیرحسین بدهد به اشتباه کتاب فتوحات مکیه را که در حجم و ضخامت شبیه کلیات جامی بود به او داد و امیرحسین هم بدون توجه به این کتاب آن را برداشته و به سفر روانه شد.

چون به شهر تبریز رسید به حضور سلطان رفت و مورد استقبال گرم سلطان قرار گرفت و از احترام ویژه برخوردار شد.

سلطان آذربایجان به امیرحسین ابیوردی گفت: در این سفر طولانی بسیار خسته شدید، امیرحسین که اشتیاق فراوان سلطان را به کلیات جامی شنیده بود در پاسخ گفت: من در این سفر خسته نشدم زیرا چیزی همراه من بود که در هر

(1) - عیون الحکم 209.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 393

منزل به آن سرگرم می شدم و خستگی سفر را از خود می زدودم، سلطان پرسید چه چیزی همراه تو بود؟ امیرحسین گفت: کلیات جامی! کتاب باارزشی که حاکم خراسان برای شما هدیه فرستاده است، پادشاه از کثرت علاقه ای که به این کتاب داشت گفت: بگو برایم بیاورند. امیرحسین یکی از خادمان خود را فرستاد تا کتاب را آوردن، چون سلطان کتاب را گشود دید فتوحات مکیه است نه کلیات جامی و امیرحسین آنچه را گفته جز دروغ چیزی نبوده، پس از آشکار شدن این دروغ بسیار شرمنده شد و از منزلت و اعتبارش نزد سلطان کاسته گشت! آری بفرموده امیرمؤمنان دروغ سبب پستی در دنیا و عذاب در آخرت است. «1»

افسار دزدی و نتیجه فرار از حلال

روزی امیرمؤمنان با چند نفر از یارانش کنار مسجدی برای خواندن نماز توقف نمودند، به مردی که در آنجا ایستاده بود فرمود: این استر مرا نگه دار تا ما نماز بخوانیم.

هنگامی که آن حضرت وارد مسجد شد مرد افسار اسب را باز کرد و آن را به سرقت برد و فروخت! امام پس از اتمام نماز از مسجد بیرون آمدند درحالی که دو درهم در دست داشتند تا به عنوان مزد به آن مرد بدهند، ولی مشاهده کردند استر رهاست و افسارش به سرقت رفته!

حضرت دو درهم را به یکی از خادمانشان دادند با برای مرکب افساری بخرد، خادم وارد بازار شد و با همان افسار به سرقت رفته مواجه گشت که دزد آن را به دو درهم فروخته بود، دو درهم را به مغازه دار داد و افسار را گرفت و نزد

(1) - معراج السعادة، 579.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 394

حضرت آورد، وقتی نگاه امام به افسار استرش افتاد فرمود: این مرد شتاب کرد و خود را از روزی حلالی که از دست من برایش مقرر شده بود محروم نمود و آن را تبدیل به حرام کرد، سپس فرمود:

«ان العبد لیحرم الرزق الحلال بترك الصبر ولا یزداد علی ما قدرله:»

قطعاً انسان با بی صبری و افتادن در جاده شتاب روزی حلال را بر خود حرام می کند و با این کار بر آنچه برایش از جانب حق مقرر شده نمی افزاید. «1» امام صادق (ع) درباره کسانی که از پرداخت حقوق مالی چون خمس و زکات دریغ می ورزند می فرماید:

«من منع حقاً لله عزوجل انفق فی باطل مثلیه:» «2»

کسی که حقی از حقوق خداوند عزوجل را نپردازد، دو برابر آن را در راه باطل خرج خواهد کرد.

از رسول خدا روایت شده:

«العبادة مع اكل الحرام كالبناء علی الرمل و قیل علی الماء:» «3»

عبادت با لقمه حرام مانند بنا کردن ساختمان بر شن و ماسه و یا آب است.

ملا مهدی نراقی این عالم فرزانه کم نظیر روایتی را درباره مال حرام در کتاب پرقیمت خود جامع السعادات نقل می کند که بسیار بسیار قابل توجه است:

(1) - شرح ابن ابی الحدید، ج 3، ص 160.

(2) - وسائل، ج 9، ص 40.

(3) - بحار، ج 81، ص 258.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 395

«ان اهل الرجل و اولاده يتعلقون به يوم القيامة فيوقفونه بين یدی الله تعالى و يقولون: يا ربنا خذلنا بحقنا منه فانه ما علمنا ما بجهل وكان يطعمنا من الحرام و نحن لانعلم فيقص لهم منه:» «1»

زن و فرزندان انسان روز قیامت به دامن وی چنگ زنند و او را در پیشگاه خدا متوقف نمایند و گویند: پروردگارا حق ما از این مرد بگیر، زیرا او ما را به آنچه به آن آگاه نبودیم آگاه نساخت و بدون آگاهی ما به ما مال حرام خوراند، پس خداوند تقاص آنان را از آن مرد می گیرد!

روایت وحشت آوری در زمینه مال حرام به این مضمون از رسول خدا نقل شده:

«اذا وقعت اللقمة من حرام في جوف العبد لعنه كل ملك في السماوات والارض مادامت تلك اللقمة في جوفه، و ما دامت اللقمة في جوفه لا ينظر الله اليه:» «2»

چون لقمه حرام در شکم انسان قرار گیرد، تا وقتی در شکم او باشد همه فرشتگان آسمان و زمین او را لعنت می کنند، و تا آن لقمه در شکم است خداوند به او نظر لطف نمی نماید.

درباره مسکرات از رسول خدا روایت شده:

«لاينال شفاعتي من شرب المسكر ولايرد على الحوض لاوالله:»

(1) - جامع السعادات، ج 2، ص 168.

(2) - مکارم الاخلاق، 150.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 396

کسی که ماده مست کننده بنوشد به شفاعت من نمی رسد، و به خدا سوگند کنار حوض کوثر بر من وارد نخواهد شد.

و در روایتی فرمود:

«الخمر ام الخبائث:» «1»

ماده مست کننده ریشه همه پلیدی هاست.

امام صادق (ع) می فرماید:

«اذا اراد احدکم ان يستحباب له فليطيب كسبه و ليخرج من مظالم الناس و ان الله لا يرفع دعاء عبد و في بطنه حرام او

عنده مظلمة لاحد من خلقه:» «2»

در هر صورت باید به طور صد در صد باور کرد که:

«ما اصابك من سيئته فمن نفسك:»

ای انسان آنچه از بلا و عقوبت و پستی و ذلت دنیا و عذاب آخرت، و رنج و مشقت و زیان و خسارت به تو می رسد محصول تلخ و میوه خطر زای گناهان و معاصی و تخلفات و ظلم های خود تست.

ای کاش ملت اسلام و همه ملت ها و به ویژه دولت ها و حاکمان به همین آیه هفتاد و نهم سوره نساء توجه و دقت می کردند و از گناه باز می ایستادند تا همه مشکلاتشان برطرف می شد.

(1) - عوالی اللئالی، ج 3، ص 562.

(2) - بحار، ج 90، ص 321.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 397

تفسیر آیه 80

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا

هر کسی از پیامبر اطاعت کند در حقیقت از خدا اطاعت کرده و هر که روی برتابد حسابش با ماست ما تو را بر آنان مسئول اعمالشان که به طور اجبار از فسق و فجور حفظشان کنی نفرستادیم.

شرح و توضیح

از آیه شریفه دو مطلب بسیار مهم استفاد می شود

1- طاعت رسول طاعت خداست.

2- اجبار و اکراهی در دین نیست.

طاعت رسول طاعت خداست

جمله عجیبی است، عظمت وجودی و هویت معنوی، و ظرفیت روحی، و گستردگی باطن و رفعت مقام، و سعه قلب، و اخلاص در عبادت و خدمت، و قدرت عقلی و فکری پیامبر اسلام (علیهما السلام) تا کجاست که خداوند جهان آفرین در این آیه شریفه قاطعانه اعلام می کند اطاعت از فرستاده او هم وزن اطاعت از خود اوست.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 398

این به این معناست که پیامبر اسلام افق طلوع علم خدا و رحمت و احسان و رأفت و حکمت حضرت حق است، و وجود او از همه نقائص و عیوب مبرا و حضرتش جامعه همه کمالات و فضائل است، و البته باید چنین انسانی که خداوند

او را برای هدایت بشر و نجات وی از مهالك و رساندنش به سعادت دنیا و آخرت مبعوث به رسالت کرده، لزوماً اطاعت شود، و اطاعتش هم وزن اطاعت از خدا باشد.

این که در دیگر آیات به صورت فرمان قطعی اطاعت از او را واجب نموده و سرپیچی از او را کفر دانسته معلوم می شود که حضرتش از نظر علم و بصیرت و دانائی و دانش و عصمت و پاکی در مقام ویژه ای قرار دارد مقامی که مقامات همه صاحب مقامات اولین و آخرین زیر مجموعه مقام او و پرتوی از عظمت مقام اوست.

برای شناخت عظمت روحی و معنوی و انسانی و الهی پیامبر بزرگ اسلام، تدبیر و دقت در همین يك آیه برای اهل خرد و انصاف کافی است.

شخصیت با عظمت او را که دریائی بی کران و بحری بی ساحل است از زبان امام اهل معرفت و پیشوای اهل بصیرت، و رهبر و امام مؤمنان که چون او کسی پیامبر را نشناخت یعنی علی (ع) ملاحظه کنید:

گواه این حقیقت هستم که محمد بنده و فرستاده خداست، او را به دین مشهور و نشانه معروف و کتاب مسطور، و نور درخشان، و چراغ فروزان و دستور روشن به سوی مردم فرستاد، تا شبهه های آنان را نسبت به حقایق

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 399

برطرف سازد، و با دلایل آشکار بر آنان اتمام حجت نماید، و با آیات قرآن مردم را از هلاکت بر حذر دارد، و از عواقب شوم معصیت بترساند. «1»

«حقی بعث الله محمداً (عليهما السلام) شهيدا و بشيرا و نذيراً، خير البرية طفلاً، وانجبها كهلاً، واطهر المطهرين شيمه، واجود المستمطرين ديمة:» «2»

تا خداوند محمد (عليهما السلام) را گواه و بشارت دهنده و ترساننده برانگیخت، در کودکی بهترین مردم، در بزرگسالی نجیب ترین انسان، در اخلاق پاک ترین پاکان و دوام جود و سخایش از همه بیشتر بود.

«اختاره من شجرة الانبياء، و مشكاة الضياء، و ذؤاية العليا، و سرة البطحاء، و مصابيح الظلمة، و ينابيع الحكمة:» «3»

او را از شجره پیامبران، و چراغدان نور، و از مرتبتی بلند و از مرکز بطحا و از چراغ های برافروخته در ظلمت و چشمه های حکمت انتخاب کرد.

وجود مقدسش در معرفی خودش می فرماید:

«انا محمد، و انا احمد، و انا الماحی الذی یحی بی الکفر، و انا الحاشر الذی یحشر الناس علی عقبی و انا العاقب،
والعاقب الذی لیس بعده نبی:» «4»

(1) - خطبه 2.

(2) - خطبه 104.

(3) - خطبه 107.

(4) - صحیح مسلم، ج 4، ص 1828.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 400

من ستوده شده در زمین و آسمانم، من محو کننده ام که با نبوت من کفر ناپود می شود، من حاشرم که مردم در قیامت به دنبال من محشور می گردند، من عاقب هستم، و عاقب کسی است که پس از او پیامبری نیامد.

«انا محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب، ان الله تعالی خلق الخلق فجعلنی فی خیرهم، ثم جعلهم فرقتین فجعلنی فی خیرهم فرقة، ثم جعلهم قبایل فجعلنی فی خیرهم قبيلة، ثم جعلهم بیوتا فجعلنی فی خیرهم بیتاً فانا خیرکم بیتاً و خیرکم نفساً:» «1»

من محمد فرزند عبدالله فرزند عبدالمطلب هستم، خداوند متعال مخلوقات را آفرید و مرا در میان بهترین آنان قرار داد، سپس آنان را به دو گروه تقسیم نمود و مرا در بهترین گروه آنان گذاشت، آنگاه آنان را قبیله قبیله نمود، و مهر در بهترین قبیله از آنان قرار داد، سپس آنان را به خاندان ها تقسیم کرد و مرا در بهترین خاندان جای داد. پس من از بهترین خاندان ها و پاک ترین شما از نظر هویت وجودی هستم.

هنگامی که از ابن عباس درباره آیه شریفه **أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى** سؤال شد، پاسخ داد:

«انما سمی یتیمان لانه لم یکن له نظیر علی وجه الارض من الاولین و الآخیرین فقال عزوجل ممتنا علیه نعمه: «الم یجدک یتیماناً فآوی»

(1) - کنز العمال، 31950.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 401

ای وحید الانظیرک فآوی الیک الناس و عرفهم فضلك حتی عرفوک: «1»

به این خاطر یتیم نامیده شد که در همه روی زمین از اولین و آخرین مانند او وجود نداشت، لذا خدای عزوجل با ذکر نعمت هایش بر او منت نهاده می فرماید:

مگر نه این است که تو را یتیم یافت یعنی بی مثل و مانند پس پناه داد یعنی مردم را به سوی تو جلب نمود و ارزش ها تو را به آنان شناساند و آنان تو را شناختند.

گروهی از اصحاب رسول خدا گردهم آمدند و گفتند: چه نیکوست کسی را نزد همسران رسول خدا فرستیم و از شیوه رفتار آن حضرت در خانه اش بیسیم تا او را سرمشق خود قرار دهیم، آنان کسی را نزد تک تک همسران پیامبر فرستادند و او نزد همه آنان یک پاسخ آورد:

«وخلقه القرآن:»

اخلاق او و روش و منش آن انسانی الهی حقایق قرآنی بود. «2»

«کان علی (ع) اذا نعت النبی قال: هو خاتم النبیین، اجود الناس کفا، و اجرأ الناس صدراً، و اصدق الناس لهجة، و اوفی الناس ذمة و الینهم عریكة، و اکرمهم عشرة من راه بدیةها ها به و من خالطه معرفة احبه، یقول فاعته: لم ار قبله ولا بعده مثله:» «3»

(1) - علل الشرایع 130.

(2) - طبقات کبری، ج 1، ص 364.

(3) - میزان الحکمة، ج 12، ص 87.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 402

هرگاه امیرمؤمنان علی (ع) پیامبر را وصف می کرد می فرمود: او خاتم پیامبران است، بخشنده ترین مردم بود، و از نظر شجاعت دلیرترین و از جهت کلام راستگوترین و از نظر وفای به پیمان پای بندترین و از نظر اخلاق نرم خوترین و رفتارش نسبت به مردم بزرگوارانه ترین انسان ها بود، هر کس با او همنشین می شد و وی را می شناخت عاشقش می شد، هر کس در مقام توصیف او برمی آمد می گفت: همانند او را در گذشته و حال ندیدم.

هنگامی که در رابطه با اخلاق او از همسرش پرسیدند پاسخ داد:

«كان احسن الناس خلقا، لم یکن فاحشا ولا متفحشا ولا ضحبا فی الاسواق ولا یجری بالسیئته مثلها ولكن یغفو و یصفح:»
«1»

خوشخوترین مردم بود، ابداً اهل دشنام نبود، بد زبانی نسبت به کسی نداشت، در کوچه و بازار هیاهو و داد و فریاد راه نمی انداخت، بدی را به بدی جبران نمی کرد، بلکه می بخشید و چشم پوشی می نمود.

شما تا داستان فاتحان جنگ های شرق و غرب را نخوانید، و روش و رفتار آنان را با ملت های مغلوب و اسیرانشان و زن و فرزندان بی گناهشان را ملاحظه نکنید نمی توانید به عظمت اخلاق رسول اسلام به ویژه هنگامی که در اوج قدرت و بسط ید بر دشمنان پیروز می شود پی ببرید.

ناپلئون بناپارت هنگامی که در جلسه ای از سران اروپا وارد شد، پادشاه روس به او سلام نکرد، ناپلئون بخاطر سلام نکردن پادشاه روس به روسیه حمله کرد و

(1) - طبقات الکبری، ج 1، ص 365.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 403

تا جائی که توانست مناطقی از آن کشور را به آتش کشید و به ویژه عامل سوختن شهر مسکو شد و آن مملکت را به خاک سپاه و به تیره روزی نشانید.

او به این مقدار عاطفه و گذشت نداشت که سلام نکردن پادشاه روس را به حساب نیاورد، و یا سلام نکردن او را به جای سلام کردن بپذیرد، و کلاً این برخورد را ندیده بگیرد، و کشوری را که ملت و متاعش و زنان و فرزندان و پیر و جوانش در این داستان هیچ دخالت و گناهی نداشتند به آتش نکشد، شما اگر جنایات مردم طائف را به پیامبر بخوانید و این که پیامبر پس از رسیدن به اوج قدرت نظامی فقط و فقط به قصد هدایت مردم طائف و قلاع آن را در محاصره قرار داد و چون ملاحظه کرد محاصره به طول می انجامد نیمه کاره از محاصره دست برداشت و با بزرگواری خاص خودش به مکه بازگشت و پس از مدتی سران طائف را که به قصد مسلمان شدن به مدینه آمدند با خوش روئی پذیرفت همه وجودتان غرق حیرت و شگفتی می شود!

سفر اول طائف

پیامبر اسلام پس از مرگ عمومی بزرگوارش ابوطالب به طائف رفت که از قبیله ثقیف جهت پیشرفت اسلام یاری بخواهد، و به وسیله آنان در برابر قریش از خود دفاع نموده از آزارشان جلوگیری کند، و امید به این داشت که رسالتی که از جانب حق به عهده او گذارده شده بپذیرند.

تنها به سوی طائف روان شد، چون به طائف رسید به چند نفر از سران و اشراف ثقیف که سه برادر بودند بنام عبدیاللیل و مسعود و حبیب که همسر یکی از آنان از قریش از تیره بنی جمع بود مراجعه کرد و نزد آنان نشست و آنان را به

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 404

سوی خداوند دعوت کرد و با هر سه گفتگویی از آنچه برای آن نزد ایشان آمده بود نمود، که او را برای اسلام یاری دهند و به نفع وی بر ضد مخالفینش قیام کنند.

یکی از آنان گفت: من جامه کعبه را پاره پاره کرده باشم اگر خدا تو را به رسالت فرستاده باشد! و دیگران هم جواب های ناپسندی به حضرت دادند.

رسول خدا از خیر آنان مأیوس شد و برخاست و به آنان فرمود: اینک این کردید که کردید، پس این گفتگو را کتمان نمائید، این که کتمان آن گفتگو را از آنان خواست به این علت بود که ناخوش می داشت مبادا این جریان به قوم او برسد و آنان را بر وی بشورانند.

ولی آنان کتمان نکردند بلکه سبک مغزان و نابخردان و غلامان خود را وادار کردند که او را دشنام دهند و بر وی صیحه بزنند تا مردم بر سر او اجتماع کردند و او را در مضیقه گذاردند، و تا می توانستند حضرتش را آزار دادند و بدن مبارکش را مجروح ساختند تا به باغی پناهنده شد که از عتبه بن ربیع و برادرش شبیه بود و اتفاقاً آن دو که از مشرکان مکه بودند در باغ حضور داشتند، آنجا ارادل و اوباش از تعقیب او بازگشتند، او در سایه های درخت مو نشست و پسران ربیع وی را نظاره می کردند و می دیدند که از سفیهان ثقیف برحضرت چه می گذرد؟!

همین که آرام گرفت این دعای جانسوز را خواند:

«اللهم انی اشکوا الیک ضعف قوتی و قلة حیلتی و هوانی علی الناس یا ارحم الراحمین انت ارحم الراحمین و رب المستضعفین الی

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 405

من تکلنی الی عدو بعید یتجمنی ام الی صدیق قریب ملکه امری، ان لم تکن عضبانا علی فلا ابالی غیران عافیتک اوسع لی، ادعوذ بنور وجهک الذی اضئت له السماوات واشرقت له الظلمات وصلح علیه امر الدنیا و الآخرة ان ینزل بی غضبک او ان یحل بی سخطک و لك العتبی حتی ترضی ولا حول ولا قوة الا بک:»

خدایا از ضعف نیروم و کمی چاره ام و بی ارزشی قدم در میان مردم به پیشگاهت شکایت می آورم، ای مهربان ترین مهربانان تو مدیر و مدبر امور آن بی کسانی هستی که مردم ستمکار به برقراری ضعف و ناتوانی آنان پافشاری دارند، تو مدیر و مدبر منی مرا به چه کسی واگذار می کنی؟ به بیگانگان دور که از من روی درهم کشند، یا به دوستی نزدیک که امر مرا در اختیار او نهاده باشی؟ با این حال باز اگر تو را نسبت به من خشم و غضب نباشد باکی ندارم، به یقین عافیت تو برای من بهترین گشایش است من به نور ذات تو پناه می برم که تاریکی ها با آن تابنده و روشن می گردد، و امر دنیا و آخرت با آن اصلاح می شود که مبادا خشم تو بر من نازل شود، ترا نسبت به من حق عتاب هست تا راضی شوی حول و قوتی جز به تو نیست.

در این دعا فغان پیامبر مشهود و محسوس و ملموس است، راه پس و پیش را بر روی خود بسته دیده، فغان می کند، منظره غوغای شهر طائف را پشت سر و وضع این باغ را که صاحبانش مشرک و دشمن او هستند و جز پناگاه مخوفی نیست پیش رو، دقت کنید که در چه تنگنایی قرار گرفته و بعد نظر می کند که غضب خداوند در دید او چه اندازه مهیب است که این فشارهای قبل و حال در جنب آن چیزی نیست.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 406

ابن هشام در سیره اش می گوید: همین که عتبه و شیبه او را دیدند که چه بر سرش آمده، عاطفه رحمت در آنان تحریک شد، غلام خود را که نصرانی بود به نام عدّاس خواندند و به او گفتند، از این انگورها خوشه ای بچین و آن را در این طبق بگذار، سپس نزد آن مرد ببر و به او بگو از آن بخورد!!

عدّاس این کار را کرد و آن را برداشت و نزد رسول خدا آورد و به حضرت گفت: بخور همین که حضرت دستش را در ظرف برد بسم الله گفت و سپس خورد، عدّاس به چهره مبارک او خیره شد و سپس با خود گفت والله این کلامی که گفت ربطی به اهل این شهر ندارد و اینان این کلام را بر زبان جاری نمی کنند، حضرت به او فرمود مگر تو اهل کدام شهری ای عدّاس و مگر دین تو چیست؟ گفت من مردی نصرانی و از مردم نینوا هستم.

رسول خدا به او فرمود: از قریه رجل صالح یونس بن متی؟

عدّاس گفت: تو از کجا یونس بن متی را می شناسی که کیست؟

فرمود: او برادر من بود، مقام پیامبری داشت و من نیز از جانب خداوند مبعوث به پیامبری هستم.

عدّاس روی پای پیامبر افتاد قدم های او سپس سر و دست آن حضرت را غرق بوسه کرد.

یکی از پسران ربیع به دیگری گفت: این مرد غلامت را بر تو تباه کرد، همین که عدّاس نزد آنان بازگشت هر دو به او گفتند: وای بر تو ای عدّاس تو را چه شده بود که بوسه بر سر و دست و قدم او می زدی؟

گفت: ای سروران من در روی زمین چیزی بهتر از این شخص نیست، مرا به حقیقتی آگاه کرد که جز کسی که دارای مقام نبوت است نمی داند، گفتند: ای عدّاس وای بر تو مبادا تو را از آئینی که داری برگرداند که دین تو بهتر از دین

اوست!!

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 407

آنگاه رسول اسلام که انواع آزارها را از مردم طائف دید به قصد مکه از طائف بیرون رفت.

سفر دوم به طائف

سفر رسول خدا به طائف در زمانی صورت گرفت که اسلام تقریباً تمام جزیره العرب را زیر پرچم خود گرفته بود، و حاکمیت اسلام بر اکثر قبایل مسلم شده بود، و مسلمانان از عدّه و عدّه چیزی کم نداشتند، و با ارتشی مجهز و نیروئی قابل ملاحظه در اوج قدرت بودند.

پیامبر با ارتش آزادی بخش خود برای درهم شکستن قدرت ثقیف طائف و قلعه های آن را به محاصره کشید، ثقیف نمی خواست کار به جنگ نکشد، آماده درگیری با پیامبر و ارتش اسلام بود، پیامبر اگر محاصره را ادامه می داد به ثقیف و زن و مرد و کودک آن طایفه و کشاورزی و دامداری آنان لطمه ای جبران ناپذیر می خورد، ولی حضرت دستور عقب نشینی داد نه از مقام ضعف بلکه از اوج قدرت!!

پیامبر می توانست به ارتش قوی و تا دندان مسلح خود فرمان دهد که به جای هر کلمه مسخره و خنده و استهزا و بدزبانی که در سفر اول طائف از آن مردم شنیده و دیده بود و به تلافی هر زخمی که در آن سفر به بدن مبارکش رسیده بود مردم را مکافات دهند و هریک را به سزای اعمال زشتشان برسانند.

و اگر دستور می داد به جای هر خراش که به انگشتش زدند، یا به جبران شکستن سرش، یا زخم هائی که به پایش وارد آوردند، به پای اهل طائف به هنگام فتح آنجا نعل آتشین برنند تلافی کمی بود.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 408

او اگر فرمان می داد عبدیلیل را به جای اسب به گاری ببندند، یا مثل مجازات پادشاه عموریه پوست سرش را زنده زنده بکنند، یا به انتقام هر کلمه سبّ و ناسزا دستور میداد به بینی عبدیلیل و سران طائف افسار بزنند و بگویند هر کس مهار آنان را بکشد و به خفت و خواری آنان را بگرداند نشان لیاقت به او داده می شود، قطعاً مکافات اضافه ای نکرده بود اما پیامبر این کار را نکرد و بلکه از محاصره طائف دست برداشت و آنان را آزاد گذاشت!!

گذشت و چشم پوشی پیامبر از این انتقام فقط و فقط از معجزه های اخلاقی این پیامبر است، که جز او کسی این اقتدار معنوی را ندارد.

ناپلئن این اقتدار را نداشت که اندکی این گونه رنج های روحی که بخاطر سلام نکردن پادشاه روس بر او وارد شد بگذرد.

او می تواند لشکر فرانسه را برای رفتن به سبیری و سرمای آن بسیج کند و تا مسکو برسد، ولی قدرت این را ندارد که يك بی اعتنائی رقیب بگذرد و به دیده عفو و گذشت بر او بنگرد، و پادشاه روس را سلام نکرده سلام کرده حساب کند.

گذشت از این گردنه و عبور از این عقبه برای مقتدرترین ها مشکل است، و حتی برای انبیاء و حکما و اولیاء هم سخت می نماید، عفو عیسی و سقراط از قاتل در موقع ناتوانی و ناچاری است، عفو عیسی و سقراط ارزش و قیمت این گذشت پیامبر از مردم طائف و علی را از ابن ملجم که اسیر آنان بودند ندارد.

نادیده گرفتن شکنجه ها و بی احترامی های اهل طائف که اکنون پیامبر اقتدار تلافی و انتقام دارد کار فلك نیست

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 409

به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من

چو اسیر توست اکنون به اسیر کن مدارا

اگر می خواهید از حال درون پیامبر و وضع روحی او از سفر اولش به طائف تصویری داشته باشید به گفتار خود پیامبر توجه کنید که حال درونی خویشتن را خویشتن می داند و خدای او، و خود خبر می دهد که چه بر سر او گذشته است!!

بخاری و مسلم و احمد حنبل بنا به نقل الفتح الربانی شیبانی جلد بیستم از عایشه روایت کرده اند، که از پیامبر پرسید آیا روزی بر تو سخت تر از روز احد گذشت؟ روزی که عمویش حمزه و هفتاد نفر از یارانش را کشته بودند و دندان و سر خودش را به سنگ فلاخن شکستند و ضربتی بر سرش وارد آوردند، حضرت در پاسخ عایشه فرمود:

آری تحقیقاً از آنچه در يك ماه در طائف از قوم تو «طایفه ثقیف» دیدم برایم از روز احد سخت تر بود!!

جنايات يزید بن مهلب بن ابی صفره

گوشه ای از جنایات این جانی را که یکی از هزاران جانی غالب و پیروز بر طرف مقابل است ذکر می کنم تا عظمت گذشت پیامبر اسلام و روش او نسبت به مردم مکه پس از فتح مکه و زمانی که آن حضرت در اوج قدرت حکومتی و نظامی بود، و می توانست از تك تك مردم مکه به سخت ترین وضع ممکن انتقام بگیرد روشن شود، و ذکر این داستان از باب تعرف الاشياء باضدادها می باشد.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 410

طبری مورخ معروف می نویسد در سال 98 هجری در عهد سیلمان بن عبدالملك، والی خراسان یزید بن مهلب از خراسان بیرون آمد و با اسپهر طبرستان در برابر مقداری عظیم مال الصلح، صلح کرد و به قصد منطقه جرجان بازگشت.

مرزبان دشت گرگان با ترك ها که ظاهراً همان ترکمن ها باشند در دژی متحصن شدند، دژی که دریاچه هائی و نیزارهای پیرامون آن را محاصره کرده بود و کسی راه به آن دژ را نمی دانست.

هفت ماه محاصره و جنگ طول کشید تا یزید بن مهلب و لشگرش به قلعه راه یافتند.

مردم قلعه پس از زد و خوردهایی و مبارزه هائی تسلیم شدند، یزید بن مهلب جنگاوران آنان را کشت و لاشه کشتگان را از دو طرف جاده به طول دو فرسخ به دار کشید، و دوازده هزار نفر از ذراری آنان را به اسارت گرفت، آنگاه منادی در لشکر ندا داد هرکس قصاص اینان را خواستار است هر چند نفر را می خواهد بکشد، هر مردی چهار یا پنج نفر را در رودخانه خشک که آسیاها بر کنار آن بود سر می برید و آب را بر خون می ریختند تا آسیاها بچرخد تا یزید با این کار سوگندی را که خورده بود از عهده برآید، آسیاها به گردش درآمد و آرد بیرون داد و از آن آرد نان پختند و یزید از آن نان خورد!!

در این حادثه چهل هزار نفر از ترکمن ها در منطقه جرجان کشته شدند!!

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 411

روش پیامبر با مردم مکه پس از فتح مکه

گرچه مردم مکه از ترس شمشیر اردوی اسلام به تحصن در مسجد الحرام کشیده شدند، ولی مهرورزی رهبر اسلام و پیشوای متعلق به اخلاق الله آنان را در آغوش مهر پیامبر آورد و غرق در گریه شوق آمیخته با شفقت و حسرت نمود، مهرورزی پیامبر با اهل مکه که سیزده سال از هیچ نوع آزار و شکنجه نسبت به پیامبر دریغ نکرده بودند در حدی بود که انصار را

که از مدینه در معیت پیامبر به مکه آمده بودند به شك و تردید انداخت و گفتند: پیامبر مغلوب احساسات شد، رغبت به شهر و دیارش و رأفت به عشیره و تبارش همه مراکز وجود او را فراگرفت، از این پس به پیمان با ما توجه نخواهد کرد، یا فراموش کرده همه عهدها و پیمان هایش را با ما به زمین خواهد گذاشت، و شهر و مسقط الرأس خود را با عشیر و تبارش را انتخاب نموده ما را رها خواهد ساخت.

انصار اهل مدینه چنان افسرده شدند که با تعبیر عادی از پیامبر نام بردند، گفتند: این مرد غرق احساس نسبت به وطن و عشیره شد، نگفتند پیامبر خدا یا رسول خدا، تا جبرئیل نازل شد و حضرت را از کلمه بی مهری انصار آگاه کرد، پیامبر بر سر کوه صفا بالا آمد، اردوی انصار پیرامون او را گرفتند، آنجا آن کلمه صفا را گفت که انصار هم به گریه درآورد و نهایتاً آنان را از افسردگی و دلتنگی رها ساخت و مجدداً جوش داد، تا جائی که گوئی فتح مکه برای فاتح و مفتوح علیه ابر رحمت و چشمه اشک ریز و بجه عشق انگیزی بود، که اشک های چشم ها به اختیار صاحبان نیست، از سخنان پیامبر نه درّ و لؤلؤ بلکه به صورت حرقه های نور بر مشاعر طرفین می پاشید و آنان را به گریه وا می داشت خطاب به انصار گفت: ای انصار مگر شما چه می گفتید؟ این جبرئیل است می گوید: شما گفتید:

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 412

«الرجل قد ادرکتہ رغبۃ ببلدته و رأفة بعشیرته

رغبت به شهرش و رأفت به عشیره اش این مرد را فراگرفته است.

ای انصار مگر از مهربانی من نسبت به مردم مکه افسرده اید، گذشت و عفو مرا معاشقه با آنان انگاشته اید؟! گفتند نه:

از این در وحشت افتادیم که تو از دست ما بروی و در این دیار که وطن توست بمانی، ما را از تو دریغ می آید، نمی توانیم از تو دل برکنیم و از حضرتت دست برداریم.

فرمود: من چگونه از شما دل بر می کنم؟! نه نه اگر من از شما بگذرم و شما را بگذارم نام من و اسم من دیگر چه خواهد بود، مردم مرا دیگر چه بنامند؟!!

مگر من بنده خدا و به فرمان او و رسول او نیستم، من به دیار شما که آمدم بخواست خود نیامدم، هجرت به سوی خدا و شما کردم که به دیار شما آمدم، آمدم تا با شما زنده باشم و تا با شما بمیرم.

«فالمحيا محياکم والممات مماتکم»

این دو جمله اخیر به اندازه ای محبت خیز و شور انگیز بود که طوفانی از احساسات برپا کرد و انصار به شدت به گریه افتادند، شاعران حتی لیلی و مجنون هم بهتر از این و با صفاتر از این کلمه مهری نگفته اند.

کجا از کلمات مهرانگیز شاعری یا عاشقی این قدر مهر و طراوت می ریزد؟!

منظره تماشائی است که از آن بهتر منظره ای نیست، فقط منظره ساعت پیش که اهل مکه و قریش را نوازش فرمود و به گریه انداخت، شگفت تر از این بود.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 413

مردم قریش به صف شده گوش و چشم به سوی پیامبر دوخته بودند که از خانه کعبه درآید و درباره آنان فرمان صادر کند، و آیا چه فرمائی در حق آنان صادر می کند، همه هستی و شهر خود را وابسته به دستوری می دانستند که پیامبر هم اکنون با آمادگی کامل 12 هزار مسلح انتقام جو صادر می کند.

اهل مکه و بخصوص قریش دیدند لب گشود و فرمود: ای جمعیت قریش بد همسایگان و عشیره پیغمبری چون من بودید، کار را به آنجا رساندید تا مرا از این دیار راندید و پس از آن هم مرا رها نکردید و به تعقیب من لشکر کشیدید و بر من تاختید، چیزی در حق من فروگذار نکردید، «یعنی من حق قصاص و انتقام دارم و شما که با پیامبر خدا چنین کرده اید احترام خون و مال ندارید، پس مردانتان ذبح، کودکانتان اسیر، خانه هایتان خراب و اموال و ثروتتان نصیب لشکر فاتح این همه حق من است و قدرت اجرا هم آماده شنیدن حکم است».

رسول بزرگوار اسلام از خود آنان پرسید که اینک من با شما چه معمول دارم؟ چه می گوئید و چه گمان دارید؟!

همین که نمایندگان مکه گفتند: ما می گوئیم: برادر ارجمند مائی و برادر زاده ارجمند مائی

«نقول اخ کریم و ابن اخ کریم»

یعنی غیر از معامله برادری و سلوک برادری از تو هرچند امروز با تمام قدرت بر ما مسلط شده ای توقع و انتظار نداریم، این جمله را گفتند و منتظر تأثیر آن شدند به نظرشان آمد که رسول خدا از کلمه برادری یاد برادران یوسف افتاد، که برادران

کاری کردند که گرگ ها نکرند، ولی یوسف همه را ندیده گرفت که گوئی اصلاً کاری از جانب برادران نسبت به او صورت نگرفته است!! ولی مردم

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 414

مکه بیش از برادران یوسف گرگی کرده بودند، برادران فقط يك روز نسبت به یوسف گرگی کردند، و اینان سیزده سال مداوم در مکه گرگی کردند و هشت سال در مدینه به تعقیب این یوسف مصر وجود آمدند، اینان جگر پیامبر را از پهلوی حمزه سیدالشهداء و هفتاد شهید احد در آوردند!!

لکن اگر اینان گرگی بیشتری کرده اند، پیامبر هم اگر عفو کند کاری بسیار مهم تر و بزرگ تر از یوسف کرده بنابراین فرمود:

من کلمه ای را می گویم که یوسف گفت: هیچ نکوهش و سرزنش متوجه شما نیست، تا آنجا که گوئی در پیونده شما هیچ نقطه سیاهی وجود ندارد بروید!!

آزاد! راهتان به هر سو بخواهید باز است، یعنی علاوه بر این که به حیات شما و دارائی و هستی شما نظر مرحمت شد، از تأدیب شما و تبعید شما و هرگونه قصاص و انتقام از شما و هر شکل محدودیت نسبت به شما هم صرف نظر شده، آزادی مطلق دارید به هر جا بخواهید بروید راهتان باز است، مثل رحمت الهی که راه آن از شش سو باز است:

«اذهبوا اتم الطلقا» ء

از این سخن مهرانگیز طوفان احساسات برخاست و صدای گریه به آسمان بلند شد، تا جائی بر مردم مکه جو رحمت حاکم شد که گوئی صحنه وصال و بزم است نه صحنه قتال و رزم الله اکبر! گوئی در مکه برفراز محیط دشمن و دوست، شهپر عشق از آسمان سایه افکنده، نه لشگری جنگ جو و سلحشور و مسلحانه شهر دشمن را فتح کرده است.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 415

گوئی پیامبر رحمة للعالمین مأمور است که بر جبهه قبله هر روزه مسلمین، خطوط تلاقی قدرت و نیروی مسلمین را با دشمن از نظر هدف کعبه هُدًی لِلْعَالَمِینَ و قبله جنگ هم نمایان کند، تا هر روز مسلمین در استقبال با قبله عبادت قبله جنگ را هم از نظر هدف بنگرند و از نگاه خود دور ندارند، که برعکس میدان های پروحشت فتح آلمان یا ژاپن، یا مسکو، یا

آمریکا و شهر هیروشیما که آتش سوزی و کشتار و خون با آه و ناله به آسمان بر می شونند، جنگ اسلام و فتح و پیروزی اسلام را در قبله بنگرند که اینجا مثل این که دو سپاه برای عذرخواهی از یکدیگر آمده اند، مانند برادران یوسف که تازه به هم رسیده اند می گریند، پیغمبر هر دو لشکر را هر کدام در توبه ای آنقدر می نوازد تا به گریه و می دار است راستی ای مردم امروز جهان و ای مردم روزگار، و ای جوامع انسانی فوج آهن است یا موج عاطفه؟!!

آن يك لشکر مدینه را که اهل صفا هستند در دامن کوه صفا و سرکوه صفا با کلمات مصطفی به مهر خویشتن آن چنان به خود نزدیک می کند و در خود می فشرد و خود را در آنان می فشرد که زمزمه وحدت حیات و ممات از آن شنیده می شود!

می گوید: باید من در کوی شما زندگی کنم تا زنده هستم چون زندگانی صحیح آن زندگانی است، و با شما و در میان شما بمیرم هنگامی که مردم چون مردن خجسته و فرخنده آن مردن است:

«فلمحیا محیاکم والممات مماتکم»

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 416

و آن دیگر لشکر دشمن یعنی قریش و اهل شهر مکه را از تنگنای فشار خجالت و لب پرتگاه فنا بر می گرداند و زمزمه ای از کار برادران یوسف با یوسف به یاد می آورد و بعد عفو بدون سرزنش می دهد و فرمان آزادی اعلام می کند که:

«ذهبوا فانتم الطلقاء»

و خلق با تجدید حیات روبه رو می شوند و های های گریه می کنند.

بیگانگان و مسلمانان فتح مکه را هر کدام از منظری در نظر گرفته اند جرجی زیدان در فتات غسان و ابومحمد مارون در قصیده النبی محمد و دیگران از نظر تواضع و فروتنی پیامبر در هنگام ورود لشکر به شهر مکه که چشم فرو می هشت و سجده بر تخت روان و جهاز شتر می کرد می گفت:

«اللهم العیش عیش الآخرة»:

خداوندا زندگی، زندگی آخرت است.

و در همین حال هم اسامه بن زید را در ردیف خود سوار کرده بود تا بگوید غرور مغروران و کبر متکبران و حالت خودشیفتگی زورمندان باید بشکند و باد نخوت از دماغشان بیرون رود، و بر کسی فضیلت فروشی و فخر نفروشند.

جرثومه پلیدی و ریشه حاکمان بدتر از گرگ اموی ابوسفیان هم پیامبر را از نظر اطاعت قوای مسلمین نظر می کرد، و در حیرت و شگفتی بود که از انگشتان دست نسبت به او منقادتر و رام تر و فرمانبردارتر بودند.

ابوسفیان وقتی صبح سپیده صدای بلال را به اذان شنید و پیامبر را دید که وضو می گیرد، مسلمانان هجوم آورده دست زیر آب وضوی او گرفته قطرات

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 417

آب وضو را برای استشفاء از هوا می گیرند گفت: والله من به مثل امروز کسری و قیصر را ندیدم!

وقتی به عنوان جارچی از پیامبر اذن گرفت که زودتر نزد اهل مکه رفته و آنان را خبردار کند که پیامبر با لشکر مجهز آمده، عباس مأمور شد که او را در تنگه کوه نگاه دارد، وقتی فوج فوج لشکر اسلام را دید به عباس گفت: ای ابالفضل پسر برادرت پادشاهی عظیم را در آغوش گرفته است، عباس گفت: وای بر تو این مقام پیامبری است.

از منظر دیگر بیائید با همه وجود پیامبر را تماشا کنید: استیلای قشون های دنیا بر کشورها برای به دست آوردن بازار و برای کشیدن عوائد و مکیدن رمق کشور مستعمره است، آن هم با اعمال انتقام جویانه یا قانون تورات که شهری را که می گرفتند هر ذی نفس را در آن می کشتند و حتی چهارپایان را، ولی امیرمؤمنان که نگاهش به پیامبر و منش او از همه صائب تر بود و با دیدی دیگر می نگریست وضع رفتار پیامبر را با مردم مکه می بیند که در سال صلح حدیبیه قریش پیامبر را راه نداد که به مکه وارد شود و زیارت کند و حج به جای آورد ولی پیامبر همین که از مکه برگشت و خیبر را فتح کرد طلاهای شمش غنائم را برای مردم مکه فرستاد که میان مردم تقسیم شود.

با آن که در سال عمرة القضا که میان سال حدیبیه و فتح مکه بود، و برای اردوی پیامبر طبق قرارداد صلح سه روز آن سال شهر مکه تخلیه شده و به آنان واگذار شد عصر روز سوم نمایندگان شهر مکه آمدند که ای محمد شهر را خالی کن، پیامبر پیشنهاد داد که اجازه دهید امشب هم در شهر به سر برم، قصد دارم به شما ولیمه عروسی بدهم گفتند: نه اجازه و مهلت نیست، نه ولیمه تو را می

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 418

خواهیم و نه هم اجازه توقف بیشتر از سه روز می دهیم. پیامبر به امیرمؤمنان فرمود: که منادی در میان لشکر ندا دهد تا غروب کسی از نفرات ما در شهر مکه نباشد.

هرچه سعد بن عباد به قریش خشم کرد که شهر مکه ملك شما نیست، ما نخواهیم رفت باز پیامبر سعد را خاموش کرده خود سوار شد و پیش از غروب از شهر بیرون آمد.

با این همه سوابق مردم مکه، رسول خدا طلاهای شمس را بار قاطر و شتر کرد به مکه فرستاد که به دست سه نفر: ابوسفیان و سهیل بن عمر و صفوان بن امیه میان مردم بینوای مکه پخش شود!!

نگاه مال اندیش علی در عاقبت فتح مکه آن قدر ائتلاف و رحمت دید که وضع سوق الجیشی و اسلحه از یاد رفت.

کعبه قبله جنگ از نظر هدف هیچ گاه غایب از نظر امیرمؤمنان نمی شد، و راهنمایی می کرد که هدف جنگ های اسلام قلع و قمع دشمن نبوده و نیست، بلکه سرکوبی و مغلوبیت او هم نبود، هدف فقط تسکیت آنان از هیجان های عصبی و آماده کردن ایشان برای نزول رحمت و پذیرش هدایت بود. «1» هر انسانی که از طریق آیات قرآن و روایات اهل بیت و تاریخ بی نظیر حیات رسول خدا را به دقت مورد مطالعه قرار می دهد بی اختیار در برابر قدرت ایمانی و عملی و اخلاقی و اخلاص و روش و منش این گوهر عرشی، و ملکوتی فرش نشین و ریشه کمالات و چشمه فیوضات و دنیای عاطفه و رأفت سر تواضع

(1) - افق اعلی 108.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 419

فروود می آورد و با همه وجود به این باور می رسد که مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ:

آری اطاعت از رسول همان اطاعت از خداست، زیرا پیامبر اسلام افق طلوع صفات حق، و معدن همه فضایل، و بحر بی پایان معارف و شخصیتی است که در اوج تخلق به اخلاق حضرت حق قرار دارد.

گوشه ای اوصاف پیامبر

حضرت سیدالشهداء (ع) درباره اوصاف پیامبر اسلام از پدر بزرگوارش امیرمؤمنان (ع) روایت می کند:

چون رسول خدا به خانه می رفت، اوقات خود را به سه بخش تقسیم می کرد، یکی برای خدا، يك قسمت برای اهل بیتش و يك بخش برای خودش.

سپس سهم خود را میان خود و مردم تقسیم می کرد چه برای عامه مردم، چه افرادی که خاص بودند، روش او این بود که اهل فضل را به اندازه مقامشان در دین ترجیح می داد، بعضی از مردم يك نیاز و برخی دو حاجت و بعضی دیگر سه نیاز، در آنچه برای آنان اصلح بود همدم و همساز می شد.

در مصالح مردم از آنان سؤال می کرد، و به چیزی که سزاوار بودند دلالتشان می نمود، و می فرمود: آن که حاضر است به غائبین برساند: آن که نمی تواند نیازش را به من منتقل کند از جانب او به من انتقال دهید زیرا هرکس حاجت و نیاز نیازمندی را که خود نمی تواند به رهبر برساند او به رهبر انتقال دهد، خداوند در قیامت قدم های او را ثابت می نماید تا به هلاکت نیفتد.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 420

در پیشگاه او جز از این نوع سخن ها یاد نمی شد، از نزد او بیرون نمی آمدند جز با پوشیدن چیزی از حکمت، و بیرون می آمدند در حالی که خود دلیل و راهنما بودند.

زبان از سخن باز می داشت مگر آنجا که سودمند بود، مردم را با هم الفت می داد و از نفرت نسبت به یکدیگر بر حذر می داشت، بزرگان قوم را اکرام می کرد، و ایشان را به فرمان روائی قومش انتخاب می نمود، مردم را از خطرات مربوط به گناهان بیم می داد و خود ناظر و نگهبان ایشان بود بدون این که خوشروئی را از احدی دریغ نماید.

از یاران خود خبر می گرفت، از مردم حال مردم را می پرسید، نیکوئی را نیکو معرفی می کرد و تقویت می نمود، زشت را زشت معرفی می کرد و تحقیر می فرمود، کارش معتدل و هماهنگ بود، و هرگز در هیچ کاری غفلت نمی کرد، مواظب بود دیگران به غفلت نیفتند و از راه حق منحرف نشوند، از حق کوتاه نمی آمد و از آن تجاوز نمی کرد، بهترین مردم نزد او خیرخواه ترین ایشان برای مسلمانان بود، بهترین جایگاه برای افراد در نزد او کسی بود که بهتر با مسلمانان مواسات و معاونت می کرد.

نمی نشست و بر نمی خاست مگر با یاد خدا، به هیچ مکان دلبستگی پیدا نمی کرد، از دلبستگی و مأنوس شدن به مکان نمی نمود.

هرگاه به مجلسی می رسید در آخر آن می نشست و به چنین ادبی دستور می داد، به هر هم نشینی بهره اش را می داد، هیچ کس گمان نمی کرد کسی از دیگری به او نزدیک تر است، درنگ می کرد تا همنشین او اول برخیزد آنگاه برمی خاست، هرکسی از او حاجتی می خواست دست خالی از نزد او بر نمی

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 421

گشت، یا با انجام حاجتش یا با گفتاری رضایت بخش، حسن خلق او نسبت به همه مردم فراگیر بود، برای آنان چون پدری مهربان می نمود، همه نزد او در برابر حق مساوی بودند.

مجلسش مجلس حلم، حیا، صدق و امانت بود، صدائی در آن بلند نمی شد، از کسی در آن عیب جوئی انجام نمی گرفت، اشتباه در آن از کسی تکرار نمی گشت، در نشستن همه پیوسته به هم و برابر هم قرار داشتند، وظیفه شناسی و تقوا فقط مایه امتیاز و فضیلت بود، بزرگ را احترام می گذاردند و نسبت به کوچک مهربان بودند، به نیازمند ایثار می نمودند و غریب را نوازش می کردند.

پیامبر همیشه خوشرو، آسان گیر و نرم خو بود، نه سخت دل بود نه بدزبان، نه دشنام ده نه عیب جو و نه خواهان مدیحه سوائی.

از هر چه نمی خواست و خوش نداشت تعافل می نمود آرزومندانش هرگز نومید نمی شدند.

از سه چیز با همه وجود آزاد بود: ریاکاری، زیاده روی، و بیهوده کاری، نسبت به مردم سه چیز را رها کرده بود: کسی را مورد نکوهش و عتاب قرار نمی داد، دنبال عیوب و لغزش مردم نبود، احدی را سرزنش نمی کرد، سخن نمی گفت مگر آنجا که امید ثواب بود.

چون سخن می گفت هم نشینانش ساکت بودند، گوئی پرنده بر سر ایشان نشسته است، در محضر او منازعه و مجادله نبود، و اگر کسی سخن می گفت همه در سکوت بودند تا گفتارش به پایان می رسید، با همنشینان در خندیدن مواسات داشت، اگر تعجب می کردند بخاطر رعایت ادب مجلس او هم اظهار تعجب می نمود، با غریبان در سخن و پرسش و پاسخ آن قدر شکبیا بود که به

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 422

سر حد تحمل از جفا می رسید، اصحاب به سفارش او پی جوی غریب و نیازمند بودند تا به آنان یاری رسانند و مشکلاتشان را حل کنند.

از کسی ستایش نمی پذیرفت، کلام کسی را قطع نمی کرد، ولی اگر کسی بیهوده می گفت او را نمی نمود، یا مجلس را ترک کی کرد. «1» اگر کسی بخواهد براساس آیات قرآن و روایات و نهج البلاغه و تاریخ صحیح از کمالات پیامبر سخن بگوید دهانی به پهنای فلک و سینه ای به وسعت هستی لازم دارد، و اگر بخواهد بنویسد مرکبی از همه دریاها و اقلامی از همه درختان می خواهد که نهایتاً مرکب ها تمام می شود و نویسنده هر چند عدد باشد عمرشان به پایان می رسد و فضائل و کمالات آن انسان عرشی به آخر نمی رسد.

آری اطاعت از چنین موجود والائی که نبوت به او ختم شد، و عظیم ترین و مفیدترین نعمت یعنی قرآن به او داده شد هم عرض اطاعت از خداوند مهربان است، ولی با کمال تأسف گروهی از مردم که او را با چشم دیدند، و معجزاتش را مشاهده کردند، و کمالات او را یافتند از اطاعتش سرپیچیدند، و برضد او نقشه کشیدند و حيله نمودند، و همتشان این بود که چراغ نبوت را خاموش و جلوی پیشرفت اسلام را بگیرند در این زمینه به آیه بعد توجه کنید.

(1) - بحار، ج 17، ص 148 - 153.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 423

تفسیر آیه 81

وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَأُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا

و در محضر تو می گویند: ما مطیع و فرمانبرداریم، ولی هنگامی که از نزد تو بیرون می روند، گروهی از آنان در شب نشینی های مخفیانه خود برخلاف آنچه تو می گوئی و غیر آنچه در حضورت می گفتند نقشه می کشند، خدا آنچه را که در شب نشینی های مخفیانه تدبیر می کنند در پرونده اعمالشان می نویسد بنابراین از آنان روی برتاب و بر خدا توکل کن و کارساز بودن خدا نسبت به امور بندگان کافی است.

شرح و توضیح

در این آیه شریفه به وضع اعتقادی و روحی برخی از مسلمانان نسبت به پیامبر که اطاعت از او به فرمان خداوند واجب بوده اشاره شده و در پایان آیه شریفه مسئله با عظمت توکل را مطرح نموده است.

در میان مسلمانان عصر پیامبر گروهی بودند که نسبت به امور مادی و جان و فرزندانشان دلبستگی شدید داشتند، و بخشی از خواسته های پیامبر را معارض با این دلبستگی می دیدند، و علاقه داشتند پیامبر اسلام از آنان چیزی که مانع رسیدن به اهداف مادی آنان است نخواهد.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 424

اینان به خصوص از قدم گذاردن در میدان جهاد می ترسیدند، و از این وحشت داشتند که به دست دشمن کشته شوند، یا نقص عضو پیدا کرده نتوانند با بدن علیل به خواسته های خود برسند.

حالاتی که اینان داشتند محصول ایمان ضعیف آنان به حقایق الهیه بود.

آنان هنوز ثواب اطاعت از پیامبر، و تسلیم بودن به خواسته های آن حضرت که مایه سعادت دنیا و آخرت بود را درک نمی کردند، یا اگر درک می کردند شدت عشق آنان به جان و مال و فرزند و منابع درآمد مالی مانع از قبول خواسته های ملکوتی پیغمبر اسلام بود.

آنان اگر به چشم عقل و قلب به پیامبر و خواسته های حکیمانه او نظر می کردند، قدمی برخلاف پیامبر بر نمی داشتند، روی این حساب وقتی در روز روشن به محضر نبی اکرم می آمدند با حالتی متواضعانه می گفتند: ما با همه وجود در اختیار تو هستیم، ما تسلیم خواسته های تو و فرمانبردار و مطیع تو می باشیم، با این برخورد خود را مؤمن دو آتشفشان می دادند و در میان مردم کسب آبرو و اعتبار می کردند، ولی هنگامی که پیامبر را ترک می کردند، شبانه به صورت مخفیانه، با ایجاد پوششی که کسی از آنان خبردار نشود جلسه تشکیل می دادند و به تدبیر و حيله می نشستند، و نقشه طرح می

کردند که چگونه می توان با لطائف الحیل از گردونه طاعت پیامبر بیرون رفت، و بدون آن که ضرر و خسارتی متوجه ما شود از جنگ و جهاد عقب نشینی کرده و فرمان هائی که مانع رسیدن ما به خواسته های ماست روی برگردانیم!!

خداوند به پیامبر اسلام آنان را معرفی کرده و از جلسات شبانه آنان که مخفیانه برگزار می شد به حضرت خبر داده ولی برای حفظ آبروی آنان که دچار

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 425

ضعف ایمان بودند به پیامبر می گوید: ما جلسات آنان را ضبط می کنیم تا براساس آن کیفرشان دهیم ولی وظیفه تو این است که فعلاً کاری به کار ایشان نداشته باش، بر توست که در تصمیم هایت و در هر کاری که وارد می شوی بر خدا تکیه کنی و به او اعتماد نمائی که خدا در کارسازی کافی و بس است، آری توکل بر خداوند سبب مصونیت از عوارض مخالفت مخالفان است، مخالفان می خواهند با کناره گیری از اجرای دستورات پیامبر حرکت تبلیغی پیامبر و پیشرفت مسلمانان را در همه امور کند کنند، ولی وقتی ملت اسلام برابر با آیات قرآن و فرهنگ پیامبر وارد کاری شوند و بر خدا اعتماد نمایند، آن کار به اراده حق، و با توفیق و هدایت او، و با سبب سازی حضرتش به نفع مؤمنان و سبب سوزی او برضد مخالفان به نتیجه می رسد و مؤمنان را شاد و مخالفان را دچار غم و اندوه می کند.

توکل

مسئله توکل حقیقی است که به طور مکرر در قرآن مجید و روایات از آن یاد شده، و از همه مؤمنان بکار گرفتن آن را که امری قلبی و معنوی و اعتقادی است خواست شده.

توکل قطعاً به این معنا نیست که باید دست از هر فعالیت مثبتی شست، و از ابزار و علل و اسباب و وسائل که در نتیجه رساندن فعالیت های انسان مؤثر است چشم پوشید.

اگر اولین خانواده انسان که آدم و حوا و فرزندان آن دو نفر بودند، و از هدایت و دین بهره داشتند توکل را به این معنا می گرفتند که باید در خانه نشست و از هرکاری دروی جست، و از علل و اسباب استفاده نکرد، بلکه باید به خداوندی عالم به همه امور است توکل کرد و هر چه از ناحیه او در این

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 426

بیکاری و بی حرکتی پیش آید راضی بود امروز از حیات و زندگی در هیچ کجای کره ی زمین خبری نبود.

زیرا اگر انسان خود را از کار باز بدارد، و همه فعالیت را بر خود حرام کند، و بگوید من می نشینم و بر خدا توکل می کنم و هر چه برام پیش آید به آن رضایت می دهم قطعاً آنچه برای او در این بیکاری و نشستن و عدم فعالیت و بریدن از اسباب و علل پیش می آید فقط مرگ است.

هیچ انسانی گرچه فاقد ایمان باشد برای ادامه حیات و حل مشکلات خود را بی نیاز از کار و فعالیت و غیر محتاج به ابزار و اسباب و علل نمی داند، چیزی که هست در فرهنگ غیرمؤمن توکل بر خدا نمی شود، بلکه توکل غیرمؤمن به نیروی خودش و به ابزار و علل و به کارگردانی است که در اختیار او هستند، و در حقیقت غیرمؤمن ابزار و علل را در به نتیجه رساندن کار مستقل می داند، ولی در زندگی مؤمن کار و فعالیت و هر نوع حرکت مشروع و مثبتی به عنوان خواسته خدا انجام می گیرد و ابزار و اسباب و علل در عقیده مؤمن مجرای اراده حضرت حق برای به ثمر نشان دادن حرکت است، توجه مؤمن به حضرت حق در هر فعالیتی که وارد می شود، و نگاه مؤمن به ابزار و علل به عنوان مجرای نصرت و یاری خدا برای به نتیجه رساندن کار توکلی است که در قرآن و روایات مطرح است.

امید و اعتماد مؤمن به سبب سازی حضرت حق، و سبب سوزی او در کار مخالفان در حقیقت توکل مؤمن به خداست.

مؤمن با توجه به این حقایق میان کار و فعالیت و قضا و قدر حق هیچ منافاتی نمی بیند، مؤمن قضا و قدر حق را همان دستورات حضرت حق به فعالیت

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 427

داشتن و کار و کوشش به میدان آوردن می داند و می گوید قضای الهی مرا به کار و فعالیت دعوت کرده، و قدر او به این معناست که به اندازه فعالیت و کارم به من ثمر و محصول می دهد، و قرار دادن ابزار و وسائل و علل و اسباب در زندگی من نیز از مصادیق قضا و قدر اوست، مؤمن می داند قضا در امورش به معنای فرمان و حکم است و قدر به معنای نتیجه دادن کار به تناسب کار است.

آری حکم حضرت حق به کسب و تجارت مشروع و به زراعت و کشاورزی و به صنعت و هنرهای معقول و به هر کار مثبت قضای اوست، و محصول دادن کار و به ثمر نشستن فعالیت به اندازه کار و کوشش قدر اوست و این مسئله هیچ ربطی به بحث جبر ندارد، به وجود آمدن انسان و مرگ او جبر است، ولی کار و فعالیت به اراده و اختیار اوست، لذا چون کار و کوشش امری ارادی است خداوند انسان را به کار اعم از کوشش برای برپا داشتن زندگی یا خدمت به خلق

یا عبادت رب فرمان داده و فرمان او در حقیقت قضای اوست که به اختیار و اراده انسان تعلق گرفته و محصول اجرای این قضا، یقیناً قدر است که به معنای ثمر دادن کار به اندازه کار است، در این زمینه به این آیه شریفه که در بردارنده همه حقایق سطور گذشته است توجه نمائید:

وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ وَ أَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ «1»

قطعاً برای انسان جز آنچه تلاش کرده و به اندازه ای که به فعالیت برخاسته هیچ نصیب و بهره ای نیست و تلاش او به زودی دیده خواهد شد.

(1) - نجم 39 - 40.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 428

بنابراین این آیه اگر کسی وارد میدان کار و فعالیت نشود، و کوششی از خود نشان ندهد، بهره و نصیبی برای او نخواهد بود.

کار کردن و کوشش مثبت داشتن روش همه انبیاء و امامان و اولیاء خدا در دو زمینه دنیا و آخرت بوده، انبیاء و امامان عالی ترین کوشش و مجاهدت را داشتند و در اوج کار و با در دست داشتن وسایل و ابزار لازم به خدا توکل می کردند، و نتیجه و ثمر را از او می خواستند.

مرحوم مجلسی که از قرآن شناسان و روایت شناسان کم نظیر است در توضیح توکل می گوید:

معنی توکل این نیست که انسان از فعالیت لازم برای اداره امور زندگی اش دست بردارد و از حوادث و جریانات به طور مطلق نپرهیزد، بلکه واجب است به کار تن دهد و به اسباب و علل عادی متوسل شود، ولی حرص و افراط در کار نورد، و بر کار و کوشش خود هم اعتماد کلی ننماید، بلکه کار انجام دهد و به علل و اسباب عادی هم متوسل شود ولی در هر لحظه نظرش برای رسیدن کار به نتیجه و ثمر خد باشد. «1» خواجه نصیرالدین طوسی محقق بزرگوار و اندیشمند با کرامت در کتاب اوصاف الاشراف در مسئله توکل می گوید: مراد از توکل این است که عبد هر کوششی و

فعالیتی می نماید، آن را به خداوند واگذار کند، چون این معنی برای او روشن است که خدا از او تواناتر و نیرومندتر است و آنچه را برآن قدرت دارد

(1) - بحار، ج 71، ص 127.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 429

بخت و کامل تر از عبد انجام می دهد، و با این توکل و اعتماد بر خدا به آنچه انجام داده راضی و خوشنود باشد، عبد در عین توکل بر خدا لازم است سعی و کوشش داشته باشد و کوشش خود را شرط و زمینه تخصیص قدرت خدا به آنچه برای او پیش می آورد بداند، و در این نقطه است که معنای

«لا جبر و لا تفویض بل امرین الامرین»

روشن می شود. «1»

روایات باب توکل

سعیم بر این است که روایات این باب بسیار مهم اخلاقی را از معتبرترین کتاب حدیث کافی شریف نقل کنم.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«اوحی الله عزوجل الی داود ما اعتصم بی عبد من عبادی دون احد من خلقتی، عرفت ذلك من نیته ثم تکیده السماوات والارض و من فیهن الاجعلت له المخرج من بینهن، و ما اعتصم عبد من عبادی باحد من خلقتی عرفت ذلك من نیته الاقطعت اسباب السماوات و الارض من یدیه و اسخت الارض من تحته ولم ابال بای واد هلك:» «2»

هیچ يك از بندگاتم بدون توجه به احدی از مخلوقم به من پناهنده نشود و من قصد او را همین بدانم و بس، و سپس همه آسمان ها و زمین و هر که در آنهاست برای او توطئه کنند جز آن که برای او راه چاره از آنها را فراهم کنم.

(1) - بحار، ج 71، ص 127.

(2) - کافی، چاپ اسوه، ج 4، ص 198.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 430

و هیچ يك از بندگانم بدون توجه به من به احدی پناهنده نشود که من قصدش را همین بدانم جز آن که همه وسائل آسمانی و زمینی را از او قطع کنم و زمین را از زیر پایش بکشم و باک ندارم در کدام وادی هلاک شود.

امام سجاد (ع) در ضمن داستانی از خودش ارزش و جایگاه توکل را به انسان تفهیم می کند:

حضرت می فرماید: از خانه درآمدم تا به این دیوار رسیدم، بر آن تکیه دادم، به ناگاه مردی که دو جامه سپید بر تن داشت در برابرم به من نگاه می کرد، به من گفت: چرا تو را غمناک و حزین می بینم؟ آیا برای دنیاست که رزق خدا در آن برای هر نیکوکار و بدکار آماده است، گفتم: برای دنیا غم و غصه ای ندارم، دنیا و رزق در آن چنان است که تو می گوئی.

گفت غم آخرت داری؟ آخرت وعده ای است صادقانه و سلطانی مقتدر بر آن حکم فرماست گفتم بر آخرت هم غم ندارم زیرا آخرت چنان است که تو می گوئی.

گفت: پس غمت برای چیست؟ گفتم از آنچه نسبت به آن بیم دارم در ارتباط با فتنه ابن زبیر است و آنچه مردم در آن گرفتار اند.

او خنده ای کرد و به من گفت: ای علی بن الحسین آیا دیده ای که کسی از خداوند درخواست کند و او اجابت ننماید؟ گفتم: نه گفت: آیا دیده ای احدی بر خدا توکل کند و خدا او را کفایت نکند گفتم: نه گفت: آیا دیده ای کسی از خدا چیزی بخواهد و خدا به او عنایت نکند گفتم نه، سپس از دیده ام پنهان شد. «1»

(1) - کافی، ج 4، ص 200.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 431

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«ان الغنى و العز يجولان فاذا ظفرا بموضع التوكل اوطنا:» «1»

بی نیازی و عزت در گردش اند، چون به نقطه توکل رسند آرام گیرند.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«ایما عبدا اقبل قبل مايجب الله اقبل الله قبل مايجب و من اعتصم بالله عصمه الله و من اقبل الله قبله و عصمه لم ييال لوسقطت السماء على الارض او كانت نازلة نزلت على على الارض فشملتهم بلية كان في حزب الله بالتقوى من كل بلية اليس الله عزوجل يقول «2»

: ان المتق

ين في مقام امين. «3»

هر بنده ای به آنچه خدا دوست دارد روی کند، خدا به آنچه بنده دوست دارد روی می آورد، و هر که به خداوند پناه برد خدا او را پناه دهد، و هر که خدا به او روی می آورد و وی را پناه می دهد بکوش نباشد که آسمان بر زمین افتد یا بلائی فراگیرد که همه مردم را فراگیرد نازل شود، او به وسیله تقوا در حزب خدا از هر بلا محفوظ است آیا نیست که خداوند عزوجل می فرماید: به راستی اهل تقوا در مقام امنی قرار دارند؟

علی بن سوید می گوید: از حضرت موسی بن جعفر (ع) در تفسیر آیه:

(1) - کافی، ج 4، ص 200.

(2) - کافی، ج 4، ص 202.

(3) - دخان 51.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 432

وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ «1»

پرسیدم حضرت فرمود:

«التوکل علی الله درجات: منها ان تتوکل علی الله فی امورک کلها، فما فعل بک کنت عنه راضیا، تعلم انه لا یألوک خیراً و فضلا و تعلم ان الحکم فی ذلك له، فتوکل علی الله بتفویض ذلك الیه وثق به فیها و فی غیرها:» «2»

توکل بر خدا دارای درجاتی است، یکی از آنها این است که در همه امورت و کارهایت بر او توکل نمائی، و هر چه نسبت به تو انجام دهد راضی باشی و بدانی که حضرت او در خیرخواهی برای تو کوتاهی نکند و توجه داشته باشی که اختیار با اوست پس به واگذاری همه امور بر خدا توکل کن و به او اعتماد داشته باش چه در امورت و چه در امور دیگران که به تو ارتباط دارد.

معاویة بن وهب از حضرت صادق روایت می کند که آن جناب فرمود:

«من اعطی ثلاثا لم یمنع ثلاثا: من اعطی الدعاء اعطی الاجابة، و من اعطی الشکر اعطی الزیادة، و من اعطی التوکل اعطی الکفایة ثم قال: اتلوت کتاب الله عزوجل و من یتوکل علی الله فهو حسبه و قال: لئن شکرتم لازیدنکم و قال: ادعونی استجب لکم:»

(1) - طلاق 3.

(2) - کافی، ج 4، ص 202.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 433

به هر کس سه چیز دادند از سه چیز نسبت به او دریغ نکردند: به هر که دعا دادند، برای دعایش اجابت مقرر کردند، به هر کس شکر گذاری عنایت شد به او فزونی نعمت بخشیدند، به هر که توکل دادند کفایت امورش به او عطا شد، سپس فرمود: آیا کتاب خداوند عزوجل را خواندی:

«وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ:» «1»

هر کسی بر خدا توکل کند خدا او را کفایت می کند.

لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ «2»

اگر شکر کنید بر شما نعمتم را افزون کند.

ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ: «3»

مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.

مطالعی دقیق در توکل

آنان که می گویند ما در همه امور خود اعتماد به نفس می کنیم و از این سرمایه برای به نتیجه رساندن کارهایمان استفاده می کنیم باید به آنان گفت از آنجا که مؤثر در تأثیر کار و تأثیر علل و اسباب حضرت حق است اعتماد به نفس کافی نیست، تجربه نشان داده که بسیاری از مردم در طول تاریخ با اعتماد به نفس وارد کار شده ولی نه این که نتیجه نگرفتند بلکه دچار خسارت هم شدند.

(1) - طلاق 3.

(2) - ابراهیم 7.

(3) - مؤمن 60.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 434

اعتماد به نفس و خود را لایق و شایسته ورود در هر کار مثبت دانستن حالتی عالی است ولی منافاتی با توکل و اتکاء به خداوند مهربان که سبب ساز همه امور است ندارد.

بلکه اعتماد به پروردگار جهان و استمداد از نیروی لایزال حق به قدرت نفس و بسط شخصیت می انجامد.

انسان با ایمان با این که از سرمایه اعتماد به نفس و استقلال شخصیت برخوردار است، و از همه امکاناتی که در اختیارش قرار گرفته به طور کامل و دقیق بهره برداری می کند، و فرصت ها را بیهوده از دست نمیدهد، در عین حال هرگز روح خود را در میان علل و عوامل مادی محصور نمی سازد، و انسانیتش در این نقطه متوقف نمی گردد، بلکه عرصه پرواز و اوج هم چنان بر روی او باز و شعاع عملش بسیار وسیع و گسترده است، و قسمتی از نشاط روحی و فعالیتش را به هدف های عالی زندگی مربوط می گرداند.

انسانی که کانون قلبش لبریز از ایمان است، اتکاء و اعتمادش به خداوندی است که تدبیر کلیه امور در دست قدرت بی انتهای اوست و در هیچ کاری شریک و انباز ندارد.

مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ «1»

(1) - فاطر 2

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 435

دری که او از رحمت به روی مردم می گشاید هیچ کس قدرت بستن آن را ندارد، و آن را که او ببندد کسی جز او نمی تواند رهايش سازد و اوست توانای شکست ناپذیر محکم کار.

بشر به کجا می تواند پناهنده شود که از حیطة قدرت و نفوذ پروردگار بیرون باشد؟ پناه بردن به غیرخدا جز ذلت و خواری و زبونی و پستی نتیجه ای ندارد، مخلوق عاجز و بی پناهی که خود در هر چیز نیازمند به خداوند است، و مالک هیچ چیز خود نیست چگونه می تواند صاحب امر سایرین و کارگشای دیگران باشد.

بنابراین برای انسان زینده تر از زیستن در کنف حمایت و لطف الهی که تدبیر کارها را به دست توانای خود دارد نیست.

در سختی و آسایش فروتن و خاضع بودن در برابر خداوند و اعتقاد راسخ به این حقیقت که فوق تمام قدرت ها و علل و عوامل عادی، قدرت نامحدود الهی حاکم و فرمان رواست اثر شگفتی به جان می بخشد، و در ضمیر و قلب آدمی اطمینان آرام بخشی را پدید می آورد که در برابر هیچ رویدادی وزن و ارزش خود را از دست ندهد، و برای هر چیز اعم از کوچک و بزرگ مضطرب و آشفته خاطر نگردد.

وقتی آدمی تا آنجا که ظرفیت دارد، جان و ادراکش را به حق واگذار کرد، روحش از قبول اطاعت و تسلیم به خداوند سرشار می گردد، دیگر نه ناله اش از حوادث ناگوار بلند می شود و نه از کامیابی ها سرمست و مغرور می گردد.

تمام اموری که برای دیگران ایجاد خودباختگی میکند در او اثر نامطلوبی نمی بخشد، و به علت برخورداری از عزم استوار و روح سرشار از اطمینان، هیچ

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 436

گاه تسلیم یأس و ناامیدی که منشأ بسیاری از ناکامی ها و شکست هاست نخواهد گردید.

اتکاء و توکل بر خدا هرگز به ناتوانی و ضعف و بی تفاوتی منجر نخواهد گشت، بلکه خدا اعتمادی است که قدرت اراده را نیرومندتر می سازد و ریشه هرگونه تردید و وسواس را از دل بر می کند.

مبارزات پی گیر مردان الهی با عوامل مخرب و افکار منحط جوامع خود، در عین نامساعد بودن شرایط محیط، از اتکاء به حقیقت نامحدود مایه می گرفت، و برای اجرای برنامه های اصلاحی خود و ارشاد خلق از همین عامل نامرئی یاری می جستند، و چون روانشان به نیروی لایزال الهی پیوندی ناگسستنی داشت هدف خود را با قاطعیت تمام تا مرحله نهائی دنبال می کردند.

اتکاء به نفس بی اتکاء به خدا در شرایط سخت و توان فرسا نمی تواند روح انسان را از اضطراب و ناراحتی نجات بخشد، دشواری ها و عوامل نامساعد زندگی روح کسی که از اتکاء به خدا عاری است، و شعاع دیدش از مرز ماده و مادیات تجاوز نمی کند درهم می شکنند، و تاریکی ها را در روانش متراکم می سازد، و با چنین حالت گرفته ای نمی تواند در مدارج کمال و ارتقاء گام بردارد، و حقایق بس بزرگ و درخشان را درک کند، و چه بسا از کوچک ترین حادثه ای که خلاف میلش اتفاق بیفتد دچار رنجی گران شود، و یا در برخورد با مشکلات سهمگین از پا درآید.

توجه به چگونگی وضع و روحیه مؤمنین واقعی صدر اسلام که بهترین سمبل و نمونه از لحاظ اعتماد به خداوند بودند، این موضوع را به اثبات می رساند.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 437

هرگز نمی توان عجز و سستی و حالت منفی و بی تفاوتی را به کسانی نسبت داد، که کوشش و فداکاری در راه پیشرفت عقیده و تلاش به سوی هدف و هم چنین جنبش و فعالیت دائم به منظور ساختن يك جامعه سعادت مند و نوین، در شرایط بسیار دشوار و توان فرسا شیوه آنان بود.

آنانی که در این مکتب پرتحرک پرورش یافتند، هیچ گاه حالت عدم اعتماد بر وجودشان چیره نگشت، و همین اراده استوار توأم با آرامش بود که راه پیشرفت را به رویشان گشود و چنان اجتماع بی نظیر و یگانه ای در تاریخ پدید آمد. «1»

ایمان به خدا و توکل بر او

ایمان به خدا و توکل بر او چنان تحمل انسان را بالا می برد که در برابر سخت ترین گرفتاری ها و مشکلات به آسانی و بدون خود باختن می ایستد و سختی و مشکل را برای رسیدن به هدف عالی اش تحمل نموده به جان می خرد و گاهی خود را برای دیگران اسوه و سرمشق ساخته و چه بسا سبب نجات دیگران از مشکلات شود.

فرمانده دسته ای از لشکر اسلام با گروه خود اسیر روم شرقی شد، همه در دادگاه نظامی دشمن به اعدام محکوم شدند، به فرمانده مسلمان پیشنهاد شد، چنانچه آئین مسیحیت را بپذیرد، دادگاه از رأی خود چشم می پوشد و او را آزاد می کند، ولی فرمانده مؤمن که هدف را که در آن موقعیت سخت شهادت و

(1) - رسالت اخلاق در تکامل انسان 466.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 438

جلب رضای حق می دانست و از جانش بالاتر می دید، و می دانست اگر از اسلام گرچه به صورت ظاهر دست بردارد و آئین رومیان را قبول کند، علاوه بر این که به اسلام که آن را فوق جان خود می دانست اهانت نموده سبب می شود که

دیگر سربازان اسلام که در همان وقت در جبهه نبرد با کمال شهامت می جنگیدند صلابت خود را از دست داده و روح تسلیم به دشمن بر آنان غلبه کند به این خاطر با شجاعت و شهامت پیشنهاد دادگاه نظامی را رد کرد، دادگاه به حدافه این سردار مؤمن و متوکل به حق وعده داد اگر آئین مسیحیت را بپذیرد می تواند با دختر قیصر روم ازدواج کند، و به پست های عالی برسد، حدافه باز پیشنهاد دادگاه را رد کرد، قیصر روم که خود ناظر وضع دادگاه بود فرمان داد یکی از سربازان مسلمان محکوم به اعدام را به دیگی که روغن زیتون در آن می جوشید بیندازند، تا حدافه ببیند که حکم دادگاه قطعی و حتمی است و بلکه دست از این اصرارش بر اسلام بردارد.

او با چشم خود دید که گوشت های سرباز از استخوان ها جدا شد و جسدش در میان دیگ جوشان بالا و پائین می رود، در این وقت حدافه به شدت گریست، دشمن تصور کرد که او از ترس به گریه افتاده ولی به دادگاه روی کرد و گفت:

من ابداً از این سرنوشتی که در انتظار من است گریه نمی کنم، گریه ام برای این است که يك جان بیشتر در اختیار ندارم تا آن را فدای اسلام نمایم، ای کاش به تعداد موهای بدنم جان داشتم و آن را فدای هدف خود می ساختم!

حاضران در دادگاه از این ایمان استوار غرق در تعجب شدند و انگشت حیرت به دندان گزیدند و به بهانه خاصی حدافه را با هشتاد نفر از گروهش آزاد کردند. «1»

(1) - اسدالغابة، ج 3، ص 143.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 439

تفسیر آیه 82

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا

آیا عمیقاً نسبت به قرآن اندیشه نمی کنند، [و همواره آیاتش را مورد تدبیر قرار نمی دهند،] چنانچه از سوی غیر خدا بود همانا در آن اختلاف فراوانی می یافتند.

شرح و توضیح

همه موجودات چه انسان و چه غیر انسان محدود به حدود، و پیوسته در حال رشد، و در تغییر و تحول اند و همین محدودیت و تغییر و تحول برای آنان کافی است که نتوانند کار کاملی را چه در زمان اندک و چه در زمان طولانی ارائه دهند.

انسان چه از نظر جسمی چه از نظر روحی و چه از نظر عقلی پیوسته در حال تغییر و تحول است و امروزش با دیروز و فردایش و حتی لحظه ای با لحظه دیگرش تفاوت دارد.

امروز چیزی را می فهمد و روز بعد بهتر از آن را، امروز چیزی را می نویسد و فردا می گوید امروز بهتر از آن را می نویسم، امروز کتابی را به نظر خودش

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 440

خوب و بی عیب چاپ می کند و چند سال بعد می گوید ای کاش آن کتاب را ننوشته بودم، و امروز که از پختگی نسبی عقلی و علمی برخوردارم می نوشتم.

خلاصه در اعمال و اخلاق و روحيات و عقلیات و نوشتجات انسان تا پایان عمرش اختلاف فراوان و تفاوت بسیار رخ نشان می دهد.

«هیچ انسانی نیست مگر آن که احساس می کند امروز عاقل تر از دیروز است، و هر عملی که امروز می کند، هر چیزی که امروز می سازد، هر تدبیری که می کند، رأی و نظری که می دهد، و حکمی که می نماید پخته تر و متین تر و محکم تر از کار و صنعت و تدبیر و رأی دیروز است، حتی يك عمل از قبیل کتابت و گفتن شعر و ایراد خطبه و امثال آن که امتداد زمانی دارد، آخر آن بهتر از اول آن، و برخی بهتر از بعض دیگر است.

پس يك فرد از انسان نه در نفس خود و نه در آنچه می کند سالم و خالی از اختلاف نیست، و این اختلاف هم یکی دو تا نیست، بلکه بسیار است.

و این خود قاعده طبیعی است نیز گلی که در نوع بشر و در موجودات پائین تر از بشر جریان دارد، چون همه در تحت سیطره تحول و تکامل عمومی قرار دارند و هیچ موجودی از این موجودات را نخواهی دید که در دو لحظه پشت سر هم يك حالت داشته باشد، بلکه پیوسته ذات و احوالش در اختلاف است. «1» خداوند که قدرت و علم و حکمت و دیگر صفاتش عین ذات و ذات حضرتش بی نهایت است و احاطه کامل به درون و برون و وزن و موقعیت

(1) - المیزان، ج 5، ص 27.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 441

موجودات دارد، و از حضرتش عیب و نقص صادر نمی شود، جا ندارد که در قرآنش بخاطر تنوع فوق العاده مسائلش و نزولش در طول بیست و سه سال اختلاف و تفاوت در آیات و نظم آیات و معانی و مفاهیم آیات و فصاحت و بلاغت آیات یافت شود.

قرآن تجلی علم اوست دفعی نازل شدنش با تدریج نازل شدنش زمینه اختلاف در آن نیست.

همان علمی که ابتدای بعثت آیاتی را نازل کرد، آیاتی که از هر جهت معجزه است، همان علم آیات اواسط و اواخر بعثت را نازل نمود، بدون این که ذره ای اختلاف ابتدایش با اواسطش و اواسطش با اواخرش داشته باشد، قرآن از همه انسان ها، از همه عقلا، از متدینان به هر مذهب و مسلک دعوت به تدبیر یعنی اندیشه عمیق و پیوسته نسبت به قرآن می کند تا بفهمند قرآن دست پخت بشر و ساخته انسان نیست، که اگر از سوی خدا تنظیم شده بود، و به دایره تألیف کشیده می شد اختلاف بسیار نه اندک در آن یافت می شد، متخصص هر رشته ای وقتی از طریق تدبیر این معنا را یافت که اختلافی در آیه ای از قرآن با آیه دیگر در هیچ زمینه ای نیست، و همه سی جزء آن از هر نظر وحدت و يك پارچگی و هم آهنگی در آن موج می زند تصدیق خواهد کرد که این کتاب صد در صد وحی الهی است، و هیچ ربطی به کار اهل زمین گرچه مقام و جایگاه علمی و عقلی آنان در اوج باشد ندارد، و بشر هرگز تا روز قیامت قدرت آوردن يك آیه و یا يك سوره مانند آن را ندارد.

«مراد آیه این است که مخالفین قرآن را تشویق کند به دقت و تدبیر در آیات قرآنی و این که در هر حکمی که نازل می شود، و یا هر حکمتی که بیان می

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 442

گردد، و یا هر داستانی که حکایت می شود، و یا هر موعظه و اندرزی که نازل می گردد، آن نازل شده جدید را به همه آیاتی که مربوط به آن است عرضه بدارند، چه آیات مکی و چه مدنی، چه محکم و چه متشابه، آنگاه همه را پهلوی هم قرار دهند تا کاملاً برای آنان روشن شود که هیچ اختلافی بین آنها نیست.

و در این معنا دقت کنند که آیات جدید آیات قدیم را تصدیق و هر يك شاهد بر آن دیگری است، بدون اینکه هیچ اختلافی در آن دیده شود، نه اختلاف تناقض به این آیه ای دیگر را نفی نمی کند و نه اختلاف تدافع که با هم هماهنگ نباشند، و نه اختلاف تفاوت به این که دو آیه از نظر تشابه بیان و یا متانت معنا و منظور مختلف باشند، و یکی بیانی متین تر و رکنی محکم تر از دیگری داشته باشد.

كِتَاباً مُتَشَابِهاً مِثَالِي تَفْشَعِرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ... «1»

کتابی که آیاتش در نظم، زیبایی، فصاحت، بلاغت، و عمق محتوا شبیه به یکدیگر است، مشتمل بر پندها و داستان های عبرت آموز [و امر و نهی و وعده و وعید و حلال و حرام است] از شنیدن آیات پوست کسانی که از عظمت پروردگارشان می هراسند به هم جمع می شود ...

همین نیافتن اختلاف در قرآن کریم، آنان را رهنمون می شود به این که این کتاب از ناحیه خداوند بزرگ نازل شده نه از جانب غیر او، زیرا اگر از ناحیه غیر او بود، سالم از اختلاف نبود، آن هم اختلاف زیاد، چون غیر خداوند از این موجودات که در جهان است و به ویژه انسان و اینان که احتمال می دهند قرآن

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 443

ساخت بشر باشد، هر چه و هر کس باشد بناچار از چهار دیوار عالم هستی بیرون نیست و محکوم به طبیعت این عالم است، و طبیعت این عالم بر حرکت و دگرگونی و تکامل است، و هیچ و احدی از آحاد موجودات این عالم نیست مگر این که اطراف امتداد زمان وجودش مختلف و حالاتش متفاوت است.

در هر صورت آنان که اهل تدبر هستند این معنا را از قرآن به طور ملموس و مشاهده می یابند که تمامی شئون مرتبط به انسانیت، یعنی در مرحله عقاید، معارف، مبدء، معاد و خلقت و ایجاد، و در مرحله اخلاق، فضائل عامه انسانی، و در مرحله عمل، قوانین اجتماعی و فردی حاکم در نوع را در بردارد، و هیچ خرد و کلانی را فروگذار نکرده است و در مرحله قصص و آنچه مایه عبرت و اندرز است بیاناتی دارد که همه اهل دنیا را دعوت کرده است به این که اگر شك دارند که این کتاب از ناحیه خدای تعالی است مانند آن را بیاورند.

همه این معارف و این مواظب را به وسیله آیاتی بیان نموده که در طول بیست و سه سال به تدریج نازل شده، آن هم در حالات مختلف، بعضی در شب، برخی دیگر در روز، بعضی در سفر و بعضی در حضر آیاتی در حال جنگ و آیاتی دیگر در حال صلح، قسمتی در حال سختی و شدت و برخی در حال رفاه و آسایش و در عین حال وضع خود آیات از نظر بلاغت خارق العاده و معجزه آسا فرق نکرده، معارف عالیه و حکمت های سامیه و قوانین اجتماعی و فردی اش دست خوش نوسان و تغییر نگشته، بلکه آنچه در پایان بیست و سه سال نازل شده با آنچه در اول نازل گشته انعطاف و توجه دارد، و جزئیات و شاخ و برگ هایش همه به اصول و رگ و ریشه هایش بر می گردد، تفصیل شرایعش با تجزیه و تحلیل به حاق توحید خالص، و رگ و ریشه اش که به همان توحید و

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 444

شاخه های اعتقادی آن است با ترکیب، به عین آن تفصیل بر می گردد این است وضع قرآن کریم.

و هر انسانی متدبری که در آن تدبر کند با شعور زنده و حکم حَبَلی و فطری خود حکم می کند که صاحب این کلام از کسانی نیست که گذشت ایام و تحول و تکاملی که در سراسر جهان دست اندر کارند در او اثر بگذار بلکه او خدای واحد قهار است. «1» این که در بعضی از روایات آمده که این سوره افضل سوره یا این آیه احسن آیه یا این سوره افضح سوره و این آیه ابلغ آیه است منظور نه پیکره سوره و آیه و نه ظاهر و باطن سوره و آیه است، که هیچ سوره ای با سوره دیگر و هیچ آیه ای با آیه دیگر در هیچ جهت فصاحتی و بلاغتی و زیبایی و نظم و نسق و بجا بودن کلمات و جملات، و قدرت ادبی، و محتوای معنوی تفاوت و اختلاف ندارد و احسن و حسن و ابلغ و بلیغ، و افضح و فصیح در آن متصور نیست بلکه اختلاف در ثواب و مزد و پاداش نسبت به قرائت یا عمل به آن است.

قرآن از جهاتی نشان می دهد که وحی الهی به پیامبر اسلام است: هماهنگی الفاظ در فصاحت، مشتمل بودن بر اخبار غیب، سلامت از اختلاف.

اگر انسان در قرآن مجید اندیشه عمیق کند، و در آثار معنوی معجزه آسایش و انوار هدایتش، و نظم آیاتش، و کمال فصاحتش و زیبایی بلاغتش و مختصر و مفید بودن الفاظش، و وزین بودن معانی و مفاهیمش، استحکام مبانی اش، و در

(1) - المیزان، ج 5، ص 26.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 445

اسرار و حقایقش، و دقت اشارات و لطائفش و انواع معالجاتش نسبت به بیماری های فکری و روانی و اعتقادی تفکر نماید در آن برای هر بیماری دارو و برای هر مرضی شفاء و برای هر دیده ای نور، و برای هر چهره ای روشنائی می یابد، جام شربت معنویتش از هر آلودگی پاک، دریائی است که شگفتی هایش بی پایان، دشت سرسبز و خرم و بی کناره ای است که ارزش هایش غیرقابل تمام شدن است. «1» آری حقایق قرآن گواه بر حقانیت و وحی بودن آن است، کتاب الهی به دور از هرگونه تناقص و ناهماهنگی است، از هر نوع اختلافی خالی و مبرا است، و دعوت می کند که این حقایق را می توانید با تدبیر در آن بیابید، دعوت به تدبیر به این معنا توجه می دهد که اسلام آئین اندیشه، تعقل، برهان و حکمت و دلیل است.

سخنی در تدبیر

تدبیر در نظر لغت به معنای ژرف اندیشی و عاقبت اندیشی است.

این لغت چهار بار در قرآن مجید به کار رفته است، در سه آیه، قرآن کریم مخاطبین خود را به تدبیر در اعماق و مقاصد پیام خویش دعوت نموده است، آهنگ و سیاق این آیات نوعی توبیخ و اعتراض را به همراه دارد.

أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ: «2»

(1) - روح البیان، ج 2، ص 299.

(2) - مؤمنون 68.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 446

آیا در این قرآن که حاوی همه مایه های سعادت دنیا و آخرت است و دارای اصول و معارف و احکام استوار می باشد اندیشه عمیق نمی کنند؟!

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا: «1»

آیا در قرآن، کتابی که آیات و معارفش نشان می دهد وحی است، و هادی مردم به سوی حقایق است، و عمل به آن خیر دنیا و آخرت را تضمین می کند اندیشه عمیق نمی نمایند مگر بر دلها قفل ها قرار دارد؟

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا: «2»

پس چرا قرآن را عمیقاً اندیشه نمی کنند، اگر از نزد غیر خدا بود در آن اختلاف بسیاری می یافتند.

مخاطبین این آیات کسانی هستند که به حقانیت و وحی بودن این کتاب به دیده تردید نگریسته و یا منکر آن می باشند، و نیز کسانی هستند که به تقلید و بدون معرفت به آن ایمان آورده و در حقایق اندیشه نمی کنند.

در آیه چهارم، محتوای پر خیر و برکت قرآن را بیان می کند تا به واسطه تدبر در آن از برکات عظیمش بهره مند گردند.

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ. «3»

(1) - محمد 24.

(2) - نساء 82.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 447

این کتاب پر برکتی است که آن را به تو نازل کردیم تا آیاتش را تدبیر کنند و خردمندان متذکر شوند.

با دقت و تأمل در این آیات و سیاق آن می یابیم که وحی بودن و الهی بودن قرآن بدون تدبیر در آن برای کسی روشن نخواهد شد، و نیز بدون اندیشه عمیق در قرآن نمی توان از ذخائر بی کران و پر خیر و برکت کلام خدا بهره جست، و هم چنین نمی توان از ظلمت شك و تردید و حیرت و سرگردانی نفاق نجات یافت و به ایمانی راسخ و یقینی استوار رسید.

و نیز بدون تدبیر در قرآن عمق و مغز آیات را نمی توان به دست آورد، و به حقایق شگفت و حیرت آورش پی برد.

آن که در آیات به تدبیر می نشیند با تمام وجود و با همه مشاعرش در جای جای قرآن حضور خدا را حس می کند، و دل و جاننش را از نور خدا سرشار می نماید، تعبیر «لوجدوا» این معنا را به خوبی نشان می دهد.

در بیان امیرمؤمنان است که مغز و حقیقت ناب و خالص اسلام را شخص متدبر می یابد:

«فجعلنا منا لمن عقله و ... فهما لمن عقل و لبا لمن تدبر:» «1»

خداوند اسلام را مأمّن و امنیت قرار داد برای کسی که به آن متصل شود، و فهم قرار داد برای آن که تعقل نماید، و مغز قرار داد برای کسی که تدبر نماید.

(1) - نهج البلاغه، خطبه 106.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 448

این بیانات نقش اساسی تدبیر را در وصول به حقیقت قرآن و اسلام به ما نشان می دهد.

از خود قرآن استفاده می شود که کسانی حقیقتاً به اسلام و قرآن ایمان دارند که کتاب خدا را آنگونه که شایسته است تلاوت نمایند.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ: «1»

بنابراین آیه آن که تلاوت شاسته و پیروی از قرآن در زندگی اش نباشد از ایمان تهی و در زمره کسانی است که همه مایه های وجودی اش را از دست داده باشد، چنان که در دنباله آیه می فرماید:

وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ.

با مقایسه این آیه شریفه با آیه 29 سوره ص که هدف از نزول و وسیله بهره مندی از قرآن را تدبر در آیات معرفی می کند، در می یابیم که تلاوت راستین و شایسته جریان تدبر در آیات است.

از آنجا که قرآن طیب است و ما بیمار، و از آنجا که قرآن طعام روح است و ما نیازمند به آن، و از آنجا که حالات و اوضاع روحی در شرایط مختلف و اوقات شبانه روز متفاوت می باشد، در برخورد با قرآن و تدبر در آن گاه نیازمند شنیدن و وقت دیگر نیازمند به قرائت آن می باشیم از این جهت تدبر در قرآن از دو طریق شنیدن یا قرائت می تواند صورت بگیرد.

(1) - بقره 121.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 449

تدبر، از طریق شنیدن آیات به شیوه استماع و سکوت همراه با اندیشه، و از طریق قرائت به شیوه ترتیل یعنی نیکو و خوب قرائت کردن حاصل می شود.

وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ: «1»

چون قرآن بخوانند، به آن گوش فرا دهید و سکوت همراه با اندیشه نمائید تا به یقین مورد رحمت قرار گیرید.

وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً: «2»

قرآن را به شیوه ای نیک و با تأنی که بتوانی مفاهیم آن را درک کنی تلاوت کن.

استماع گوش دادن به همراه پذیرش و انصات سکوت توام با تمرکز فکر و آرامش باطنی است، ترتیل پیروی و تبعیت لفظی و معنوی از چینش خاص آیات و سیر فکری و روحی در فضای آن می باشد.

«الا من اشتاق الى الله فليستمع كلام الله» «3»

پیامبر می فرماید: آگاه باشید هر که به خداوند اشتیاق دارد پس به قرآن گوش فرا دهد.

و نیز آن حضرت می فرماید:

«اذا احب احدكم ان يحدث ربه فليقرء القرآن:» «4»

هر گاه یکی از شما عشق به این داشت که با پروردگارش سخن بگوید قرآن بخواند.

(1) - اعراف 204.

(2) - مزمل 4.

(3) - کنز العمال، خ 2472

(4) - کنز العمال، خ 2258.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 450

شیوه مستمر و عمده در مسئله تدبر شیوه ترتیل می باشد، که در رأس برنامه های خودسازی پیامبر و یارانش در سوره مزمل مطرح گشته است، که هم مقام خلوت و انس فردی را نظر دارد، و هم در حضور مؤمنان می تواند مطرح باشد،

لکن شیوه استماع و انصات مقام حضور در جمع مؤمنان را نظر دارد که با قرائت آیات توسط يك فرد دیگران باید به استماع و انصاف پردازد.

علاوه بر آن اوضاع و حالات روحی گاه اقتضا می کند که انسان به جای شیوه ترتیل، شیوه استماع و انصاف را برگزیند، همان گونه که این روش را در عملکرد رسول خدا مشاهده می کنیم که گاه به یکی از اصحاب به ویژه به بلال می فرمودند قرآن بخواند تا او استماع نماید، چرا که در آن شرایط تأثیر استماع و انصات بیش از ترتیل می باشد.

نهایتاً باید با توجه به اوضاع نفسانی خود و با توجه به شرایط خارجی یکی از آن دو شیوه را برگزید البته گاه فقط شیوه خاص ضرورت می باید.

الف: وقتی در تنهایی به سر می بریم تنها شیوه ترتیل امکان پذیر است.

ب: وقتی در جمع قرار داریم و کسی قرائت می کند شیوه استماع و انصات مطرح خواهد بود.

باید به این نکته توجه داشت که شیوه ترتیل به نوعی شیوه استماع و انصات را در بردارد، چرا که در واقع قاری دو کار را با هم انجام می دهد، یکی قرائت قرآن و شنوندن آن به دیگری، دیگر آن که آیات را با تمرکز باطنی به گوش دل خود می رساند، و سرزمین وجود خود را پیش از تأثیر دیگران در معرض انوار قرآن قرار می دهد.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 451

براساس توضیح فوق روایتی جامع در تفسیر آیه یتلونه حق تلاوته تلاوت راستین را همان تلاوت به شیوه ترتیل و سپس همان جریانات تدبر در آیات معرفی می نماید:

روایت به این مضمون از امام به حق ناطق حضرت صادق نقل شده است:

«فی قول تعالی: یتلونه حق تلاوته: یرتلون آیاته، ویتفهمون معانیه و یعملون باحکامه و یرجون وعده و یخشون عذابه و یتمثلون قصصه و یعتبرون امثاله و یأتون اوامره و یجتنبون نواهیه.

وما هو والله بحفظ آیاته و سرد حروفه و تلاوة سروه و درس اعشاره و احماسه، حفظوا حروفه و اضاعوا حدوده و انما هو تدبر آیاته یقول الله تعالی: کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته:» «1»

امام صادق در رابطه با آیه: کسانی که به آنان کتاب عطا کردیم، آن را آنگونه که شایسته آن است تلاوت می کنند فرمود:

آیاتش را روشن و شمرده تلاوت می نمایند، می کوشند معانی اش را بفهمند و به احکام و دستوراتش عمل کنند، به وعده اش امید می بندند، و از هشدارهایش نسبت به عذاب می ترسند، از داستان هایش سرمشق و الگو می گیرند، و از مثل هایش پند می آموزند، دستوراتش را عمل می کنند، و از آنچه نهی کرده اجتناب می ورزند.

به خدا سوگند که حق تلاوت قرآن به حفظ آیات و پشت سر هم خواندن حروف و کلماتش و تلاوت سوره‌های و مطالعه حواشی آن نیست، حروف و کلماتش را حفظ کردند و حدود و معانی اش را فرو گذاردند، حق تلاوت به تدبر و تأمل در آیات آن

(1) - تنبيه الخواطر، ج 2، ص 236.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 452

است خداوند می فرماید کتابی پر برکت بر تو نازل کردیم تا در آیات آن عمیقاً اندیشه کنند.

البته پیش از تدبر در آیات متدبر به اصولی نیازمند است که در پرتو آن با دیدی روشن نه مشوب به قرآن بنگرد تا مسیر کاربرد شیوه ها در آیات برایش روشن شود.

این اصول اساسی باید از هدایت ها و آموزش های امامان معصوم و اهل بیت پیامبر که یکی از دو ثقلین هستند گرفته شود که بدون آموزش آن خطر فرو غلتیدن در ورطه تفسیر به رأی و انحراف در برداشت ها، متدبر در قرآن را تهدید می کند. «1»

(1) - تدبر در قرآن 31.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 453

تفسیر آیه 83

وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْحَتْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا

و هنگامی که خبری از ایمنی و ترس [مانند پیروزی و شکست در میدان جنگ] به آنان [که مردمی سست ایمان اند] می رسد بدون بررسی در درستی و نادرستی اش آن را میان مردم منتشر می سازند، در صورتی که اگر آن خبر را به پیامبر و اولیای امورشان که به سبب بینش و بصیرت دارای قدرت تشخیص و اهل تحقیق اند ارجاع دهند درستی و نادرستی اش را در می یابند، [چنانچه به مصلحت جامعه بود نشرش را اجازه می دادند و اگر نبود از انتشار آن منع می نمودند] و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود یقیناً همه شما جز اندکی از شیطان پیروی می کردید.

شرح و توضیح

در رابطه با ارجاع امور و جریانات به خدا و پیامبر و اولی الامر در آیه پنجاه و نهم سوره نساء بحث بسیار مفصلی مطرح شد، و در آنجا با دلیل و برهان و از طریق ترکیب ادبی آیه شریفه ثابت کردم که منظور از اولی الامر امامان معصوم که جانشینان بر حق پیامبر هستند می باشند.

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 454

در ضمن از آیه شریفه استفاده می شود که شایعه پراکنی و پخش اخباری که درستی و نادرستی اش روشن نشده امری غیر اخلاقی و نهایتاً گناه، و سبب ناامنی روحی در میان امت است، و این کار زمینه ساز هجوم دشمن و موجب وحشت بدنه عظیمی از ملت از خطر دشمن می باشد، و به عبارت دیگر انتشار اخبار امنیتی امری نامشروع و کاری برخلاف و عملی غیرمنطقی و کمک به دشمنان است، و یقیناً امری حرام است، لازم است اخبار امنیتی در اختیار حاکمان واجد شرایط و صاحبان ولایت قرار گیرد، تا تصمیم لازم را در جهت صلاح امت اتخاذ نمایند.

شایعات بی مورد خصوصاً در زمانی که ضرورتاً می خواهد بین امت اسلام و دشمن جنگی صورت گیرد، گروه کثیری را از ادای تکلیف سست می کند.

این شایعات در زمان پیامبر در مؤمنان واقعی که شمارشان اندک بود اثری نداشت و در مؤمنان امروز هم اثری ندارد، مؤمنان واقعی براساس لزوم دفاع از اسلام به میدان نبرد قدم می گذارند، و مشتاقانه این تکلیف را ادا می کنند، ولی کثیری از امت تحت تأثیر این شایعات سستی می ورزند تا ارشادات رهبران الهی آنان را به ادای تکلیف دلگرم کرده و به انجام مسئولیت وا دارد، فضل و رحمت خدا در این موارد عبارت از هدایت گری پیامبر و امام معصوم است.

زراره که از مهم ترین راویان حدیث اهل بیت و شخصی عالم به احکام الهی است از حضرت باقر در رابطه با فضل و رحمت نقل می کند که آن حضرت فرمود:

«فضل الله رسوله و رحمة ولاية الائمة»

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 455

فضل خدا پیامبر او و رحمتش ولایت ائمه علیهم السلام است. «1» و از حضرت موسی بن جعفر روایت شد:

«الفضل رسول الله و رحمة اميرالمؤمنين.» «2»

فضل خدا به مردم پیامبر اسلام و رحمتش امیرمؤمنان است.

آری اگر آفتاب هدایت پیامبر و نور ولایت امیرمؤمنان و امامان معصوم بر جامعه نتابد و این بزرگواران از مردم دست گیری نکنند، و با دریغ از ارائه معارف و حقایق دینی به مردم یاری نرسانند قطعاً اکثر مردم پیرو شیطان می شوند، و سعادت دنیا و آخرت خود را از دست می دهند، و از فیوضات رحمانی و رحیمی حضرت حق محروم می شوند، ولی پیامبر و امیرمؤمنان برای هدایت ملت و دستگیری از آنان، و مصونیت یافتنشان از وسوسه ها و فتنه ها و شایعات شیطان تا سر حد جان کوشیدند، و در این زمینه به احسن وجه تکلیف خود را ادا کردند، و برای همه نسل ها تا قیامت پس از خود و در نبودن وجودی فیزیکی خویش فرهنگ کامل و نسخه جامعی برجای گذاردند، تا با مراجعه جامعه به آن فرهنگ و عمل به دستورات آن بزرگواران از ادای تکلیف باز نمانند، و از خطرات شیطان که طاغوت و حاکم ستمگر و دولت ظالم و دشمن دین و ملت در هر زمانی است مصون بمانند.

امروز هم که جامعه اسلامی در همه زمینه ها با شیاطین مختلف و فرهنگ های گوناگون، و وسوسه ها و فتنه ها و به ویژه شیخون های فرهنگی روبه رو

(1) - برهان، ج 3، ص 181.

(2) - برهان، ج 3، ص 181

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 456

هستند اگر به قرآن مجید و عالمان ربانی که مبلغ فرهنگ پیامبر و امامان معصوم هستند رجوع کنند هم به وظایف خود آشنا می شوند، هم قدرت و قوت روحی پیدا می کنند، و بر این اساس در همه جبهه ها به عنوان ادای تکلیف و برای دفاع از اسلام و حفظ فرهنگ حق و اشاعه اسلام شرکت می کنند و از خطرات شیاطین و پیروی از فرهنگ باطل آنان مصون می مانند: **وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّیْطَانَ إِلَّا قَلِیْلًا.**

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 457

تفسیر آیه 84

فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ اللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَ أَشَدُّ تَنْكِيلًا

پس در راه خدا جنگ کن، تو فقط به وظایف و اعمال خودت مکلف هستی، مؤمنان را هم به جنگ با دشمن برانگیز، امید است خدا آسیب و گزند کافران را از تو و مؤمنان باز دارد، و خداست که صولت و قدرتش شدیدتر و عذاب و کیفرش سخت تر است.

شرح و توضیح

در رابطه با مسئله جنگ و جهاد فی سبیل الله که هدفی جز اعلاى كلمه حق و هدايت دشمن، و مصون نمودن اسلام از شر اشرار ندارد، در آیه 190 سوره بقره به تفصیل مسائلی بیان شد، و چون در توضیح آن آیه شریفه تقریباً چیزی فرو گذار نشد، لذا در این آیه به ترجمه اش اکتفا کردم.

فقط در این مرحله به چند نکته اشاره می کنم که آیه بیش تر برای خوانندگان محترم روشن شود.

مبارزه و جنگ با دشمن از وظائف اصولی رسالت و رهبری است.

رسول خدا فقط مسئول اعمال خودش می باشد، و نباید مردم را به اکراه و اجبار به انجام وظیفه وادار کند، بلکه باید حقایق و معارف را برای مردم بیان

تفسیر حکیم، ج 8، ص: 458

می نماید، تا مردم با تکیه بر عقل و انصاف اسلام را بپذیرند و به اختیار و اراده خود همراه با عشق و محبت و نیت خالصانه وارد عمل شوند، که اغلب پذیرش اسلام با تبلیغ صحیح و ایجاد رشد در عقل مردم از سوی منصفان و خردورزان تحقق پیدا می کند.

رهبر الهی جامعه باید در عبادت و خدمت به خلق و رفتن به میدان نبرد، و اجرای فرهنگ حق، و قوانین سعادت بخش اسلام پیشتاز و از همه زودتر قدم در دایره عمل بگذارد.

رهبر الهی موظف است با رعایت همه جوانب مردم مؤمن را به انجام فرائض و ترك محرمات و به ویژه تشویق آنان برای حاضر شدن در میدان نبرد با دشمن برانگیزد، و آثار جهاد در راه خدا و مقاتله با دشمنان، و ثواب عظیم این حرکت الهی را در دنیا و آخرت برای آنان بیان کند، بیان به صورتی که حجاب ها و تعلقات را از چهره قلب آنان کنار زند، و به بصیرت و بینش آنان بیفزاید، و روح شهادت و سلحشوری را در آنان تقویت کند، تا سدی محکم و مستحکم و مانعی استوار و قوی در برابر هجوم دشمنان و خطرات فیزیکی و فرهنگی آنان شوند، و گرچه با عده کم و فئه قلیل ولی با روحیه ای سرشار از فضائل و کمالات خطر دشمن را دفع کنند و پیکر شبیخون فرهنگی او را در هم بشکنند، و چنان درس عبرتی از قدرت فکری و روحی و صلاحی و سلاحی به دشمن بدهند که هوس حمله دوباره را از سر بیرون کند، و مزاحم ملت اسلام و مستضعفان از مردان و زنان و کودکان نشود، و با اسیران دشمن هم با اخلاق الهی و انسانی آن چنان

معامله کنند، که قلب آنان نسبت به پذیرش اسلام نرم شود و چون به قبول اسلام موفق شدند، با بیان رسا و حکیمانه و قوی لاین فرهنگ حق را به آنان تعلیم دهند تا چون پس از مؤمن شدن به دیار خود بازگشتند خود مبلغی برای اسلام و پیشرفت اسلام شوند، که در اسلام در رابطه با جنگ و جهاد هدفی جز این نیست.

پایان روز شنبه 1389 / 2 / 4

ایام ولادت پیرکت زینب کبری سلام الله علیها

حسین انصاریان